

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

زن مظلوم همیشه ی تاریخ

حاج شیخ محمدرضا نکونام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زن مظلوم همیشه ی تاریخ

نویسنده:

محمد رضا نکونام

ناشر چاپی:

ظهور شفق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	زن مظلوم همیشه ی تاریخ
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۹	پیش در آمد
۱۰	ساختار کتاب
۱۱	بخش اول
۱۱	اشاره
۱۱	فصل یکم: سکس و پوشش
۱۱	اشاره
۱۱	گزاره‌های پوشش
۱۲	پوشش عمومی
۱۲	پوشش خاص
۱۳	تعهد دینی و پوشش زن
۱۴	غیرت جاهلانه و اسب بخت برگشته
۱۵	فصل دوم: دلایل سکس؛ نقد و ارزیابی آن
۱۵	اشاره
۱۵	نخستین دلیل سکس: زن و آزادی
۱۸	دومین دلیل: مقایسه‌ی جوامع آزاد و پوششی
۲۳	سومین دلیل: مهار فساد با عقل و قانون
۲۵	چهارمین دلیل: زیبایی و سرشت جلوه‌گری زن
۳۰	پنجمین دلیل: پوشش زن و مشکلات روحی - روانی مرد
۳۳	فصل سوم: اسلام و پوشش

۳۳ اشاره
۳۳ پوشش؛ ارشاد یا تأسیس؟
۳۶ پرسش‌های اساسی
۳۹ بررسی حدیث نقاب
۴۱ شواهد نقلی در مطلوبیت زن
۶۲ گستره‌ی پوشش زن
۷۱ فصل چهارم: اسلام و نگاه
۷۱ اشاره
۷۱ پوشش زن در اجتماع
۷۲ نگاه زن و مرد به یکدیگر
۷۲ چگونگی و چیستی پوشش
۷۳ اندام و پوشش زن
۷۹ بخش دوم
۷۹ اشاره
۷۹ فصل یکم: چیستی و ضرورت ازدواج
۷۹ اشاره
۷۹ انکار اصل نکاح و ازدواج
۸۱ پاسخ به ایراد اصل ازدواج
۸۲ فصل دوم: دلایل عقلی اصل نکاح
۸۲ اشاره
۹۹ شواهد نقلی در مطلوبیت زن
۱۱۹ بخش سوم
۱۱۹ اشاره
۱۱۹ نخست: خواستگاری

۱۳۹	فصل دوم: نامزدی
۱۴۷	فصل سوم: عقد و الفاظ ازدواج
۱۵۵	منابع جلد اول
۱۵۶	بخش چهارم
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	فصل یکم: چند همسری در آئینه‌ی عقل و نقل
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	چند همسری؛ هوس‌بازی مردان
۱۵۷	قسمت نخست: دلیل نقلی
۱۵۸	قسمت دوم: دلایل عقلی
۱۶۱	فصل دوم: چند همسری و تنقیر زن!
۱۷۱	فصل سوم: طلاق؛ زن و چند همسری
۱۷۱	اشاره
۱۷۲	خزان زندگی
۱۷۹	بخش پنجم
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	فصل یکم: ازدواج موقت و توهماتِ چند
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	اشکال به ازدواج موقت
۱۸۰	فصل دوم: دلایل ازدواج موقت

زن مظلوم همیشه ی تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷- عنوان و نام پدید آور : زن مظلوم همیشه ی تاریخ / مولف محمدرضا نکونام. مشخصات نشر : قم: ظهور شفق، ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری : ۴ ج. شابک : ۱۰۰۰۰۰ ریال دوره ۹۶۴-۹۶۵۱۳-۴-۹؛ ج. ۱. ۹۶۴-۹۶۵۱۳-۰-۶؛ ج. ۲. ۹۶۴-۹۶۵۱۳-۱-۴؛ ج. ۳. ۹۶۴-۹۶۵۱۳-۲-۲؛ ج. ۴. ۹۶۴-۹۶۵۱۳-۴-۹ وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی یادداشت : ص.ع به انگلیسی: *The woman oppossed forever in hostory*. یادداشت : کتابنامه. شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۶۹۲۷

اشاره

هر چند در گستره ی طولانی زمان، کتاب های فراوانی با نگرش های گوناگون درباره ی زن، این عطیه ی الهی و مظلوم همیشه ی تاریخ نوشته شده است، ولی آثار و نوشته های موجود، کم و بیش، خالی از کاستی و اشکال نیست؛ چرا که فرصت لازم یا شناخت جامعی از زن برای نویسندگان این آثار پدید نیامده است. حتی گاه برخی چهره های علمی - مذهبی به علت اهمال و ساده انگاری، پیچیدگی مباحث زن و یا سلیقه های فردی و مسلکی، مشکلاتی به بار آورده و پیامی مخالف با مقتضای عقل و مبانی دین ارایه کرده اند. با این وصف، فرجام کار نویسندگان - به اصطلاح - روشن فکر یا افراد بیگانه با دانش و فرهنگ اصیل دینی ناگفته پیداست! این عدم شناخت صحیح و جامع، در طول تاریخ، سبب افراط و تفریط بسیاری در عمل و مباحث مربوط به زن گردیده و به طور قهری نتیجه ای جز به بی راهه کشیدن زن در جوامع مختلف اسلامی و غیر اسلامی در بر نداشته است. از این رو سعی بر آن رفت تا در زمانی که موضوع زن یکی از مباحث اساسی و حیاتی جوامع گوناگون، به ویژه جامعه ی ماست، برای شناخت صحیح و جامع چهره ی زن و دفع شبهات و ابهامات موجود از ساحت شخصیت زن و دین مقدس اسلام، از میان صدها اثر ارزنده ی استاد فرزانه، حضرت آیت... نکونام - که یدی طول و اندیشه ای پویا در مباحث تحقیقی و روان شناختی راجع به زن دارند - کتاب حاضر که (۱۶) وام دار نام مظلوم همیشه ی تاریخ، بانوی دو عالم، حقیقت دهر، عصمت کبری و ناموس حق حضرت فاطمه زهرا(س) است، به مردم و به ویژه صاحبان اندیشه و فرهنگ و تمام زنان عالم ارایه شود. این کتاب به منزله ی اصول نظریات معظم له در زمینه ی زن می باشد و هر یک از مجلدات بعدی - که شمار فراوانی هم می باشند - بر این اصول استوار است. برخی از این مجلدات در نقد کتاب های مذهبی و غیر مذهبی راجع به زن نوشته شده، بعضی در جهت نقد و بررسی مدارک دینی نسبت به زن و شماری در ارایه ی شیوه های رفتاری درست و مناسب و کاربردی نسبت به زن، در خانه و اجتماع و تعدادی نیز پیرامون زن و هم راهانش، هم چون پدر، شوهر و فرزندان نگارش یافته است. اثر حاضر اگر با دقت، تأمل، انصاف و به دور از شتاب زدگی مورد مطالعه قرار گیرد، به خواننده ی گرامی چهره ای درست و واقعی از زن ارایه می نماید؛ چهره ای که مطابق با دین، عقل سلیم، انصاف و عالی ترین اندیشه های فلسفی، روانی و اجتماعی نویسنده ی محترم است. به همین دلیل، خواننده سرانجام درمی یابد که بسیاری از پرسش های عمده و شبهه های مطرح شده نسبت به دیدگاه دین یا نظرگاه معصومین در مورد زن دیگر قابل طرح نیست؛ چرا که با خواندن این کتاب، او خود نیز - زن باشد یا مرد، مسلمان باشد یا غیر آن - مانند دین خواهد اندیشید و نظر شریعت و عصمت دین را درباره ی زن تصدیق خواهد کرد. البته احتمال می رود که اندیشه های کاوش گر به پرسش ها و ایرادهای تازه تری دست یابند که در همین فرصت، محققان و نویسندگان مؤسسه ی ظهور شفق تحت اشراف استاد فرزانه ی خویش، آمادگی لازم را برای پاسخ گویی و رفع هر گونه ابهام و اشکال اعلام می دارند. در پایان شایان ذکر است که در این دوره از کتاب زن سعی شده است تنها ویژگی ها و

صفات و مباحث حقوقی زن - به دور از نگرش مردسالارانه یا زنسالارانه - بر پایه‌ی (۱۷) حق، واقعیت و استدلال عقلانی تبیین شود. از این رو پرسش‌ها و دلایل مخالف نیز بدور از اسم و عنوان و یا توجه به کتاب یا فردی، به‌طور آزاد و منصفانه مطرح گردیده و ابتدا به پاسخ اجمالی و سپس تفصیلی پرداخته شده است. بنابراین خواننده‌ی محترم باید با دقت تمام و تأمل بسیار مباحث این اثر را دنبال نماید تا آرا، نقدها و پاسخ‌های نویسنده را به درستی دریابد و در شناخت شخصیت ظریف، پیچیده و شناخته نشده‌ی زن به فرجام خوش‌آیندی دست یابد. موءسسسه‌ی فرهنگی - هنری ظهور شفق (۱۸)

پیش در آمد

در دنیای اندیشه و عقاید، نسبت به زن - این تحفه‌ی الهی، آینه‌ی جمال انسانی و مظلوم همیشه‌ی تاریخ - اختلاف‌های فراوانی وجود دارد. اندیشه و عقیده‌ی آدمیان در این زمینه به جهت عوامل گوناگون و سلیقه‌های متفاوت چنان درگیر پراکندگی و تشتت گردیده که در بسیاری از موارد به نقاط متضاد و متناقضی رسیده و هر گروه، نقیض یا مخالف اندیشه‌ی گروه دیگر را برگزیده است، بی آن که نسبت به ملاک و دلیل عقاید، دقت و اهتمام چندانی داشته باشد. زن، این مظهر کمال و زیبایی، هر چند در لطف و صفا و حسن و هنر بر دیگر موجودات هستی برتری داشته و موجودی مشخص، حقیقتی ملموس، کیمیایی فراوان و هم‌راهی خوانا برای مرد می‌باشد، ولی به جهت صفات گوناگون، ویژگی‌های بسیار، پیچیدگی‌های شگفت و ظرافتی جذاب که در شخصیت خود دارد، در طول تاریخ بشری انسان را درگیر خرافات فراوان، افکار پریشان و بحث‌های متفاوت و ناموزونی ساخته است که گاه هر انسان اندیش‌مندی از بیانش شرم و به بطلانش یقین دارد. بحث‌هایی از این قبیل که: آیا به‌طور اساسی زن انسان است؟ آیا انسانی ناقص است یا هم‌چون مرد، انسانی کامل می‌باشد؟ و... از شمار این مباحث شرم آور است. البته بحث‌های معقولی هم وجود دارد که باید در جهت تقریر و بیان صحیح و قرائت درست آن کوشش جدی داشت؛ به عنوان مثال: آیا زن در جهات فکری، عملی و حقوق و (۱۹) وظایف فردی و اجتماعی با مرد، این همتای خود، مساوی است یا حقوقی متفاوت با او دارد؟ و... بر مبنای یک اندیشه‌ی سالم و مکتب‌پویا، روشن است که زن انسان است؛ آن هم انسانی کامل - نه ناقص - و حقوقی متناسب با خود دارد، هر چند ویژگی‌های زن، حقوقی متفاوت با مرد را در برخی موارد ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که برخورداری کامل زن از حقوق خود منافاتی با آن ویژگی‌های خاص ندارد. فطرت، طبیعت، عقل و دین نیز در این جهات از هر گونه جانب‌داری و افراط و تفریطی گریزانند. البته هر یک از این مباحث حساس و مهم و یا دیگر مباحث فراوان علمی و فلسفی نسبت به زن، قابل دقت است و نقد و بررسی آن فرصت مناسب خود را طلب می‌کند، ولی آنچه ما در این کتاب به‌طور عمده درصدد بیان آن هستیم ویژگی‌ها، صفات و مباحث مهم حقوقی و کاربردی زن و بررسی چهره‌ی هنجارها و ناهنجارها، نقدها و توهم‌ها و زدودن پیرایه‌ها از حریم مقدس زن، این ظهور زهره‌ی آدمی می‌باشد که همه‌ی اقوام و ملل و ادیان درباره‌ی آن حساسیت‌های گوناگون داشته‌اند؛ نه مباحث ذاتی - فلسفی صرف؛ مانند موقعیت انسانی و هویت ذاتی زن از دیدگاه آکادمیک‌های بیهوده و ذهنیت‌های پیچیده و... در یک بیان کوتاه باید گفت: موضوع این کتاب، نقد و بررسی مباحث زن از دیدگاه عقل و تجربه و عدل و انصاف است، بی آن که مردسالاری یا زن‌فریبی در آن جایی داشته باشد. برخی از مباحث مورد اهتمام در این کتاب عبارتند از: حجاب یا سکس و عریانی و یا پوشش مناسب زن؛ انقیاد و محدودیت‌های نادرست یا بی‌بندوباری‌های بی‌اساس و یا آزادی بر پایه‌ی ملاک و مدار؛ محدودیت ارتباطی زن و انحصار و - به گفته‌ی برخی - احتکار زن یا رهایی او به هر مشکل و صورت ممکن و روابط گوناگون مقاربتی (۲۰) نامشروع و یا ازدواج و کام‌یابی بر اساس پاکی و طهارت؛ احساس و عقل زن، ارث و دیه‌ی او، تعدد زوجات، ازدواج موقت و امثال آن. در این کتاب عقاید و مبانی و مسایل مربوط به این بحث‌ها و صدها بحث دیگر، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و به هر یک به نوعی خاص و با روشی منطقی و منصفانه، هم‌راه با رعایت فرامین دین و عواطف انسانی پرداخته می‌شود.

ساختار کتاب

کتاب زن مظلوم همیشه ی تاریخ، کتابی است تحقیقی - اجتماعی - انتقادی که موجودیت گذشته و فعلی جامعه ی ما را به چالش می کشاند و ترسیم درستی از موقعیت یک جامعه ی اسلامی، زندگی مسلمانی و زن مسلمان را ارایه می دهد. این کتاب شامل دوازده بخش است که ترتیب بخش ها و مبحث عینیت های اجتماعی را در نظر می گیرد و نقشه ای از جامعه ی فعلی ماست. بخش نخست، از برخورد زن و مرد در جامعه شروع می شود و سخن از پوشش و سکس و عریانی دارد. این بخش در ابتدا آورده شده است؛ زیرا پیش از ورود به جامعه و درون خانه، پوشش چندانی لازم نیست، ولی پس از ورود به جامعه و برخورد زن و مرد با یک دیگر این بحث پیش می آید که باید با چه پوششی و به چه مقدار و با چه کیفیتی در جامعه ظاهر شد. برای پوشش استدلال می کند و عریانی را مطرح می سازد و آن را با دلایل بسیار به چالش می کشاند و در نهایت میان پوشش و حجاب تفاوت قائل می شود و تنها پوشش و عفاف را تکلیف می داند. این کتاب برای استحکام جامعه و زیر ساخت های آن همراهی و هم دلی در قالب ازدواج را یک ضرورت می داند که در بخش دوم زمینه های آن چیده می شود. ایراد به اصل ازدواج را پاسخ می گوید و آن را فراتر از یک آمیزش می داند، ازدواج را سکونت و (۲۱) آرامش، امنیت و زندگی، کامیابی و شیرین کامی می داند و سخن از عشق پنهان و عشق ابتدایی سر می دهد، عشق را همت زن می داند و مطلوبیت او را در چهره ی نبات عشق، ثمرات نکاح، خانه و خاندان و تربیت فرزند ظاهر می سازد. در بخش سوم، تحقق عملی ازدواج را به خواستگاری، نامزدی و ازدواج پیگیری می کند و بیان می دارد که خواستگاری تنها یک گفتمان ابتدایی است که یک جانبه هم نیست و می شود از طرف زن یا مرد باشد. خواستگاری مردسالاری نیست، زن ضعیف نیست، دختر عزیز است و در این زمینه خیال پردازی ها را باید کنار گذاشت و طلسم دختران را باید شکست، ازدواج آهنگ دل نواز وحدت دو روح است و هم چون هر عقد دیگری با معاطات نیز تحقق می یابد که با پایان این قسمت، جلد نخست کتاب به پایان می رسد. در بخش چهارم که بخش نخست جلد دوم کتاب است تعدد ازدواج و مشکلات آن و در نهایت طلاق دنبال می گردد. ایراد جنجال تعدد زوجات دنبال می شود و روشن می گردد که تعدد زوجات یک تکلیف الزامی نیست و اخذ مجوز شرعی آن هم چندان آسان نمی باشد. غیرت و حسادت و نقطه ی سیاه کفر از سوی زن به میان می آید و طبع زن و تعدد دنبال می شود. در نهایت بحث طلاق مطرح می شود که طلاق اگرچه یک واقعیت تلخ است، ولی کینه توزی نیست، نابودی نیست. بحث فرزندان طلاق، طلاق و مشکلات زن و مرد و قانون محلل و ایراد آن پاسخ گفته می شود و نسبت به زندگی دوباره یا جدایی زنگ خطر به صدا در می آید. در بخش پنجم، ازدواج موقت و ترسیم درست آن دنبال می شود و بحث از انحرافات جنسی پیش می آید. در این بخش ازدواج موقت و سالم سازی جامعه مطرح می گردد و روشن می شود که زن کالا نیست و ازدواج موقت به زیان زن نمی باشد. (۲۲) آمیزش های خارج از نکاح مطرح می شود و حرم سراهای شاهانه را به چالش می کشاند و مشکلات اجرایی ازدواج موقت همراه با طرح و برنامه دنبال می آید. در بخش ششم، اسلام و مسایل جنسی، آموزش جنسی و عشق و کامیابی ترسیم می شود و در آن بیان می گردد که زناشویی، مسایل جنسی و کامیابی، شکوفه و گل زندگی خانوادگی است که از شب زفاف و عروسی تا حضور ملائکه در بستر و آمیزش و عرضه شور و عشق و مهر و محبت و دوستی، بطور استدلالی و شرعی بحث می شود. در این بخش قداست زناشویی، آمیزش و ریزش گناهان، حمایت پیامبر از حقوق زنان پیگیری می شود و می آید که، آرایش و زینت تنها برای زنان نیست و استفاده از عطر و جواز پوشیدن لباس رنگین برای زنان اشکالی ندارد. آموزش دینی، اسلام و آمیزش، سفارش امام هشتم با محبت و دوستی و دوری از کجی ها دنبال می شود و بخش ششم و جلد دوم به پایان می رسد. بخش هفتم که ابتدای جلد سوم است انتقاد از مردسالاری دینی، بیان افکار جاهلی و تفاوت های درست زن و مرد مطرح می گردد و اساس جامعه ی سالم و نگاه دین به زن و مرد و حقوق هر یک بر دیگری می آید، عناوینی چون تفاوت زن و مرد، نگاه دین به زن، وحدت مدیریت و

ثبات زندگی به میان می‌آید و عدالت و تفاوت در آفرینش، بی‌مهری به زن زیانبار است، کتک زدن زن و تادیب مرد مجرم دنبال می‌شود و این عنوان که زن کانون عشق و محبت است و به او اف‌نگوید را دارد و خلاصه با زن و جهاد، زن و تدبیر منزل و حضور زن در جامعه بحث تمام می‌شود. در بخش هشتم، زن در آفرینش طرح می‌شود و توهم کاستی‌ها دنبال می‌گردد و روشن می‌شود که آفرینش به زن هرگز ستمی روا نداشته و نظام احسن خلقت، عصمت فعلی آفرینش دنبال می‌شود و ویژگی‌های لذت و میل جنسی و طول عمل مقاربت و اشتراک زن و مرد در کام‌گیری و کام‌دهی مطرح می‌شود. شرایط طبیعی زن در ازدواج، (۲۳) مسأله‌ی بکارت و زایمان زن و اینکه طبیعت بهترین حامی اوست تا گنج امید و نشاط و در نهایت با این بحث که زن شاهرکار آفرینش است به پایان می‌رسد. بخش نهم، که پایان جلد سوم است با بحث زن در جامعه، مظلومیت زن و حمایت منطقی و آگاهانه‌ی دین از زن شروع می‌شود تا فعالیت‌های اجتماعی زن، زن و شغل، زن و ثروت و مالکیت، زن و مسأله‌ی ارث و دیه، زن و اشتغال، طبقات جامعه و شغل‌های حرام و جایز بحث دنبال می‌شود. و با این کلام که دغدغه‌ی مرد آسودگی زن است، جلد سوم به پایان می‌رسد. بخش دهم که بخش نخست جلد چهارم است با مظلومیت زن در جامعه و حمایت اسلام از زن شروع می‌شود. در این بخش عناوینی مطرح می‌شود؛ از قبیل: دختر افتخار پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله»، زنی مادر هفتاد پیامبر، تفاوت‌ها و امتیازها، ویژگی‌های زن، لطافت، احساس و مطلوبیت، نگرش غلط و استعمار زن، زن و اشتغال، زن موجود خانگی نیست، تقسیم کار، زن بی‌کار نیست اشتغال زن در جامعه، صحبت زن، آواز زن، شغل‌های زنان، شغل‌های اشتراکی و اختصاصی، حرام و حلال زن و مالکیت زن وارث و دیه‌ی زن بحث به پایان می‌رسد. بخش یازدهم، سخن از عقل و احساس زن است. نقص عقل زن معنا می‌شود و عقل و جهل، برد کوتاه و بلند عقل دنبال می‌گردد. تجاذب عقل و دل، عقل و استضعاف نکوهش اکثریت می‌آید و زن و عبادت، و این که زن موجودی عقل ریاست، زن الماس وجود است، زنان را آزار ندهید کار دنبال می‌شود. بحث مشورت با زنان، موانع مشورت، شهادت و عواطف زن و مشکلات شهادت که هر یک با نگرشی منطقی پیگیری می‌شود. در بخش دوازده که بخش پایانی است زن و سمت‌های کلان، زن و مسؤولیت‌های اجتماعی، زن و مسأله‌ی امامت جماعت و جمعه زن و قضاوت زن و زعامت دینی، زن و رهبری، صدارت زن و ملکه سبأ، ریاست زن و رکود جامعه، حکومت دختر کسری (۲۴) می‌آید و هر یک ساختار درستی را درمی‌یابد و از هر افراط و تفریطی پرهیز می‌شود. کوتاه سخن این که اساس این کتاب و بخش‌های آن در راستای زیر ساخت‌های علمی و اجتماعی است و اهمیت مباحث در این است که مباحث از دیدگاه اجتماع و واقعیت‌های موجود دنبال می‌شود و حتی از اجتماع به خانه و منزل می‌نگرد، نه با روش تقسیم فرد، منزل و جامعه، بلکه اجتماع است که خانه و فرد را در خود به‌طور آشکار برجسته می‌سازد. باشد تا این کتاب در راستای افق اسلام و جامعه‌ی انقلابی راه‌گشای تحوّل معقول باشد. (۲۵)

بخش اول

اشاره

سکس و آزادی

فصل یکم: سکس و پوشش

اشاره

گزاره‌های پوشش

نخستین موضوعی که بدان می‌پردازیم، پوشش زن است؛ زیرا زمینه‌ی اجتماعی و برخورد ابتدایی و مستقیم زن و مرد را به خاطر می‌آورد. ابتدا باید دانست که پوشش زنان به دو صورت قابل تصور است: پوشش عمومی و پوشش خاص.

پوشش عمومی

مراد از پوشش عمومی همان پوشاندن اعضای پنهانی زن و مرد است که مردان در این پوشش با زنان مشترکند و تفاوتی در این جهت میان زن و مرد نیست. در این پوشش زن و مرد برابرند و این یکی از مهم‌ترین امتیازات انسان بر حیوان است؛ زیرا بدیهی است که حیوانات خود را این گونه نمی‌پوشانند، گرچه هر یک از آن‌ها نوعی از پوشش طبیعی را دارا هستند، ولی انسان با توجه به عقل خدادادی‌اش، با روش‌های مختلف خود را می‌پوشاند. در میان هیچ یک از اقوام و ملل، در پذیرش این نوع پوشش بحثی نیست و همگان - چه زن و چه مرد - در تمام دوران حیات بشر به آن اهتمام داشته‌اند و فرد یا گروهی با آن مخالفت نکرده است، جز آن که به واسطه‌ی سلیقه‌های گوناگون، در مصادیق و موارد این پوشش تفاوت وجود داشته است. پیروان سکس و عریان سازی زن این مقدار از پوشش را نیز به نقد و انکار کشیده‌اند. آنان گفته‌اند: «چنین پوششی لازم نیست و اگر هم لازم باشد، تنها در انظار عمومی لزوم دارد و آدمی در منزل و میان اعضای خانواده‌ی خود و حتی در جمع (۲۷) دوستانه و محافل خصوصی به چنین پوششی نیازمند نیست. ظاهر بودن این مواضع به صلاح افراد خانواده و مصلحت اعضای کم سن و سال آن است و بر آگاهی آنان افزوده و موجب نشاط و سرور محفل دوستانه می‌شود». در پاسخ این گروه می‌توان گفت: تأمین آگاهی‌های لازم برای کودکان و آموزش‌های خاص، منافاتی با عمومیت عملی این نوع پوشش ندارد و نشاط دوستانه هم در این بیان چیزی جز آلودگی‌های اخلاقی و پرده‌داری‌های عمومی نیست. هیچ یک از این برداشت‌ها، نظریه‌ی عریان‌نمایی را - که طرفدار چندانی هم جز در دنیای آلوده ندارد - اثبات و توجیه نمی‌کند؛ گذشته از آن که این گونه عقاید از نهاد ناآرام و باطن مضطرب برخی افراد و گروه‌ها حکایت می‌کند و پشتوانه‌های علمی - اخلاقی هم ندارد و تنها موجب ترویج افکار الحادی و دهن کجی‌های حساب شده‌ی مخالفان با معنویت و دین می‌شود. پس بحث پوشش، در میان جوامع مختلف، مربوط به این پوشش عمومی نیست؛ زیرا این گونه پوشش مورد قبول همگان است و تمام زمینه‌های دفاعی، مبادی علمی و اهرم‌های اخلاقی را هم‌راه دارد و شرایع آسمانی هم به قوت از آن حمایت می‌کنند.

پوشش خاص

صورت دوم از پوشش - که در این جا مورد بحث است - پوشش خاص زنان است. این نوع از پوشش، کیفیت‌های مختلف داشته و به انواع گوناگون شکل می‌گیرد، ولی با هر وضع و کیفیتی که باشد، در مقابل عریانی و سکس قرار دارد و در نهایت از یک تفکر معنوی و عفاف همگانی حمایت می‌کند. درباره‌ی این پوشش خاص دو نظر وجود دارد: نخست این که زن نیازمند پوششی غیر از پوشش عمومی است و با مرد در این جهت متفاوت است؛ دیگر آن که زن هم (۲۸) می‌تواند هم‌چون مرد به‌طور آزاد در انظار عمومی ظاهر گردد و بدون هیچ قید و بندی جلوه‌گری و خودنمایی کند و تفاوتی در این زمینه میان جنس زن و مرد نیست. برخی معتقدند که زن هم‌چون مرد است و باید در این زمینه از آزادی کامل برخوردار باشد؛ چرا که سکس و عریانی گذشته از آن که یک حق است و دلیلی بر محدودیت آن وجود ندارد، یکی از مظاهر آزادی هم می‌باشد و نباید در تحقق آن برای زن دریغ داشت. کسانی که به این نظریه معتقدند، به دیانت، اخلاق و عفاف پای بند نیستند و توجه ندارند که انسان بودن زن و یا آزادی او ملازمه‌ای با سکس و عریانی ندارد، هرچند ممکن است برخی از آنان به‌طور صوری خود را معتقد به شریعت و دینی نیز بدانند. در مقابل این گروه، بسیاری از اهل دیانت و صاحبان متانت و عفاف و انسان‌های وارسته و آزاد، تمام اندیشه‌های خود را بر اساس

فرهنگ دینی - مذهبی و اخلاق عمومی استوار ساخته‌اند و زن را از لحاظ پوشش، ملازم با محدودیت‌های مناسب دیده، عریانی و بدون پوشش بودن او را بی‌اعتنایی به وی و شؤون خاص و اصول اخلاقی و تعهدات دینی او می‌دانند. البته پوشش‌های ناموزون و حجاب‌های غیر متعارف کیسه‌ای - که از سر تعصبات خشک قومی یا جمود به ظاهر دینی ترویج می‌شود و همراه با اجبار و اعمال زور است - نباید با پوشش عیف و اصیل دینی یک‌سان دانسته شود. البته همین افراط و سخت‌گیری‌ها یکی از علل تفریط و سهل‌انگاری در زمینه‌ی سکس و عریانی در جهان امروز است.

تعهد دینی و پوشش زن

همان‌طور که هیچ عقل سلیم و اندیشه‌ی متینی از پوشش کلی زن روی گردان نیست، هیچ یک از ادیان آسمانی هم به پوشش و عفاف زن بی‌اعتنا نبوده است؛ (۲۹) به‌طوری که هر یک از مکتب‌های الهی به نوعی پوشش زن را پذیرفته و از آن حمایت کرده‌اند. در این جا ممکن است گفته شود: بسیاری از پیروان مذاهب و ادیان از سکس و عریانی حمایت کرده و به‌طور عملی آن را ترویج نموده‌اند. در پاسخ باید گفت: فرمان‌ها و احکام حقیقی ادیان آسمانی، غیر از عقاید یا عمل پیروان آنها است. اگر در دین و مذهبی، حمایت از عریانی و سکس مشاهده شد، باید دید از کجا چنین تحریفی وارد این دین شده و جزو آن گردیده است؛ زیرا بدیهی است که هرگز هیچ دین آسمانی از عریان بودن زن حمایت نکرده و کوچک‌ترین دلیل مستندی در این زمینه وجود ندارد. چه بسیار اتفاق افتاده است که دینی گرفتار تحریف گشته و احکام خرافی و برداشت‌های غیر دینی در آن وارد شده است؛ همان‌گونه که بسیاری از اقسام حجاب و پوشش‌های گوناگونی که به عنوان دین ارایه گردیده است، از دین نبوده و نتیجه‌ی تعصبات خشک است و از خیالات واهی و توهمات گروه‌های مرتجع برخاسته و به اسم دین معرفی گردیده است. به‌طور کلی، افراط و تفریط در زمینه هر یک از مباحث دینی - به ویژه در این مورد - بدعت و تحریف است و نباید به حساب دین گذارده شود؛ بنابراین حجاب‌های کیسه‌ای و پوشش‌های افراطی و نادرست نیز هم چون سکس و عریانی نمی‌تواند اساس دینی داشته باشد، هرچند عده‌ای به ظاهر دین‌دار از آن حمایت کنند یا آن را به دین نسبت دهند. آنان که به طور کلی زن را ملازم با هیچ نوع پوششی نمی‌بینند، همانند آن‌هایی هستند که زن را موجودی خانه‌نشین و نامرئی پنداشته و او را از هر نوع گرایش و آزادی عمل و انتخاب مناسب دور داشته‌اند و با این افکار، زمینه‌های رکود، جهل و تباهی زنان (۳۰) و جامعه را فراهم می‌سازند. از این رو نباید تمام رفتارها و کردار و عقاید پیروان ظاهری دین را بر دوش ادیان آسمانی نهاد، هر چند به آن رنگ و صبغی دینی نیز داده باشند. نه آن عریانی‌های ناموزون را باید به حساب هیچ دین و مذهبی گذاشت و نه حجاب‌های ارتجاعی را می‌توان به دین نسبت داد. شاید یکی از علل پیدایش و رواج عریانی و سکس همین حجاب‌های ناهنجار ارتجاعی و غیر طبیعی و بدحجابی‌های به ظاهر دین‌دارانه باشد. نامرئی نگاه داشتن زن، برخوردهای متعصبانه، حجاب‌های کیسه‌ای و هزاران طرح ناسالم دیگر (۱) می‌تواند بدحجابی‌های سنتی (۲) یا مدرن (۳) و سکس و عریان‌سازی زنان را در پی داشته باشد. سلیقه‌های شخصی و تعصبات قومی در مورد زن - این مظلوم همیشه‌ی تاریخ بشری - بی‌غیرتی‌های فراوانی را به ارمغان آورده است. ۱- «منیعه رأی النبی» صلی‌الله‌علیه‌وآله «روت عنها ابتها قریبه» أنها أتت النبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فقالت: یا رسول الله! التار التیار! فقام إليها رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فقال: ما نجواک؟ فاخبرته بامرها و هی منتقبه. فقال: یا امه الله! أسفري فان الاسفار من الاسلام و ان الثقاب من الفجور؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۴۹ «منیعه» از زنانی است که پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» را از نزدیک مشاهده کرده است. دخترش (قریبه) نقل می‌کند: مادرم خدمت پیامبر خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! آتش، آتش! در این هنگام پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» در برابر او ایستاد و فرمود: با خودت چه زمزمه می‌کنی؟ او در حالی که نقاب به چهره داشت، حضرت را از حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاده بود، خبر داد. آن گاه رسول خدا به او فرمود: ای بنده‌ی خدا! صورت خود را بازگذار؛ زیرا سیره و روش اسلام

باز گذاشتن صورت است و نقاب، خود حکایت از فساد می کند و فساد آفرین است.» (توضیح و شرح این روایت در آخر همین بخش صفحه‌ی ۱۰۲ خواهد آمد.) ۲- بدحجابی سنتی: پوشش با چادر به گونه‌ای که غرض شرعی تأمین نشود و هم‌چون حالت عریانی، سینه، پا، موها و گردن مشاهده شود. ۳- بدحجابی مدرن: مراد، پوشش‌های ناقص نیمه سکس، بیرون گذاشتن مو با اغراض سیاسی و خودنمایی‌های جلف و اطوار گونه‌ی امروزی است. (۳۱)

غیرت جاهلانه و اسب بخت برگشته

هنگامی که درباره‌ی زن تعصّب‌های خشک و ناپخته‌ی ابومسلمی حاکم گردد، به‌طور طبیعی روزگاری پیش می‌آید که زنان جامعه، گرفتار سکس و عریانی و بدحجابی می‌گردند. آورده‌اند که وقتی ابومسلم خراسانی همسرش را در شب عروسی به خانه‌ی بخت می‌برد، او دستور داد کسی در شهر ظاهر نشود تا همسر او در میان زنان دیگر به خانه رود و مردی او را نبیند. هنگامی که زن از اسب پیاده شد، دستور داد که زین اسب را بسوزانند و اسب بخت برگشته را از کمر دو نیم کرد تا دیگر کسی بر آن سوار نشود! گویا کسی آن‌جا نبوده یا جرأت و توان این پرسش را نداشته که برای آوردن زنی از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر چه نیازی است که مردم در شهر ظاهر نشوند؟ آیا آتش زدن زین اسب اسراف و حرام نیست و کشتن اسب بی‌چاره رواست؟ چگونه است که دیدن زن دیگران برای ابومسلم ایرادی ندارد، ولی دیدن زن او توسط مردم ایرادی بزرگ است! آیا این کارها حکایت از تعصّب و غیرت‌های جاهلانه نمی‌کند و می‌تواند اساس عقلی و دینی داشته باشد؟ (۱) آری! این افراط و تفریط‌ها نتیجه‌ای جز وضعیت کنونی را ۱- عن عمرو بن ابی المقدم عن ابی جعفر «علیه السلام» و عن عبدالرحمن بن کثیر عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: «انّ امیرالمؤمنین «علیه السلام» فی رسالته الی الحسن «علیه السلام»: ایتاک و التّغایر فی غیر موضع الغیره فانّ ذلک یدعو الصّحیحه منهنّ الی السّیقم و لکن احکم امرهنّ فان رأیت عیباً فعجل التّکیر علی الصّغیر و الکبیر فان تعینت منهنّ الزّیّب فیعظم الذّنب و یهون العتب؛ کافی، ج ۵، ص ۵۳۷، ح ۹. امام باقر «علیه السلام» و امام صادق «علیه السلام» می‌فرمایند: امیر مؤمنان علی «علیه السلام» در نامه‌اش به امام حسن «علیه السلام» نوشت: از غیرت بی‌جا پرهیز که این امر، زنان سالم و پاک‌دامن را به ناپاکی گرایش می‌دهد، لیکن بر ناپسندی‌های آنان سخت بگیر؛ پس اگر عیبی را از آنان دیدی، بی‌درنگ، بر کوچک و بزرگ آنان معترض شو و اگر مفسده‌ای از آنان مشاهده شد، باید آن‌گناه، بزرگ گرفته شود و متهمان به آسانی و با رأفت و رحمت توبیخ گردند.» (۳۲) در پی نخواهد داشت. چه خوب بود ابومسلم‌ها سر از قبر بیرون می‌آوردند و وضعیت ناهنجار جامعه‌ی جهانی امروز را برای یک بار هم که شده مشاهده می‌کردند. در دین مبین اسلام آمده است: همین که جای نشستن زن سرد شد، نشستن مرد در آن مکان مانع و کراهتی ندارد. آنان که برای زن هیچ‌گونه حریم عفاف‌ی قائل نیستند و آنان که می‌گویند: اگر خدای ناکرده چشم مرد نامحرمی به لباس زنی افتاد، دیگر آن زن عفت ندارد و او را باید طلاق داد و آن لباس را باید بسوزانند، هر دو دسته، در شناخت غیرت و موارد اعمال آن دچار افراط و تفریط شده‌اند و نظر هیچ‌کدام اساس عقلی و دینی درستی ندارد. با توجه به مطالب پیشین چند امر را برمی‌شماریم یک. درباره‌ی پوشش دو نظر کلی وجود دارد: دسته‌ای زن را ملازم با پوشش دانسته و عده‌ای هم او را آزاد و رها از تمام قید و بندها می‌دانند. دو. افراط و تفریط‌هایی را که در جوامع دینی به وجود آمده نباید به حساب دین گذاشت؛ چرا که سلیقه‌های فردی و گروهی چیزی جز احکام و قوانین الهی است. سه. دیدگاه‌های فکری و عقیدتی بسیاری از افراد با روش و رفتار عملی آنان متفاوت است. گروهی با آن که خود را معتقد به دین می‌دانند، در عمل، هم سلک کسانی قرار می‌گیرند که دور از مبانی دینی‌اند و نسبت به عقیده و اندیشه‌ی خود التزام عملی ندارند. البته آن‌هایی که اعتقاد دینی یا التزام عملی به پوشش ندارند، به احکام و قوانین دین هم چندان ارج نمی‌نهند و تن در نمی‌دهند، مگر آن که فرد یا قانونی آنان را مجبور به این کار سازد که این خود امر دیگری است. * * * تاکنون روشن شد که همه‌ی ادیان آسمانی، انبیای الهی و دین‌داران آگاه و متعهد، پوشش را تا حدی

و به نوعی برای زن لازم و ضروری دانسته و آن را یک اصل مسلم (۳۳) دینی - اخلاقی به شمار آورده‌اند؛ به طوری که در این زمینه، هر خلافی به دیانت نسبت داده شود، تحریف است، ولی آن چه در این مقام قابل توجه و بررسی می‌باشد، چگونگی رابطه‌ی اصول انسانی و احکام عقلانی با این بحث است. باید دید نهاد سالم عقلی و اندیشه‌ی درست آدمی این مطلب را چگونه می‌بیند. البته بحث به طور منطقی در دو طرف نقیض وجود دارد و هر دو دسته ممکن است به همین اصول تمسک کنند. طرفداران سکس و عریانی هم مانند پیروان پوشش و یا حجاب شعار حمایت از آزادی زن را سر می‌دهند و سخن خود را با پیرایه‌های عقلی هم‌راه ساخته و حقیقت را معکوس و وارونه جلوه می‌دهند. اینک ما باید در مقام تحقیق برآییم تا روشن شود که کدام یک از این اندیشه‌ها با حقیقت هم‌راه است و با کدام یک از این طرح‌ها آزادی واقعی زن تأمین و موقعیت او حفظ می‌شود. هم‌چنین از نظر عقلی و شرعی، کدام طرح مناسب آدمی و شایسته‌ی انسان است. اهل دیانت و پیروان دین معتقدند که پوشش، یک اصل عقلی است و زنان و مردان آزاداندیش جهان - که دارای طبعی سالمند - نیز از آن حمایت می‌کنند. آنان زن را ملازم با پوشش می‌دانند و عریانی را متناسب با شأن انسان، کرامت زن و سلامت جامعه نمی‌بینند. در مقابل، کسانی که زن را از تمام فرمان‌های عفاف و ارستگی‌های اخلاقی دور داشته‌اند، تنها او را ابزار تبه‌کاری و اغراض شیطانی قرار داده‌اند. گویا اینان پوشش را تنها برای مردان لازم می‌دانند؛ همان‌طور که امروزه در سطح جامعه و عموم مردم آثار چنین تفکری به آسانی قابل مشاهده است. البته امروزه دیگر پوشش ویژه‌ی مردان هم در مراکز خاص تباهی و محیط‌های باز شیطانی رنگ باخته و از هم‌هی مدارها و ملاک‌ها فارغ گشته است؛ هر چند هنوز در این مراکز آلوده و محیط‌های خفت‌بار، پوشش و عفاف مردانه بیش از حرمت و حیثیت زن حفظ می‌شود. صدق این گفتار را آگاهان جامعه به خوبی در می‌یابند و نیاز به توضیحی افزون بر این نیست. (۳۴)

فصل دوم: دلایل سکس؛ نقد و ارزیابی آن

اشاره

نخستین دلیل سکس: زن و آزادی

ابتدا به بیان دلایل حامیان سکس و عریانی می‌پردازیم. عده‌ای معتقدند چون انسان به طور نوعی آزاد است، زن هم آزاد است و نباید بی‌جهت آزادی او را محدود ساخت؛ پس نباید در پوشش تفاوتی میان زن و مرد وجود داشته باشد. چنین محدودیتی خلاف عقل و اندیشه است و محرومیت زن را از حقوق فردی و اجتماعی به دنبال خواهد داشت. آنان می‌گویند: دلیل محکمی بر چنین محدودیتی وجود ندارد و نباید به واسطه‌ی جهات خیالی و تعصبات موهوم قومی و گروهی یا باورهای دینی، زن را گرفتار این محدودیت‌ها ساخت. زن باید هم‌چون مرد زندگی کند و پوشش معمول انسانی برای او کافی است. نقد دلیل نخست: پاسخ اجمالی در آغاز باید دانست که چنین چینی از دلایل - که در پنج عنوان مستقل مطرح شده است و در ادامه می‌آید - نسبت به عقاید و باورهای پیروان سکس تنها از سوی ما صورت گرفته و گرنه پیروان سکس این مقدر دلیل و مطلب منطقی - اخلاقی را به کار نمی‌برند و خلافت به کارگیری این دلایل را نداشته و به دنبال آن هم نیستند. آنان به واسطه‌ی امیال نفسانی تمام بحث‌های ایدئولوژیک را تنها به نوعی زخمی (۳۵) ساخته و اندیشه و احکام عقلی را لگد مال می‌کنند و در نتیجه معنویات را با گرد و خاک کردار ناشایست خود به استهزا گرفته و افکار مردمی را به چالش‌های ساختگی کشیده و تخدیر می‌نمایند. آنان با این روش، دنیای سیاست و مدیریت امروزی را آلت دست خود ساخته‌اند و در مقابل بدیهیات ایستاده و حقایق را به سُیخه می‌گیرند و حرمان و تباهی بشر را در گرو منافع الحادی خود قرار می‌دهند. در این میان - هم‌چون همیشه‌ی تاریخ - زورمداران مزور و زراندوز، زن را مهم‌ترین اهرم و گسترده‌ترین سوژه و بهترین موقعیت در جهت تحقق اغراض شوم خود به شمار می‌آورند و این زن، مظلوم

همیشه ی تاریخ را درگیر کجی ها، کاستی ها و ناهنجاری های خانمان سوز می سازند. آن ها دلیل را به بازی می گیرند و سنت های معقول مردمی را که برخاسته از سنت های الهی و نوامیس دینی است، خیالات و تعصبات موهوم قومی و گروهی به حساب می آورند، بی آن که در بیان باورهای شوم خود روشی استدلالی داشته باشند؛ و گرنه پوشش معقول را محدودیت، و آراستگی زن را موهوم نمی شمردند و با طرح بی بند و باری، به خیانت فردی و اجتماعی تن نمی دادند و مشکلات فراوان جوامع دینی را مربوط به پوشش و عفت و اندیشه های معنوی نمی دانستند. حال اگر از این دسته پرسش شود که محدودیت به چه معناست و چه رابطه ای با سکس یا پوشش دارد، چه جواب می دهند؟ آری، سکس خود عامل بسیاری از محدودیت های فردی و اجتماعی است؛ همان طور که ممکن است بعضی از پوشش های غیر معقول، محدودیت های بسیاری را به همراه داشته باشد. بنابراین رابطه ی ملازمی و منطقی میان اصل پوشش و عدم آزادی وجود ندارد. همچنین اگر از این گروه پرسیده شود: این عقل و اندیشه که مخالف پوشش معقول می باشد، کدام است، هم چنان در پاسخ طفره می روند؛ در حالی که عقل و اندیشه، خود (۳۶) بیان گر اصل پوشش مناسب و ضرورت آن است. در این جا به بیان خصوصیات دلیل نخست پیروان سکس و نقد و بررسی آن تحت دو عنوان جداگانه می پردازیم تا مباحث مربوط به آن از وضوح بیش تری برخوردار شود. نقد تفصیلی الف: پوشش؛ زمینه ی آزادی زن در اجتماع آنان که منکر پوشش خاص می باشند، برای اثبات ادعای خود از هر دری سخن به میان آورده و اصل «مناسبت» را رعایت نمی کنند. این بیان که: «زن آزاد است و هم چون مرد می تواند بدون محدودیت در جامعه ظاهر شود»، با این دلیل هم خوانی ندارد. این که زن آزاد است و نباید محدودیت های بی مورد داشته باشد، سخن بسیار درستی است، ولی ارتباطی با پوشش مناسب ندارد، بلکه به عکس، پوشش مناسب به آزادی زن کمک کرده، او را از محدودیت های بی مورد بیرون می آورد و علاوه بر رها ساختن او از قید و بندهای بسیار زنان بی بندوبار، سبب می شود که زن، بدون صرف وقت طولانی و به دور از دل مشغولی ها - که زنان فاقد پوشش در آرایش ظاهر و اطوار بی مزه و رکیک به آن گرفتارند - از خانه بیرون آمده و در محیط کار و جامعه، بی دغدغه ی خاطر و مزاحمت هوس بازان، اهداف بلند انسانی خود را دنبال کند. این گونه آزادی را نه تنها عقل تأیید می کند، بلکه اخلاق و معنویت و تمام شرایع و ادیان - به ویژه دین مقدس اسلام - هم آن را می پذیرند؛ پس پوشش سبب حضور مطمئن و سالم زن در جامعه می شود، بر خلاف سکس و عریانی زن و اظهار زیبایی او که نه تنها مانع از حضور سالم، آزاد و مطمئن زن در جامعه است، بلکه چراغ سبزی برای جلب توجه افراد مریض و شهوت پرست در محیط کار و اجتماع نیز می باشد. (۳۷) ب: آزادی زن یا اسارت مرد؟ زنی که برای بیرون رفتن از منزل، پوششی بر زیبایی های پنهان خود نمی نهد، بلکه برای ارایه ی زیبایی هایش مدتی از وقت خود را صرف هموار سازی نواقص و بهره گیری از امکانات مصنوعی می کند، نه تنها خود اسیر تمایلات نفسانی است، بلکه آزادی مردان را نیز در جامعه و محیط کار سلب کرده و آنان را گرفتار خویش می کند و در نتیجه گذشته از تخریب جامعه و محیط زندگی، زمینه های عشق و محبت را در خانواده های دیگر کم فروغ می نماید. اظهار زیبایی های زنانه - به ویژه به صورت جلف و سبک - سبب توجه، اسارت و حسرت مردان سست نهاد می شود. (۱) چه بسیار طلاق ها، حرمان ها و شکست ها، ۱- عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: «أی امرأه تطیبت ثم خرجت من بیتها فهی تلعن حتی ترجع الی بیتها متی ما رجعت؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۱۸، ح ۲. امام صادق «علیه السلام» می فرماید: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: هر زنی که خود را خوش بو نماید و از خانه خارج شود، پیوسته مورد لعن و نفرین فرشتگان است تا به خانه برگردد». - «عن النبی «صلی الله علیه و آله»: «یا فاطمه! ما من امرأه تزینت بزینة حسنة و خرجت من بیتها باحسن ملبوس حتی ینظر الیها الناس الا لعنتها ملائكة السموات السبع و الارضین و کانت فی غضب الله حتی تموت و یومر بها الی النار؛ الشهاب، ص ۶۹. پیامبر «صلی الله علیه و آله» به حضرت زهرا (س) فرمودند: فاطمه جان! هر زنی که برای جلب توجه مردمان، خود را بیاراید و با لباس جلف و نامناسب از خانه بیرون رود، فرشتگان آسمان ها و زمین، او را نفرین نمایند و پیوسته مورد غضب الهی است تا آن گاه که بمیرد و وارد آتش جهنم گردد». البته این در

صورتی است که زن توبه نکند و تا زنده است، این حالت را داشته باشد. - ونهی النبی «صلی الله علیه و آله» «ان تترین لغير زوجها فان فعلت كان حقا على الله عزوجل ان يحرقها بالنار؛ روضة المتقين، ج ۹، ص ۳۴۰/بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۳. پیامبر «صلی الله علیه و آله» نهی فرمودند که زن، خود را برای غیر شوهر خویش آرایش کند؛ اگر چنین کرد، سزاوار است که خداوند او را به آتش بسوزاند». - عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: «ان امیر المؤمنین «علیه السلام» نهی عن القنازع و القصص و نقش الخضاب علی الزاحه و قال: انما هلكت نساء بنی اسرائیل من قبل القصص و نقش ك؟ الخضاب؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۱. امام صادق «علیه السلام» فرمود: امیرمؤمنان «علیه السلام» زنان را از جمع کردن مو بر روی سر و - به قول معروف - فُكُل گذاشتن و حنابستن کف دست (نوع آرایش آن زمان) نهی نمود و فرمود: زنان بنی اسرائیل تنها به واسطه‌ی این دو امر نابود شدند». - «عنه» «صلی الله علیه و آله» نهی ان تلبس المرأة اذا خرجت ثوباً مشهوراً او تتحلّی بماله صوت یسمع؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۰، ح ۵. پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» نهی فرمودند که زنان هنگام بیرون رفتن از خانه لباس انگشت‌نما بپوشند یا با زیورآلاتی هم چون خلخال و انگوی صدا دار خود را زینت کنند». (۳۸) آشفتگی‌ها، آوارگی‌های فرزندان و مادران و خیانت‌هایی که ره آورد همین - به اصطلاح - آزادی زن در جامعه است؛ از این رو اسلام حتی استفاده‌ی زن از بوی خوش (عطر) در محیط عمومی و اجتماع را نکوهش کرده است تا محرک مردها و مخرب سلامت جامعه نشود؛ (۱) هم چنین سفارش بسیاری نسبت به حفظ متانت و عدم جلفی زن در اجتماع شده است تا جایی که پیامبر «صلی الله علیه و آله» می‌فرماید: «زن بالغ نباید در اجتماع «فُكُل» بگذارد و موهایش را روی سرش جمع نماید». (۲) این گونه حساسیت‌ها و تأکیدها نشان می‌دهد که چنین اعمالی از قبیل ظاهرآرایی و خودنمایی است و آرامش افراد و سلامت جامعه را متزلزل می‌سازد. به راستی کدام عقل سلیم است که به بهانه‌ی آزادی انسان، سوراخ کردن کشتی پر از ۱- عن ابی عبدالله «صلی الله علیه و آله» قال: «لا ینبغی للمرأة ان تجمر ثوبها اذا خرجت من بیتها؛ کافی، ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۳. امام صادق «علیه السلام» فرمودند: شایسته نیست که زن هنگام خروج از خانه، خود را برای مردم خوش بو کند». ۲- عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: «لا تحلّ لامرأة حاضت ان تتخذ قصیةً اوجیةً؛ کافی، ج ۵، ص ۵۲۰، ح ۲. امام صادق «علیه السلام» می‌فرماید: پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: زنی که بالغ شده نباید فکل بگذارد یا موهایش را روی سر جمع کند». (۳۹) مسافری را، آن هم بر دریایی مواج، صحیح و مطلوب بدانند! روشن است که این گونه آزادی‌ها تنها موجب تباهی، حرمان و سلب حقوق دیگران می‌گردد. ج: پوشش؛ هویت و امتیت زن زنان فاقد پوشش به علت مزاحمت‌های فراوان نابخردان جامعه از آزادی کامل برخوردار نیستند؛ به همین دلیل سکس و عریانی در دراز مدت سبب خستگی، دل زدگی و بی‌هویتی زن و نارضایتی او از جنسیت خود می‌شود و زنان را به جایی می‌رساند که جنسیت خود را مزاحمتی بزرگ در راه آزادی واقعی خویش می‌یابند. در جهت عکس، پوشش، هر چند در دید ظاهر بینان زحمتی برای زن به حساب می‌آید، در نهایت، سبب سلامت، راحتی، آزادی و صرفه‌جویی در وقت نسبت به آرایش‌های بی‌مورد و دل‌مشغولی‌های ویران‌گر می‌شود و مهم‌تر از همه، حفظ هویت، رضایت خاطر و احساس امنیت از جنسیت را برای زن به ارمغان می‌آورد و به این وسیله، زن طراوت، تازگی، اهمیت، عظمت، وقار و ارزش‌مندی را در خود احساس می‌کند؛ زیرا او گوهر زیبایی خود را در صدف پوشش و عفاف حفظ کرده و از گزند ره‌زنان طمع کار دور نگه می‌دارد و فقط آن را در محیط خانه برای عاشق دل‌باخته و معشوق حقیقی خویش آشکار می‌نماید؛ معشوقی که استثمار و تخریب و ویران‌سازی او را دنبال نمی‌کند و تنها خواهان جسم و بدن او نیست، بلکه روح و روان او را نیز دوست داشته و شخصیتش را گرامی می‌دارد و نه تنها در شادی و لذت، بلکه در غم و درد و مشکلات نیز هم‌راه اوست. همین امر باعث درک واقعی زن از شوق، عشق، محبت، تلذذ، کام‌جویی، کام‌دهی، شوهرداری و عاطفه‌ی مادری و در نهایت سبب کمال او می‌شود. چنین زنی با یک پوشش ساده، آراسته و بی‌پیرایه و آزاد و کم‌زحمت، قدم در مسیر کمال گذاشته و در محیط خانه و اجتماع هیچ‌گاه احساس پوچی و بی‌هویتی نمی‌کند. (۴۰) رعایت همین امر رمز بقای خانواده در جوامع پوششی و عدم رعایت آن، راز سست شدن بنیان

خانواده در جوامع باز و سکس است. آزادی زن؛ انگیزه‌ی سیاسی! بنابراین نباید شعار و خطابه اساس این گونه مباحث قرار گرفته و برای عریان‌سازی زنان به آسمان و ریسمان متوسل شد تا با این روش شوم شیطنی انگیزه‌های سیاسی، فرهنگی، فردی و گروهی را تحقّق بخشید. نباید به نام حمایت از زن یا آزادی، زنان را به بی بند و باری وادار کرده، گرفتار فساد و فحشا نمود و به تباهی و نابودی کشاند. رعایت حرمت زن، پذیرش حقوق او و پیرایه‌زدایی نسبت به انحرافات و سنّت‌های غلط - همان‌طور که در شریعت اسلام آمده - امری است که با عفاف و پاک‌دامنی زن و اخلاق و کامیابی او منافات ندارد؛ در حالی که رهاسازی زن، عریان‌نمایی او و سخن گفتن فراوان از آزادی زن تنها انگیزه‌ای سیاسی است که دو چهره‌ی شوم دارد: یکی، بهره‌کشی از زن و استثمار جنسی و اقتصادی او و دیگری، تخریب معنویات و به هم‌ریزی اخلاقی. تمام این اهداف و انگیزه‌ها با برنامه‌های بسیار گسترده و کلان هم‌راه است و باید همه‌ی مردمان آزادی‌خواه جهان، زنان و رهبران دینی، با سیاست‌های علمی مدرن در مقابل این ناهنجاری پلید ایستادگی شایسته‌ای داشته باشند تا افزون بر سلامت جامعه و سعادت زن، ارکان دین و معنویت برقرار و ماندگار بماند. د: جاذبه‌ی زن زن، انسان است و باید آزاد باشد و از حقوق کامل انسانی خود بهره‌برداری کند، ولی این امر منافاتی با پوشش معقول او ندارد و به معنای سکس و عریان‌ی نیست. بی‌شک، (۴۱) زن ویژگی‌های خاصّ خود را دارد و از نظر روحی و جسمی در بعضی از شؤون با مرد متفاوت است؛ به همین جهت باید لباس و پوشش او هم‌چون دیگر خصوصیاتش متناسب با ویژگی‌های او و متفاوت با مرد باشد. این تفاوت‌ها را نیز عقل، طبع، فطرت، دین و عقلای هر قوم و ملّتی - از زنان و مردان - می‌توانند مشخص و بیان سازند. زن به طور طبیعی دارای جاذبه و مطلوبیت است و این حقیقتی است که تخصیص بردار نیست. در هر زمانی و در همه‌ی جوامع بشری - حتّی جوامع آزاد که حساسیت‌ها به ظاهر کم‌تر نمود دارد - زن توانسته است مطلوبیت خود را حفظ و غرض‌های خود را اعمال نماید. حال، همین مطلوبیت ایجاب می‌کند که زن شؤون فردی و اجتماعی خود را رعایت کند و برای سالم‌سازی فرد و جامعه تلاش کرده و لجام‌گسیخته نباشد تا افراد و جامعه وقار طبیعی، تناسب لازم و کشش موزون خود را به دست آورد. پس پوشش مناسب یک امر واقعی است و به‌طور طبیعی قیدوبند نیست اگرچه در نظر کج اندیشان نوعی محدودیت باشد، ولی دارای ضرورت عقلی و منطقی است و منفعت زن و جامعه‌ی بشری در آن لحاظ شده و این امر منافاتی با حقوق انسانی و آزادی زن ندارد. زن آزاد است، ولی در حدود شؤون انسانی و با حفظ ویژگی‌های خود؛ همان‌طور که مرد هم در جامعه باید آزادی‌های تعریف شده‌ی خود را دنبال نماید. با این بیان برخی از توهمات برطرف می‌گردد و منطقی نبودن آن‌ها آشکار می‌شود. البته باید به این نکته توجه داشت که هر چند اصل پوشش مورد حمایت است، ولی حجاب و پوشش زاید و دور از متانت نیز درست نیست. نباید زن را موجودی پنهانی و نامرئی پنداشت و برای عفاف او از پوشش‌های افراطی نامطلوب و غیرمعقول استفاده کرد؛ همان‌طور که رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» به زنی که نقاب به چهره داشت، فرمودند: (۴۲) «باز گذاشتن صورت از اسلام است و نقاب، فساد آفرین است»؛ (۱) پس باید عفاف و پاکی و نجابت زن با پوشش مناسب و رشد فرهنگی، علمی و دینی تقویت گردد تا پوشش از وقار و آراستگی زن حکایت داشته باشد و او نیازمند خودپنهان‌سازی‌های بی‌مورد نباشد.

دومین دلیل: مقایسه‌ی جوامع آزاد و پوششی

پیروان سکس و عریان‌ی اعتقاد دارند که وضعیت موجود جوامع آزاد براساس قانون فطرت و موازین صحیح اجتماعی استوار است که آزادی و استقلال زن را به گونه‌ای معقول و مناسب تأمین می‌کند و زن توانسته موقعیت خود را به طور کامل در چنین جوامعی به دست آورد و به خوبی نشان دهد. در این جوامع، زن از موقعیت فردی و اجتماعی خویش دفاع نموده و خود را به بهترین وجه با وضعیت موجود تطبیق می‌دهد؛ لذا یاد مادی و انسانی خود را به طور کامل باز می‌یابد، از موقعیت خود احساس غرور می‌کند، بدون هیچ‌گونه ضعفی در جامعه اظهار وجود می‌نماید و پا به پای مردان در تمام زمینه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی پیش می‌رود.

موقعیت موجود جوامع متمدن امروزی بهترین وضعیت ممکن را برای زن پدید آورده است؛ زیرا زن توانسته خویشتن را از زیر بار تمام قید و بندهای ظالمانه و خانه‌نشینی‌های مظلومانه نجات داده و در صحنه‌های مختلف فردی و اجتماعی به‌طور ۱- «یا امه الله! أسفري فان الإسفار من الاسلام و انّ النقاب من الفجور؛ أسدالغابه، ج ۵، ص ۵۴۹. ای بندهی خدا! صورت خویش را باز بگذار که باز گذاشتن صورت، سیره و روش اسلام است و نقاب، خود فساد آفرین است». (۴۳) کامل نقش حساس خود را ایفا نماید. به‌طور قطع این موقعیت، مورد حمایت جامعه، قانون و عقل است؛ چرا که زن باید آزاد باشد تا بتواند در تمام زمینه‌ها توان‌مندی‌های خویش را عرضه کرده و خود را از بن‌بست انزوا و پنهانی‌های شرک و ریا و دخمه‌های ارتجاع، نجات دهد. گذشته از این، زنان در جوامعی که از پوشش حمایت کرده یا به‌طور عملی به آن پای‌بندند، مفسد و محرومیت‌های فراوانی دارند که از جهاتی قابل مقایسه با وضعیت موجود جوامع پیش‌رفته نیست. در این جوامع - به اصطلاح - پرهیزکار و عفیف نیز مفسد گوناگون و تجاوزها و استثمارهای فراوانی وجود دارد که با اسم و عنوان و داعیه‌ی تقدّس‌سازگار نیست، در بسیاری از موارد زن دارای حداقل ارزش اجتماعی مناسب و حقوق فرهنگی لازم هم نمی‌باشد. بسیاری از این مفسد، معلول همین طرز تفکر خشک و فرهنگ استثماری و پوشش افراطی بوده و با آن رابطه‌ی مستقیم دارد که در یک بررسی آماری و روان‌شناختی - اجتماعی قابل تبیین و اثبات است. افکار ارتجاعی، حجاب‌های کیسه‌ای، پوشش‌های سلیقه‌ای و اخلاق ریاکارانه؛ آلودگی‌ها، مفسد اخلاقی و مقدّس‌مآبی‌های آلوده به هزاران پنهان‌کاری را به دنبال خواهد داشت. پس همان‌طور که سکس و آزادی، عامل رشد و ترقّی جوامع آزاد گردیده، پوشش و حجاب و ارتجاع هم عامل استثمار و عقب‌ماندگی جامعه و بیش از همه زنان گردیده است. نقد دلیل دوم: الف: مقایسه‌ای بی‌اساس در پاسخ به این دلیل - که دو جهت مثبت و منفی جامعه‌ی باز و بسته را مطرح می‌کند - باید گفت: اگر چه در جوامع باز موقعیت‌هایی برای زن‌ها به وجود آمده و در جوامع بسته هم ناهنجاری‌های بسیاری وجود دارد، ولی چنین مقایسه‌ای تنها در جهت (۴۴) مثبت جوامع باز و جهت منفی جوامع بسته می‌باشد و مقایسه‌ی درستی نیست؛ زیرا جهات منفی جوامع باز و جهات مثبت جوامع عفیف و بسته را مطرح نکرده است، گذشته از آن که به عوامل جهات مثبت و منفی توجه نداشته، بلکه به خطا آن‌ها را مربوط به سکس و پوشش دانسته است. اگر جهات منفی جوامع باز و پیش‌رفته را نسبت به زن در نظر بگیریم، در می‌یابیم که مشکلات و مفسد بسیار و محرومیت‌های گوناگون مادی و معنوی زن در این جوامع، در بسیاری از موارد ناشی از عوامل استثماری است. در این صورت باید گفت: این امر، مربوط به آزادی و سکس است که با مقاصد غرض‌آلود، موقعیت زن را در مخاطره‌ی جدّی قرار داده است. ب: سکس و ناهنجاری‌های جامعه روشن‌ترین دلیل بر نادرستی و ویران‌گری چنین تفکری، وضعیت موجود در دنیای - به اصطلاح - پیش‌رفته‌ی کنونی است. آشکارا دیده می‌شود که بی‌بندوباری و سکس و عریانی دمار از روزگار چنین جوامعی درآورده است؛ به‌طوری که میزان و ملا-کی برای درستی‌ها و سلامت افراد و جامعه باقی نمانده است. ویرانی‌های اخلاقی موجود از همین طرز تفکر نشأت گرفته است، تا حدّی که حتّی به نظر خود آن‌ها مشکلات این امر دیگر قابل مهار نیست. این معضلات، باعث طغیان اجتماعی، تخریب روانی و اضطراب عمومی گردیده است؛ به‌طوری که امروزه بسیاری از افراد این جوامع باز و به اصطلاح آزاد به واسطه‌ی احساس پوچی و دل‌زدگی روبه معنویت و پوشش آورده‌اند. همین‌طور می‌توان گفت: در جوامع بسته اگر چه مشکلات فراوانی وجود دارد، ولی پوشش و عفاف اهرم محکم و عامل نیرومندی برای حفظ بسیاری از شئون و کرامت‌های انسانی و سلامت زن گردیده است، بی‌آن‌که مشکلات این جوامع مربوط به (۴۵) اصل پوشش و عفاف باشد؛ پس نباید موقعیت‌های ارزشی جوامع باز را معلول سکس و بی‌بند و باری دانست - اگر چه آزادی نقش عمده‌ای در آن دارد - و همین‌طور نباید مشکلات جوامع پوششی را بر عهده‌ی پوشش و عفاف نهاد. پوشش و عفاف دارای موقعیت ارزشی خود است و مشکلات این جوامع هم عوامل خود را دارد و نباید پوشش مناسب را عامل مشکلات دانست؛ همان‌طور که نباید عدم آزادی و رشد معقول زن را در جوامع بسته نادیده گرفت و حجاب‌های کیسه‌ای و پنهان‌سازی‌های بی‌مورد زن را در شمار جهات منفی از

نظر دور داشت. مرگ عشق یکی از بزرگ‌ترین ناهنجاری‌های جوامع آزاد این است که مردان این جوامع به نوعی دلی خالی از عشق و سری تهی از شور دارند و در مسایل جنسی به هر پستی و خیانتی دست زده و حتی بسیاری وقت‌ها دسته‌هایی از آن‌ها مانند حیوانات - بلکه بدتر از آن‌ها - به ارضای تمایلات جنسی می‌پردازند؛ چرا که ارضای میل جنسی در آنان هم‌راه با عشق و شور و صفا نیست و شور و شوق و عشق و لطف در آن‌ها تنها وابسته و محدود به جوشش و ریزش شهوت است. این امر باعث می‌شود که مرد و زن در این جوامع از نبود عشق و شور در درون خود کمبودی مبهم و نهادی گم‌شده را احساس کنند؛ چرا که در امر آمیزش به طور طبیعی و کامل ارضای نفسانی نمی‌یابند و به همین جهت، طول دادن زمان آمیزش به وسیله‌ی اهرم‌های مصنوعی و شکردهای زیان‌بار و تنوع روش‌ها را راه جبران این ضعف می‌شمارند و به قرص‌ها، آمپول‌ها و انواع داروهای مهیج و مخرب پناه می‌برند. این امر نه تنها به روح تشنه و عطشناک و دل لجام گسیخته و سرگردان آن‌ها پاسخ نمی‌دهد، بلکه سبب کوتاه شدن عمر آنان از سویی و دامن زدن هر چه بیش‌تر به شهوات و (۴۶) آلودگی‌ها از سوی دیگر می‌شود و چیزی جز حرمان و نابودی و اضطراب و جنون‌های گوناگون به بار نمی‌آورد. این پناه‌جویی‌های بی‌ثمر سبب می‌شود که کام‌یابی از غریزه‌ی جنسی نیز از مسیر طبیعی خود خارج شده و حالتی خشک و مصنوعی پیدا کند و نتیجه‌ای چون بیماری‌های روحی - روانی و جسمانی به بار آورد که نمونه آن در بعد نفسانی، رو آوردن به هم‌جنس‌بازی و ذلت و تحقیر زن و مرد و در بعد جسمی، بیماری‌هایی چون ایدز است. (۱)

تشنج‌ها و اختلالات اعصاب و روان هم در این مناطق پیش‌رفته (!) خود گواهی گویا بر بطلان و پوسیدگی آن‌گونه افکار - به اصطلاح - آزاد و این‌گونه روش‌های زیان‌بار است. چنین جوامعی از بچه‌دار شدن و تربیت فرزند هم به شدت گریزانند و فرزند را مانعی بر سر راه کام‌یابی آزادانه و بی‌حد و مرز خود می‌دانند؛ زیرا روح بیش‌تر افراد این جوامع از مهر و محبت تهی است و قلبشان در برابر نسیم عشق و شور و شوق، مرده و بی‌احساس است. آنان توفیق چندانی در رابطه‌ی مادر و فرزند و پدر و اولاد ۱- موارد اولی‌هی بیماری ایدز در سال ۱۹۸۱ میلادی در بین چند مرد هم‌جنس باز در آمریکا مشاهده شد. آن زمان رسانه‌های گروهی از بیماری مهلکی که در میان هم‌جنس‌بازان بروز یافته بود، خبر دادند. مدت کوتاهی تصور می‌رفت که این بیماری نوعی نقص ایمنی مربوط به هم‌جنس‌بازان است، امّا دیری نگذشت که خون آلوده‌ی آن‌ها از طریق تزریق به دیگران - از جمله معتادان - انتقال یافت. این بیماری حتی از طریق مادران در هنگام بیماری، حاملگی، زایمان و شیردهی به کودکان هم سرایت کرد؛ زیرا به‌طور حتم، فرزند مادری که آلوده به میکروب ایدز است، در هنگام بارداری و زایمان یا شیردهی ایدز می‌گیرد. علاوه بر مادران و فرزندان آن‌ها، مردان نیز از طریق زن‌ها و مردهای آلوده یا از طریق فرآورده‌های خونی مبتلا به ایدز می‌شوند. این بیماری، بعد از جنگ جهانی دوم، بزرگ‌ترین بلای جامعه‌ی بشری است که هنوز هم درمان کاملی ندارد و تنها راه مبتلا نشدن به آن پیش‌گیری است. لازمه‌ی پیش‌گیری از آن هم رعایت موازین اخلاقی، حفظ حریم مقدس خانواده و توجه به موازین بهداشتی در استفاده از وسایل مشترک است. (۴۷) پیدا نمی‌کنند و در نتیجه از حلاوت عشق و مستی و لطف و عطف محروم می‌گردند و عمر خود و حیات اجتماعی خویش را تنها در گرو سکس و خشونت و شهوت و بی‌بند و باری می‌نهند. ج) غرور کاذب امروزه فطرت و سلامت طبیعی و سعادت معنوی را در کم‌تر جایی از مناطق جهان می‌توان یافت و تنها صحبت بر سر امتیاز منطقه یا کشوری بر کشور و منطقه‌ای دیگر است؛ چرا که دنیای امروز ما چنان از آلودگی‌های ساختگی و غول‌های صنعتی انباشته گردیده که کم‌تر فطرت و طبیعت سالمی مشاهده می‌شود. بر این اساس موفقیت زن هم در تمام دنیا چندان رضایت بخش نیست؛ هر چند در جوامع آزاد از جهاتی و در جوامع بسته از جهاتی دیگر امتیازات برجسته، ولی غیر کاملی وجود دارد و موقعیت فردی و اجتماعی زن در جوامع باز بیش‌تر به چشم می‌خورد، ولی آلودگی‌های لجام گسیخته‌ی آنان دمار از روزگارشان درآورده است و کام‌یابی‌های نفسانی و تحصیل لذایذ مادی و دست‌اندازی‌های شیطانی بر حریم یک‌دیگر نشانه‌ی کام‌یابی و التذاذ گوارا، سالم، معقول و معنوی نیست. در مناطق آزاد، غرور کاذبی که برآمده از خودنمایی زن در جامعه است، به چشم می‌خورد، ولی این تنها غرور است؛ نه

واقعیت؛ زیرا احساس پوچی و بیهودگی در میان زنان دنیای آزاد بیش تر دیده می شود. البته وضعیت موجود دنیای آزاد نباید بهانه برای تخریب موقعیت فردی و اجتماعی زن در جوامع بسته شود تا جایی که زن را در محدوده‌ی غیرت‌های جاهلانه و خود بزرگ بینی‌های بی مورد قرار داده و او را از ترنم و متانت زنانه دور سازند و به حقوق او تجاوز کنند و برایش تصمیمات مردانه بگیرند. نتیجه می گیریم که وضعیت موجود جوامع مختلف می تواند دارای جهات متفاوتی (۴۸) بوده و عوامل متعددی در تحقق آن نقش داشته باشد و نباید هیچ وضعیتی را معلول امر واحدی دانست. هم چنان که نباید موقعیت‌های مثبت و ارزشی جوامع باز را معلول سکس دانست، مشکلات جوامع بسته را نیز نباید معلول پوشش و عفاف شمرد. هر یک از موقعیت‌های مثبت و منفی، عوامل گوناگونی دارند و تابع علل متعددی می باشند که باید در شناخت آن‌ها کوشید. د: نقد تطبیقی علل متفاوت پدیده‌ها در این جا لازم است به تفصیل، زوایای گوناگون این دلیل، مورد نقد و تحلیل قرار گیرد و جهات مثبت و منفی آن شناسایی گردد. این حرف که: «وضعیت موجود جوامع آزاد بر اساس قانون فطرت و موازین صحیح اجتماعی استوار است»، اگرچه در برخی از جهات تا حدی صحیح است وزمینه‌های رفاهی بسیار و چهره‌های فرهنگی متناسبی دارد، ولی نه هیچ یک از این زمینه‌های ارزشی معلول سکس و عریانی زنان است و نه عریان سازی زن‌ها معلول آن جهات می باشد. نباید زمینه‌های مثبت را با عوارض منفی و ناهنجار جوامع غربی به هم آمیخت و باید محدوده علل و عوامل و موقعیت‌های هر یک را مشخص نمود. این بیان که: «چنین جوامعی آزادی و استقلال زن را به گونه‌ای معقول و مناسب تأمین کرده و زن توانسته در این جوامع به طور کامل موقعیت خویش را به دست آورد و آن را به خوبی نشان دهد»، خود دو چهره‌ی متفاوت دارد. این گونه نیست که زن در سایه‌ی چنین موقعیتی به سلامت و سعادت رسیده باشد و ناهنجاری‌های جوامع غرب امروزه آثار سرسام آور و مشکلات روحی - روانی خود را به خوبی نشان داده است. البته این طور هم نیست که زن، مانند مرد به سطح مناسبی از ارتقا و کیفیت بالای (۴۹) اجتماعی رسیده باشد، بلکه زن در جوامع آزاد بیش تر نقش دکور یا دسر را پیدا کرده و نسبت به مرد عنوان و سمتی نازل تر دارد و تراکم زنان بیش تر در دو سطح مشاهده می شود: یکی در زمینه‌ی استثمار آن‌ها و کامیابی و بهره‌کشی از آنان؛ دیگری در رده‌های کارمندی و کارگری یا تحقیقات ابتدایی و متوسط. زن؛ دلال هوس‌ها! این سخن که: «زن در جوامع غربی از موقعیت فردی و اجتماعی خود دفاع نموده و خود را به بهترین وجه با وضعیت موجود تطبیق داده است»، حرف چندان درستی نیست؛ چرا که زن در سیستم قانونی، اجتماعی و اداری غرب حالت مهره به خود گرفته و به صورت دکور و دسر و دلال هوس‌ها درآمده است و خود را به بهترین وجه در شکل ظاهری و با لباس و آرایش آن چنانی برای هوس بازی چشم‌های دریده و سوء استفاده‌ی دل‌های آلوده آماده ساخته است. همین موقعیت مسموم زن غربی آرامش، سلامت و سعادت را از درون دل‌ها و سینه‌ها، دیده‌ها و خانه‌ها و خانواده‌ها بیرون کرده است تا جایی که آمار فجایع و آلودگی‌ها را سرسام آور ساخته است. این ادعا نیز که: «زن در چنین جوامعی از نظر مادی و انسانی خود را به طور کامل باز می‌یابد» باید بررسی شود؛ زیرا هر چند زن در جوامع غربی به بسیاری از لذایذ مادی و شهوانی و هواهای نفسانی خود در صورت تحصیل شرایط و در اختیار گذاری خود برای دیگران می‌رسد، ولی به لذایذ انسانی و معنوی یا سلامت و سعادت - دو اصلی که آن‌ها از آن غفلت دارند - دست نمی‌یابد. سیستم امروزه‌ی جوامع غربی معنویت را رها ساخته و راه نفسانیت و شهوت را برگزیده و سکس و زن بهترین و مناسب‌ترین اهرم برای اجرای نقشه‌های شوم آنان گردیده است؛ چنان که حکایت موقعیت فعلی آنان در (۵۰) روایتی از قول رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» چنین آمده است که: دسته‌ای از زن‌های آلوده و گرفتار، دام‌های شیطان پلیدند (۱) و بدترین موجودات، زن آلوده و پلید است. (۲) این جمله که: «زن از موقعیت خود احساس غرور می‌کند»، گرچه در سطح افراد موفق، زن‌های وارسته و دانشمندان و تحصیل کرده‌های سالم آن‌ها کلام درستی است، ولی بسیاری از آنان زن‌های گرفتاری هستند که به خاطر غرور و تباهی دچار خودخوری، خودبینی و خود کم بینی شده‌اند و در میان آن‌ها انتحار و آمار خودکشی رو به تزايد است. غرور کاذب بسیاری از آن‌ها را راضی نگاه داشته است، ولی شمار فراوانی از آنان در دام همین غرور کاذب و شخصیت

دروغین گرفتار آمده‌اند و راه‌گزینی برایشان نیست. زن؛ دکور و دسر این بیان که: «زن‌ها در جوامع غربی بدون هیچ‌گونه ناتوانی در جامعه اظهار وجود می‌نمایند و پا به پای مردان در تمام زمینه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی پیش می‌روند»، ادعای چندان درستی نیست؛ زیرا آن‌ها گرچه پا به پای مردان راه می‌روند، ولی در تمام این زمینه‌ها هم گام مردها نیستند. امروزه آمار چنین می‌گوید که: «زن غربی دو نقش عمده بیش‌تر ندارد: یک. حضور در سطح ابتدایی یا متوسط جامعه‌ی کارمندی، کارگری و یا تحقیقاتی متوسط؛ دو. شرکت در تمام زمینه‌های فساد، فحشا و آلودگی. آمار نشان می‌دهد که در این جوامع هیچ نقش عمده‌ای را به عهده‌ی زنان ۱- قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: «النساء حبائل الشیطان»؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۳۲. ۲- قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: «شرّ الاشیاء المرأه السوء»؛ همان، ص ۵۳۳. (۵۱) نگذاشته‌اند و به ندرت زنی رییس جمهور یا وزیر و وکیل مهمی می‌شود و تنها ممکن است تعدادی وکیل ساده و مسؤول هیچ‌کاره وجود داشته باشد. آن‌ها بیش‌تر زن را در نقش دکور و دسر استفاده می‌کنند تا نقش‌های حقیقی و واقعی. البته تخریب عواطف خانواده‌ها به روشنی در این جوامع مشهود است و قابل انکار نیست. زن‌ها به متن جامعه می‌آیند و چه بسیار هم می‌آیند، ولی در واقع تخریب عمده‌ی نظام خانواده را به عهده دارند و دیگر به خانه بر نمی‌گردند؛ در جامعه اظهار وجود می‌کنند، ولی با آرایش و مد و مدل. امروزه دیگر شعارهای پرطمطراق و ادعاهای خوش رنگ و پرلعباب در مورد زن و آزادی او افشا شده و رنگ باخته است و قابل پی‌گیری نیست. اضطراب و بی‌خودی، خستگی و دل‌مردگی و تزلزل و آلودگی، زن‌های جوامع آزاد را خسته و درمانده کرده است و با آن که از خود هیچ راضی نیستند، راه‌گزینی از این سیستم آهین‌آزاردهنده ندارند. این بیان که: «زن در جوامع متمدن امروزی بهترین وضعیت ممکن را دارد»، چندان صحیح نیست؛ زیرا اگرچه در این جوامع، زن در بسیاری از جهات وضعیت خوبی دارد، ولی این وضع، نه تنها بهترین وضعیت ممکن برای او نیست، بلکه در بسیاری از زمینه‌ها ناهنجاری‌های غیر قابل‌تحملی او را فرا گرفته است؛ و این ادعا که «زن توانسته در این جوامع از زیربار تمام قید و بندهای ظالمانه رها گردد»، هرگز با واقع هم‌خوانی ندارد؛ چرا که قید و بندهای سیستم جوامع آزاد، زن امروز را از هویت خود دور داشته و گرفتار جدال‌های سخت تبلیغاتی ساخته و درگیر تمایلات کاذب نموده است. این بیان که: «زن غربی از خانه‌نشینی‌های مظلومانه نجات یافته»، سخن بسیار درستی است. زن هرگز نباید در هیچ جای دنیا این‌گونه باشد که خانه‌نشینی او محرومیت و مظلومیت به بار آورد و نباید چنین خانه‌نشینی‌هایی را مظلومانه به حساب آورد، بلکه خانه‌نشاندن‌های ظالمانه از سوی عوامل جهل و نادانی و استعمار و استثمار (۵۲) است. البته این که خانه‌نشینی‌های بی‌مورد زن نیز ناپسند است، دلیل بر آن نمی‌شود که سمت‌های خانگی زن را نادیده گرفته و به آن اهمیت داده نشود و نباید خانه را بر سر جامعه خراب کنیم. زن انسانی است که سمت‌های عمده‌ی خانگی نیز دارد که در غرب به آن آسیب کلی وارد شده است؛ هم‌چنان که این خانه‌نشینی‌های زن در جوامع بسته به سمت‌های اجتماعی او آسیب‌های کلی وارد کرده است. استفاده‌ی ابزاری از زن این بیان که: «زن توانسته در صحنه‌های مختلف فردی و اجتماعی نقش حسّاس خود را به طور کامل ایفا نماید»، سخن درستی نیست؛ زیرا زن هنگامی می‌تواند نقش حسّاس اجتماعی خود را باز یابد که علاوه بر اجرای نقش کلی و کلیدی‌اش در جامعه، عامل آلودگی، انحراف و نابسامانی جامعه و مردم نگردد؛ در حالی که جوامع آزاد بیش‌تر از زن استفاده‌ی ابزاری می‌کنند تا بهره‌ی یابی از ویژگی‌های او. این که: «باید زن آزاد باشد و مورد حمایت عقل و قانون قرار گیرد»، حرف بسیار متین و درستی است که باید در تمام جوامع انسانی بی‌تحریف و سوء استفاده مورد توجه باشد، ولی باید دانست که دنیای امروزی هیچ‌گاه استفاده‌ی صحیحی از این اصل نداشته است؛ هر چند در جوامع آزاد، استفاده‌ی کاربردی بیش‌تری از این اصل صورت گرفته است. این حرف که: «زن باید در تمام زمینه‌ها توان خود را عرضه کرده و از بن بست انزوا و پنهانی‌های شرک و ریا و دخمه‌های ارتجاع، خود را نجات دهد»، در مورد زن از بهترین و مناسب‌ترین سخن‌هاست و عمده‌ترین مشکلات جوامع عقب‌نگه‌داشته شده همین مسایل مورد اشاره می‌باشد که باید در برطرف ساختن آن کوشید. البته همان‌طور که نباید زنان را به این دلیل درگیر مشکلات امروز زن در جوامع آزاد ساخت، نباید (۵۳) این

مشکلات کشورهای عقب‌مانده را معلول عفاف و پاکی و حفاظت زن دانست؛ هم‌چنان‌که نباید رشد نسبی زن در جوامع آزاد را معلول سکس و عریانی شمرد. این بیان که: «جوامع پوششی محرومیت‌های فراوانی دارند که از جهاتی قابل مقایسه با وضعیت موجود جوامع پیش‌رفته نیست»، ادعای بی‌دلیلی بیش نیست؛ زیرا نه محرومیت زنان در جوامع پوششی معلول پوشش است و نه پیش‌رفته‌ای جوامع آزاد معلول سکس و عریانی. درباره‌ی موقعیت هر یک از این دو عنوان باید گفت: پوشش درست آثار مثبت خود را دارد و سکس هم زیان باری‌های خود را داراست؛ زیرا باید عوامل و معلول‌های امور کلی و ترکیبی جامعه را با ملاحظه‌ی هر یک در ظرف خود دنبال نمود و نباید در شناخت علل و موجبات مثبت و منفی جامعه اهمال و ساده‌انگاری را پیش گرفت. این سخن که: «در جوامع پرهیزکار و عقیف نیز فسادهای گوناگون و تجاوزها و استثمارهای فراوانی وجود دارد که با اسم و عنوان و داعیه‌ی تقدس سازگار نیست»، کلام درستی است، ولی به این معنا نیست که این مشکلات معلول پوشش و پرهیز و عفاف است؛ زیرا اگرچه فساد و تباهی و تجاوز در تمام جوامع امروز کم نیست، ولی موقعیت فساد و نوع آن متفاوت است و همان‌طور که جوامع پوششی مشکلات خود را دارد، جوامع آزاد هم دارای مشکلات بیش‌تری است و هیچ یک از آن‌ها معلول پوشش نیست؛ اگرچه سکس خود علتی مستقل در جهت تحقق مفاسد می‌باشد. این که: «زن در جوامع پوششی از کم‌ترین امتیازات هم برخوردار نیست»، حرف بی‌اساسی است؛ زیرا اگرچه در این جوامع به طور یک‌سان عمل نمی‌شود و مناطق با هم متفاوت هستند، ولی این‌گونه جوامع مشکلات خاص خود را دارند که عوامل فراوانی آن را فراهم ساخته است. جوامع آزاد نیز هرچند از این محرومیت‌ها به دورند، (۵۴) ولی مشکلاتی دارند که به صورت غیر قابل تحمل و دور از علاج درآمده است. با آن که حجاب‌های کیسه‌ای، پوشش‌های سلیقه‌ای و اخلاق ریاکارانه، به آلودگی‌ها، مفاسد اخلاقی و مقدس‌مآبی‌های آلوده به هزاران پنهان‌کاری دامن زده است، ولی این کاستی‌ها نباید علت رو آوردن به سکس و عریان‌سازی و فساد و فحشا شود؛ پس با وجود آن که تمام این مشکلات ضد ارزش است و باید جامعه را از آن دور نمود، نباید جامعه را درگیر مسایل شوم دنیای آزاد ساخت و به بهانه‌ی بیرون آمدن از چاله‌ای هزینه افتادن در چاهی را پرداخت. آزادی یا رهایی؟ این حرف که: «سکس و آزادی عامل رشد و ترقی جوامع آزاد گردیده و پوشش و حجاب و ارتجاع هم عامل استثمار و عقب‌ماندگی زنان جوامع پوششی است»، بیان بسیار مخدوش و بی‌اساسی است؛ زیرا سکس و آزادی دو مقوله‌ی متفاوت است و نباید سکس را از مقوله‌ی آزادی دانست؛ چرا که سکس رهایی از اخلاق و معنویت است در حالی که آزادی زمینه‌ی بسیاری از کمالات و معنویت‌ها را فراهم می‌سازد، مگر آن که آزادی هم به معنای رهایی از معنویت گرفته شود؛ همان‌طور که پوشش و ارتجاع و حجاب، هر یک موقعیت خود را دارند. ارتجاع عامل عمده‌ی عقب‌ماندگی بسیاری از نقاط دنیاست، در حالی که ممکن است پوشش هم در میان آن‌ها رعایت نشود. بنابراین، عوامل استثمار و عقب‌ماندگی جامعه و زنان را باید در علل مربوط به خود جست‌وجو کرد و نسبت به هر یک از عوامل و معلول‌ها رسیدگی دقیق و کامل نمود و از هر گونه تعصب و ساده‌نگری به دور بود. از تمام این مطالب چنین نتیجه گرفته می‌شود که نه پوشش معقول منافاتی با فطرت، آزادی و موقعیت فردی - اجتماعی زن دارد و نه سکس و عریانی برای زن شخصیت و (۵۵) بزرگی می‌آورد؛ نه حجاب‌های غیر لازم و بیش از اندازه برای زن عفاف و پاکی به ارمغان می‌آورد و نه پوشش معقول مزاحمتی برای او دارد. محرومیت‌های جوامع پوششی منحصر به زن نیست و علت کاستی‌ها هم پوشش نمی‌باشد؛ از این رو باید با پرگار عقل و انصاف و اندیشه و قانون در جهت بازیابی درست موقعیت زن در تمام مناطق جهان کوشید و زن را از وضعیت ابزاری دور داشت و او را عضوی کامل و صاحب نقشی اصلی با ویژگی‌هایی واقعی برای جامعه‌ی انسانی به شمار آورد.

سومین دلیل: مهار فساد با عقل و قانون

از طرف حامیان سکس بیان می‌شود که: نیروهای بازدارنده‌ی داخلی و خارجی مانع از بروز امور ناشایست در جامعه می‌گردند.

نیروی بازدارنده‌ی داخلی، عقل و اندیشه است که زن و مرد را از مفساد و لغزش‌ها باز می‌دارد و نیروی بازدارنده‌ی خارجی، قانون است که اداره‌ی نظام اجتماعی و کنترل عمومی جامعه را به عهده دارد. قانون در هر جامعه‌ای بر همگان حاکم بوده و موارد تعدی و تجاوز را محدود می‌سازد و از هرگونه فساد جلوگیری می‌کند. در نتیجه بهترین و محکم‌ترین عامل حفظ و صیانت نفس آدمی قانون است که جامعه را از انحراف و انحطاط باز می‌دارد. بنابراین نباید به بهانه‌ی حفظ جامعه از انحطاط اخلاقی، زن را محدود ساخت و گرفتار قید و بندهای بی‌مورد پوششی نمود، بلکه باید عقل و اندیشه فردی و جمعی را با آموزش تقویت کرد، فرهنگ عمومی و امنیت اخلاقی را گسترش داد، نظام اجتماعی را سالم ساخت و قوانین بشری را به‌طور جدی اجرا نمود تا از بروز این گونه حوادث ناشیست جلوگیری شود. به بهانه‌ی حفظ جامعه از فساد و فحشا نمی‌توان زنان جامعه را محدود ساخت و بر فرض عدم توانایی این دو نیروی طبیعی برای مهار ناهنجاری‌ها نیز نباید تنها زن، (۵۶) قربانی این گونه حوادث گردد؛ زیرا محدود نمودن زن، برخوردی غیرطبیعی و خلاف عدالت و انصاف است. هم‌چنین این محدودیت‌ها نه تنها مشکل‌گشا نبوده، بلکه پشتوانه‌ی علمی نیز ندارد و تجربه‌ی تاریخی نیز تأیید می‌کند که چنین محدودیت‌هایی در جوامع مختلف، با فرهنگ‌های متفاوت، امراض گوناگون فردی و اجتماعی را در پی داشته و گذشته از آن که بیهوده است، سلامت و صیانت فردی و عمومی جامعه را نیز تهدید می‌کند. نقد دلیل سوم: الف: نارسایی عقل و قانون بی‌تردید قانون به تنهایی نمی‌تواند از مفساد اجتماعی جلوگیری کند، بلکه باید برای صیانت جامعه تمام اهرم‌های لازم را به کار گیرد. یکی از علت‌های اساسی سلامت جامعه، پوشش مناسب زنان است که می‌تواند به نوعی و تا حدی موجب سلامت جامعه و افراد گردد؛ زیرا هیچ‌گاه فرهنگ عمومی مردم به حدی نمی‌رسد که بتوان روابط اجتماعی را در حد برخورد‌های خانوادگی گسترش داد و اجتماع را هم‌چون محیط یک خانه به حساب آورد و این گونه سخنان بیش‌تر جنبه‌ی شعاری، تشویقی و حال و هوای آرمانی دارد؛ و گذشته از آن که نمی‌شود آزادی‌های عمومی را به طور مطلق تجویز کرد، آزادی مطلق هم آن‌چنان متاعی نیست که خالی از ایراد و مشکلات اساسی باشد. آزادی با چنین برداشتی، هرج و مرج عمومی بوده، بردگی، سبک مغزی و حرمان معنوی - اخلاقی را به دنبال خواهد داشت. از این رو به منظور صیانت جامعه و عدم تجاوز به حقوق زن و استثمار او باید هم‌راه با اهرم‌های فراوان دیگر، پوشش معقول هم رعایت شود تا کمکی به پاکی و طهارت فردی و عمومی باشد و فرمان‌های معنوی و قانون هم آسیب‌پذیر نگردند. (۵۷) ب: جاذبه‌ی زن و آشفستگی مرد پاسخ دیگری که به پیروان سکس می‌توان داد، این است که: مفساد موجود در جوامع - به اصطلاح - آزاد را نباید تنها به دلیل عقب افتادگی فرهنگی یا ضعف قانون و اجرای آن دانست. هر چند این عوامل هم بی‌تأثیر نیست، ولی غالب مفساد اخلاقی و خود فراموشی‌ها در این جوامع، بر اثر انزوای معنوی، انحطاط اعتقادی، تشنّت فکری، عریان‌سازی و سکس و بی‌بند و باری افراد جامعه - به ویژه زنان - است. نفس سکس و عریان‌سازی زنان یا مردان و افکار و آثار مربوط به این فرهنگ، عامل انحطاط عمومی گردیده است و گرنه این جوامع پیش‌رفته، داعیه‌ی قوانین مترقی و اجرای دقیق آن را هم دارند؛ هرچند بسیاری از این ادعاها خیال و پنداری بیش نیست و بیش‌تر خوراک خارجی دارد؛ همان‌طور که فراوانی از شعارها در کشورهای جهان سوم خوراک داخلی است. هنگامی که زنان پوشش لازم را از خود دور کرده و بدون قید و بند در جامعه ظاهر شوند و حریم عفاف را رعایت نمایند، به آسانی مردان را گرفتار ظواهر ساختگی و فریبنده‌ی خود می‌سازند؛ به گونه‌ای که بعد از دیدن‌های بی‌مورد و چشم‌چرانی و اختلاط، تمام اسباب و شرایط طغیان و گناه فراهم می‌گردد و این امر به طور تصاعدی رشد می‌کند تا آن‌جا که مردها به حدی دچار آشفستگی و پریشانی می‌شوند که دیگر قابل کنترل و پیش‌گیری نخواهند بود؛ زیرا زن با جاذبه‌های طبیعی و مصنوعی‌اش همواره مرد را مجذوب خود می‌کند و زمینه‌ی بسیاری از مفساد را به آسانی فراهم می‌سازد. عدم رعایت پوشش در زنان و چشم‌چرانی و نگاه بی‌مورد مردان و نزدیکی و اختلاط بی‌حد و غیرمناسب زن و مرد در جامعه، مهم‌ترین عامل مفساد اخلاقی در جوامع آزاد جهان است. با این بیان، دیگر نباید تمام مفساد اجتماعی را معلول عدم رشد فرهنگی و ضعف قانون و اجرای آن دانست؛ به ویژه در جوامع مرفّه و آزاد که داعیه‌ی تحکیم

و (۵۸) تحقّق این امور را دارند.

چهارمین دلیل: زیبایی و سرشت جلوه‌گری زن

پیروان سکس و عریانی برای اثبات نظریه‌ی خود دلیلی دیگر آورده و گفته‌اند: جلوه‌گری، ظاهر آرای، اظهار زیبایی، خودنمایی، حرکات و اطوار ظریف و هر گونه اظهار شور و شوق در این زمینه، حقّ زن است که پری‌رو، تاب مستوری ندارد. زن موجود مطلوبی است که خداوند جمال و جمیل، زیبایی خویش را در او به ودیعت نهاده است؛ خدایی که عالم و آدم را در آفرینش مانند خود زیبا پدید آورده است. اوضاع طبیعی و نوع خلقت انسانی زن چنین ایجاب می‌کند که او الهه‌ی جمال و زیبایی باشد؛ پس نباید این الهه‌ی عشق و آینه‌ی جمال و نماد زیبایی را از خواسته‌های طبیعی‌اش محروم ساخت؛ هم‌چنان که نگاه کردن و دیدن برای زن و مرد امری قهری و طبیعی است. انسان به‌طور فطری، زیبایی را دوست دارد و از دیدن آن لذّت می‌برد. به همین علت نمی‌توان در این جهت برای مردان و زنان مانعی ایجاد کرد، مگر آن که در برخوردی ناموزون مزاحمت و رنجش خاطری پیش آید که آن امر دیگری است. همان‌طور که چشم می‌بیند و نسبت به آن محدودیتی وجود ندارد، خودنمایی زن نیز لازمه‌ی مطلوبیت و زیبایی اوست و نباید محدودیتی برای آن ایجاد کرد. نباید به بهانه‌ی سلامت جامعه و کنترل مشکلات اخلاقی، زن را در پوشش قرار داد و مرد و زن را از دیدن محروم ساخت، بلکه باید انگیزه‌های خودنمایی را در زنان و نگاه و دیدن را در مردان و زنان، معقول و متناسب نمود و در پی رونق و رواجش بود. باید فرهنگ جامعه را تقویت نمود و افراد را به مرتبه‌ای از آگاهی رساند که با خودنمایی زن و نگاه زن و مرد، اسباب آرامش، لذّت، مهر و محبت و کشش‌های روحی - روانی فراهم آید، بی‌آن که زن و مرد به فساد و تباهی و ظلم و ویران‌گری دامن زده و یک‌دیگر را دچار (۵۹) محذورهای فردی و اجتماعی سازند. برای رفع مشکلات اخلاقی باید از عوامل طبیعی استفاده نمود و آن‌ها را به‌طور مناسب و معقول برطرف نمود؛ نه این که به عوامل غیرطبیعی و منفی متوسل شد. طبیعی است که زیبایی و خودنمایی، دیدن و نگاه را به دنبال می‌آورد، ولی به صرف این که زیبایی، دیدن را در پی دارد و دیدن عامل فساد است، نباید زن را از خودنمایی و دیدن زن و مرد منع نماییم، بلکه باید نخست بررسی کنیم که چرا از این دو امر معقول و طبیعی چنین مفاسدی بروز می‌کند و در مرحله‌ی بعد در برطرف‌سازی آن‌ها بکوشیم. باید انگیزه‌های خودنمایی درست و نگاه سالم را مهیا ساخت تا از این دو عامل طبیعی - که رمز و راز خلقت در آن نهفته است - برای فرد و جامعه کشش‌های لازم و بهره‌ی کامل به دست آید؛ نه این که برای جلوگیری از نگاه و خودنمایی، پوشش را جای‌گزین کنیم تا شاید فساد مهار شود! زیرا با این شیوه‌ی تفکر، زن و مرد را از حقّ طبیعی خود محروم ساخته و آنان را گرفتار خودخوری، پنهان‌کاری و خیانت‌های مزورانه نموده‌ایم و بدون آن که توجّهی به عواقب وخیم آن داشته باشیم، آدمی را گرفتار حرمان، حسرت، ریا و سالوس ساخته‌ایم. انسان، زیباست و زن مظهر زیبایی انسان است و باید از این حقّ طبیعی خود حداکثر استفاده را بنماید؛ نگاه هم حقّ طبیعی انسان است و نباید آن را محدود ساخت. تنها ما باید با به کارگیری بهترین شیوه‌های ممکن در برطرف‌سازی عقب‌ماندگی افراد و تقویت فرهنگ جامعه بکوشیم. البته برای پیاده کردن این امر باید قانون و زمینه‌های اجرایی آن هم از قوّت و قدرت مناسب برخوردار باشند تا نظام اجتماعی دست‌خوش حوادث تلخ و ویران‌گر نگردد. (۶۰)

----- نقد دلیل چهارم: پیش‌فرض نقد: انسان زیباست ابتدا باید توجّه داشت که حُبّ نفس و اظهار کمال، برای زن یا مرد، از ویژگی‌های انسان است و خودنمایی و اظهار هر نوع کمال جسمانی، عقلانی و معنوی منحصر به زن نیست و مرد هم در همه‌ی این امور مانند زن عمل می‌کند؛ اگر چه جهات حسن متفاوت است و مطلوبیت زن در جهاتی - هم‌چون: زیبایی - با مطلوبیت مرد در جهاتی - مانند: وقار و سِطوّت - متفاوت می‌باشد. مطلوبیت زن برای مرد نیز منافاتی با مطلوبیت مرد برای زن ندارد؛ اگر چه زن در مطلوبیت و مرد در طالب بودن غالب است. پس جمال و زیبایی منحصر به زن نیست و

انسان به طور کلی زیباست؛ هر چند زن در ظهور «لطف» غالب است و مرد صاحب «قوام» بیش تری می‌باشد. البته طالب و مطلوب بودن و زیبایی، در خلقت زن و مرد به طور نوعی ملاحظه می‌شود و نه فردی. چه بسا مردی زیباتر از بسیاری از زن‌ها و زنی مقاوم‌تر از دسته‌ای از مردها باشد یا زنی در صفتی مقاوم‌تر از مردی و مردی در جهتی زیباتر از زنی باشد. برای بیان این امر و شناخت کلیت این موازن باید گفت: ما در این زمینه، سه اصل متفاوت ترسیم می‌سازیم: اصل کلیت، اصل نوعیت و اصل فردیت و شخصیت. «کلیت» جایی است که استثنا وجود نداشته باشد؛ مثل آن که گفته می‌شود: «انسان سالم و کامل دارای قلب و مغز است.» «نوعیت» هم لحاظ غالب است؛ مانند آن که گفته شود: «قدرت مردها بیش تر از زن‌هاست و لطافت و احساس زن‌ها بیش تر از مردهاست» که این امر به طور نوعی و غالب ملاحظه می‌شود و ممکن است زنی قوی‌تر از مردی و مردی لطیف‌تر از زنی باشد. تمام صفات زن و مرد از این قبیل است و کلیت ندارد، بلکه می‌تواند در بعضی افراد به عکس و متفاوت باشد. (۶۱) - پس اگر گفته شود: زن زیباتر است و مرد قوی‌تر، یا مرد عاقل‌تر است و زن پرشورتر، همه‌ی این موارد نوعی است و امکان تخلف دارد که این تخلف در ظرف «فردیت و شخصیت» و مصادیق خارجی و زمینه‌ی عوامل و انگیزه‌های نوعی، عینیت پیدا می‌کند. اکنون با توجه به این مقدمه، به نقد دلیل چهارم می‌پردازیم. پاسخ اجمالی در پاسخ به این جمله که گفته شد: «اظهار خودنمایی حق زن است»، باید گفت: این حرف اگر چه به جاست، ولی منحصر به زن نیست و مرد هم چنین حقی را داراست. هر انسانی به اظهار کمال خویش تمایل دارد، اگر چه جهات اظهار و چگونگی آن در زن و مرد متفاوت است؛ پس به طور کلی انسان موجودی است که اظهار کمال حق طبیعی اوست و آن را دوست دارد. حال باید گفت: البته این طور نیست که این اظهار کمال هر جا و به هر صورت درست باشد، بلکه آدمی باید در این زمینه، شئون انسانی، ویژگی‌های زمان و مکان و موقعیت جامعه و افراد را رعایت نماید. انسان موجودی است که می‌تواند غذا بخورد، بخوابد، حرف بزند و کارهای فراوان دیگری را انجام دهد، ولی آیا همیشه و در هر جا - حتی کوچه و خیابان - می‌تواند همه‌ی این حقوق را اعمال کند؟ به طور مسلم، خیر. بنابراین، شرایط اجرایی اظهار کمالات و استیفای حقوق، در هر صورت، باید ملاحظه شود. زیبایی خوب است، دوست داشتنی است و زیبا را باید دید و دیدن، شأن چشمان آدمی است؛ همه‌ی این‌ها درست است، ولی این طور نیست که مرزی نداشته باشد و رعایت حدود، حیثیت‌ها و جهات آن لازم نباشد؛ همان‌طور که نباید به بهانه‌ی رعایت حدود، محدودیت‌هایی بی‌مورد برای زن یا مرد پیش آید. اما این حرف که: «باید انگیزه‌های خودنمایی را معقول و متعارف ساخت» گرچه (۶۲) درست است، ولی منافاتی با پوشش مناسب ندارد و این امر با آزادی بی‌قید و بند نگاه و چشم‌چرانی تحقق نمی‌پذیرد؛ چرا که چشم‌چرانی و این نوع آزادی‌ها تجاوز به حریم زن و حقوق دیگران است. به راستی اگر تجاوز با چشم، آزادی است، چرا تجاوز با دست، آزادی نباشد؟ آیا آزادی این است که هر کس به نام آن هر خواسته و هوس‌ی داشت، به هر طریق ممکن، انجام دهد؟! این جاست که حیوانات جنگل هم از پذیرش چنین رفتاری سر باز می‌زنند و از عمل به آن شرم دارند و در برابر این موجود دو پا تفاخر می‌کنند! هر چند این سخن که: «برای رفع مشکلات اخلاقی باید از عوامل طبیعی استفاده نمود»، درست است، ولی این که «چشم‌چرانی طبیعی است»، اساس درستی ندارد؛ چشم‌چرانی و نگاه‌های مسموم، خود یک مرض نفسانی و نوعی سادیسم و تجاوز آشکار است و امری غیر طبیعی به حساب می‌آید؛ از این رو خودنمایی بی‌مورد هم مانند نگاه ناسالم اساس طبیعی ندارد و موجب فساد و فحشا شده و آلودگی‌ها و زشتی‌هایی را در پی دارد. البته این حرف که: «در جوامع پوششی، خودخوری، پنهان کاری، خیانت‌های مزورانه، حرمان، حسرت، ریا و سالوس وجود دارد»، کلامی بس به جاست و نباید در جوامع پوششی - به‌ویژه جامعه‌ی اسلامی - چنین امراضی وجود داشته باشد، ولی باید توجه داشت که این امراض، نتیجه‌ی پوشش متعارف نیست، بلکه فقر اقتصادی و فرهنگی و کمبودهای فردی و اجتماعی، تضییع قوا، کشتار عواطف و هزاران ناخالصی اجتماعی دیگر موجب چنین امراضی می‌گردد و به‌طور مسلم پوشش علت مشخص و عمده‌ی آن‌ها نیست. پس این بیان که: «انسان زیباست، زن زیباست، زیبایی کمال است و حق اظهار آن برای زن و مرد محفوظ است»، منافاتی با پوشش ندارد و این موضوع که

«برای سالم (۶۳) سازی اجتماع باید فرهنگ جامعه اصلاح گردد و قوانین لازم تصویب شود»، درست است، ولی هیچ یک از اینها به معنای لجام گسیختگی و بی بند و باری نیست و منافاتی با پوشش معقول ندارد. نقد تفصیلی الف: زیبایی و هرزگی؛ دو چهره‌ی متفاوت زیبایی، جلوه‌گری، خودنمایی و دیدن چهره‌های زیبا در هر حد و به هر نوعی و برای هر کس و در هر جا امری فطری - طبیعی و از آثار حسن خلقت است، ولی این امر باید چینش‌ها و زمینه‌های ویژه‌ی خود را داشته باشد تا چالش‌های فردی و اجتماعی و فساد و نابسامانی اخلاقی به وجود نیآورد. برای استفاده از تمام مواهب فطری و حسن خلقت و دوری از هر ریزش طبیعی، زنگار نفسانی و آلودگی اخلاقی باید همه‌ی آثار خلقت با تمام حسن و زیبایی، شادابی خود را در بینش موزون و کنش متناسب جلوه دهد تا فطرت و طبیعت گرفتار کاستی و کجی نگردد. چشم برای دیدن و دیدن زیبایی‌ها و چهره هم برای دیده شدن و دیدن دیده‌ها است، ولی باید تمام این شگردهای خلقت به هنگام ارتباط، عدل و انصاف و تناسب و درستی خود را دارا باشند. زن گرچه زیباست و ظهور جمال حضرت حق است و تاب مستوری ندارد، ولی این جلوه‌گری و خودنمایی را باید در ظرف خاصّ طالب خود - که همسر اوست - با تمام قوّت و همت تحقّق بخشد. آن چشم از مرد و این چهره از زن، این چشم از زن و آن چهره از مرد و این زن و مرد، هر دو، باید با دیده، این دیدن و دیده شدن را موزون و متناوب و ملیح و گوارا محقّق ساخته و از دیدن و دیده شدن دیدگان خود را لبریز کنند (۶۴) و دل را بی آن که منعی در کار باشد، غرق وصال و وصول سازند؛ چنان که عقل و شرع سفارش‌های بسیاری در این مورد دارند. خودنمایی و دیدن، امری فطری و طبیعی است، ولی طبیعت و فطرت، لجن‌بازی، آلودگی و هرزگی نیست و نباید آن را با صفات منفی آلوده ساخت. باید تمام این امور در جای‌گاه خاصّ خود و به‌طور موزون و شکوفا محقّق گردند؛ همان‌طور که اسلام نیز نسبت به عرضه و خودنمایی، ناز و جلوه‌گری، غمزه و غنچ و دلالت زن و مرد در ظرف زوجیت سفارش‌های فراوانی دارد. دوست داشتن و حقیقی بودن زیبایی، عشق به آن و اظهار و خودنمایی امری است و هرزگی و لودگی امری دیگر، تا آن‌جا که فطرت از هرزگی و لودگی متنفر است و حتی کسانی که قایل به پوشش نیستند، در اظهار زیبایی، حد و مرز خاصی را در نظر دارند و زن، این زیبای عالم و آدم، ناخودآگاه یا آگاهانه و با حسّ و انگیزه‌ای مرموز، زیبایی خود را در اختیار هر کس و دیدگاه هر نگاه نمی‌نهد و اظهارش پنهان‌سازی و پنهان‌سازی‌اش اظهار است؛ و این زن که از هر اظهاری دریغ کرده و به هر دیدنی بخل ورزیده و خود را در تیررس هر دیده‌ای نمی‌نشانند، گاه در پی همه‌ی اظهار و بذل و بخشش تمام، خود را در تیررس تیرک هر تیری قرار می‌دهد - که در مباحث روان‌شناختی باید چهره به چهره‌ی این بحث را دنبال کرد. اما به‌طور مسلم اظهار زیبایی به هر طریق دل‌خواه و شیطانی، هرج و مرج و زشتی و پلیدی را به دنبال دارد. زیبایی باید زیباآفرین باشد؛ نه زشتی ساز. آن‌چه از زیبایی در اختیار زن قرار داده شده است، باید در طریق ظهور و بروز و ایجاد زیبایی‌ها و صفا و آرامش دل‌ها به کار گرفته شود؛ نه در راه آفریدن زشتی‌ها، جدل‌ها، اختلاف‌ها، در به دری‌ها، لجن‌زارها، لجن‌باری‌ها و هزاران عنوان زشت و ناموزون دیگر که امروزه دنیای سکس رابه تباهی و حرمان مبتلا کرده است. (۶۵) ب: گل‌برگ‌های پوشش و زیبایی زن از آن‌جا که زن به‌طور فطری لطیف، زیبا و حسّاس است، اگر در معرض استفاده‌ی بی‌مورد و دید نابه‌جای همگان قرار گیرد، مانند گل پژمرده شده و زیبایی، لطافت و ظرافت خود را زودتر از گل از دست می‌دهد. شکوفه‌های زیبا و چهره‌ی دل‌ربای یک زن تحمّل خار نگاه‌های زهرآگین و غرض‌آلود و کردار ناشایست ناجوان‌مردان متعدّد را ندارد. زن باید هم‌چون گل، زیبایی‌های خود را در لابه‌لای گلبرگ‌های عفاف و پوشش، محفوظ و شاداب نگه داشته و تنها به مردی که زیبایی او را پرپر و حقیقتش را پژمرده نمی‌سازد، بلکه از او محافظت می‌کند، ارایه نماید. زن تنها در سایه محبت حقیقی آن تک‌مردی که او را همسر محبوب و شوهر جوان‌مرد خود می‌خواند، می‌تواند رشد و رونق داشته و از او کام‌یاب و سیراب گردد و در جوار وصالش وصول و شور و شوق و عشق و مستی یابد. (۱) مردان واقعی برای حفظ هویت، شخصیت، زیبایی و لطافت همسر خویش، باید گذشته از آن که در جهت بهجت و سرور، کام‌دهی و کام‌یابی این چهره‌ی عشق و مستی بکوشند و او را راضی نگاه دارند، از تعرض و نگاه‌های مسموم نیز جلوگیری کرده و

هم چون باغبانی مهربان و نگهبانی غیور از او حراست کنند و اجازه‌ی چیدن و بویدن گل خود را به هر کس و ناکس ندهند که این خصلت، فتوت و جوان‌مردی را در مردان فعلیت می‌بخشد و موجب صفا و نشاط زن و سلامت و سعادت جامعه می‌گردد. ج: زیبایی؛ هدیه‌ای اختصاصی به همسر دوست داشتن زن و زیبایی او حق طبیعی همسر است؛ همان‌طور که اقتدار مرد، ۱- برای اثبات این امر به بحث «وحدت مطلوبیت زن» در بخش دوم همین کتاب رجوع شود. (۶۶) موهبتی الهی و حقی طبیعی برای زن اوست و از نظر اخلاقی و حقوقی، کسی اجازه‌ی تجاوز به حریم دیگری را ندارد و در این جهت تفاوتی میان زن و مرد نیست. هم‌چنان که نگاه آلوده‌ی مردی به زنی نارواست، نگاه ناپاک زنی به یک مرد هم روا نیست. زیبایی زن، هدیه‌ای الهی از طرف زن به همسر مورد علاقه‌ی خود است؛ و اقتدار مرد نیز هدیه‌ای الهی از سوی مرد به همسر خویش است و این دو خصلت برجسته سبب انس و الفت در زندگی مشترک می‌گردد. بنابراین دیگران حق ندارند به بهانه‌ی آزادی یا اراییه‌ی زیبایی، حق طبیعی و مسلم مرد را نادیده گرفته و به حریم و حرم او تجاوز کنند. چگونه است که اگر فردی به کالا- یا ملک شخصی کسی چشم طمع بدوزد یا در آن تصرف کند، ملامت می‌شود و پیگرد قانونی دارد، ولی زن و زیبایی او به اندازه‌ی کالا و ملک یا در حد گربه و سگ خانگی غربی ارزش نداشته باشد؛ به طوری که همگان بتوانند به راحتی هم‌چون کالایی مصرفی و بی‌ارزش هر نوع بهره‌کشی را از او داشته باشند و سپس او را به حال خود رها کرده یا به خانه‌ی آن مرد بی‌چاره باز فرستند! به همین جهت، در اسلام از نگاه به نامحرم - زن باشد یا مرد - به قصد لذت و کام‌یابی به «زنای چشم» و «تیری از تیرهای زهر آگین شیطان» تعبیر شده و کیفر و تبعات سنگینی برای آن شمرده شده است؛ چرا که چنین فردی به حریم دیگری تجاوز کرده و حقوق دیگران را نادیده گرفته است. حرمت نگاه به نامحرم و گناه دیدن در زن و مرد یک‌سان است، اگر چه خصوصیات و حد و مرز آن متفاوت می‌باشد و تنها تمام بدن زن عورت دانسته شده است. حال اگر زنی بدون توجه به حق همسرش یا مردی به دور از حریم شریعت، به این امر تن دهد، مورد نکوهش عقلا و مؤاخذه‌ی الهی قرار می‌گیرد؛ زیرا او گذشته از مخالفت با حکم (۶۷) شریعت، حق همسر خود را هم نادیده گرفته و به او خیانت کرده است. البته اگر کسانی به‌طور کلی پای بند به ازدواج و اصل «زندگی مشترک» نباشند و حقوق زن و شوهر بر یک‌دیگر و دیگر آثار این اصل را نپذیرند، ما آن‌ها را با افکار تهی و بی‌دلیلشان به حال خود وامی‌گذاریم تا شاهد فروپاشی هر چه بیش‌تر خانواده‌ها، رنگ‌باختگی هویت‌ها، نابودی کودکان بی‌سرپرست، بدمستی‌های شبانه و بالاخره سر آمدن عمر در پوچی و بی‌هدفی باشند. د: خودنمایی زنان؛ دل زدگی مردان اظهار زیبایی‌های زنانه به‌طور ناشایست، مداوم و روزمره موجب تکراری شدن، کهنگی و نابودی ظرافت و زیبایی‌های زنان می‌شود؛ همان‌گونه که قرار گرفتن پوست بدن به‌طور مداوم در معرض نور خورشید سبب خشکیدگی، پلاسیدگی و از بین رفتن طراوت و شادابی پوست می‌شود، مگر آن که پماد و پوششی معطر و مناسب بر آن قرار داده شود. در حقیقت، پوشش، حفاظتی مناسب بر زیبایی‌های زنان است تا آن‌ها را همیشه زیبا نشان دهد و زیبایی‌شان را یک حقیقت ارزشی معرّفی نماید و به این وسیله، از حرکت جامعه به سمت دل‌سردی، دل‌زدگی و دل‌مردگی جلوگیری کند. استعمال فراوان و بی‌مورد از چیزی و استفاده‌ی زیاد از آن باعث نفرت یا دست‌کم بی‌رغبتی نسبت به آن می‌شود. مردانی که هر روز و هر لحظه با زنی آلوده و به دور از پوشش یا زنانی زیبا و بی‌بند و بار در ارتباطند، کم‌کم به جنس زن بی‌رغبت شده و زیبایی‌های زنانه نزد آنان معمولی و بی‌ارزش می‌شود؛ به طوری که دیگر دل به زیبایی زن خود نمی‌بندند و چه بسا زن و چهره‌ی زنانه برای آنان تکراری و بی‌جاذبه و ملال آور جلوه می‌کند و همین سبب دل‌زدگی و دل‌سردی آنان از زندگی و کم‌شدن طراوت و شادابی‌شان می‌شود. (۶۸) مردان جوامع آزاد که در چنین فضایی به سر می‌برند، بیش از جوامع دیگر آمادگی هرگونه خیانت، پلیدی و حتی انتحار و خودکشی را دارند. امروزه بالا بودن آمار خودکشی در جوامع مرفّه و آزاد غربی می‌تواند شاهد گویایی بر این مطلب باشد. زن نیز در این جوامع به نام «آزادی» و «فطری بودن اظهار زیبایی» به بند کشیده می‌شود و هم‌چون مجسمه‌ای خیالی در دست مردنماهای آلوده و بی‌عار قرار می‌گیرد تا با او رفتاری بدتر از حیوان نمایند که شرم بیانش هر عاقل آگاهی را به سکوت

می کشاند... . زنان این جوامع، دیگر رنگ و روی محبت و عشق ورزی واقعی را از مردان نمی یابند. آن ها به راستی می بینند که مردانشان هر روز در کنار زنی قرار گرفته و حتی گاهی به دختران نابالغ خود هم تجاوز می کنند. آنان هر روز حادثه ای تلخ و شرم آور و فاجعه ای ننگین و خفت بار را مشاهده می کنند و نتیجه ی این مشاهدات دردناک و ضد انسانی این است که در نهایت به راحتی تن به طلاق می دهند و تسلیم جدایی و تنهایی می شوند. الهه ی عشق آه و سوز و درد، نعش شدن بر دستان بی روح بیش از یک مرد و خوردن نجاست مردان در حال آمیزش - که آن را آموزش نیز می دهند! - هدیه ی چنین فرهنگی به زنان جامعه ی - به اصطلاح - آزاد، باز و مترقی دنیای کنونی است. این زنان عمر خود را در حسرت یک نگاه پاک و کلامی عاشقانه و سلوکی از سر صدق و راستی به پایان می برند؛ در حالی که همین زن در جامعه ی پوششی، الهه ی عشق، ملکه ی زندگی و سلطان دل است و در اوج عزت و سلامت، هم پای مرد، مسیر حیات و کمال و ترقی و کامیابی را طی می کند؛ چرا که ادیان، به ویژه دین مبین اسلام، از طرفی به پوشش فرمان می دهند تا زن برای همسر خود همواره دل آرا، معشوقه و (۶۹) محبوب باقی بماند و از سوی دیگر مرد را نیز در نظر و دیدن به نوعی محدود می سازند تا نجابت و سلامت فرد و جامعه تأمین شود و مرد هم به انحرافات و خیال پردازی های نفسانی آلوده نگردد. به همین جهت، اسلام سفارش می کند که در هنگام مجامعت نیز اعضای تناسلی به طور کامل مورد نظر قرار نگیرد (۱) و هم چنین مرد و زن، حتی در تاریکی شب، خود را در دیدن آن، محدود نگه دارند تا همین محدودیت اندک، سبب جلوه و زیانمایی ذهنی شود و امر لذت یابی و کام دهی برای دو طرف را کامل تر نماید؛ (۲) نه چون لجن باری های امروز دنیای متمدن (!) که موجودی زن را به سر هر کوچه و بازاری کشانیده اند. باید این امر را بررسی نمود که از نظر اخلاق و اصول کامیابی، کدام یک از این دو طرح موفق و سالم است. سیمای خلقت و ساختار آفرینش هم به اصل پوشش و آراستگی آن برای زن اشاره ای گویا دارد. به طور طبیعی، پوست نیز پوششی بر روی اندام است و هم چون حفاظی آن را در بر گرفته و به اندام آدمی زیبایی خاصی داده است؛ به طوری که اگر پوست را در نظر نگرفته و مستقیم به اعضای گوناگون نگریسته شود، اندامی زشت و ۱- عن الصّادق « علیه السلام » عن آبائه « علیهم السلام » قال: قال رسول الله « صلی الله علیه و آله »: « اذا تجامع الرّجل و المرأة فلا یتعریان فعل الحمارین فانّ الملائکة تخرج من بینهما اذا فعلا ذلک؛ بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۸۷، ح ۲۰. امام صادق « علیه السلام » از پدر بزرگوارش و او نیز از پدرانش و ایشان از رسول خدا « صلی الله علیه و آله » نقل می فرمایند: زن و مرد هنگام مجامعت (از ابتدا) مانند بعضی از حیوانات، برهنه و عریان نشوند؛ زیرا این عمل سبب بیرون رفتن ملائکه از میان آن ها می شود». ۲- عنه « صلی الله علیه و آله »: « آنه نهی ان تمشی المرأة عریانه بین یدی زوجها و ان یتعری الرّجل مع اهله؛ مستدرک، ج ۱۴، ص ۲۸۰. رسول خدا « صلی الله علیه و آله » نهی فرمودند از این که زن (همیشه) به صورت برهنه و عریان پیش روی شوهرش ظاهر شود و نیز مرد در مقابل همسرش همیشه عاری از هر گونه پوشش باشد». (۷۰) مشمیز کننده به چشم خواهد آمد: مجموعه ای از رگ ها، گوشت و استخوان های لخت و عریان، خود را آن گونه نشان می دهد که کسی به آن رغبت پیدا نمی کند. هم چنین ساختار طبیعی بدن چنان طراحی گردیده که مواضع حساس و اعضای تناسلی نوعی پوشش و پنهان سازی را با خود همراه دارند. دین می خواهد زن برای همیشه زیبایی خود را در ذهن و ضمیر مرد حفظ کند و به طور مداوم مطلوب او باقی بماند تا هر دو به کمک هم مسیر کمال را طی کرده و از سر خوردگی و دل زدگی به دور باشند. مرد خسته ی جامعه پوششی با چشمانی پاک، به امید شب و دیدن زیبایی همسر، در روز جان تازه می یابد و با عشق و امید پا به خانه می نهد، ولی مرد دل سیر و سیراب چشم جامعه ی سکس، تنها نعش خود را به خانه می رساند - اگر خانه و خانواده ای داشته باشد! - و بهره و ارزشی در معنای خانه نمی یابد و البته عشق و شوری هم به متن خانواده نمی آورد. به همین دلیل پایه های خانواده در جوامع آزاد بسیار متزلزل و در پاره ای موارد ویران است. تزلزل پایه های خانواده، فروریزی بنیان زندگی، کثرت آمار طلاق، پیری جامعه، و لنگاری اخلاقی و... از شاخص های بارز جوامع غیر پوششی می باشد که خود گویاترین دلیل گفتار ماست. البته وضع موجود در جوامع پوششی که سبب عقده ها، ناکامی ها و حسرت مردان و زنان می شود نیز مشکلاتی است که

ریشه در استعمار ملت‌ها، استثمار جوامع، سطحی نگری، مقدس بازی، سنت‌های پوشالی و باورهای غلط دارد. این پیرایه‌های نادرست و دست اندازهای مشکل ساز، پدیده‌ای است که باید به دور از هرگونه افراط و تفریط و غفلت و تسامحی مورد توجه قرار گیرد و با راه کارهای درست برطرف گردد که در بخش‌های بعد بدان اشاره خواهد شد. (۷۱)

پنجمین دلیل: پوشش زن و مشکلات روحی - روانی مرد

مشکلات پوشش در جهات روحی - روانی به مراتب بیش‌تر از کاستی‌های موجود در جوامع آزاد است و دانش روان‌شناسی آن را به خوبی بیان نموده که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌شود: پوشش، به علت آن که زن را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد و ناموزونی‌ها، زشتی‌ها و نواقص او را پنهان می‌سازد، مردان را به انگیزه‌های متفاوت گرفتار جهل، نادانی و خیال‌پردازی می‌سازد و پندارهایی این‌گونه موجب کنجکاوی و حرص و آز و حسرت در آنان می‌گردد؛ زیرا انسان نسبت به هر چه منع شود، حریص‌تر می‌شود؛ به گونه‌ای که ممکن است هر زشتی را زیبا و هر ناقصی را سالم پندارد و به منظور کشف حقیقت و آشکار ساختن پنهانی‌ها به نگاه مکرر و دقت و بازبینی مجدد وادار شود. پوشش، حالت پرسش و کنجکاوی بی‌مورد را در مردها برمی‌انگیزد و ابهام و سوءال و بررسی را به درون ایشان کشیده و در باطن ناآرام و جست‌وجو آنها تشدید می‌کند و در نتیجه، امراض روحی - روانی فراوانی را برای آنان پدید می‌آورد. از سوی دیگر، پوشش، حیل‌گری و پنهان‌کاری‌های شگفت و فراوان، خودبزرگ‌بینی‌های زشت و بد ترکیب و نقش آفرینی‌های خاینانه را در زنان به بار می‌آورد و به‌طور کلی برای آنان نتیجه‌ای جز بدآموزی، رنگ‌پذیری و چند چهرگی در پی نخواهد داشت و در مردان نیز موجب بزرگ‌بینی، خیال‌پردازی فراوان و تحریک بی‌اساس نسبت به زنان می‌شود. این عوامل موجب بروز اختلالات روانی، ضعف اعصاب و بدخلقی در مردان می‌گردد که در نتیجه عوارض آن دامان زنان را هم خواهد گرفت. به عکس، سکس و عریانی به همی این ابهام‌ها، مشکلات و کمبودها پایان می‌دهد و واقعیت‌ها را به‌طور طبیعی و مناسب بروز داده و به عرصه‌ی ظهور می‌رساند و نه تنها آثار ویران‌گر روحی، روانی، فردی و اجتماعی پوشش را در پی ندارد، بلکه باعث نشاط، شادابی، طراوت و (۷۲) آرامش افراد جامعه نیز می‌گردد. پوشش تحمیلی، جنایت‌ها و خیانت‌های بسیاری را به‌بار آورده است. تاریخ، شاهد محرومیت‌های بسیار عشاق خیال‌پرداز و فرصت‌طلبی فراوان معشوقه‌های بازی‌گر و چهره‌های موهوم شیطانی بوده است. چه بسیار ازدواج‌هایی که با روابط نامشروع آغاز شده و سرانجام به طلاق و جدایی کشیده شده است. یکی از علل وقوع این مسایل اندوه‌بار، پوشش و پنهان‌کاری‌های تحمیلی زنان بوده است؛ در حالی که آزادی زنان و رهایی آنان از این امور ساختگی و دست و پاگیر، از تمام این مشکلات جلوگیری کرده و موجب سلامت فکری و روحی مردان و زنان می‌شود و بر نشاط و شادکامی جامعه و سرور و سرعت آهنگ زندگی می‌افزاید. برای پیش‌گیری از بروز مشکلات جانبی - که پیش از این اشاره شد - باید رشد فرهنگ و قدرت اجرایی قانون، خودنمایی کند تا نظام سالم اجتماعی در حد معقول به وجود آید و هرگونه مزاحمت و زیان‌باری را برطرف نماید. در جوامع آزاد هرگز چنین امراضی وجود ندارد و زن و مرد نسبت به یک‌دیگر حساسیتی پیدا نمی‌کنند و موضوع پنهانی در کار نیست تا چنین عواقبی را به دنبال داشته باشد. تمام حساسیت‌های انحرافی در جوامع پوششی، معلول عادت و حرص و آز آنان است. در جوامع آزاد، مزاحمت‌ها، حساسیت‌ها، چشم‌چرانی‌ها و خیال‌بافی‌های بی‌مورد وجود ندارد و افراد با دید باز و آزاد و نگاه سالم‌تری با یک‌دیگر برخورد می‌کنند؛ چرا که آزادی، سلامت می‌آورد و ممانعت، انحراف. پوشش گرچه به‌طور خیالی ظاهر را عقیف جلوه می‌دهد، ولی در واقع انگیزه‌های فساد و تباهی را در دل زنده می‌نماید و افراد را درگیر پنهان‌کاری‌های فراوان نموده و باطن آنها را دچار انواع هوا و هوس‌ها و نقشه‌های شوم می‌سازد. (۷۳) نقد دلیل پنجم: نقد تطبیقی پیش از نقد و تحلیل کلی نسبت به دلیل پنجم سکس، یک یک جملات این دلیل بررسی می‌شود تا فرازهای بحث به خوبی روشن گردد. ابتدا گفته شد: «مشکلات پوشش در جهات روحی - روانی به مراتب

بیش تر از کاستی های جوامع آزاد است». این سخن خالی از هر دلیل و شاهدی می باشد و صرف ادعاست. سپس چنین آمده که: «دانش روان شناختی آن را به خوبی نشان داده است». این جمله هم مدعایی بدون شاهد و دلیل است. آن گاه می گوید: «پوشش، زن را در هاله ای از ابهام قرار می دهد و به این ترتیب ناموزونی ها، زشتی ها و نواقص او را پنهان می سازد». نسبت به این کلام چند نکته را باید بیان داشت: یک. نخستین فلسفه پوشش این است که هاله ای از ابهام در جهت حفظ موقعیت زن ایجاد نماید تا حریم و حرمت او محفوظ بماند. دو. پوشش، تنها ناموزونی ها، زشتی ها و نواقص زن را پنهان نمی سازد، بلکه مواضع زینت، خوبی ها و زیبایی اندام او را هم پنهان می نماید تا از دید دیده های ناپاک و هوس باز محفوظ بماند. سه. پوشش، چه در جهت پنهان ساختن کاستی ها و چه در جهت پوشاندن مواضع زینت، منحصر به زن نمی باشد و مرد هم از آن بهره مند است و به طور کلی، آدمی خود را در منظر و دید عموم با پوششی خاص ظاهر می سازد؛ پس پوشش در استتار هر خوبی یا کاستی مؤثر است و منحصر به زن نیست تا پنهان کاری تنها در مورد او پیش آید. سپس می گوید: «پنهان بودن زنان، مردان را به انگیزه های متفاوت، گرفتار جهالت (۷۴) می سازد و علت کنجکاوی و حرص و آز و حسرت در آنان می گردد؛ به گونه ای که هر زشتی را زیبا و هر ناقصی را سالم می پندارند». در پاسخ به این فراز به چند امر باید توجه داشت: یک، پنهان بودن زنان، عفاف و حرمت آنها را محفوظ می دارد و مردها نباید به جهت نادانی و ناآگاهی یا کمبود و یا حرص و آز و حسرت خود، زنان را مجبور به ترک عفاف و دوری از موقعیت ارزشی و تخریب حرمت خویش سازند. دو، علت حرص و آز و حسرت آدمی، نقص و کمبود و عدم کنترل شئون اخلاقی است و باید با رفع مشکلات انسان، این کاستی ها مهار شود؛ نه آن که به واسطه ی مشکلات مردها، زن ها مورد هجوم واقع شوند و در معرض تجاوز چشمان ناپاک قرار گیرند. در پاسخ این حرف که: «پوشش علت می شود که مردها زشتی ها را زیبایی و ناقص را سالم بینند» نیز باید گفت: خوب، بینند یا نبینند! این چه ارتباطی به زن ها یا پوشش آنان دارد! این مشکل مربوط به مرد است و او خود باید در برطرف سازی آن بکوشد و نباید موجب شود که زمینه ی تجاوز به حریم زن هر چه بیشتر فراهم گردد؛ ضمن آن که تمام این امور پنهانی - چه خوب یا بد و چه سودمند یا زیان بار - نسبت به زنان هم صدق می کند و پوشش مردان نیز تمام این مشکلات را برای زن ها در بردارد. به طور اساسی باید گفت: چه لزومی دارد که مردها در مورد زشتی و زیبایی یا کاستی های همه ی زنان آگاهی یا قضاوت داشته باشند؟ چه لزومی دارد که مردها نسبت به امور پنهانی زنان، بی مورد و به طور عموم، حساسیت و تجسس داشته یا از خود حکمی صادر کنند تا گرفتار جهل و نادانی، حرص و آز و حسرت و امراض روحی - روانی شوند؟ آیا تمام این مشکلات ناشی از فساد و طغیان این گونه مردها نسبت به زنان نیست؟ و آیا عوامل استعمار و ایادی زر و زور و تزویر برای تحقق اغراض شوم (۷۵) خود این مسایل را دنبال نمی کنند؟ حال اگر گفته شود: صرف پوشش و پنهان کاری زن ها، علت حرص و آز و طمع و دیگر امراض روحی مردها می گردد و برای سلامت جامعه و به ویژه مردها باید پوشش برداشته شود تا این کاستی ها و امراض پایان یابد، در پاسخ می گوئیم: حرص و طمع ریشه ی درونی و نفسانی دارد و علت آن نمی تواند امور خارجی باشد و باید در رفع مشکلات نفسانی، به طور شخصی یا در سطح جامعه و عموم تلاش پی گیر داشت. ادعای دیگر این گروه که: «پنهان کاری زن ها تجسس را به دنبال دارد» نیز درست نیست؛ زیرا با عریانی نیز چنین مشکلی به طور پیش رفته و زیان بارتر وجود دارد و برهنگی زن موجب خاموشی حس کنجکاوی برخی مردها نمی شود. این سخن که: «انسان نسبت به هر چه منع شود، حریص تر می شود»، گرچه تا حدی سخن درستی است، ولی برای رفع مشکل در این جهت باید حرص افراد را مهار کرد؛ نه این که ممنوع را مجاز نمود؛ زیرا ممنوعیت، دلیل خود را دارد که با برداشتن پوشش هم به قوت خود باقی است؛ چه حرص در کار باشد یا نباشد؛ در حالی که با برداشتن پوشش، نه تنها شعله ی طمع فروکش نمی کند، بلکه آتش آز سوزان تر و آهنگ حرص، شدیدتر و بحران نفس، خطرناک تر هم می گردد. دلیل دیگر این گروه که: «پوشش، حيله گری و پنهان کاری های شگفت و فراوان، خود بزرگ بینی های زشت و بد ترکیب و نقش آفرینی های خائنه را در زنان به بار می آورد و به طور کلی برای آنان نتیجه ای جز بدآموزی،

رنگ پذیری و چند چهرگی در پی نخواهد داشت و در مردان نیز موجب بزرگ بینی، خیال‌پردازی فراوان و تحریک بی اساس نسبت به زنان می‌شود»، بیان درستی نیست؛ زیرا حکمت اصل پوشش، تنها حفظ حریم‌ها و حرمت هاست و عوارضی که گفته شد، معلول خیال‌پردازی‌های بی مورد می‌باشد و ربطی به پوشش ندارد و برای رفع آن باید خیال‌پردازی و توهمات (۷۶) نفس آدمی کنترل شود؛ نه آن که پوشش برداشته شود. آری، به جای آن که گفته شود: «سکس و عریانی به همه‌ی مشکلات پایان می‌دهد» باید گفت: تنها سلامت نفس و رهایی از انگیزه‌های شیطانی به تمام مشکلات پایان می‌دهد. پاسخ تفصیلی الف: عریانی و مشکلات روحی - روانی در پاسخ به این ایراد باید گفت: ممکن است پوشش سبب کنجکاوی و حرص بیش‌تر شود، ولی این حالت بیش‌تر در دل‌های بیمار پدید می‌آید و کمبودها و مشکلات افراد ناسالم، ارتباطی به پوشش ندارد؛ از این رو عریانی و سکس و بی‌بند و باری نیز نمی‌تواند برطرف‌کننده‌ی کنجکاوی گردد، بلکه سبب حرص هر چه بیش‌تر و در نتیجه اوج‌گیری فساد و فحشا و طغیان و تباهی می‌شود و هر قدر در این امر زیاده‌روی شود، حرص پیشروی کرده و نفس انسان را به زشتی‌ها متمایل‌تر می‌گرداند. کنجکاوی، راهی ابتدایی برای انحراف افراد بیمار است، ولی سکس، در حالی که عامل عمده و اساسی انحرافات نفسانی می‌باشد، خود نیز عین انحراف است. این که در جوامع بازمانده‌ی پوششی کنجکاوی به شکل ابتدایی وجود ندارد، به علت سلامت روحی افراد آن جوامع نیست، بلکه به دلیل رشد موقعیت انحراف و بی‌تفاوتی آنان نسبت به معنویات می‌باشد و به‌طور قطع با وجود چنین جای‌گاهی برای انحراف، کنجکاوی، چهره‌ی جدید و ریشه‌ی عمیق‌تری به خود می‌گیرد. البته باید دانست که میان کنجکاوی ابتدایی در جامعه‌ی پوششی و انحراف، رابطه‌ی مستقیمی هم وجود ندارد. چه بسا افراد کنجکاو که در این جوامع از خطر انحراف نجات یافته و با راه‌های قانونی و شرعی، تمایلات خود را ارضا می‌نمایند، ولی در جامعه‌ی باز انحراف افراد کنجکاو به‌طور مداوم افزایش می‌یابد تا جایی که به بیماری (۷۷) سادیسم مبتلا می‌گردند. حال، نکته مهم این جا است که در این میان، انسان‌هایی که قلب سلیم دارند، در جوامع پوششی، به خاطر دارا بودن روان و جامعه‌ی نسبتاً سالم، گرفتار امراض روحی - روانی نمی‌شوند و این حسن بزرگ این جوامع است. البته برای رفع مشکلات و تبعات ناشی از کنجکاوی ابتدایی در این جوامع، هم باید عوامل ناهماهنگ با محیط و فرهنگ اجتماعی را شناخت و افراد جامعه را به سمت شناخت و پذیرش حریم‌ها و حد و مرزها سوق داد و هم بعد از ترمیم و تصحیح فرهنگ، در مقابل حرص و هواهای نفسانی ایستادگی کرد و از طریق عفاف و پاک‌دامنی، غرایز لجام‌گسیخته را مهار ساخت. با سالم سازی و بازیابی شخصیت افراد و رفع موانع رشد فکری و فرهنگی می‌توان آنان را با عفت و حیا آشنا نمود و زمینه‌های تقویت و استحکام اراده‌ی آنان را در جامعه فراهم ساخت و آن‌ها را از عواقب بد زشتی‌ها و پلیدی‌ها آگاه نمود تا تمام افراد - چه زن و چه مرد - بتوانند با شیطان خویش و نفس اماره‌ی خود مبارزه‌ی مستمر داشته و لحظه‌ای از نبرد با آن غفلت نورزند؛ زیرا هواهای نفسانی هرگز پایانی ندارد و پیروی از آن جز سقوط و نابودی فرجام دیگری نخواهد داشت. پس روشن شد که پوشش مناسب زن، یک اصل عقلی و ضروری است و نباید به آن بی‌توجه بود؛ چرا که بی‌اعتنایی به آن سبب سقوط و گرفتاری جامعه در ورطه‌ی هلاکت و نابودی می‌شود و آن را از راه راست باز داشته و موجب ناموزونی حرکت افراد می‌گردد. باید در اراده‌ی افراد جامعه، اقتدار ایجاد گردد تا بتوانند قوای نفسانی خود را مهار کنند؛ نه آن که آن‌ها را یله و رها سازند؛ چرا که قوای نفسانی انسان اشباع‌ناپذیر است و رها کردن آن به حال خود، جز سقوط و نابودی سرانجامی دیگر نخواهد داشت. از مباحث این فراز نتیجه می‌گیریم که سکس و عریانی نه تنها مشکلی را حل نمی‌نماید، بلکه مشکلات بیش‌تر و عوارض ناگوارتری را هم برای جامعه و افراد به‌بار (۷۸) می‌آورد. ب: کنجکاوی ابتدایی؛ زائیده‌ی کمبودها مطلب قابل توجه دیگر این است که بیش‌تر کنجکاوی‌های ابتدایی در جوامع پوششی ریشه در کمبودهای روحی - روانی و نیازهای جنسی افراد دارد؛ بنابراین برای جبران کمبودها و برطرف‌سازی این نوع کنجکاوی‌ها ابتدا باید زمینه‌های بروز چنین حالاتی را به‌طور علمی و دقیق شناسایی نمود سپس برای برطرف‌نمودن آن اقدامات لازم و اساسی را به عمل آورد. البته در جوامع عقب‌افتاده‌ای که

افراد آن نتوانند نیازهای جنسی خود را از طریق سالم و مشروع ارضا نمایند و زمینه‌های درستی برای آن در اختیار نداشته باشند، وجود چنین حالاتی امری قهری و طبیعی است، ولی این امر نباید بهانه‌ای برای توجیه عریان سازی زنان باشد؛ چرا که این عمل نه تنها گره‌ای از مشکلات جامعه را باز نمی‌کند، بلکه زمینه‌ی بروز مشکلات روحی و روانی بسیاری را نیز فراهم می‌سازد. شریعت مقدّس اسلام به خاطر اِشرافی که بر نیازهای روحی و جسمی بشر دارد، قوانین انسان ساز و بسیار پیش‌رفته‌ای را برای سلامت جامعه‌ی بشری پیش‌بینی نموده که می‌تواند به همه‌ی نیازهای روحی - روانی انسان‌ها به مناسب‌ترین شیوه پاسخ دهد. در بحث‌های آینده به این قوانین سازنده و مترقی اشاره خواهد شد. زن و مثلث شوم زر و زور و تزویر در این مباحث علمی - فرهنگی با تمام زمینه‌های روانی و اجتماعی‌اش اختلافات فراوانی پیش آمده است. هر چند برخی از این اختلاف‌ها جنبه‌ی طبیعی دارد و لازمه‌ی تحقیق و نتیجه‌ی اندیشه‌های متفاوت است، ولی بسیاری از آن‌ها نیز جنبه‌ی قومی، مذهبی، سیاسی و استعماری دارد که نتایج زیان‌باری برای جامعه‌ی بشری داشته و از (۷۹) خودخواهی، عناد، تعصّب و نادانی آن‌ها حکایت می‌کند. این نادانی و عناد و الحاد - که زمینه‌های استعمار و استثمار افراد را هم‌راه دارد - به راحتی موجب سرگردانی و اختلافات بی‌مورد شده است. چنین وضعیتی ایجاب می‌کند که این مباحث از دستبرد سردمداران حرفه‌ای و سیاست مداران اقتصادی دور باشد. هم‌چنین ناآگاهان را نباید بدون آموزش و آگاهی در مباحث روانی و فلسفی دخالت داد، بلکه هر بحثی باید به اهلش سپرده شود تا جنبه‌های غیر علمی به آن راه نیابد. درباره‌ی انسان و به ویژه زن - که مظهر لطف و زیبایی انسان است - نظرهای مختلف، فراوان و پیچیده‌ای وجود دارد، ولی بسیاری از آن‌ها ناشی از خودخواهی و به انگیزه‌ی استثمار زن بوده است. به این ترتیب، هر دسته و گروهی که قصد داشته زن را مورد بهره‌برداری قرار دهد، از طریق زر، زور و تزویر - این مثلث شوم - با حرف و شعار وارد عمل شده و در نتیجه نظرها بسیار متفاوت گردیده است. در گذشته زن را از این راه‌ها به دام می‌انداختند. در آن زمان‌ها این شیوه‌ی استثمار جبهات قومی و فردی داشت و امروزه جبهات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و حرف و شعار هم به آن افزوده شده است و با سازمان‌دهی‌های گوناگون، زن را به دام انواع فجایع شوم امروزی و نو می‌اندازند؛ به‌طوری که بسیاری از زن‌های ناتوان و ضعیف، در حالت عادی، توان بازیابی خود و رهایی از این پلیدی‌ها را ندارند. بسیاری از این انحراف‌ها نیز با حمایت‌های شیطانی زورمداران و امکانات سیاست‌بازان هوس‌باز صورت می‌گیرد. هر چند به ظاهر در بسیاری از موارد زور مشاهده نمی‌شود، ولی انگیزه‌های شومی اعمال می‌گردد که به مراتب از زور و استبداد گذشته بدتر است؛ از این رو در بازیابی همه‌ی موضوعات علمی، به‌ویژه امور مربوط به زنان، نباید با شعار و خطابه وارد میدان شد و سیاست‌بازی را پیش گرفت، بلکه باید (۸۰) ملاک‌های درست عقلانی و عواطف انسانی را در نظر داشت تا تصوّر واقعیت‌های کهنه و دل‌خراش به آسانی تداعی نگردد و زمینه‌های مشابه تحقق نپذیرد.

فصل سوّم: اسلام و پوشش

اشاره

پوشش؛ ارشاد یا تأسیس؟

در این قسمت به ضرورت، اجمالی از مباحث ستر و پوشش و موارد جواز و حرمت نظر زن و مرد به یک‌دیگر مطرح می‌شود تا نظر شریعت نسبت به هر دو امر به خوبی روشن گردد. قبل از هر چیز باید دو موضوع متفاوت «پوشش» و «نظر زن و مرد به یک‌دیگر» به طور جداگانه بررسی شود. در لسان قرآن کریم و از دیدگاه فقه اسلامی هر یک از این دو موضوع با دیگری حکم متفاوتی دارد. از نظر اسلام، وجوب پوشش، امری غیر از حرمت نظر می‌باشد؛ زیرا ممکن است در موردی پوشش واجب نباشد، ولی نگاه و نظر حرام باشد؛ مثل آن که مردی از روی لُذّت به صورت زنی نگاه کند، بی‌آن‌که زن متوجّه باشد. در این حال، پوشش صورت بر زن

واجب نیست، ولی نظر و نگاه مرد حرام است. در این بحث هر یک از این دو موضوع به اجمال دنبال می‌گردد. در ابتدا با ذکر پنج مقدمه وارد بحث پوشش می‌شویم: یک. در این که تمام بدن زن عورت است و پوشش آن در غیر موارد استثنا واجب است، بحثی نیست و از آن جا که عورت به چیزی گفته می‌شود که وضعیت پنهانی دارد و پوشش آن ضروری است، بدن زن عورت به حساب آمده است. این حکم، خود یک کرامت، متانت، مطلوبیت و ارزش برای زن محسوب می‌شود. دو. در یک تحقیق و بررسی تاریخی، این امر بسیار مهم و قابل توجه به دست (۸۷) می‌آید که هنگام پیدایش اسلام، تمام زنان اقوام عرب دارای جلاباب و خما - که همان چادر و روسری عربی است - بوده‌اند، ولی حجاب آن‌ها بیش تر با بدحجابی همراه بوده است؛ مانند برخی افراد بی‌بند و بار چادری در زمان طاغوت. در آن زمان، زن‌های عرب از جلاباب و خمار استفاده می‌کردند، ولی موها و سر و گردن و مواضع حیاس گوش و بناگوش و سینه و پاهایشان همیشه نیمه عریان بود و به طور کامل پوشش را رعایت نمی‌کردند. آن‌ها در واقع «حجاب» داشتند، ولی «پوشش» نداشتند و اسلام برای آنان پوشش آورد و بدحجابی آنان را با پوشش تصحیح نمود. پس بر خلاف اعتقاد برخی، اسلام برای زن یا زنان عرب حجاب نیآورده است. این که در آیات پوشش، موضوع «جلاباب» و «خُمُر» ذکر شده، به خاطر وجود این دو وسیله پوششی در آن زمان است و اسلام پوشش خود را - که همان عفاف زن است - با آن دو تأمین نموده است و گرنه شریعت، حساسیتی نسبت به وجود یا عدم این دو مصداق پوششی ندارد و آنچه برای دین اهمیت دارد، عفاف، پوشش، وقار و سلامت شئون فردی و اجتماعی زن است. بنابراین، اگر بدون «جلاباب» و «خُمُر» هم این ملاک تأمین گردد، از نظر شریعت اسلام مشکلی پیش نمی‌آید؛ همان‌طور که اگر در آن زمان زن‌ها با لباس‌ها و فرم‌های دیگری زندگی می‌کردند، دین غرض خود را با آن لباس‌ها تأمین می‌کرد؛ زیرا اسلام تنها به دنبال تأمین مقصود خود می‌باشد و تا حدی که ممکن است، آن را با «امضا» و ارشاد پی می‌گیرد و در پی «تأسیس» بی‌مورد نیست. البته در صورت لزوم تأسیس یک حکم و عدم امکان یا مصلحت امضا، به تأسیس اقدام می‌نماید. سه. به‌طور کلی احکام و فرامین دین مقدس اسلام بر دو چینش موزون می‌باشد: ارشادی و تاسیسی. (۸۸) بیان ارشاد و تأسیس از آن جایی که اسلام دین عقل و فطرت بوده و تمامی قوانین آن همراه با ساختار سراسر زیبای آفرینش و همگام با طبیعت سالم و دل‌پذیر آدمی است، تمام دستوراتش از اوامر و نواهی، ارشاد و توصیه‌هایی است که نهاد خود آگاه انسان آن‌ها را درمی‌یابد. البته اگر اموری در اثر کاستی و کجی‌های جامعه و افراد، بیان ویژه لازم داشته باشد، اسلام در جهت تصحیح و ترمیم آن‌ها، قوانین خاصی را ارایه می‌دهد که این قوانین، احکام تاسیسی می‌باشد، و اما توصیه‌های پیشین، احکام امضایی و ارشادی شریعت است؛ به‌طور مثال در میان تمام اقوام و ملل، معامله و خرید و فروش، یک اصل معمول و ضروری است که اسلام نیز آن را پذیرفته و می‌فرماید: «احل الله البیع»؛ (۱) معامله، صحیح و حلال است. ولی نسبت به ربا - که یک پول‌خواری، کجروی و انحراف از سوی استثمارگران بوده و مشکلات بسیاری را برای جامعه به بار می‌آورد - می‌فرماید: «حَرَمَ الرِّبَا»؛ (۲) ربا حرام بوده و معامله یا خرید و فروش نمی‌باشد. در این مثال، صحت و حلیت معامله، یک حکم ارشادی و حرمت ربا یک حکم تاسیسی است. همان‌گونه که دین با فرامین ارشادی، درصدد توصیه‌ی امور متعارف عقلانی است، با فرامین تاسیسی - مولوی نیز درصدد دورسازی جامعه از کجی‌ها و ایجاد تعادل لازم در امور متعارف بشری بوده است که با این روش، حد و مرزهای سالم فراموش شده یا انحراف یافته را تثبیت نموده و برای تعیین مدارها و محورها در راستای همان امور عقلانی و متعارف، قوانین لازم را وضع نموده است. حال، در مورد بحث - همان‌طور که بیان شد - اسلام به دنبال تأمین مقصود خویش که همان عفاف و پاکی و حفظ حرمت و شئون زن در زندگی متعارف جامعه است، می‌باشد؛ چه با جلاباب و خُمُر باشد یا نوع ۱- بقره/۲۷۵. ۲- همان. (۸۹) دیگری از پوشش، که شرع نسبت به نوع آن حساسیت خاصی ندارد. چهار. اگر چه معنای پوشش - که در لسان عرب به آن «ستر» می‌گویند - به حجاب نزدیک است، ولی این دو امر با هم متفاوتند و نباید نسبت به تفاوت این دو بی‌توجه بود. تفاوت پوشش و حجاب حجاب مانع خاصی است که باعث انفصال دو چیز از یک‌دیگر است، در حالی که ستر و پوشش، وصف انفصال را ندارد و مانعیت،

جدایی و غیریت را نمی‌رساند. البته هر حجایی پوشش است، ولی هر پوششی حجاب نیست و نسبت میان این دو از نظر منطقی، عام و خاص است. در واقع، حجاب بار سنگین‌تر و مانع بیش‌تری را در واسطه بودن داراست؛ زیرا معنای آن نوعی پرده‌داری و پرده داشتن به‌طور انفصالی است، در حالی که پوشش پرده نمی‌خواهد و می‌تواند حالت متصل و چسبیده به بدن داشته باشد. این تفاوت مفهومی و ماهوی میان پوشش و حجاب موقعیت بسیار متفاوتی نسبت به وظیفه و تکلیف شرعی در پوشش و تحصیل عفاف ایجاد می‌کند. حجاب، بار بسیار سنگین و گاه ناهنجاری‌های فراوانی را بر زن تحمیل می‌نماید و چه بسیار می‌شود که بدحجابی را به ارمغان می‌آورد؛ در حالی که پوشش برای زن تعادل، آزادی، سلامت، راحتی، آسایش و عفاف کامل را بدون هیچ مشکلی می‌نماید. اسلام برای زن حجاب نیاورده، بلکه حجاب به صورت بدحجابی در میان اعراب نیز نظیر برخی دیگر از اقوام و ملل، مرسوم بوده است. اسلام تنها پوشش معقول و متعارف را جای‌گزین بدحجابی و حجاب جاهلیت قبل از اسلام ساخته است؛ پس نه حجاب و در کیسه کردن زن از اسلام است و نه بدحجابی و هر یک از این دو، افراط و تفریط در امر پوشش است. حجاب، گزاره‌ای بیش‌تر از تکلیف شرعی است و بدحجابی یا (۹۰) بی‌حجابی معروف - که چه بسیار می‌شود با عدم پوشش هم‌راه گردد - گریز از حکم الهی است و اسلام با وجوب پوشش، تمامی انحرافات در این زمینه را تصحیح نموده است. امروزه هم‌زن‌های بسیاری از جوامع مسلمین، هم‌چون زنان اقوام و ملل دیگر مبتلا به نوعی سکس یا بدحجابی یا افراط در پوشش هستند و پوشش صحیح و عفاف متعارف - که ارمغان اسلام عزیز و قرآن کریم است - در آن‌ها کم‌تر به چشم می‌خورد. زنان موءمن و خانواده‌های مذهبی نیز با مشقت، عفاف خود را هم‌راه با نوعی حجاب حفظ می‌کنند، در حالی که آن‌ها می‌توانند با تربیت صحیح - که باید مورد شناسایی و اهتمام قرار گیرد - عفاف خود را بدون زحمت و مشقت زیاد حفظ نمایند تا برای همگان الگو باشند. آن‌چه ره‌آورد دین مقدس اسلام است و زن برای حفظ عفاف و پاکی خود به آن نیازمند می‌باشد، «پوشش» است؛ نه «حجاب» یا «بدحجابی». به‌طور اساسی حجاب یک تکلیف الهی و حکم شرعی نیست؛ اگر چه بعضی از موارد و مصادیق آن از نظر عقل و شرع اشکال نداشته و صورت «اباحه» به خود می‌گیرد، ولی ما در این مقام به دنبال الزام یا عدم الزام دین نسبت به دو امر حجاب و پوشش هستیم و تنها در این میان، پوشش است که از الزام شرعی برخوردار است. پنج. در قرآن کریم و فقه اسلامی درباره‌ی عفاف بانوان تنها کلمه‌ی «ستر» و پوشش آمده و حتی یک مورد هم لفظ «حجاب» به کار نرفته است که ما در فراز آینده به اجمال به بیان این مسأله می‌پردازیم. حجاب و اسلام؟! در لسان فقها و متون اسلامی و کتاب‌های فقهی، مانند: کتاب «عروة الوثقی» - که یک (۹۱) متن کامل فقهی است - آمده: «یجب ستر المرأة؛ تمام بدن‌ها...»؛ (۱) پوشش تمام بدن زن واجب است. در همین کتاب، فصلی تحت عنوان «فصل فی السیتر و السیاتر» ذکر شده است. در قرآن کریم نیز ۵ مورد لفظ حجاب، ۲ مورد «حجاباً» و ۱ مورد هم «محبوب» آمده است: «بینهما حجاب» (۲) «توارت بالحجاب» (۳) «من بیننا و بینک حجاب» (۴) «حجاباً مستوراً» (۵) «من دونهم حجاباً» (۶) و «عن ربهم یومئذ لمحجوبون» (۷) هیچ‌یک از این موارد مربوط به پوشش زن نیست. تنها در یک مورد درباره‌ی زن‌های پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» لفظ حجاب آمده که مربوط به پوشش زن یا زن‌های پیامبر هم نیست و به‌طور اساسی متعلق تکلیف در این مورد، زن‌ها نیستند و تنها دستوری به اصحاب پیامبر درباره‌ی زن‌های آن حضرت است و با «تنقیح مناط» می‌توان گفت که حکمی کلی نسبت به مردهاست. برای روشن شدن بحث، این آیه با بیان و توضیحی اجمالی دنبال می‌شود. در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی احزاب، خداوند متعال دسته‌ای دستورات اخلاقی به اصحاب پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌دهد. یکی از آن دستورات این است: اگر پرسشی از زن‌های پیامبر داشتید یا چیزی از آن‌ها خواستید، بی‌محابا وارد خانه‌ی پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» نشوید: «فسئلوهن من وراء حجاب؛ از پشت پرده و بیرون خانه از زنان پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» سؤال نمایید یا شیء مورد درخواست خود را دریافت کنید.» در این جا برای وضوح هر چه بیش‌تر مطلب، تمام آیه ذکر می‌شود: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوءذن لکم الی طعام غیر ۱- عروه/ ۱۸۴. ۲- اعراف / ۴۶. ۳- ص / ۳۲. ۴- فصلت / ۵. ۵- اسراء / ۴۵. ۶- مریم / ۱۷. ۷- مطففین / ۱۵. (۹۲) ناظرین اناء

و لكن اذادعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانثروا و لا مستأنسين لحديث ان ذلكم كان يوءذى التبي فيستحيى منكم والله لا يستحيى من الحق و اذا سألتموهن متاعاً فسلوهن من وراء حجاب ذلكم أظهر لقلوبكم و قلوبهن و ما كان لكم ان توءذوا رسول الله و لا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدأ ان ذلكم كان عندالله عظيماً؛ (۱) ای اهل ایمان! به خانه‌ی پیامبر داخل نشوید، مگر آن که به شما اجازه دهد و شما را بر سفره‌ی طعام خود دعوت نماید. در آن هنگام نباید زودتر از وقت آمده و به ظرف خالی غذا بنگرید، بلکه در همان زمانی که دعوت شده‌اید، بیایید و چون غذا را تناول کردید، بروید و آن جا به سرگرمی و بحث‌های حاشیه‌ای نپردازید که این کار شما پیغمبر را آزار می‌دهد و او از شرم، نگرانی خود را به شما اظهار نمی‌کند، ولی خدا در اظهار حق حیایی نمی‌ورزد. البته هرگاه از زنان رسول خدا چیزی می‌خواهید یا پرسشی دارید، از پس پرده خواسته‌ی خود را بیان کنید که این کار برای شما و آن‌ها پاکیزه‌تر است و نباید رسول خدا را بیازارید. هم‌چنین پس از وفات پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» هیچ‌گاه زنانش را به نکاح خود در نیاورید که این کار نزد خدا (گاهی) بسیار بزرگ است. در این آیه همان‌طور که می‌بینید، خداوند به مؤمنان می‌فرماید: اگر پرسشی داشتید یا چیزی خواستید، از پس پرده خواسته‌ی خود را پی‌گیری کنید و بی‌محابا وارد منزل پیامبر نشوید؛ چون ممکن است درون خانه زن‌ها آمادگی و پوشش لازم را نداشته باشند. پس اگرچه امر به حجاب در این آیه یک دستور کلی است، ولی اولاً- این تکلیف نخست بر دوش مردها، آن هم اصحاب پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» است، ثانیاً تکلیف به حجاب، در ۱- احزاب/۵۳. (۹۳) مورد خواستن چیزی از زن‌هایی بوده که در خانه‌ی پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» زندگی می‌کردند. امروز هم اگر کسی از زنی که در خانه‌ای زندگی می‌کند، پرسشی دارد، نباید سر زده وارد آن خانه شود، بلکه باید از پس پرده یا پشت در، خواسته‌ی خود را مطرح نماید؛ زیرا ممکن است زن در خانه پوشش کافی و آمادگی لازم را برای رویارویی نداشته باشد و این برداشت، همان «تفحیح مناط» شرعی است که به آن اشاره شد، ولی در هر صورت این امر هیچ ارتباطی با پوشش زن از نامحرم در خانه و اجتماع ندارد. (۹۴)

پرش‌های اساسی

اکنون پس از بیان این مقدمات چهارگانه چند پرسش اساسی پیش می‌آید: یک. پوشش اسلامی و طرحی را که دین مقدس اسلام به‌طور کلی و الزامی ارایه کرده، چگونه است؟ دو. زن باید چه مقدار از بدنش را بپوشاند و چه مقدار از پوشش ضرورت ندارد؟ سه. زن باید خود را از چه کسانی بپوشاند و در مقابل چه کسانی پوشش لازم نیست؟ چهار. کم و کیف پوشش در مقابل محارم چگونه است و «محرمت‌های عمومی» چیست؟ قرآن کریم و پوشش زن در پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا باید از آیات پوشش به اندازه‌ی ضرورت استفاده شود تا بحث، موقعیت آشکاری پیدا کند. قرآن مجید می‌فرماید: «یا ایها التبی قل لازواجک و بناتک و نساء الموءمنین یدنین علیهن من جلابیهن ذلك ادنی ان یعرفن فلا- یوءذین و کان الله غفوراً رحیماً؛ (۱) ای پیامبر! به همسران و دختران خود و زن‌های موءمنان بگو: جلو و اطراف چادرهای خود را به یک‌دیگر نزدیک کنند و آن را جمع نگاه دارند و باز و رها نسازند. این امر برای عدم شناسایی آنان از سوی منافقان بهتر است تا مورد آزار و اذیت آن‌ها قرار نگیرند و در هر صورت خداوند متعال بخشنده و مهربان است». ۱- احزاب/۵۹. (۹۵) ابتدا باید دانست که «جلابیب» جمع «جلباب» و جلباب مصدر رباعی مانند «دحراج» است که با تکریر لام، دوام و تمامیت جلب را می‌رساند. چنان‌که بیش‌تر مفسرین و اهل لغت می‌گویند، «جلباب» پوششی است که تمام بدن را مانند چادر عربی در برمی‌گیرد. جلباب و چادر، آن گونه که برخی تصور کرده‌اند، بر مقنعه و خمار و روسری اطلاق نمی‌شود؛ پس معنای «جلب» هم‌راه «یدنین» - که به معنای نزدیک‌سازی است - چنین می‌شود: دو طرف چادرهای خود را باز و رها نسازند تا مواضع پنهانی و زمینه‌های زینت آنان نمایان نشود. هم‌چنین قرآن کریم در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور می‌فرماید: «ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن؛ باید زنان روسری را بر گریبان (و قهراً گردن و سینه) بیندازند.» «خمر» جمع خمار است - مانند:

کُتُب جمع کتاب - و خمار - همانند مخامره - مصدر و به معنای روسری است که زیر چادر قرار می‌گیرد. دو طرف خمار را هم می‌توان به پشت کردن برگرداند و هم می‌شود به روی کردن و سینه انداخت. باید توجه داشت که خداوند در این آیه فعل «لیضربن» را به جای «لیلبسن» به کار برده است تا لزوم و ثبات هر چه بیش تر روسری نسبت به چادر را در پوشش زن بیان نماید. بدحجابی زنان در دو عصر جاهلی و جدید هنگامی که روسری بر سر قرار می‌گیرد، پوشش سر قهری است؛ به همین خاطر متعلق «ضرب» در آیه، «جیوبهن» است و «علی جیوبهن» آمده؛ نه «علی روءسهن»؛ بنابراین با به کارگیری این لفظ، فرمان الهی شامل پوشش گوش، بناگوش، گردن و سینه نیز می‌شود. (۹۶) پس همان‌طور که نسبت به چادر فرمود: «یُدینن علیهن من جلابیهن» (دو طرف چادر را نزدیک هم و جمع نگاه دارند)، این‌جا می‌فرماید: «ولیضربن بخرهن علی جیوبهن»؛ باید زنان روسری را بر گریبان (و قهراً گردن و سینه) بیندازند؛ یعنی هم‌چون رسم اعراب جاهلی آن را به پشت کردن برنگردانند تا مواضع زینت آن‌ها چون گوش و بناگوش و گردن و سینه پیدا گردد. قرآن کریم این بیان را به جهت رسم موجود در آن زمان دنبال می‌کند؛ زیرا زن‌ها در آن دوران، اطراف چادر خود را خوب نمی‌گرفتند و هم‌چون زمان ما بدحجابی وجود داشت که هم چادر، پوشش منطقی و مناسبی نبود و هم آن‌ها اهمال به خرج می‌دادند؛ از این رو خداوند می‌فرماید: زنان باید دو طرف چادر را به هم نزدیک کنند تا لباس زیر و زیور و زینت و برآمدگی سینه و بدن یا مواضع پنهان آن‌ها آشکار نباشد. آن‌گاه قرآن کریم بعد از «یُدینن علیهن من جلابیهن» می‌فرماید: «ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوءذین...»؛ (۱) این نوع پوشش به این که زنان موءمن به وقار و شایستگی و صفت ایمان شناخته شوند، نزدیک‌تر است تا مورد اذیت و آزار منافقان قرار نگیرند. چنان‌که در آیه‌ی بعد، خداوند متعال منافقان را در صورت آزار زنان موءمن تهدید می‌کند؛ بنابراین از بیان آیاتی مانند دو سوره‌ی احزاب و نور، موقعیت پوشش اسلامی مشخص می‌گردد و با بیان سه استثنا بحث کامل می‌شود. ۱- احزاب/۵۹. (۹۷) سه استثنای متفاوت یک استثنا در سوره‌ی نور آمده است: «و القواعد من النساء اللّائی لایرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرّجات بزینته؛ (۱) زنان سال‌مندی که مناسب نکاح و ازدواج نیستند، می‌توانند پوشش خود را بردارند؛ البته در صورتی که خودنمایی نداشته باشند و موجب توجه و تحریک دیگران نگردند.» طبق این آیه این دسته از زن‌ها می‌توانند به طور معمول و غیر محرک تا حدّ معقولی از پوشش عمومی خود بکاهند. دو استثنای وسیع دیگر هم نسبت به پوشش عمومی برای زن، در دو فراز از آیه‌ی سوره‌ی نور به دو بیان و با دو حکم متفاوت آمده است. در استثنای نخست، خداوند می‌فرماید: «ولایبدین زینتهن الاّ- ما ظهر منها؛ (۲) زنان باید زیبایی‌ها و خوشایندی‌های خود را آشکار نسازند، جز مقداری (مانند دست‌ها تا مچ و صورت) که به طور قهری ظاهر می‌شود.» و در استثنای دوم در فراز دیگری از همین آیه می‌فرماید: «و لایبدین زینتهن الاّ...؛ زنان باید زینت خود را جز بر محارم، به طور عمد و غیر قهری، ظاهر نسازند.» این دو فراز از آیه، اگر چه دو استثنا هستند و دو بیان دارند، ولی افراد مستثنای آن‌ها سه دسته می‌باشند و در نتیجه سه استثنا به دست می‌آید: یک. عدم وجوب پوشش زن نسبت به بیگانه که منحصر به صورت و دست‌ها ۱- نور/۶۰. ۲- نور/۳۱. (۹۸) است؛ دو. عدم وجوب آن نسبت به محارم که اظهار اندام زن، غیر از عورتین جایز است؛ سه. عدم وجوب پوشش نسبت به شوهر که زن حکم جواز ظاهر ساختن تمام بدن برای شوهر خود را دارد. البته خصوصیات این موارد سه گانه و اصل امر سوم به کمک روایات به‌طور کامل روشن می‌شود. این دو استثنا در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور با یک‌دیگر این تفاوت را دارند که استثنای اول (و لایبدین زینتهن الاّ ما ظهر منها) محدوده‌ی عدم وجوب پوشش را برای زن نسبت به تمام مردهای نامحرم مشخص نموده و طبق آن، حکم جواز نسبت به افراد بسیاری تعلق می‌گیرد، اگر چه مقدار جواز همان وجه و کفین است؛ ولی استثنای دوم (و لایبدین زینتهن الاّ لبعولتهن...) تنها افرادی را که در برابر آن‌ها پوشش لازم نیست، معین نموده و این مطلب را که برای هر کدام چه مقدار جواز کشف یا وجوب ستر وجود دارد، روشن نموده است. البته محارم در این جهت یک‌سان نیستند: شوهر نسبت به تمام بدن محرم است و افراد دیگر به همه‌ی بدن جز عورت محرمند. شوهر نسبت به زن بیش‌ترین قرب و نزدیکی را دارد که «زوجیت» به آن اطلاق می‌شود و افراد

دیگر از محارم، هر چند می‌توانند علاوه بر وجه و کفین اندام دیگر را هم ببینند، ولی مانند شوهر به تمام بدن زن محرم نیستند؛ اگرچه نظر به موضع پنهانی و آلت تناسلی زن برای شوهرش هم مذموم است. بعد از بیان اجمالی دو استثنای مذکور، نوبت به پاسخ پرسش مهم و اساسی دیگر و بیان خصوصیات آن می‌رسد. پرسش این بود که: به طور کلی زن از چه کسانی باید خود را بپوشاند و برای هر دسته‌ای چه مقدار پوشش داشته باشد؟ از چه کسانی لازم نیست خود را بپوشاند و در مقابل هر دسته چه مقدار نسبت به عدم پوشش آزاد است؟ در مباحث آینده، هر یک از این پرسش‌ها با بیان استثنا و موارد آن مطرح می‌شود. (۹۹) لازم نبودن پوشش دست و صورت وقتی خداوند در فرازی از آیه ۳۱ نور می‌فرماید: «و لیضربن بخرهن علی جیوبهن» (۱) (روسی خود را بر گریبان (و قهراً برگردن و سینه) بیندازند)، هم‌چنین در فراز دیگری از آیه ۵۹ احزاب می‌فرماید: «یُذنین علیهن من جلابیهن» (جلو و اطراف چادرهای خود را به یک‌دیگر نزدیک کنند و آن را جمع نگاه دارند و باز و رها نسازند)، به‌طور طبیعی این پرسش معقول پیش می‌آید که زن بعد از پوشاندن تن، سر و گردن و دیگر اعضا که در چادر و روسری پنهان می‌گردند، چگونه دست‌ها و صورت و چشمان خود را بپوشاند؟ مگر می‌شود زنی با چادر و روسری، خود را به کلی پنهان سازد؟ قرآن کریم این پرسش معقول را با بیان یک استثنا به خوبی پاسخ می‌دهد و در آیه ۳۱ نور می‌فرماید: «و لا یُبدین زینتهن الا ما ظهر منها؛ زینت‌های خود را ظاهر نسازند، مگر آن مقدار که به طور قهری و طبیعی آشکار می‌شود؛ مانند دست‌ها و صورت.» باید توجه داشت که معنای «زیور» در فارسی با «زینت» در عربی متفاوت است، هرچند این دو لفظ، در عنوان و مصداق، خاص و عام به حساب می‌آیند؛ زیرا هر زیوری زینت است، ولی هر زینتی مصداق زیور نیست. ۱- جیوب: جمع جیب؛ سینه و جلو گردن را گویند. (۱۰۰) آرایش زنانه زیور در فارسی به اشیا و امور زاید، عَرَضی و منفصل گفته می‌شود؛ مانند: طلا، جواهر و آرایش زنانه؛ و زینت بر هر چیزی که مهیج بوده و توجه دیگران را جلب کند و موجب رغبت شود، اطلاق می‌گردد. از لباس و آرایش گرفته تا مو و صورت و دیگر اعضای بدن زن، همه از مصادیق زینت است، اگرچه بعضی از این‌ها از مصادیق زیور نیست؛ پس خداوند در این آیه می‌فرماید: زن باید هر قسمتی از بدن خود را که مورد توجه و رغبت قرار می‌گیرد و مهیج است بپوشاند، مگر آن قسمتی که به طور قهری و طبیعی آشکار و نمایان است؛ بنابراین با آن که دست و صورت از موارد زینت، بلکه نماد زیبایی زن است، ولی به سه جهت نمایان شدن آن اشکالی ندارد: یک. نمایان شدن این اعضا قهری است و امکان پوشش ندارد، مگر آن که زن را در کیسه‌ای بگذاریم و به دوش بگیریم یا در خانه پنهان سازیم! دو. صورت و دست نماد شناسایی موقعیت و شخصیت زن است و نمی‌شود دست‌ها و چهره‌ی انسان را که خداوند حکیم او را راست قامت آفریده، گم و پنهان ساخت. زن هم‌چون مرد باید با شخصیت و هویت رسای خود زندگی کند و دست‌ها و چهره از لوازم طبیعی و قهری این امر است. صورت زن، امتحان مرد جهت سوم که در این زمینه بسیار مورد اهتمام می‌باشد، آن است که اسلام می‌خواهد علاوه بر متعارف بودن زندگی زن، جامعه و مردم، مردها را به واسطه‌ی زن مورد امتحان و ابتلا قرار دهد تا موءمن از فاسق و سالم از آلوده شناخته شود؛ چنان‌که می‌بینیم به زن می‌فرماید: پوشش صورت و دست لازم نیست، ولی به مرد می‌فرماید: (۱۰۱) تند و تیز نگاه نکن (۱) - که این امر در بحث نگاه زن و مرد به یک‌دیگر به تفصیل بیان خواهد شد؛ (۲) پس اسلام با آن که به دنبال عفاف زن است و چهره‌ی زن هم بیش از دیگر مواضع بدن پوشش و عفاف را طلب می‌کند - زیرا به تنهایی می‌تواند موقعیت تمام اعضا و جوارح زن را آشکار سازد - ولی خداوند همین صورت را سبب آزمایش و امتحان مرد قرار داده است تا موقعیت عفاف زن و تقوای مرد، هر دو با هم به خوبی شکل گیرد. به همین دلیل در جوامع روائی ما به حادثی بر می‌خوریم که ائمه «علیهم‌السلام» زنان را از گذاشتن نقاب نهی کرده و حتی گذاشتن نقاب یا روبند و پوشیه را در احرام و مراسم حج از نظر دین مبین اسلام مذموم و ناپسند شمرده‌اند. اکنون در این جا به چند روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم. نقاب را کنار بگذارید! ۱- منیعة رأت النبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و سلم. روت عنها ابنتها «قریبة» انها ات النبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و سلم فقالت: یا رسول الله! النار النار! فقام اليها رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فقال ما نجواک؟ فاخبرته بامرها و هی منتقبة. فقال: یا امه الله! أسفري

فَأَنَّ الْإِسْفَارَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ النَّقَابَ مِنَ الْفُجُورِ؛ (۳) «منیعه» از زنهایی است که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» را از نزدیک مشاهده کرده است. دخترش، قریبه، نقل می کند: مادرم خدمت پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! آتش، آتش! در این هنگام پیامبر «صلی الله علیه و آله» در برابر او ایستاد و فرمود: با ۱- نور/۳۰. ۲- صفحه‌ی ۱۶۶. ۳- أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۴۹-۵۴۵. (۱۰۲) خودت چه زمزمه می کنی؟ او در حالی که نقاب به چهره داشت، حضرت را از حادثه‌ای که برایش رخ داده بود، با خبر ساخت. آن گاه رسول خدا به او فرمود: ای بنده‌ی خدا! صورت خود را باز گذار؛ زیرا باز گذاشتن صورت، سیره و روش اسلام است و نقاب، حکایت از فساد می کند و خود فساد آفرین است».

بررسی حدیث نقاب

سند حدیث اگر چه سند این حدیث خالی از اشکال نیست، ولی چون به عنوان شاهد مثال است، نیازی به بیش از این نمی باشد؛ زیرا در این جا این روایت، مستند حکمی واقع نمی گردد و تنها به عنوان یک نقل از آن استفاده می شود. نقاب «نُقَب» گشایش در امر است و شاهده‌ی را که از پنهانی‌های امری خبر می دهد، «نقیب» می گویند. «نُقَب» جمع نقاب است؛ مثل کتب و کتاب. عرب گوید: «عَطَّتْ وَجْهَهَا بِالنُّقَابِ»؛ یعنی با نقاب، صورت خود را پوشاند. در این جا این پرسش پیش می آید که: اگر «نقب» به معنای گشایش است، چرا «نقاب» که صورت را پنهان می سازد، نقاب نامیده شده است؟ در پاسخ باید گفت: هر چند نقاب صورت را پنهان می سازد، ولی به اعتبار سوراخ‌ها و منفذهای آن که دیدن را هموار می سازد، به آن نقاب می گویند. نقاب به هر صورت که باشد، برای دیدن مشکلاتی را پیش می آورد، ولی با منفذهایش دیدن را ممکن می سازد. فجور «فجر» به معنای شَقِّ و فَتْح است و فَجْر به معنای شَقِّ و فَتْح. گناه کار را به این عِلَّت «فاجر» می گویند که حالت اعتدال خود یا حرمت حق یا تقوا، عدالت، عصمت و بندگی خویش را با طغیان دریده و شکافته است. «فجر» از صفات فعلی است و در این جا (۱۰۳) فجور به معنای فساد و خروج از سیره‌ی سالم مسلمانی است و حکایت متن حدیث هم قرینه برای این امر است؛ زیرا زن می گوید: «آتش! آتش!» و آن گاه پیامبر «صلی الله علیه و آله» را از اتفاقی که برایش افتاده، با خبر می سازد و چون زن نقاب داشته، مردان منافق مزاحم او شده‌اند و او با نگرانی «آتش، آتش» می کند؛ به همین عِلَّت پیامبر «صلی الله علیه و آله» می فرماید: اگر از نقاب استفاده نمی کردی، چنین امری برای تو پیش نمی آمد؛ زیرا نقاب خود فساد آفرین است و روگشایی در حد معمول با اسلام تناسب دارد و منافقان نیز، این گونه زنان مومن را از غیر مومن می شناسند و به طور قهری مزاحم آنان نمی شوند. نقاب؛ فریب و زیانمایی زن در این جا ممکن است این پرسش پیش آید که: در عرف عرب، نقاب به پوششی می گویند که تنها به چشم و ابروی زن جلوه می دهد و ناهمواری‌های صورت را می پوشاند و بعضی از زن‌ها جهت انحراف و فریب مردها و زیانمایی خود از آن استفاده می کنند. حتی بعضی از رقاصه‌های عرب - که نیمه عریان می رقصیدند - برای جذائیت و زیانمایی خود از نقاب استفاده می کرده‌اند. بنابراین، نقاب با پوشیه - که پوشش تمام صورت است - تفاوت دارد. نقاب مفسده آور است؛ چون زمینه‌ی فریب و زیانمایی دارد، ولی پوشیه معلوم نیست چنین مفسده‌ای را به همراه داشته باشد. نقاب خودنمایی دارد، ولی پوشیه سبب پنهان ساختن صورت می شود؛ پس نمی توان با این حدیث تمام مصادیق ستر و پوشش را مذموم معرفی کرد. در جواب این پرسش چند امر را باید یاد آور شد: یک. اگر چه عرف عرب، نقاب را با هر پوششی متفاوت می بیند، ولی منافاتی با معنای کلی نقاب - که یکی از اقسامش پوشیه می باشد - ندارد و در یک تحقیق لغوی، (۱۰۴) این امر برای هر محقق آگاهی روشن می گردد که نقاب در عرف عرب منحصر به آن نقاب محرک و مفسده آور نیست همان طور که ممکن است زن‌های وارسته و مؤمن هم از آن استفاده کنند. دو. اگر نقاب با پوشش بخشی از صورت فریب دهنده و مفسده آور است، پوشیه هم می تواند چنین مفسده‌ای را همراه داشته و برای زن در جهت فریب و خودنمایی به کار رود و برای مردها نیز محرک و مفسده آور باشد. برخی از زنانی که از پوشیه استفاده می کنند، می توانند برای حفظ عفاف و پاکی باشد؛

همان‌طور که ممکن است پنهان کردن صورت به اغراضی جز تقوا باشد؛ چه غرضی خوب - هم‌چون ترس از شوهر - و چه اغراضی آلوده و در جهت کارهایی ناشایست. به‌طور کلی چنین امری می‌تواند در مورد زن‌های غیر مؤمن اهداف دیگری از قبیل زیانمایی یا فریب کاری داشته باشد و یا برای مردها مفسده‌ای قهری را نسبت به تمام زنانی که از نقاب استفاده می‌کنند، به بار آورد؛ زیرا وجود مفسده نسبت به جهت قابلی (مرد) است و می‌تواند بدون لحاظ جهت فاعلی (زن) هم باشد. سه. عدم لزوم وقتی مذموم بودن هر نوع پوشش زاید در صورت یا غیر صورت برای زن از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود؛ زیرا هر نوع امر غیر طبیعی و ناهماهنگ و غیر متعارف می‌تواند مشکلات خاصی را به دنبال داشته باشد و دین از آن پرهیز دارد. * * * ۲- عن عیص بن قاسم قال: قال ابو عبدالله « علیه السلام »: المرأة المحرمة تلبس ماشاءت من الثياب غیر الحریر و القفازین و کره الثقب؛ (۱) ۱- کافی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱. (۱۰۵) عیص بن قاسم گوید: امام صادق « علیه السلام » فرمود: زن مُحرم می‌تواند هر نوع لباسی جز حریر و قُفَّاز (۱) را بپوشد، ولی ایشان نقاب و روبند را نمی‌پسندید. ۳- عن ابی عبدالله « علیه السلام » قال: « مرَّ ابو جعفر « علیه السلام » بامرأة متَّقبَّة و هی محرمة فقال: أحرمی و أسفری و أرخی ثوبک من فوق رأسک فانَّک ان تنقبت لم يتغیر لونک؛ (۲) امام صادق « علیه السلام » می‌فرماید: امام باقر « علیه السلام » به زنی که در حال احرام نقاب بر چهره داشت، برخورد کرد و به او فرمود: احرام ببند، صورت خویش را باز گذار و جامه‌ی خود را از بالای سرت به گونه‌ای قرار ده که آفتاب با چهره‌ات برخورد کند؛ زیرا اگر نقاب ببندی، صورتت در سایه خواهد بود و رنگ آن تغییری نخواهد کرد. ۴- عن جعفر، عن ابيه « علیهما السلام » قال: « المحرمة لا تنتقب لاند احرام المرأة فی وجهها و احرام الزجل فی رأسه؛ (۳) امام باقر « علیه السلام » فرمود: زن مُحرم نباید نقاب بر چهره ببندد؛ زیرا احرام زن به صورت او و احرام مرد، به سر اوست و نباید چهره‌ی زن در سایه باشد. ۵- عن ابی الحسن « علیه السلام » قال: مرَّ ابو جعفر « علیه السلام » بامرأة محرمة قد استترت بمروحة فأماط المروحة بنفسه عن وجهها؛ (۴) امام باقر « علیه السلام » به زنی که در حال احرام به وسیله‌ی بادبزن چهره‌ی خود را پوشانده بود، برخورد کرد. حضرت با دست خویش بادبزن را از جلوی صورت او کنار زد. « نسبت به این احادیث باید جهات متفاوتی مورد توجه قرار گیرد تا تناسب آن با ۱- قُفَّاز (بر وزن رُمان): نوعی دستکش پنبه‌ای که زنان عرب برای محافظت از سرما به دست می‌کردند. ۲- کافی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۳. ۳- کافی، ج ۴، ص ۳۴۵، ح ۷. ۴- همان، ص ۳۴۶، ح ۹. (۱۰۶) مورد به‌خوبی روشن گردد. روگشایی زن در نماز از این روایات به خوبی دریافته می‌شود که نقاب و پوشش‌هایی این گونه نه تنها ضرورت ندارد و ممدوح نیست، بلکه مکروه و نامناسب هم می‌باشد؛ همان‌طور که در «وسائل الشیعه» این عنوان را می‌خوانیم: «عدم وجوب ستر المرأة و وجهها فی الصلوة بل يستحب لها كشفه؛ (۱) ستر و پوشش صورت زن در نماز واجب نیست، بلکه مستحب است زن صورت خود را در نماز باز بگذارد.» و نیز در همین موضوع در کتاب «التهدیب» به روایتی دیگر بر می‌خوریم: عن سماعة قال: سألت عن المرأة تصلی متَّقبَّة قال: اذا كسفت عن موضع السجود فلا بأس به وان اسفرت فهو افضل؛ (۲) و باز نسبت به نقاب در باب ۳۵ «وسائل الشیعه» آمده: ... و جواز الثقب فی الصلوة للمرأة علی کراهية؛ (۳) در نماز برای زن استفاده از نقاب جایز است، ولی کراهت دارد.» در این‌جا ممکن است گفته شود: نقاب گرچه برای زن ممدوح نیست، ولی این امر تنها در نماز و احرام است که دلیل آن هم عفاف و عدم عفاف نیست، بلکه در نماز به جهت این است که نباید بین پیشانی زن و محل سجده‌اش مانعی باشد و در حج به ۱- وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۳، ص ۳۰۶. ۲- از امام « علیه السلام » در مورد زنی که نقاب زده است سؤال کردم، فرمود: زمانی که نقاب بر موضع سجده قرار ننگرفته باشد، اشکالی ندارد، اگرچه باز گذاری صورت بهتر است. التهدیب، ج ۲، ص ۲۴۶. ۳- وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۳۵، ص ۳۰۶. (۱۰۷) جهت آن است که زن در احرام باید حرارت مستقیم آفتاب را بر چهره‌ی خود احساس کند و این امر با نقاب که صورت زن را در سایه قرار می‌دهد، منافات دارد؛ به همین خاطر است که روایات «تسدیل» پوشش صورت به‌طور خاص را در حال احرام جایز و حتی ممدوح می‌شمارند. (۱) درباره‌ی این توهم باید گفت: گرچه این روایات حکایت از اذن و اجازه در این عمل دارد، ولی این روایات تنها به جواز تسدیل اشاره دارند و وجوب یا

استحسان از آن‌ها به دست نمی‌آید. در هر صورت، کراهت نقاب روشن است و ما تنها عدم استحسان آن را دنبال می‌کنیم؛ چنان‌که مرحوم محقق در «شرایع» آورده است: «لواسدلت قناعها علی رأسها الی طرف انفها جاز» (۲) که تنها بحث در جواز تسدیل است؛ نه لزوم آن. هم‌چنین صاحب جواهر (ره) می‌فرماید: «و کیف کان فلا اشکال فی جواز الاسدال هنا». مرحوم صاحب جواهر به روایت تسدیل استناد می‌کند و تنها جواز آن را بی‌اشکال می‌داند، (۳) ولی درباره‌ی نقاب نه تنها حکم به جواز وارد نشده، بلکه استفاده از آن مذموم شمرده شده است؛ چنان‌که مرحوم شهید اول در کتاب «دروس» علاوه بر حکم به حرمت پوشش صورت زن در حال احرام، می‌فرماید: «نقاب حرام است». (۴) صاحب ۱- عن حریر قال: قال ابو عبد الله: «المحرمه تسدل الثوب علی وجهها الی الزقن و عن معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله «علیه السلام»: «انّه قال تسدل المرأة الثوب علی وجهها من اعلاها الی النحر اذا کانت راکبه؛ و سائل الشیعه، ج ۵، باب ۴۸، ص ۱۳۰، ح ۶. حریر می‌گوید: امام صادق «علیه السلام» فرمود: زن محرم پارچه را بر روی صورتش تا انتهای چانه آویزان می‌کند. معاویه بن عمّار گوید: امام صادق «علیه السلام» فرمود: زمانی که زن سواره باشد، پارچه را از بالای صورت تا گردن آویزان کند». ۲- شرایع، ص ۷۲. ۳- جواهر الکلام، ج ۱۸، کتاب حج، ص ۳۹۲. ۴- دروس، کتاب حج، ص ۱۰۸. (۱۰۸) جواهر نیز می‌فرماید: «کراهت در باب نقاب هم به معنای حرمت است». به همین جهت، صاحب جواهر در مقام جمع این دو دسته از روایات «نقاب» و «تسدیل» بر می‌آید که در هر صورت، عدم استحسان نقاب واضح است و ما تنها به دنبال بیان همین معنا هستیم. پس در یک بیان کلی می‌گوییم: قناع و مقنعه یا پوشیه با هر اسم و عنوان مشابه که حجاب و مانع محکم و ضخیمی از پارچه و چرم است و از پیشانی به پشت سر بسته می‌شود و تا چانه و گردن یا سینه را می‌پوشاند، رجحانی ندارد، بلکه در نماز و حج و حتی مواقع عادی مورد نهی شریعت واقع شده است. تنها چیزی که به نام تسدیل یا اسدال - که انداختن توری نازک از سر تا سینه است، بی آن که به صورت بچسبد - در میان اعراب مرسوم بوده و گاه دو یا سه لایه داشت و هم حالت پوششی و هم حالت زینتی داشته است، مذموم نبوده ولی دلیلی بر لزوم آن نداریم و زن نسبت به دست و صورت می‌تواند چون مرد به طور عادی عمل نماید. غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد اما در جواب توهم دیگر که کراهت استفاده از نقاب در حال احرام را به خاطر احساس حرارت و گرما می‌دانست، نه در جهت برداشتن نوعی از حجاب، باید گفت: گرچه این سخن درست است، ولی این بیان نسبت به این معنا عئیت تمام ندارد. چه بسا حکم به کراهت نقاب به علت ابتلا و امتحان مرد باشد؛ به خصوص در نماز که دیگر موضوعی برای حرارت وجود ندارد، و به طور اخص در نماز جماعت و حج که امکان برخورد زن و مرد بیش‌تر وجود دارد؛ پس چه نقاب زن برای دوری از آفتاب باشد یا نامحرم، در هر صورت، این نهی حکایت از عدم استحسان آن می‌کند. اینک با بیان این روایات و آیه‌ی مبارکه‌ی مذکور، پاسخ پرسش مطرح شده به خوبی (۱۰۹) روشن می‌گردد. آری، زن می‌تواند به راحتی و بدون زحمت و مشکل تراشی و تعصّب و غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد با پوشش طبیعی و مناسب به عفاف و پاکی خود دست یابد، بی آن که نیازی به حجاب و تسدیل و یا پوشیه و چادر داشته باشد. این امر بسیار روشن و گویاست و هر گونه افراط و تفریط نسبت به آن کج‌روی است و برای بیان آن حتی نیازی به روایت نیست، گرچه درباره آن روایاتی هم با بیانی واضح و روشن داریم که دیگر مجال ذکر آن نیست و در مجلدات تفصیلی مطرح خواهد شد. (۱۱۰)

شواهد نقلی در مطلوبیت زن

همیت زن، مرد است در جوامع روایی نیز احادیث متعدّدی «همت زن‌ها» نسبت به مردها را عنوان می‌کند؛ مانند: «همیة النساء الرجال»؛ همت زن‌ها، مردها هستند. (۱) این بیان، خود یک حقیقت علمی است و مطلوبیت زن و طالب بودن مرد را به خوبی نشان می‌دهد. «همت» همان‌طور که در کتاب‌های لغت آمده، قصد و عزم نسبت به مبادی تحقق فعل می‌باشد و «اهتمام»، اختیار چنین عزمی است و این عزم هم خالی از حزن، نسبت به احتمال عدم وصول بدان فعل نیست. طبق این بیان، معنای صحیح همت زن‌ها

نسبت به مردها این گونه می شود: زن نسبت به یافتن مرد دل خواه خود یا عدم دست رسی به او بی تفاوت نیست. او تا مرد مطلوب خود را نیابد، نسبت به این امر، توجه، تلاش و حزن دارد و هنگامی آرام می گیرد که مرد دل خواه خود را بیابد و با یافتن او آرامش طبیعی و وصول کامل حیات انسانی خویش را باز می یابد. در این جا این اشکال پیش می آید که: همت منحصر به زن ها نیست و مردها هم نسبت به زن ها چنین همتی دارند؛ همان طور که قرآن کریم به آن اشاره می کند: «و لقد همت به و هم بها؛ (۲) زلیخا نسبت به یوسف «علیه السلام» همت داشت و یوسف «علیه السلام» هم نسبت به زلیخا ۱- عن ابی عبدالله قال: «همّة النساء الرجال»؛ کافی، ج ۵، ص ۳۳۷، ح ۳. - قال امیرالمؤمنین «علیه السلام»: «انّ النساء همهنّ الرجال»؛ همان، ح ۵. - قال امیرالمؤمنین «علیه السلام»: «همتها فی الرجال»؛ همان، ح ۶. ۲- یوسف / ۲۴. (۲۲۱) همت داشت؛ پس در جهت وجود همت تفاوتی میان زن و مرد نیست. در پاسخ باید گفت: گر چه مرد، طالب و زن، مطلوب است و حتی مرد بیش از زن به دنبال همسر دل خواه بوده و برای آن بیش تر هم تلاش می کند، ولی با این همه، عنوان همت نسبت به مردها صادق نیست؛ زیرا مرد به واسطه صلابت، شجاعت، اقتدار و آزادی عمل بیش تر، این جست و جو و طلب را بی محابا و دور از ترس و حزن دنبال می کند؛ در حالی که زن به علت مطلوبیت و پنهان داشتن قصد و عدم امکان اظهار طلب خود، در پی گیری مطلوب خویش - که مرد دل خواه است - چندان دستش باز نیست؛ به ویژه با وجود ناهنجاری های سنتی در تمام تاریخ بشر؛ از این رو زن حزن و تشویش و التهاب خود را هم راه با همت و خواسته اش پنهان می دارد. این عفاف و پنهان داری و این حزن و عدم امکان اظهار، به طور نوعی، واژه «همت» را بر او منطبق می سازد و نسبت به او صادق می گرداند. در مورد مرد موضوع این چنین نیست؛ همان طور که در کریمه ی سوره ی یوسف نیز همت زلیخا به طور مطلق و ابتدایی آمده، ولی همت یوسف، تبعی و غیر مطلق است؛ چون نسبت به زلیخا آیه ی کریمه می فرماید: «همت به» (زلیخا ابتدا و به طور مطلق به یوسف همت کرد و دل به او بست) و قرآن کریم هم همت زلیخا را پیش از همت حضرت یوسف حکایت می نماید، ولی نسبت به حضرت یوسف «علیه السلام» می فرماید: «هم بها لولا ان رای برهان ربّه»؛ (۱) یوسف بعد از همت زلیخا قصد او می کرد، اگر برهان خداوندی او وجود نمی داشت. البته چنین برهانی هم محقق شد و حضرت یوسف «علیه السلام» مورد عنایت الهی قرار ۱- یوسف / ۲۴. (۲۲۲) گرفت؛ پس قصد یوسف - به اصطلاح - لولایی، تبعی، مشروط و ثانوی، و قصد زلیخا مطلق و ابتدایی بوده است؛ هم چنان که در حدیثی امام صادق «علیه السلام» فرمودند: این آیه را از دو طرف، مطلق قرائت نکند تا جمله ی «همت به و هم بها» هر دو مطلق شود، بلکه «همت به» نسبت به زلیخا مطلق است، ولی «هم بها» نسبت به یوسف «علیه السلام» با «لولا ان رای برهان ربّه» هم راه است و نباید به تنهایی قرائت شود. (۱) بنابراین همت نسبت به زن، صدق گویایی دارد و زن به طور غالب بر همسر خود تکیه دارد و وابستگی زن به همسرش از سنخ وابستگی مرد به زن نیست، گرچه تقابل و تضایف روابط در میان نشان برقرار است. از این رو زن به شوهر خویش بیش از پدر، مادر، برادر و خواهر تکیه می کند و استواری و موقعیت خود را به داشتن مردی که مطلوب او باشد، وابسته می بیند؛ همان طور که در روایت «معاویة بن وهب» به خوبی بیان شده است که شهادت و فقدان شوهر «آه» از نهاد آن زن بلند کرد، در حالی که شهادت برادر و پدر برای او به سختی شهادت شوهر نبود. (۲) ۱- بحار، ج ۱۱، ص ۸۲، روایت ۸. ۲- عن معاویة بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله «علیه السلام» یقول: «انصرف رسول الله «صلی الله علیه و آله من سرّیه قد کان اصیب فیها ناسٌ کثیرٌ من المسلمین فاستقبلته النساء یسألنه عن قتلاهنّ فدنّت منه امرأةٌ فقالت: یا رسول الله! ما فعل فلان؟ قال: و ما هو منک؟ قالت: أبی. قال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. ففعلت ذلك ثمّ قالت: یا رسول الله! ما فعل فلان؟ فقال: و ما هو منک؟ فقالت: اخی. فقال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. ففعلت ذلك ثمّ قالت: یا رسول الله! ما فعل فلان؟ فقال: و ما هو منک؟ فقالت: زوجی. قال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. فقالت: واویلی. فقال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: «ما كنت أظنّ أنّ المرأة تجد بزوجها هذا کله حتّی رأیت هذه المرأة؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۱. امام صادق «علیه السلام» فرمود: پیامبر «صلی الله علیه و آله» از جنگی که در آن گروه زیادی از مسلمانان شهید شده بودند، بازگشت. زنان نزد حضرت آمده و

درباره‌ی کشته‌های خود سؤال می‌کردند. زنی به حضرت نزدیک شد و گفت: ای پیامبر خدا! فلان کس چه شد؟ پیامبر پرسید: او چه نسبتی با تو داشت؟ آن زن گفت: پدرم بود. ک؟ حضرت فرمود: خدا را ستایش کن و «أنا لله و أنا الیه راجعون» بگو که او شهید شد. آن زن چنین کرد. آن گاه پرسید: ای رسول خدا! فلان کس چه شد؟ حضرت دوباره فرمود: او چه نسبتی با تو داشت؟ گفت: برادرم بود. حضرت فرمود: خدا را حمد و ستایش کن و «أنا لله و أنا الیه راجعون» بگو؛ چرا که او نیز شهید شد. آن زن نیز به دستور پیامبر عمل کرد. بار دیگر آن زن پرسید: ای رسول خدا! فلان کس چه شد؟ حضرت پرسید: چه نسبتی با تو داشت؟ زن گفت: شوهرم بود. حضرت فرمود: خدا را ستایش کن و «أنا لله و أنا الیه راجعون» بگو که او هم شهید شد. در این جا زن گفت: وای بر من!! پیامبر فرمود: از دیدن برخورد این زن، هنگام اطلاع از شهادت شوهرش، اوج علاقه و محبت زن به شوهر را به خوبی دیدم. (۲۲۳) و در روایت دوم، وقتی زن دریافت که همسرش به شهادت رسیده، دست بر سر نهاد و فریاد کشید و گفت: وای بر من! و پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» نیز این امر را تأیید کرد و فرمود: نزد زن هیچ چیزی با شوهرش برابری نمی‌کند. (۱) البته باید دانست با آن که «همت» در زن چهره‌ی فاعلی دارد، ولی از آن جا که در ۱- احمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال: سمعت ابا الحسن «علیه‌السلام» یقول: «قال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» لابنه جحش: قتل خالک حمزه. قال: فأستر جعت و قالت: احتسبه عندالله. ثم قال لها: قتل اخوك. فاسترجعت و قالت: احتسبه. عندالله. ثم قال لها: قتل زوجك. فوضعت يدها على رأسها و صرخت. فقال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله»: ما يعدل الزوج عند المرأة شیء؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۲. پیامبر خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» به دختر جحش فرمود: دایب‌ات، حمزه، شهید شد. زن گفت: «أنا لله و أنا الیه راجعون»؛ او را در راه خدا دادم. آن گاه پیامبر به او فرمود: برادرت نیز کشته شد. آن زن گفت: «أنا لله و أنا الیه راجعون»؛ او را نیز در راه خدا دادم. سپس پیامبر فرمود: همسرت هم کشته شد. در این جا آن زن دست بر سر گذاشت و فریاد کشید. پیامبر خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فرمود: نزد زن هیچ چیزی با شوهرش برابری نمی‌کند. (۲۲۴) نقش مطلوبیت ظاهر شده، همین مطلوبیت او انگیزه و غایت برای مرد است؛ پس همت زن نسبت به مرد منافاتی با مطلوبیت او برای مرد ندارد. زن و مرد هر دو به تضایف، طالب و مطلوب یک‌دیگرند و تنها ملاک تفاوت غلبه‌ی طالبیت در مرد و مطلوبیت در زن است. وحدت مطلوب و طالب واحد اکنون پس از اثبات مطلوبیت زن و طالب بودن مرد می‌گوییم: زن می‌خواهد همواره برای طالب حقیقی خود - مرد - مطلوب و معشوق کامل باقی بماند؛ به طوری که عشق و محبت عاشقی صادق، سراسر فضای وجودش را فرا گیرد و هیچ زمینه و نمودی در دلش تهی از عشق عاشق دل‌باخته‌اش نباشد؛ همان‌طور که مرد طالب می‌خواهد همه‌ی شراشر وجودی مطلوبش را از آن خود داشته و غیر به حریم آن راه نداشته و در واقع محبوبش تنها مطلوب او باشد و هیچ زمینه‌ای برای بیگانگان نسبت به او باقی نماند. نه تنها انسان که حیوانات نیز به‌طور غریزی از چنین موقعیتی برخوردارند؛ چنان‌که گاه حیوانی به خاطر حفاظت از جفت خود جانش را در معرض هلاکت و نابودی قرار می‌دهد. بدیهی است که زن با وجود ویژگی‌های یاد شده که در نهاد خویش دارد، اگر بخواهد پذیرای طلب‌های متعدّد و طالب‌های دیگری باشد، از مطلوبیت سالم و کامل می‌افتد؛ چرا که در این صورت، هدف طلب‌های متعدّد قرار گرفته و در نتیجه، مطلوبیت اطلاق و حقیقی و سلامت عشق خود را در درون خویش و در دل مرد خود مقید کرده و ناقص و خرد ساخته است. هنگامی که محبوبیت و مطلوبیت زن در دل یک مرد عاشق و دل‌باخته‌ی صادق تحقق یافت و جوش و خروش او تشخص پیدا کرد، در واقع دایره‌ی وحدت مطلوب و (۲۲۵) محبوبیت زن در دل آن مرد، بسته و کامل شده و به مرتبه‌ی فعلیت تمام رسیده است؛ به همین علت، چنین زنی امکان پذیرش و فعلیت بخشیدن به طلب‌های دیگر را ندارد؛ زیرا به محض پذیرش نخست و تعلق طلب اول، در همان مرحله‌ی نخواست، فضای دل مرد، محبوبیت و مطلوبیت او را به سر حدّ کمال رسانده و خلأ و مجالی برای تعلق طلبی دیگر نسبت به آن زن باقی نگذاشته و نیاز فطری و تمایلات نفسانی زن را به آسانی و به تنهایی برآورده می‌سازد. از این رو مرد تاب و تحمل ورود طلب بیگانه‌ای را به حریم معشوق خود ندارد و غیرت او - که از عشق سرشارش سرچشمه می‌گیرد - هرگز اجازه نمی‌دهد کسی با طلبی دیگر، محبوبیت و

مطلوبیت خود را از اطلاق کمال و وحدت تمامیت خارج ساخته و توجه و همت زن را از او منصرف نماید، تا جایی که او حاضر است جان خود را فدای این مطلوب نماید. زن نیز در مقابل، بر اساس نهاد پاک و سالم خود، در این جهت با مرد هماهنگی و هم‌سویی کامل داشته و خواستار بقای تمامیت کمال و اطلاق مطلوبیت خویش در دل آن مرد می‌باشد و برای حفظ آن خود را با تمام جلوه‌های زیبا و دل‌ربای زنانه در مقابل همسرش ظاهر نموده و به قوت، عشق خویش را اظهار می‌نماید، به طوری که حاضر نیست به واسطه‌ی قبول طلب مردی دیگر، ذره‌ای از محبوبیت او کاسته شده و مطلوبیتش در دل شوهر تجزیه گردد؛ چراکه او به خوبی از پنهان‌هویتش می‌یابد که روحیه کمال‌خواهی وی در مطلوبیت اطلاق او مقام داشته و نهاد آرام او تعدد‌پذیر نیست. مرد نیز گرچه طالب مطلق است، ولی طلب او مطلق در مقابل مطلوب مقید نیست، بلکه اطلاق طلب او کلی، جمعی، سعی و گسترده است تا جایی که می‌تواند با داشتن چنین طلب عمیق و گسترده‌ای، در آینه‌ی دل خود پذیرای مطلوب‌های گوناگون - آن (۲۲۶) هم به صورت اطلاق - باشد و از آن‌ها به طور طبیعی بهره‌مند گشته و مظهر «لایشغله شأن عن شأن» (۱) خداوندی گردد. سز این مطلب آن است که گاهی مرد نمی‌تواند با یک مطلوب، اشتباهی سرشت جمعی خود را در طالبیت، به سرحد «اتلاق کمال مقام سعی خود» برساند؛ بر خلاف زن که با وجود یک طالب عاشق می‌تواند به سرحد کمال مطلوبیت خود دست یابد. در واقع، این هویت عاطفی زن است که می‌تواند مطلوبیت خود را با یک مرد به کمال برساند، اگرچه مرد بر اساس موقعیت جمعی و توان و اقتدارش، چنین خاص خود را دارد. زن در صورتی که صلاحیت، صداقت و سلامت نفسانی شوی خود را در یابد، به طور فطری می‌تواند چهره‌هایی از مطلوب‌های دیگر - هوو - را در کنار همسر خود ببیند؛ البته در صورتی که از سوی مردش یا از هرجانب دیگری به کمال مطلوبیت او آسیبی وارد نشود، که زن نیز انتظاری جز این ندارد؛ زیرا او می‌خواهد همواره کمال مطلوبیت خود را در دل مرد خویش به تمامی داشته باشد و از محبوبیت، به طور تمام و کامل برخوردار باشد. بنابراین در صورتی که مرد بتواند تأمین‌کننده‌ی این نیاز طبیعی زن باشد، می‌تواند به طور هم‌زمان، مطلوب دیگری را در کنار خود پذیرا بوده و در کمال سلامت و آرامش خاطر و سرشار از شور و عشق و مستی به زندگی خود ادامه دهد. در غیر این صورت، با فرض تعدد همسر، زندگی تبدیل به جهنمی سوزان گشته و مشکلات روحی - روانی گریبان‌همه‌ی آن‌ها را خواهد گرفت. البته حب و عشق مرد و طلب گسترده‌ی او نسبت به مطلوب‌های متعدد و گوناگون و ۱ - تفسیر البیان، ج ۱۰، باب ۱۸۸، ص ۱۷۳. ترجمه: هیچ شأن خداوندی وی را از شأنی دیگر باز نمی‌دارد. (۲۲۷) در عین اطلاق کمال و تمامیت، ممکن است به مقتضای قابلیت‌های نوعی - مراتب داشته و شدت و ضعف پیدا کند، ولی به طور مسلم، وقتی مدار طلب شمول‌پذیر و اطلاق - سعی - مرد نسبت به هر یک از مطلوب‌ها بسته شده و تمامیت یافت، دیگر راه‌یابی طلب غیر به حریم هر یک از آن‌ها مساوی نقص و نارسایی در مطلوبیت اطلاق و کمال‌خواهی آن زن خواهد بود و این چیزی است که زن هرگز خواهان آن نبوده و به شدت از آن گریزان است. از مجموع مطالب پیشین نتیجه می‌گیریم که طلب مرد اطلاق و سعی است و نهاد او، در طلب، مطلق خواه بوده است، ولی مطلوبیت زن، مطلق در مقابل مقید است و مقید به طلب دیگری نیست و در واقع او خواستار محبوبیت خود در دل یک طالب می‌باشد. چراکه مطلوبیت زن، از ویژگی شمول‌پذیری، گسترده‌گی، سعی و جمعی برخوردار نبوده و گسترده‌ی آن به دامنه‌ی طلب مرد واحد مشخص می‌گردد و با عشق و طلب یک مرد به کمال خویش رسیده و دیگر قابل توسعه به دیگر طالب‌ها نمی‌باشد؛ زیرا در صورتی که مطلوب طلب‌های دیگر نیز واقع شود، آن وقت است که کمال مطلوبیت و محبوبیت اطلاق خویش را در ظرف دل مرد نخست نیز از دست می‌دهد. آری، مرد چنین نیست که هم‌زمان با طالبیت خود بتواند وجود طالب‌های دیگر را در کنار معشوق خویش احساس نماید، مگر به بهای خرد شدن و نابود ساختن مطلوب خود و خروج از دایره‌ی ارزش‌های انسانی و نفی موقعیت جمعی‌اش. در واقع، وحدت مطلوبیت زن، هدیه‌ی گران‌بهای الهی برای بقای ارزش‌های انسانی است که در نهاد زن به ودیعت نهاده شده است، و این زن است که از این امانت الهی تا سرحد امکان، پاسداری می‌نماید. (۲۲۸) فرآیند: تشخیص مطلوب در طالب واحد بعد از بیان این امور به خوبی روشن می‌شود

که منظور ما از بحث طالب و وحدت طلب و مطلوبیت اطلاق چیست: مرد، طالب است و چون طلب او سعی و جمعی است، می تواند طلبش را به طور اطلاق از مطلوبی به مطلوب دیگر سرایت دهد؛ از این رو او می تواند مطلوب متعدّد داشته باشد، ولی زن، مطلوب طلب واحد و طالب مطلق سعی است و چون او به نوع اطلاق در گرو طلب مرد واحد است، نمی تواند مطلوبیت مقتید و مطلوب طلب متعدّد باشد؛ پس طلب متعدّد و گوناگون در نهاد زن و هویت او موقعیت طبیعی و سالم ندارد. زن نمی تواند طالب های گوناگون داشته باشد؛ زیرا مطلوب مطلق، اطلاقش در تشخص واحد، فعلیت پیدا کرده و امکان فعلیت مجدد و متعدّد و تشخص گوناگون را ندارد. این مطلوبیت اطلاق، بی وحدت طلب و بدون طالب واحد، تشخص پیدا نمی کند؛ به گونه ای که در صورت تعدّد طلب فعلی و طالب متعدّد، زن نمی تواند مطلوب کامل باشد و صلاحیت مطلوبیت را از دست می دهد و دیگر طالب هم نمی تواند طالب مطلوب سالم و کامل باشد، بلکه در آن صورت، زن، تنها مطلوبی تجزیه شده و مسکنی نارسا برای رفع موقت کمبودها و دفع آلام و عروسک تنهایی های مرد خواهد بود. هنگامی عشق و حبّ حقیقی پیدا می شود و عشق، عشق شده و عاشق و معشوق حقیقی صورت کامل به خود می گیرند و جلوه ی جمال و جلال حق می گردد که مطلوبیت، طلب مطلق را در خود تشخص دهد و زن، مطلوبیت خود را در وحدت طلب پیدا کرده و خویشتن را در چهره ی وحدت تعلق عشق به عاشق واحد باز یابد. در غیر این صورت، دیگر عشق، عشق نیست، بلکه تنها هواهای نفس و شهوات (۲۲۹) شیطانی است که در چهره ی احساسات آلوده ی نفسانی ظاهر می شود و زن را به صورت عفریتی پلید در می آورد که مرد را به بازی می گیرد و از او اهریمنی سرمست و بی محابا در طغیان و عصیان می سازد. پس یک مرد به طور اقتضایی می تواند بی آن که عارضه و اشکال طبیعی برایش پیش آید و یا کمبود امکاناتی داشته باشد، زنان متعدّدی را به نکاح خود در آورد و طالب و واجد آنها باشد. البته رفع عوارض غیر طبیعی در میان این زنان و چنین مردی بستگی به تحقق شرایط خاصّ خود دارد؛ اما یک زن به طور طبیعی نمی تواند همسران متعدّدی داشته باشد و طالب مردان گوناگون شود؛ زیرا در این شرایط، زن از عشق بی بهره شده، ناآرامی های روحی - روانی، او را به هم می ریزد و در نتیجه مشکلات نفسانی پیدا می کند؛ هم چنین جسم او در معرض پژمردگی و تباهی و مخاطره های فراوان جنسی قرار گرفته و روانش دچار بحران اخلاقی - اجتماعی می شود و از مواهب خانه و خانواده نیز محروم می گردد. در این حال، زن دیگر مطلوب کامل و مطلوب اطلاق هیچ یک از مردها نیست و بر اثر این حالت، هویت و ارزش زنانه ی خود را از دست داده و به بی تفاوتی مطلق نسبت به تمام مردان می رسد و از آنان تنها به عنوان وسیله ی حرکت، اهرم بقا، سوژه ی اقتصادی، انگیزه ی مادی و در نهایت ابزار شهوانی بهره می جوید. مردها هم از او به عنوان وسیله ای برای نیل به اغراض شیطانی و مسکنی موقت و گذرا بهره می گیرند. در این صورت، مرد، زن را تنها وسیله ای برای تحقق انواع کامجویی های شهوانی خود قرار می دهد و زن هم چون عفریتی، ابزار تحقق امیال شیطانی مرد می گردد و عشق و علاقه، شور و شوق و مهر و محبت جای خود را به شهوت و شیطنت و هواهای نفسانی می دهد. این مفاسدی است که در صورت تعدّد مرد برای یک زن به وجود می آید. در مقابل، (۲۳۰) تعدّد و گوناگونی زن برای مرد، نه تنها مفاسدی این چنین به همراه ندارد، بلکه دارای محاسن فراوانی نیز می باشد که در آینده به بیان برخی از آنها پرداخته و روشن می شود که این محاسن و اهداف تنها نفسانی نیست. اقتدار مرد در اظهار عشق های متعدّد مرد در صورت تحقق شرایط و خصوصیات تکوینی و تشریحی می تواند عشق و علاقه ی خود را به طور طبیعی به چند زن ابراز کرده و کانون زندگی آنها را گرم نگه دارد، بدون آن که دگرگونی و نابسامانی در او به وجود آید. زنان متعدّد هم می توانند توان و اقتدار مرد را فعلیت بخشیده و خود را نیز کام روا سازند، بی آن که شاهد کجی، کاستی و کم محبتی از سوی او باشند. تمام این موقعیت های ارزشی در صورتی است که سلامت جامعه، اقتدار مرد و امنیت زن فراهم باشد. در غیر این صورت دامن زدن به مسأله ی تعدّد همسر ناهنجاری های فراوانی را به دنبال خواهد داشت که در آینده به برخی جهات آن خواهیم پرداخت. یک مرد می تواند عشق و علاقه ی خود را به چند زن به طور کامل حفظ کرده و هر یک را در موقعیت خود نگه دارد، بی آن که مشکلی پیش آید؛ زیرا عقل، اندیشه، اراده،

تصمیم و حساب‌گری مرد چنین امری را ممکن می‌سازد. او می‌تواند عواطف و احساسات خود را مهار و متعادل کند و همیشه آن را استمرار بخشد. پس با آن که تحقق عشق و علاقه، به زن و مرد - هر دو - بستگی دارد، ولی میان این دو موجود ناهم‌جنس، تفاوت ذاتی وجود دارد و با آن که زن و مرد از نوعیت واحدی برخوردارند، تکمیل و ظهور این نوعیت در این ویژگی‌ها تشخیص پیدا می‌کند. مرد چون دارای موقعیت جمعی و غرایز گوناگون است، به‌طور طبیعی هرگز از (۲۳۱) اندیشه‌ی بروز آن‌ها خالی نیست، ولی حساب‌گری خاصی که در او وجود دارد، سبب نظم در کارها، کتمان خصوصیات و حالات متفاوت و شدت و ضعف علاقه‌اش به زنان متعدّد می‌شود. حال اگر مردی چنین ویژگی‌هایی را نداشته باشد، صلاحیت تعدّد زوج‌ها را ندارد؛ چرا که او مردی ناتوان و ناقص است. به همین دلیل باید حتی در اصل ازدواج چه آن که تعدّد آن، وجود شرایط و لوازم ضروری در نظر گرفته شود. امّا زن با فرض شرایط طبیعی و عواطف فطری، این گونه نیست و نمی‌تواند تمایل خود را به افراد و عشق‌های متعدّد مهار و محدود سازد، بلکه احساسات او ایجاب می‌کند که در این مواقع، ناآرام و مضطرب گردد و خود را گرفتار شومی و تباهی کند. خصوصیات جسمی و روانی زن به خوبی با وحدت مرد خویش سازگار است و وجود این امر برای او یک اصل است. زن در کنار یک مرد مشخص به‌واسطه‌ی نکاح قومی یا شرعی می‌تواند طراوت جسمی و روحی - روانی خود را حفظ نموده، از سلامت خویش پاسداری کند و تمایلات و استعدادهایش را فعلیت بخشیده و شکوفا سازد؛ اما اگر زنی با چند مرد معاشرت و مباشرت داشته باشد، موقعیت خاص خود را می‌بازد و چون گل، پژمرده شده، طراوت و شادابی و صفا و پاکی‌اش از دست می‌رود. هم‌گامی طبیعت زن با وحدت مطلوبیت ساختار فیزیکی و روحی زن و موقعیت تکوینی و تشریحی او به گونه‌ای است که نباید به‌طور دایم و همیشگی مورد استفاده‌ی جنسی یک مرد مشخص هم قرار گیرد؛ چه رسد به بیش از یک مرد. برای حفظ سلامت زن تکوین و تشریح در این باره محدودیت‌هایی را برای او قرار داده‌اند تا زن حتی کم‌تر در معرض استفاده‌ی همسر خود قرار گیرد. اگر چه برای مرد، حقی به طور الزامی و به مقدار توان بردوش زن قرار گرفته و در صورت خواست مرد، وجوب تمکین معین شده است، ولی در برابر این (۲۳۲) الزام، موانع گوناگونی هم ایجاد شده است تا زن مورد استفاده کم‌تری واقع شود و به چالش‌های موسمی و ناهنجاری‌های نفسانی مبتلا نگردد. عادت ماهیانه و حالت‌های گوناگون زن در این مدت، موقعیت او در دوران حاملگی، زایمان و شیردهی و دیگر حالات زنانه، از روشن‌ترین مصادیق شرایطی است که در طبیعت و دین نسبت به زن پیش‌بینی شده تا بهره‌گیری مرد از او محدود شود؛ در حالی که مرد چنین نیست و این خصوصیات در او وجود ندارد. پس یک زن نباید به‌طور پیوسته و مستمر مورد کام‌جویی حتی برای یک مرد قرار گیرد، چه رسد به آن که بخواهد تمایلات گوناگون و فراوان چندین مرد را برآورده سازد؛ زیرا گذشته از عدم توانایی طبیعی او برای این کار، حیات او در مخاطره قرار گرفته و کوتاه‌ترین عمر طبیعی را با امراض، نارسایی‌های گوناگون، پریشانی، زود پیری و زود میری سپری خواهد کرد. طالب واحد و طول عمر زن یک زن می‌تواند کوتاه‌ترین و بدترین عمر یا بلندترین و بهترین عمر طبیعی و یا در بدترین فرض، حیات نارسا و سلامت نامتعادلی داشته باشد. هر یک از این سه شکل عمر و ادامه‌ی زندگی با تمام آثار و خصوصیات متفاوت خود، به نوع برخورد زن و مرد و نکاح و مباشرت آنها وابسته است. زن در سایه‌ی یک مرد شایسته با رعایت شرایط تکوین و تشریح، بهترین نوع عمر از نظر کمی و کیفی را خواهد داشت، ولی بدون رعایت اصول لازم پیش‌گیری، حتی در لوای یک مرد، کیفیت و کمیتی مناسب در جهت طول عمر و آثار و ویژگی‌های آن نخواهد داشت؛ و زنی که در اختیار مردان متعدّد باشد، مانند یک کالای مصرفی است که هر لحظه در اختیار کسی قرار می‌گیرد و در نتیجه بدترین موقعیت و کم‌ترین و کوتاه‌ترین زمان بهره‌وری را خواهد داشت؛ گذشته (۲۳۳) از آن که چنین زنی را نمی‌توان انسانی سالم و وارسته به شمار آورد و از او درستی، پاکی، صحت و سلامت جسم و روح را توقع داشت. برخوردی این گونه با زن، علاوه بر نابودیش، بسیاری از نابسامانی‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی دیگر را نیز به بار خواهد آورد. بنابراین می‌توان از مطالب گذشته نتیجه گرفت که زن باید مطلوب طالب واحد باشد. وحدت مرد برای زن علاوه بر این که اصلی عقلی -

فلسفی است، سلامت جسم و جان زن را هم تضمین می کند و خواسته های مشروع و معقول وی را فعلیت بخشیده، هواهای نفسانی و خواسته های شیطانی را در او کنترل می نماید و باعث سلامت جسم و روحش می شود. آری، موقعیت زن و مرد متفاوت است و به یک صورت نیست. ساختار طبیعی این دو جنس مختلف و مکمل یکدیگر، با هم تفاوت های فراوانی دارد که با شناخت این تفاوت ها جامعه و افراد از رشد مناسب و سلامت لازم برخوردار می گردند و از نابسامانی های موجود جلوگیری می شود. وحدت مطلوب و امنیت نظام خانواده باید باور داشت که زن با وحدت مرد می تواند عواطف و احساسات خود را بدون هیچ کمبودی فعلیت بخشد. سلامت جامعه و حفظ نظام خانواده نیز در گرو همین امر است. زن در کنار تنها شوهرش می تواند اظهار موجودیت نموده، تمایلات نفسانی و استعداد های انسانی خود را بروز دهد و از مواهب شوهر و شوهرداری و فرزند و فرزندداری برخوردار باشد و محیط خانه و خانواده را صحنه ی عشق و محبت و شور و شوق و پاکی و طهارت سازد. در غیر این صورت، شیرازه ی زندگی آرام آرام از هم می پاشد و آرامش فرد و جامعه و امنیت نظام خانواده در مخاطره قرار می گیرد. (۲۳۴) روشن است که زن در کنار چند مرد آرامش لازم را به دست نمی آورد و نمی تواند تمام آنچه را که مردان تمایل دارند، بر آورده نماید؛ چرا که اگر چند مرد بخواهند در یک برهه ی کوتاه از او بهره ببرند، مشکلات فراوانی ایجاد می شود که مگو و مپرس، مگر آن که بخواهند طبع آلوده ی خود را با وی سرگرم سازند و او را هم به بازی بگیرند؛ همان طور که مناطق آلوده ی امروزی به چنین امری به شدت دامن می زند؛ هم چنین در این صورت معلوم نیست که فرزندان زن از نظر نسبت و نژاد به کدام یک از آن مردان منسوب می شوند؛ در نتیجه خانواده که باید قرارگاه امن و آسایش باشد، مرکز تلاقی مشکلات و نابسامانی های فراوان خواهد شد. آری، زن چون گلی است که نباید مورد استفاده فراوان قرار گیرد تا به سرعت پژمرده و پریر نشود؛ گذشته از آن که او کانون عفت و گنجینه ی امانت مادری است و تماس و آمیزش با مردهای متعدد این صفات را از وی می گیرد و او را آلت هوس بازی های دیگران قرار می دهد که در آن حال، دیگر معشوقی مطمئن و مطلوبی امین و دوستی وفادار برای مرد و مادری پاکدامن برای فرزندانش نخواهد بود. مهر مادری مادر و مهر مادری، زیباترین واژه ای است که در قاموس بشری وجود دارد. مهر مادری حقیقی است که تنها مادر از او برخوردار است و هیچ مردی حتی انبیا پا بر این قله نهاده اند و همه کس، حتی انبیا نیز از این چشمه سار پاکی سیراب گشته اند. چشمی که مادر به خود ندیده، روشنائی خاصی را از دست داده که اگر بی پدری هم به او اضافه شود، لطیم گشته است. دیده ی بی پدر، یتیم است و طفلی که پدر و مادر ندارد، لطیم؛ زیرا لطمه دیده است. بی مادری طفل را به گونه ی بار می آورد که با طفل مادر دیده متفاوت است. طفل (۲۳۵) گریان، تشنه ی مهر مادری است و دامان مادر، بستر و بالین فرزند است. طفلی که مادر ندارد از چه نگرید و برای چه بگریید؛ زیرا غم خواری جز مادر نخواهد بود. شیرین ترین طعم و زیباترین گل، مادر است و مادر است که شاهکار آفرینش مهر است. ندای فرزند پاسخ به مهر مادر است و مادر مربی طفل و آموزگار مهربانی هاست. گرچه پدر و مادر هر دو عاشقان بی عار فرزندانند، ولی این تنها مادر است که به واسطه ی مهرش بی عارترین عاشق روزگار است. هر رنجی درد دارد و تنها رنج مادر است که دردش مهر دارد، مادر فارغ از درد و رنج به فرزند عشق می ورزد، مادر با کردار ملکوتی خود عشق به حیات می آفریند و سیر آفاق می نماید و به فرزند، پرواز عشق می آموزد و با کوشش خود، اشک فرزند را به در دل تبدیل می سازد. مهر مادری کیمیایی است که فقدانش ریشه ی وجود فرزند را سست می سازد که مادر ام است و ام ریشه ی همه ی حقیقت فرزند است. مادر زمانی مادر است که شوهر داشته و شوهر هنگامی شوهر است که وحدت داشته باشد. زنی که در پی هوس آلوده ی نفس خویش به راه افتد و کاسه ی دلش را پیمانهای افراد بیگانه سازد، هرگز نمی تواند مهر مادری داشته باشد و با آن که زن است، ولی مادر نیست. مادر زنی است که وجودش سرشار از وحدت طلبی نسبت به مرد خویش باشد. مادر کیمیاگری است که نه طلا، بلکه انسان می آفریند. فرزندان بی مادر و در واقع بی پدر و مادر چوب های عقده و حسرتی هستند که بر سر جامعه و افراد آن فرو می آید. پس فرزند و مهر مادری، مهر مادری و وحدت شوهر، شالوده ی عشق و محبت آفرینش است که در هر ظرفی از ظهور به نوعی

وجود دارد و منحصر به انسان هم نیست. چند پدر و یک فرزند! دلیل دیگر بر وحدت مرد برای زن این است که چون مخارج فرزند و تربیت و (۲۳۶) سرپرستی او به‌طور طبیعی بر عهده‌ی پدر است، در صورت تعدّد، معلوم نیست چه کسی پدر است و سرپرستی خانواده را بر عهده می‌گیرد و باید حافظ زندگی و حامی مادر و فرزند باشد. وقتی مرد در زندگی زن، متعدّد شد، در واقع، دیگر پدری وجود نخواهد داشت؛ در نتیجه زن خود باید هم مادر و هم پدر باشد و این ظلم به زن و فرزند است. این جاست که نظام زندگی به هم می‌خورد و فرزندان را یا باید بر سر راه‌ها رها کنند و یا به پرورش گاه بسپارند؛ و این با نظام زندگی خانوادگی و مهر مادری منافات دارد و مادر را هم دچار آلودگی، پریشانی و ناآرامی می‌سازد، گذشته از آن که کودکان آلوده و ناسالم هرگز درخور جامعه‌ی سالم نخواهند بود. البته ناگفته نماند که سعادت و سلامت زن و مرد در زندگی زناشویی تا زمانی است که هر یک از آنان ایمان خود را حفظ نمایند و حد و مرز و حریم یک‌دیگر را رعایت کنند و از طرف دیگر، جامعه و افراد هم از انحرافات عمومی به‌دور باشند و همگان با دلی صاف و جانی پاک شرایط لازم و پیش‌بینی شده در زمینه‌ی ازدواج را رعایت کنند. در صورت رعایت اصول اخلاق و شریعت - که از اهمّ مبادی فکری و فرهنگی جامعه است - زندگی زناشویی اهمّیت و شیرینی خود را نشان می‌دهد و سعادت و کمال زن و مرد را تضمین می‌نماید. شیرین‌کامی زن از تعدّد شوهر (!) در این جا ممکن است گفته شود: زن این وحدت‌طلبی را، در خود نمی‌یابد و وحدت شوهر هم دارای چنین آثاری نیست. طبیعت زن از تعدّد مرد و آمیزش‌های متفاوت لذّت می‌برد و کامش از تعدّد شوهر شیرین‌تر می‌شود. زن مانند مرد از هر تازه‌ای خوشش می‌آید و در این مورد با مرد تفاوتی ندارد. او به‌واسطه‌ی تعدّد مرد و (۲۳۷) آمیزش‌های متفاوت و مؤانست‌های گوناگون در حدّ معقول، هرگز دچار اضطراب نمی‌گردد و به پوچی نمی‌گراید. بنابراین، تمام بیانات پیشین درباره‌ی تفاوت خصوصیات مرد و زن بدون دلیل است و از انگیزه‌های قومی و سنتی سرچشمه گرفته و برای آن ملاک عقلانی وجود ندارد. در پاسخ به این اشکال، بیان چهار نکته ضروری است: الف) تفاوت هویت و طبیعت زن حقیقت زن و مرد، امری است که با فطرت آگاه و ضمیر ناخودآگاه آنان ارتباط دارد و نوع عشق و مهرورزی هر یک به هویت آنان بستگی دارد و این‌طور نیست که زن و مرد در این ویژگی یک‌سان باشند؛ همان‌طور که هویت و حقیقت زن و مرد چیزی غیر از طبیعت و نفسانیت آن دو است؛ زیرا حقیقت‌ها از قداست خاصّی برخوردارند، در حالی که نفسانیت‌ها ممکن است با نوع ناسالم تربیت، تکرار، عادت، مشکلات، انحرافات، کاستی‌ها و امراض متفاوت جسمی و روحی - روانی درگیر باشند. ب) قضاوت‌های عقلانی یا خواسته‌های نفسانی طبیعت و نفسانیت انسان هیچ‌گاه از روی میل و رضا، تابع عقلانیت و حقیقت منش خود نمی‌گردد، مگر آن که عقل، اندیشه و اراده‌ی استوار آدمی بتواند نفسانیت او را مهار سازد. هر فردی در مقام طبع، حال و هوای نفسانی، تعدّی و تجاوز را در خود زنده نگاه داشته و به‌طور اقتضایی ممکن است هر امر زشتی را طلب کند و در صورت توان، بدی‌ها را زینت داده، وجدان، عقل، اندیشه و اراده را در اختیار آن‌ها قرار دهد؛ از این‌رو نباید نفس و فرمان‌های آن را با حقیقت شفاف هویت انسانی در آمیخت و یکی دانست. قضاوت‌های عقلانی با خواسته‌های نفسانی تفاوت دارد و احکام هر یک با دیگری (۲۳۸) متفاوت است؛ هر چند بسیار اتفاق می‌افتد که نفسانیت انسان از سر ترس یا خود فریبی احکامی را به عنوان چهره‌های عقلی تزیین و بر خود تحمیل می‌کند؛ پس این گونه نیست که هر آن‌چه به ذهن و دل برخی مردان و زنان خطور می‌کند، احکام عقلی و برخوردار از حقیقت زلال و فطرت بی‌پیرایه‌ی بشری باشد. ج) تصوّرات و تصدیقات غیر عقلانی بر اثر مفاسد اجتماعی و امراض فرهنگی و پیرایه‌های سنتی، بسیاری از زنان و مردان به انحرافات فکری و عملی کشیده شده و آگاهانه یا ناخودآگاه دارای تصوّرات و تصدیقات نامناسبی می‌شوند. باطن ناسالم این افراد، آمیخته با دریافت‌های نادرست، تصوّرات غلط، تصدیق‌های جهل آلود، کردار ناپسند، احکام ناشایست و آثار ناهنجار می‌باشد. هیچ‌یک از این خواسته‌ها یا احکام و تصدیقات، دلیل بر درستی و حقّانیت آن‌ها نیست؛ زیرا هر تصدیقی باید از شرایط خاصّ عقلانی خود برخوردار بوده و به دور از تأثیر عوامل منفی درونی و تحمیل‌های غلط بیرونی، مسیر مطلوب عقلی را پیموده باشد. د) تفاوت عشق

و شهوت دوست داشتن چیزی یا کسی با خوش آمد، میل، لذت و هواهای نفسانی، تفاوت ماهوی و حقیقی دارد؛ چرا که عشق و شهوت با هم متفاوتند. گرچه شهوت نیز ظهوری نازل از عشق است، ولی اگر از مسیر درستی و سلامت انحراف یابد، حالت خودخواهی و نفسانیت به خود می‌گیرد. هوای نفس هم با شهوت تفاوت دارد و شهوت، بخشی از هواهای نفسانی است. هم‌چنین محبت، ظهور عشق و اظهار دوستی و آثار فراوان آن، در آمیزش و هم‌خوابگی (۲۳۹) خلاصه نمی‌شود؛ هر چند همه‌ی این امور می‌توانند ظهورات و چهره‌هایی از محبت و عشق باشند که در صورت انحراف و انحطاط، هوای نفس، عصیان و خودخواهی نامیده می‌شوند و به طور حتم نمی‌توانند رابطه‌ی قوی و مستقیمی با عشق داشته باشند. اگر چه ریشه‌ی تمام ظهورات نفسانی را با عشق مرتبط می‌دانیم، ولی باید دانست که این عشق به علل گوناگون، در ظرف نزول، به انحراف و ظلمت می‌گراید و درگیر آلودگی‌ها می‌شود و رنگ و روی شهوانی به خود گرفته، سپس حال و هوای نفسانی و انگیزه‌های شیطانی پیدا می‌کند. عشقی که باید مقدس باشد و شهوتی که باید از انحراف و عصیان دور بماند، بر اثر هوای نفس آلوده می‌شوند و چون آبی زلال می‌مانند که گل آلود و لجن بار می‌گردند. اکنون به خوبی روشن می‌شود که خوش آمد طبع زنان یا مردانی چند، از یک امر دلیل بر تمایل حقیقی روح و روان زن به آن امر نیست. تصور شیرینی ذائقه‌ی زن در تماس و رابطه با مردان متعدّد، تنها به هوای نفس زن‌های نگون بخت و گرفتار برمی‌گردد و هرگز از محبت، عشق و فطرت پاک انسانی زن سرچشمه نمی‌گیرد. ذهن‌های آلوده و نفس‌های گرفتار هوا و هوس به واسطه‌ی مفاسد موجود در جامعه و عصیان و گناه و تکرار و عادت، صفا و سلامت خود را آهسته آهسته از دست داده، به امراض گوناگون آلوده می‌شوند که نباید این گونه تمایلات نفسانی را احکام عقلی به حساب آورد و بر آن‌ها تکیه نمود. مفاسد اجتماعی، کمبودهای روحی - روانی و آلودگی‌های نفسانی، افراد جامعه را چنان گرفتار نموده و چشم و دلشان را از گناه انباشته و عصیان را در نگاهشان آسان و هموار ساخته است که زشتی و کجی نزد آنان صورت زیبا به خود گرفته و طبیعت ثانوی آن‌ها گردیده است. این طبیعت ثانوی - که فعلیت انحرافی همان طبیعت زلال اولی است - نباید میزان (۲۴۰) و ملاک باورهای عقلانی ما گردد و حاکی از حقیقت دانسته شود. دل‌ها، چشم‌ها و دیگر توجّهات ناسالم، باطن و حقیقت افراد آلوده را مسخ کرده و توان یافتن اندیشه‌های درست را از آنان گرفته است؛ از این رو واقعیت‌های موجود نفسانی افراد آلوده‌ای را نباید حقایق ثابت و استواری دانست و باید باور داشت که حقایق وجودی و احکام درست عقلانی از تمایلات نفسانی جداست. اگر زنی در باطن ناآرام خود از مرد بیگانه‌ای لذت ببرد، دلیل بر این نمی‌شود که هویت واقعی این زن و یا هر زنی چنین تمایلی را داراست، بلکه نشان می‌دهد که او از طبیعت حقیقی و هویت خاصّ انسانی خود دور افتاده و با چنین امیالی مردان را نیز گرفتار کارهای ناشایست ساخته است. جامعه‌ی سالم؛ آینه‌ی وحدت خواهی زن پیش‌تر گفته شد: وحدت شوهر، هویت و حقیقت زن را شکوفا می‌سازد و او در سایه‌ی این ویژگی به آرامش واقعی می‌رسد و نباید این حقیقت را با امور نفسانی و امیال آلوده‌ی شیطانی یکی دانست. هم‌چنین نباید صرف خوش آمده‌ها و تحریکات شیطانی را محبت و عشق به حساب آورد و هر آمیزشی را آرام‌بخش واقعی دل پنداشت. تحقیقات و شواهد علمی نشان می‌دهد که هر آمیزش خارج از نکاح واقعی و دور از محدوده‌ی آمیزش طبیعی، برای دو طرف از زن و مرد، دل‌نگرانی، اضطراب، حالتی مشمئز کننده و گاهی نیز دل‌به‌هم خوردگی پیش می‌آورد؛ در حالی که در سایه‌ی ازدواج، بعد از هر آمیزش و کام‌یابی، آرامش روحی، خماری و خواب دل‌انگیزی به دو طرف دست می‌دهد. حال اگر جامعه‌ای سالم باشد و مردم آن از فرهنگ صحیحی برخوردار باشند و (۲۴۱) آلودگی‌های نفسانی، آنان را احاطه نکرده باشد، آن وقت می‌توان دریافت که باطن حقیقت زن، خواهان وحدت شوهر است و زن از هر تازه‌ای لذت نبرده و شوهر خود را بر تمام تازه‌ها ترجیح می‌دهد و گرد غیر نمی‌چرخد. نمی‌توان امیال کسان را که درگیر آلودگی‌های ذهنی یا عملی بوده و نهاد ناسالمی دارند، دلیل بر هویت حقیقی زن دانست و قضاوت آنان را قضاوت جنس زن شمرد. اگر زنی هم از هر تازه‌ای لذت ببرد و خوشش بیاید، او زنی است که زمینه یا تکرار نفسانیت‌ها، چشم و دلش را گرفتار آلودگی‌های گوناگون نموده و به کجی عادت داده است یا آن که کاستی‌ها و

ناکامی‌های روحی - روانی و یا شدت و تزايد شهوات و حرارت‌های غیر عادی، او را دچار حسرت و انحراف و ذهنیت‌های آلوده ساخته است. (۲۴۲) زنان وارسته در هاله‌ی ابهام! مخالفان نکاح، نسبت به وحدت‌خواهی زن این توهم را وارد کرده، می‌گویند: در هر جامعه‌ای زنان بسیاری را می‌توان دید که از پاکی و طهارت لازم برخوردارند، ولی در نهاد همان‌ها هم احساس تعددطلبی نهفته است و از تنوع مرد و تازگی‌های مردانه لذت می‌برند؛ به طوری که اگر موانع گوناگون، هم‌چون رعب و وحشت و معیارهای سنتی در کار نبود و زن‌ها امیال نفسانی خود را به واسطه‌ی ملاحظات جنبی در خود پنهان نمی‌کردند و طبیعت خویش را هم‌چون زنان جوامع پیش‌رفته آزادانه و آشکارا دنبال می‌کردند، هرگز از آن روگردان نبودند؛ بنابراین تازه‌خواهی و تعددطلبی در زن، هم‌چون مرد، ریشه‌ی طبیعی دارد و چیزی نیست که مربوط به زنان آلوده باشد؛ چرا که جنس زن هم‌چون جنس مرد است و این دو طبیعتی یک‌سان دارند و تفاوتی در این جهت وجود ندارد. امیال نفسانی و زنان به ظاهر وارسته در پاسخ این توهم می‌گوئیم: در یک جامعه، زنان صالح و سالم کم نیستند و می‌توان آن‌ها را به‌طور محسوس دید و به طهارت و پاکی‌شان اذعان نمود، ولی چنین هم نیست که هر زن به ظاهر وارسته‌ای در باطن نیز این گونه که جلوه می‌کند، باشد و دچار مشکلات نفسانی و کاستی‌های درونی نباشد. ممکن است حال و روان بسیاری از این ظاهرمداران وارسته نیز بر اثر حسرت‌ها، امیال نفسانی و آلودگی‌های عمومی یا کاستی‌های شخصیتی گرفتار خواسته‌های ناموزون شده باشد. آنان در واقع شناگران قابلی در محیط زشتی‌ها هستند، ولی ظواهر گوناگون رعب و وحشت و معیارهای سنتی موجب مهار آن‌ها گردیده است، و گرنه در پس این ظاهر شایسته و آسوده، باطنی ناآرام دارند که به اجبار و به‌طور غیرطبیعی (۲۴۳) محفوظ مانده است. از این رو قضاوت‌ها و خواسته‌های این گونه زنان را هم نمی‌توان معیار و ملاک خواسته‌های باطنی و حقیقی جنس زن شمرد؛ به ویژه این که سخن از لذت و خوش‌آمد است که در ظرف نفس و نفسانیت محقق می‌گردد و روشن است که زن نیز در این مرتبه از هویت و شخصیت خویش، مانند مرد، درگیر امیال شیطانی است؛ در حالی که نه در مرد موضوع تعدد همسر نفسانی صرف است و نه غایت آن منحصر در نفسانیت می‌باشد. پیروی از امیال شیطانی و هوس‌های نفسانی را نباید به حساب هویت و شخصیت حقیقی انسان یا زن گذاشت. زن در مرتبه‌ی هویت حقیقی خویش غیر از زن در موقعیت کاذب نفس است و تعددطلبی و تازه‌خواهی زن در ظرف هواهای نفسانی او شکل می‌گیرد که نباید از پیچیدگی‌های نفس غافل بود. نتیجه آن که خواسته‌های انحرافی و شیطانی زن در میدان نفس با وحدت‌طلبی او در مرتبه‌ی هویت حقیقی و فطرت پاک و دست‌نخورده‌اش تفاوت دارد و این دو باید از هم تمیز داده شوند. تحمیل وحدت‌خواهی بر زن (!) در این جا بار دیگر این توهم پیش می‌آید که: سلب آزادی زن همیشه با ریاکاری، سالوس، تحمیل و اجبار و زورمداری مردها هم‌راه بوده است؛ زیرا اگر زنان بگویند: جنس ما نیز چون جنس مرد، در صورت تحقق شرایط و عدم مانع، از تعدد مرد لذت می‌برد، گفته می‌شود: «این خوش‌آمدن از جانب نفس کاذب بوده و عین انحراف است»؛ و هنگامی که می‌خواهند «وحدت مطلوب» را بر او تحمیل کنند، می‌گویند: «این وحدت‌خواهی، فطرت و هویت حقیقی زن است»؛ در حالی که هویت و نفس آدمی از (۲۴۴) منش و کنش واحدی برخوردار است و در این جهات از خصوصیت‌های مختلف به دور می‌باشد و فطرت و هویت زن، هم‌چون مرد، همیشه در پی تمام مصادیق کام‌یابی است. پاسخی فلسفی در توضیح این شبهه و پاسخ به آن باید سه اصل فلسفی را در نظر داشت تا دچار توهم بی‌مورد و ادعای بی‌دلیل نگشت: نخست. اصل ثبوت و اثبات؛ دوم. اصل حقیقت و واقعیت؛ و سوم. اصل تفاوت هویت حقیقی انسان با نفس کاذب و فریبنده‌ی او. اصل نخست: ثبوت و اثبات به‌طور خلاصه باید گفت: ثبوت، عنوان نفسی و لازمی شیء می‌باشد و حکایت از موجودیت‌های خارجی دارد، بی آن که دلیل و اعتقاد یا حکایت و اثبات چیزی در آن موردنظر باشد؛ مثل آن که: در خارج آتش گرم است، آب سیال است، مردم وجود دارند و در شب نیز ستارگان خودنمایی می‌کنند. چه این واقعیت‌ها را بپذیریم یا رد کنیم و چه مورد اثبات و استدلال قرار گیرند یا انکار شوند، همه وجود دارند و قوانین طبیعی نسبت به آن‌ها بی‌وقفه استمرار دارد. امّا عنوان اثبات و استدلال و حکایت و تبیین، یک امر متعدّدی است و لحاظ ذهن و

پی گیری و دفاع و غیریت و تعدد ناظر و منظور را در بر دارد؛ مثل آن که: فردی اثبات کند خانه‌ای آتش گرفته یا بگوید: «اعتقاد من این است که انسان موجودی است مادی و درک و شعور او محدود یا نامحدود است». از این رو عنوان اثبات، به‌طور قهری، (۲۴۵) مخالفت و تکاذب افراد را در پی دارد؛ به طوری که در همین مثال، فرد دیگری می‌تواند بگوید: «خانه‌ی مورد نظر شما آتش نگرفته یا انسان موجود مادی نیست و یا درک و شعور او این گونه نمی‌باشد». حال برای تصحیح این امور و رفع اختلاف‌ها باید تنها دلیل و استدلال را ملاک قرارداد و با پرگار برهان، راه را پیش برد و از هر گونه اهمال، ساده انگاری، تعصیب و خیال‌پردازی به دور بود تا درستی‌ها از نادرستی‌ها جدا گردد. اصل دوم: حقیقت و واقعیت حقیقت‌ها، هویت‌های ذاتی اشیا و امورند و به طور قهری هر چیز و هر امری هویت ثابت و مستمر خود را دارد. حقیقت، وصف نفسی و حکایت صحیح هویت‌هاست؛ چه مورد پذیرش قرار گیرد یا منکر داشته باشد، و چه تضعیف شود یا تقویت گردد. حقیقت، معقول ثانی فلسفی و موجودیت وصفی هویت است که قابل انزال و تخریب یا تغییر و دگرگونی نیست؛ چه عوارض مخالف به خود بگیرد یا از انکار به دور باشد؛ مانند آن که گفته می‌شود: انسان موجودی اندیش‌مند است یا آدمی دارای عواطف و احساسات است، که این امور به هویت ذاتی انسان مربوط می‌شود. واقعیت‌ها، موجودیت‌های فعلی اشیا و امورند و بروز خارجی دارند؛ چه این موجودیت‌ها، ذاتی و حقیقی باشند یا نباشند. این‌ها صفاتی عارضی هستند که قابل انفعالنند و تغییر و نارسایی یا بطلان و نادرستی در حریشان راه دارد؛ مانند آن که: کسی داعیه‌ی عنوانی را داشته باشد یا موقعیتی را در دست گیرد که ممکن است این تحقق، مناسب بوده و حقیقت داشته باشد و چه بسا که از حقیقت به دور باشد؛ مثل آن که: اکنون فردی بیمار یا ناتوان است که این بیماری و ناتوانی، اگر چه وجود دارد و با او همراه است، ولی این طور نیست که این وصف برای او یک حقیقت ثابت باشد؛ زیرا علت و عاملی برای عروض این صفات در فرد وجود دارد که با رفع آن، عوارض از او (۲۴۶) دور می‌گردد. پس حقیقت‌ها ثابتند؛ در حالی که واقعیت‌ها ممکن است امور ثابتی نباشند، اگر چه موجودند. حقیقت و واقعیت، موقعیت عام و خاص منطقی دارند: هر حقیقتی یک واقعیت است، ولی هر واقعیتی نسبت به هر امری حقیقت نیست؛ به طور مثال: ظلم و ستم یک واقعیت است و وجود خارجی دارد، ولی حقیقت ندارد و ماندگار نیست و انگیزه‌های باطل علت تحقق آن گردیده است، بر خلاف حقیقت عدالت که یک حقیقت واقعی و واقعیت حقیقی است که با هویت اشیا تحقق می‌یابد و نبودش در ظرفی با عوارض و مشکلات همراه می‌گردد. اصل سوم: حقیقت انسان و گستره‌ی تفاوت‌ها حقیقت آدمی با آن که از وحدت خاصی برخوردار است، ولی گستره‌ی عامی نیز داشته و شؤون، حالات، عوارض، عناوین و خصوصیات فراوانی دارد. مراتب ذاتی و عارضی، خاصیت‌های ثابت و متغیر و حالات حقیقی و واقعی، مراتبی از هویت واحد و گستره‌ی حقیقت آدمی است. برای شناخت یک وصف یا حالت و امری - که به‌ویژه در انسان وجود دارد - باید به اثبات و استدلال روی آورد؛ زیرا بدون دلیل اثباتی، واقعیت موجود قابل ارایه یا پذیرش نیست؛ گر چه ممکن است امری به ظاهر مورد اثبات قرار گیرد، ولی حقیقت نداشته باشد یا آن که دلیل اثباتی واقعی نزد فرد یا گروهی مخدوش جلوه کند و در نظر آن‌ها از ارزش اثباتی‌اش کاسته شود؛ پس دو امر «ثبوت» و «اثبات» می‌توانند با واقعیت، اجتماع پیدا کنند یا از آن افتراق بیابند؛ به این بیان که ممکن است آن امر در واقع ثبوت داشته باشد و قابل اثبات هم باشد و هم چنین ممکن است ثبوت داشته باشد، ولی قابل اثبات نباشد و یا به عکس. (۲۴۷) حال باید طبق این اصول و قواعد علمی - فلسفی به پاسخ ایراد مذکور پرداخت. اشکال این بود که آیا زن وحدت طلب است و فطرت و هویت او اقتضای تک زوجی دارد، آرامش خود را در وحدت شوی می‌یابد و منش انسانی‌اش در گرو تحقق این معناست، یا نهاد زن در پی تعدد خواهی است و تجددطلبی هویت فطری اوست؟ آیا تعدد خواهی برای زن بیماری روانی - اخلاقی است و هرگونه تجددطلبی در این زمینه برای او انحراف است - به طوری که اگر چنین انگیزه‌ای در باطن زنی یافت شود، حکایت از نفسانیت‌های پلید و هوس‌های شیطانی می‌کند - یا زن نیز چون مرد طالب تعدد مرد یا همسر می‌باشد و وحدت شوی سلب اختیار و سرکوب خواسته‌های روانی اوست؟ در این جا برای بررسی این موضوع، چند امر باید مورد توجه قرار گیرد که

به اختصار در پی می‌آید. زن و انگیزه‌های نفسانی به‌طور کلی می‌توان این‌طور گفت که: چنین انگیزه و هوس‌ها در میان تمام زن‌ها وجود ندارد و این برداشت آلوده نسبت به زنان به‌دور از واقعیت است. البته ممکن است بر اثر آلودگی‌های محیط یا عوامل دیگر چنین امری در میان دسته‌ای از آن‌ها، کم یا زیاد، وجود داشته باشد و وجود خارجی آن نیز قابل انکار نیست. اکنون باید پرسید: آیا تک همسری و وحدت‌طلبی در زن یک هویت فطری است که او چنین برخوردی دارد و خود در پی تحقق آن است و هر نوع تجددطلبی انحراف و پلیدی است یا در زن نیز چون مرد، تمایلات متفاوت و انگیزه‌های گوناگون وجود دارد. زن و مرد در این زمینه حالت یکسانی دارند و وحدت‌خواهی تحمیلی است بر زن که از سر عادت یا اجبار بر او بار شده است. به‌راستی آیا باطن زن در راستای وحدت (۲۴۸) مطلوب سیر می‌کند و تمام هوس‌های شوم کثرت‌گرایی و تمایلات نفسانی و هواهای شیطانی در این زمینه تنها در دسته‌ای از زن‌ها بر اثر کاستی‌ها و مشکلات جنبی وجود دارد که در بعضی تحقق می‌یابد، یا تنوع‌گرایی در زن یک حقیقت ملموس است و آلودگی نفسانی و انحراف جنسی نیست و بر اثر عوامل قهری تربیتی و سلطه‌گری مردها چنین خواسته‌های طبیعی در باطن زن‌ها به جبر کشته یا پنهان می‌گردد؟ ممکن است گفته شود: تنوع‌گرایی در خارج امری قهری و طبیعی است؛ زیرا ممکن است هر نفسی از نفوس انسانی یا هر زنی از زن‌ها در صورت تحقق شرایط و عدم وجود موانع از چنین موقعیتی استقبال نماید، مگر آن که زمینه‌های روانی و تربیتی یا تعهدات دینی و اخلاقی در او وجود داشته باشد؛ همان‌طور که می‌توان گفت: هویت و فطرت حقیقی زن، به‌طور طبیعی از چنین امری استقبال نمی‌کند و زن در پی وحدت شوی و سلامت و آرامش نفس می‌باشد. هر یک از این دو گزاره باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در جهت اثبات هیچ کدام را نمی‌شود به صرف ادعا پذیرفت؛ چنان‌که پیش‌تر در مقام استدلال نسبت به وحدت‌طلبی بیان شد که: فطرت و هویت طبیعی و منش و قداست روحی زن را می‌توان تنها در چهره‌ی غایت مطلوب و وحدت زوج یافت؛ زیرا قداست، مطلوبیت و عواطف روحی - روانی زن خواهان چنین وحدتی است. زن خود را در چهره‌ی مرد مشخص به‌طور کامل و سالم می‌یابد و تعدد و کثرت را در طول یا عرض یک‌دیگر موجب تشنگی و اضمحلال روحی خود می‌داند. پس این اندیشه - که وحدت‌طلبی زن هویت فطری است - هم‌راه با دلیل است و تجددطلبی زن هم یک واقعیت ملموس و عینی است که وجود خارجی آن در دسته‌ای از زن‌ها یا در برخی مناطق جهان نسبت به دسته‌جاتی از آنان قابل انکار نیست. به‌طور قهری دسته‌ای از انسان‌ها یا زنان نسبت به شماری از هوس‌ها آمادگی استیفا و اجرا دارند و وجود این فرض در دسته‌ای از زنان روشن و آشکار است و نیازمند دلیل (۲۴۹) نمی‌باشد و وحدت‌خواهی زن گرچه ممکن است گفته شود: یک امر بدیهی نیست، ولی با اثبات و استدلال محکم هم‌راه است و اگر نسبت به آن مخالفتی باشد، از دیدگاه منطقی باید با استدلال هم‌راه گردد و با صرف ادعا نباید مورد انکار قرار گیرد. اگر گفته شود: بسیاری از زن‌ها تک همسری را انکار می‌کنند و این سخن را که «تجددطلبی زن‌ها ناشی از هوس و انگیزه‌ی نفسانی است» نمی‌پذیرند، بلکه آن را ندای نهاد زن می‌دانند که به قهر کشته یا پنهان شده است، در پاسخ نسبت به این امر خطیر ابتدا باید گفت: وحدت‌خواهی در حقیقت زن‌ها، صورت منطقی داشته و همان‌طور که بیان شد، گذشته از ثبوت، دلیل اثباتی دارد که ما تنها در پی اثبات آن هستیم و ثبوتش یک امر وجدانی است که نهاد سالم هر زن آن را لمس می‌کند، ولی این سخن که «انگیزه‌های تعددخواهی زن از سر آلودگی نیست و در او امری فطری و هویتی ذاتی است» دور از صحت است و داعیه‌اش باید هم‌راه با دلیل باشد و صرف ادعا یا به رخ کشیدن دسته‌ای از زن‌های آلوده یا گرفتار به عادت یا اجبار در پذیرش این امر کافی نیست. ممکن است گفته شود: بسیاری از زن‌ها - به خصوص در دنیای به اصطلاح آزاد و پیش‌رفته‌ی امروز - چنین انگیزه‌ای را در خود می‌بینند و این واقعیتی خارجی است که به دلیل احتیاج ندارد؛ زیرا وقوع یک امر بهترین دلیل بر حقیقت آن است. در پاسخ این سخن هم باید گفت: آری، وقوع یک امر می‌تواند دلیل بر تحقق آن در خارج باشد، ولی هر تحقق خارجی دلیل بر حقیقت یک امر نیست؛ زیرا دلیلی این‌گونه و اثباتی چنین در صورتی از کارایی لازم برخوردار است که آن‌چه در خارج به عنوان مصداق تحقق می‌یابد، هویت مصداقی یک کلی باشد و تحقق چنین مصداقی هم از

سر طبیعت و اختیار باشد، ولی اگر این مورد خارجی به طور دقیق مصداق آن کلی نباشد یا به طور طبیعی تحقق نیافته باشد، چنین موردی، مثبت چیزی نمی‌شود؛ چرا که تحقق (۲۵۰) چنین امری در دسته‌ای از زنان حکایت از فطری بودن آن نمی‌کند و از سر هوس است و به اختیار و به طور طبیعی هم نیست، بلکه بدآموزی‌های فراوان عامل تحقق آن گردیده است. آری، وجود این واقعیت خارجی، دست کم در بعضی از زن‌های جوامع مختلف، قابل انکار نیست، ولی چنین تمایلی در این گروه از زنان، حکایت از حقیقت، هویت و منش حقیقی زن نمی‌کند، بلکه می‌توان گفت: تمایل زنان در این جوامع به تعدد مرد، ناشی از انگیزه‌های نفسانی و هوس‌های شیطانی آنهاست و این پرده‌داری‌ها بر اثر تربیت‌های ناسالم، افکار الحادی، عناد با معنویت و استهزا و دهن کجی به آن به وجود آمده است؛ چرا که در مقابل، بسیاری از زن‌ها در همان جوامع و جوامع پوششی، دینی و اخلاقی نیز ممکن است تمایل به مردان متعدّد را انکار کرده و چنین زن‌هایی را متهم به آلودگی سازند. پس واقعیت و وقوع این تمایل، حتی در دل بسیاری از زن‌ها، حکایت از حقیقت فطری و هویت ذاتی آن نمی‌کند، هر چند هوس بازی و آلودگی‌های نفسانی در این گونه زنان وجود دارد و این عارضه‌ی شوم حتی برای خود آنان هم قابل انکار نیست. زن و میل به تعدد بعد از بیان این امر، موضوع دیگری باید مورد توجه قرار گیرد که نسبت به مطالب گذشته بسیار قابل دقت و اهتمام است و آن امر این است که: آیا وجود چنین انگیزه‌ای نسبت به کام‌یابی در دسته‌ای از زن‌ها بر اثر تشویق و بدآموزی نبوده که در نهایت، باعث علاقه به این امر و لذت بردن از آن گردیده است؟ آیا این کام‌یابی حکایت از حقیقت و هویت فطری آن لذت می‌کند و آیا درستی و حقیقت یک امر تنها در گرو درک لذت و دوست داشتن آن است؟ هرگز! (۲۵۱) بدیهی است که ممکن است آدمی بسیاری از کارها و اشیا را دوست داشته باشد، در حالی که زیان باری آنها قطعی بوده و مورد تردید نباشد؛ پس اگر چه ممکن است وجود چنین انگیزه‌ای یا میل به آن در دل زنان بسیاری هم باشد، ولی این دلیل بر حقیقت آن نیست، بلکه باید برای بودن چنین انگیزه‌ای در دل تمام زن‌ها دلیل اثباتی داشت که چنین دلیلی وجود ندارد و وجود این انگیزه در دل شماری از آنها حکایت از حقیقت آن نمی‌کند؛ همان‌طور که میل به امری و لذت بردن از آن، حقیقی بودن آن را اثبات نمی‌کند. چه بسا کارهایی که با وجود زیان باری یا خطرناک بودن هم چون گناهان، برای آدمی لذت‌بخش و دل‌خواه باشد. آری، حقیقی بودن یک امر غیر از مطلوب بودن آن است و ممکن است چیزی برای نفس مطلوب باشد، ولی شایسته نباشد. در نتیجه به طور کلی می‌توان گفت: حقیقت روح و نهاد ناآرام آدمی و به ویژه زن، وحدت و گستره‌ی عامی دارد که هر مرتبه‌ی آن با وجود یکتایی و هم‌بستگی کامل با تمام مراتب، از تنوع خاصی برخوردار است. تفاوت زن و مرد در تعدد خواهی در این جا ممکن است دوباره این گونه اشکال شود: نسبت به این امور میان زن و مرد تفاوتی نیست. این تعددطلبی در مردان، هم چون زنان، یا بر اثر انگیزه‌های شیطانی و هوس‌های نفسانی است و یا ریشه در هویت آدمی دارد و تفاوت زن و مرد در این جهات قابل اثبات نیست. بنابراین، وحدت زن برای مرد با وحدت مرد برای زن یک حکم دارد و اگر در جانب مرد تعدد اشکال ندارد، باید در جانب زن هم بی اشکال باشد، و اگر در جانب زن اشکالی دارد، پس از جانب مرد هم اشکال دارد. به طور کلی، تمام انسان‌ها در این گونه امور یک‌سانند و در این جهات تفاوتی میان زن و مرد نیست. (۲۵۲) در پاسخ به این توهم باید گفت: این بیان، مغالطه‌ای میان امور و احکام آن است و نباید مسایل علمی را تنها با مقایسه و قیاس پی‌گیری نمود. تحلیل این مباحث مهم و دقیق علمی - فلسفی نباید با اهمال و ساده‌انگاری صورت گیرد، بلکه شناخت احکام و خصوصیات هر موضوع علمی نیازمند دقت و بررسی کامل است. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم: گر چه زن و مرد هر دو انسانند و تفاوتی در حقیقت آن دو نیست، ولی این طور نیست که در همه‌ی صفات و خصوصیات و شؤون و آثار یک‌سان باشند، بلکه صفات متفاوت آن‌ها تفاوت آثار و احکام را طلب می‌کند. شناخت دقیق و برداشت صحیح از صفات و خصوصیات روحی - روانی زن و مرد، هم چون دیگر مسایل، باید بر اساس دلیل باشد؛ نه از روی مقایسه، شبیه‌سازی و قیاس و استحسان؛ زیرا در این صورت می‌توان گفت: همان‌طور که مرد در صورت موی درشت و محاسن دارد، زن هم باید در صورت چنین مویی داشته باشد و همان‌طور که زن

زایمان می‌کند، مرد هم باید زایمان داشته باشد. آری، بی‌شک این مقایسه‌ها در نظر هر عاقلی بی‌مورد است؛ حال، چگونه ممکن است که نسبت به مسایل ظریف علمی و روانی اهمال و سهل‌انگاری روا باشد؛ هم‌چنان که در جهت این تفاوت به «وحدت مطلوب» اشاره شد و در آینده به قوت از آن یاد می‌شود. درباره‌ی این موضوع آنچه تاکنون مورد بحث قرار گرفت، تنها مسایل نفسانی بود و حال در صدد بیان جهات معنوی آن می‌باشیم. ادراکات معنوی و سعادت انسان جهات معنوی و سعادت آدمی، در گرو تحقق اموری است که باید در مباحث «فلسفه‌ی اخلاق» از آن سخن گفت تا روشن شود که فطرت و هویت انسان تنها وابسته به لذت‌های نفسانی نیست. اکنون در این جا به خلاصه‌ای از مباحث ضروری این (۲۵۳) موضوع می‌پردازیم: طبیعت انسان و نفس آدمی ادراکات قوی و تمایلات فراوانی نسبت به لذت‌های نفسانی داشته و به راحتی به استقبال آن‌ها می‌رود، ولی این گونه نیست که ادراکات و تمایلات انسان تنها در گرو لذایذ مادی باشد و لذت‌های معنوی را دریافت ننماید. انسان، در صورت فعلیت قوا، نسبت به حقایق معنوی، از ادراکات وصولی و عینی - که به مراتب برتر از ادراکات نفسانی می‌باشد - برخوردار است و اگر توان‌مندی‌های معنوی انسان در این عرصه فعلیت یابد، بُرد کاری‌اش از توان او در جهات نفسانی فراتر خواهد بود. انسان موجودی جمعی و گسترده‌ترین مخلوق آفرینش است که ادراکات متفاوت، فراوان و پیچیده‌ای دارد. البته شمار اندکی از انسان‌ها قوای معنوی خود را به خوبی رشد داده و بدان فعلیت می‌بخشند و با این حال آنچه در می‌یابند، اندکی از ظرفیت بی‌نهایت صفات آن‌هاست؛ به همین جهت، اگر انسان خیرات و خوبی‌ها را منحصر در نفسانیات بداند و همت و غایت خویش را تنها در گرو خوش‌آمدهای نفسانی بشمارد، این تفکر او منش حیوانی دارد و نسبت به کمالات معنوی ناآگاه و گمراهی است. قوای مادی و ادراکات نفسانی انسان، در مقابل دیگر قوای او تنها اندکی از توان‌مندی‌های اوست. انسان، کامل‌ترین آفریده است و نباید خود را تنها پای‌بند نفسانیات مادی بداند؛ زیرا در این صورت، تنها حیوان رشد یافته‌ای خواهد بود که بخشی از محتوای انسان را فعلیت داده است. تمام این قوای مادی در حیوانات هم وجود دارد، بلکه می‌توان گفت: در امور نفسانی و جهاتی، حیوانات بیش از آدمی دارای توانند. بنابراین نه انسان، منحصر در این امور است و نه لذایذ و کام‌یابی در او محدود به این زمینه‌هاست. اما درباره‌ی مطلب دوم - که سعادت انسان در گرو چیست - با توجه به آنچه در (۲۵۴) مطلب نخست گفته شد، باید گفت: سعادت انسان هم‌چون حقیقت او تنها در گرو نفسانیات نیست و خیرات موجود در نهاد گسترده‌ی آدمی، بیش‌تر و بالاتر از خیرات و خوبی‌های نفسانی است. با آن که خیرات و کام‌یابی نفس یک حقیقت است و می‌تواند زمینه‌ی هر نوع خیر و سعادت قرار گیرد، ولی این طور نیست که سعادت آدمی تنها در گرو لذایذ و خیرات مادی باشد. بنابراین نباید تنها خوش‌آمدها و لذایذ مادی، مورد توجه آدمی قرار گیرد. باید دریافت که سعادت و لذت، تنها وابسته به حظوظ حیوانی نیست، بلکه ممکن است دسته‌ای از لذایذ نفسانی، هنگامی که هم‌راه طغیان و آلودگی باشند، موجب حرمان و تباهی و شقاوت ابدی انسان گردند. سعادت، منحصر در شهوت و غرایز نفسانی نیست، اگرچه ممکن است این امور موجب خیرات بسیاری شوند - همان‌طور که ممکن است علت تباهی گردند. پس نباید در شناخت انسان تنها در گرو لذایذ مادی بوده و خوش‌آمدهای شهوانی را ملاک و معیار شناخت قرار داد؛ زیرا ممکن است تجددطلبی و کام‌یابی‌های نفسانی که بیش‌تر مورد توجه انسان قرار می‌گیرد، برای حقایق معنوی زیان‌بار باشد. آری، ممکن است هرزگی یا دست‌کم خوش‌آمدهای شهوانی مورد استقبال افرادی قرار گیرد، ولی این گونه نیست که سلامت و سعادت آنان در گرو آن باشد. پس اگر گفته شود: تعددطلبی برای زن و راه‌یابی چند مرد به حریم او، موجب حرمان زن و برای وی زیان‌بار است، نباید تنها هوس‌ها و لذت‌های زودگذر و لحظه‌های محدود را ملاک قرار داد و گفت: نفس زن نیز از چنین تجدد و تعددی استقبال می‌کند؛ چنان‌که در جانب مرد نیز طلب‌های متعدد نسبت به چند زن با شرایط خاص، تنها در گرو خوش‌آمدهای نفسانی نیست، بلکه می‌تواند اضافه بر حظوظ نفسانی، ملاک‌های متفاوت روحی - معنوی نیز داشته باشد؛ زیرا گاهی دست‌یابی مرد (۲۵۵) به اقتدار، مدیریت و وسعت جمعی - که بخشی از ملاک‌های روحی مرد است - وابسته به تحقق این امر است. البته در صورت عدم

موفقیت مرد و ضعف و کاستی در موقعیت جمعی او - که همان ضعف مدیریت و اقتدار است - نه تنها نمی تواند با تعدد زن، کمال فعلی خود را بازیابد، بلکه از چنین امری منع نیز شده است؛ از این رو تعددخواهی در بیش تر مواقع برای بسیاری از مردها حرام می گردد. اما نسبت به عوامل و ملاک های واقعی در تعددخواهی مرد باید گفت: مصالح و مفاسد خانوادگی و اجتماعی، مشکلات معیشتی زنان بی سرپرست و لزوم سرپرستی مردها نسبت به آنان و فرزندانشان - که در نهایت، سلامت جامعه را در پی دارد - همه و همه، از علت ها و ملاک های تعدد همسر و عدم اکتفا به یک زن برای مرد است. پس اگر چه تعدد زوجات می تواند امور جنسی و لذایذ نفسانی را در بر داشته باشد، ولی این گونه قوانین، تنها برای تحریک یا تطمیع نفسانیت مردها نیست. هم چنین اگر چه ممکن است عدم تعدد مرد در مورد زن لذایذ نفسانی و هوس های زن را به نوعی محدود سازد، ولی علت این قانون ایجاد محدودیت برای زنان نیست، بلکه در وضع آن، سلامت فردی، خانوادگی و اجتماعی و جهات معنوی فراوانی مورد نظر بوده است. تعدد همسر؛ زمینه امتحان زن و مرد در این جا آن چه بسیار قابل توجه و اهمیت است، این است که عدم تعددخواهی زن، زمینه های خارجی و عرضی ندارد و تنها به منظور سلامت خانواده، فرزند و اجتماع نیست؛ زیرا در آن صورت، زن از هویت ذاتی و موقعیت حقیقی به دور است و تنها بلا-کش جامعه و خانواده می گردد، بلکه مهمترین علت آن، وحدت خواهی زن از نظر روحی و نفسانی و تأمین سلامت و سعادت فردی اوست؛ زیرا اگر تعددخواهی در (۲۵۶) زن تحقق پذیرد، سستی، کجی، پلیدی، اضطراب و نا آرامی او را فرا گرفته و به فساد و تباهی می افتد. طبیعت، فطرت و دین، در واقع میان زن و مرد تفاوت گذارده و به واسطه ای احکام جداگانه امتحانی خاص برای هر یک قرار داده اند. مرد باید با قانون تعدد، اقتدار و توانمندی های فراوان خود را فعلیت بخشد، ولی در جانب زن این گونه نیست، بلکه او باید با وحدت طلبی خود، سلامت نفس و مهار هوس های نفسانی خویش را تأمین نماید و نسبت به تنها مطلوب و همسر خویش درستی و کمال فعلی خود را آزمایش کند. اگر مردی بتواند در صورت تعدد همسر، عدالت، امتیث و رضایت نوعی را در زندگی خانوادگی و اجتماعی اش برقرار کند، به کمال مطلوب خویش رسیده است و در غیر این صورت، گذشته از آن که به کمال فعلی خود نمی رسد، ممکن است به حرمان فراوانی هم دچار شود؛ همان طور که اگر زنی مطلوب و همسر دیگر شوهرش را در کنار خود پذیرفته و حسن ارتباط را با همسر خویش ادامه دهد و بتواند موقعیت خود را با او هماهنگ سازد، کمال او به فعلیت رسیده و بر نفس خویش چیره شده است، ولی اگر او نیز نتوانست در این امور، حدود طبیعی و احکام فطری خود را بازیابد، در امتحان مردود شده و دیگر نباید از فعلیت کمال دم زند. بنابراین، دست آفرینش تفاوت هایی را در فطرت زن و مرد نهاده و برای تحقق سلامت و سعادت و حفظ آن آزمایش هایی را هم قرار داده است تا انسان های به کمال رسیده و وارسته، از افراد ضعیف و ناسالم باز شناخته شوند. (۱) ۱- عن محمد بن سنان، عن خالد القلانسی قال: « ذکر رجل لأبی عبدالله » علیه السلام « امرأته فأحسن علیها الثناء، فقال له ابو عبدالله « علیه السلام » أغرتها؟ قال: لا. قال: فأغرها فأغارها فثبتت فقال: لابی عبدالله علیه السلام: « انی قد اغرتها فثبتت فقال: هی کما تقول؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۵. ک؟ محمد بن سنان از خالد قلانسی نقل می کند: مردی از همسرش در نزد امام صادق « علیه السلام » به نیکی یاد کرد و او را بسیار ستود. امام صادق « علیه السلام » به او فرمود: آیا بر سرش زن دیگر آورده ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: برای آزمایش او همسر دیگری بگیر. آن مرد رفت و همسری دیگر گرفت، ولی آن زن هم چنان بر خوبی هایش پایدار بود و هیچ دگرگونی در او ایجاد نشد. آن گاه آن مرد به امام صادق « علیه السلام » گفت: همسر دیگری گرفتم، ولی همسر نخست من هم چنان در خوبی پایدار و استوار است. امام « علیه السلام » فرمود: هم اکنون روشن شد همسرت، آن گونه که می گفتم، شایسته و ستوده است. - عن سعد الجلاب، عن ابی عبدالله « علیه السلام » قال: « ان الله عزوجل لم يجعل الغيرة للنساء و انما تغار المنكرات منهن، فأما المؤمنات فلا، انما جعل الله الغيرة للرجال لأنه أحل للرجل أربعا و ما ملکت یمینه ولم يجعل للمرأة الا زوجها فإذا ارادت معه غیره کانت عندالله زانیة؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۲. امام صادق « علیه السلام » فرمود: خداوند عزوجل - غیرت را برای زنان قرار نداده است و تنها زنانی که در برابر دستور خدا تسلیم نیستند، ابراز غیرت

می‌کنند و زنان باایمان این‌گونه نیستند. خداوند غیرت را تنها برای مردان قرار داده است؛ زیرا برای مرد چهار زن حلال کرده، ولی برای زن تنها شوهرش را قرار داده است و اگر زن بخواهد با وجود شوهر با دیگری باشد، نزد خداوند زناکار شمرده می‌شود.» (۲۵۷) آری، این قوانین، در صورت شناخت صحیح و اجرای درست، می‌تواند سلامت و سعادت فرد و جامعه را به دنبال داشته باشد، اگر چه باید نسبت به خصوصیت‌ها و ظرایف آن، کمال دقت و نهایت اهتمام به عمل آید تا اسباب تباهی، خودخواهی و حرمان را فراهم نگرداند. باید در بیان شرایط و احکام این موضوع دقت فراوان داشت تا این امر خطیر از اهمال و اجمال به دور باشد. تمام آن‌چه تا این‌جا درباره‌ی وحدت‌خواهی و تعددخواهی بیان گردید، در جهت خصوصیت‌های نفسی، روحی و باطنی انسان است، در حالی که ملاک‌های این حقایق، منحصر در امور نفسانی و خیرات معنوی - اخلاقی نیست، بلکه جهت‌های خارجی و مسایل جنبی بسیاری نسبت به فرد، خانواده، اجتماع، نسل و فرزند و... را نیز همراه دارد که در مقام خود به قوت از آن سخن خواهیم گفت. (۲۵۸) وحدت شوی؛ خواسته‌ی باطنی زن اگر آلودگی‌های موجود در جوامع انسانی قابل مهار بود و زن درگیر کجی‌ها نمی‌گردید و چشم و دلش از حرام انباشته نمی‌گشت و کمبود و حسرت دمار از روزگارش در نمی‌آورد، روشن می‌شد که چگونه وحدت شوی، خواسته‌ی باطنی هر زنی است و چه سان این امر موجب آرامش و سلامت او می‌گردد. آن‌گاه هرگز زنی دل در گرو غیر نمی‌نهد، بلکه خویشتن را وحدت طلب و یگانه خواه می‌دید و از چنین موقعیتی لذت می‌برد و به خود می‌بالید. البته این را نیز باید باور داشت که همیشه در جوامع مختلف با تمام مشکلات گوناگون و مسلک‌ها و اعتقادهای متفاوت، مردان شایسته و زنان وارسته و نجیب بسیاری وجود دارند و چنین نیست که همه‌ی زنان، اصالت و هویت خود را از دست داده و گرفتاری‌های نفسانی، آن‌ها را از پای در آورده باشد. نفسانیت و نسبیّت باید دانست که هر یک از ملاک‌های خوب و بد و کمالات و شایستگی‌های اخلاقی، گرچه در نوعیت‌ها و واقعیت‌های خود مطلق و گسترده‌اند، ولی در افراد به‌طور نسبی یافت می‌شوند؛ از این رو صلاح و فساد زنان، هم‌چون مردان، بی‌بهره از این نسبیّت نیست و خوبی در زن‌های خوب و بدی در زن‌های بد نیز یک‌سان نمی‌باشد؛ چرا که نفسانیت در افراد متفاوت بوده و خوبی‌ها و بدی‌ها هم به‌طور قهری نسبت به زن و مرد متفاوت است. هنگامی هم که سخن از ناپاکی چشم و دل به میان می‌آید، به همین نسبیّت توجه می‌شود و وقتی از پاکی سخن گفته می‌شود، باز هم نظر به این نسبیّت است و این نسبیّت می‌تواند در سایر امیال نفسانی و خُلق و خواهی‌های خوب و بد لحاظ شود. (۲۵۹) آری، میزان کمالات و صفات خوب و رذایل اخلاقی، در افراد، تفاوت داشته و درصدی از هر یک از آن‌ها در افراد مختلف به‌طور متفاوت یافت می‌شود. * * * تاکنون چهار ملاک و دلیل کلی برای نکاح بیان شد. اینک در فراز آینده به دلیل دیگری اشاره می‌شود. پنجمین دلیل: ثمرات چهارگانه‌ی ازدواج اثبات حقیقت نکاح و تبیین معنای درست آن، گذشته از مطالب پیشین، می‌تواند خواص و آثار فراوان دیگری هم داشته باشد و ضرورت انحصار آن را روشن‌تر سازد که در این‌جا به‌طور فشرده و مختصر از آن یاد می‌شود. حفظ نسل و نژادهای مختلف بشری، به اصل نکاح و وحدت شوهر بستگی دارد. شناخت نژادهای گوناگون و بهره‌گیری فراوان از آن، شناخت مبادی فرد و جامعه و شخصیت انسان‌ها و آگاهی از اساس و بنیان خانه و خانواده، قرابت و خویشاوندی، قومیت و طایفه و بسیاری از هم‌بستگی‌های نژادی، سنتی و... همه و همه، به وحدت شوی وابسته است. تحقق و شکل‌یابی عناوین زیبا و حقایق ارزش‌مندی از قبیل: پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و شوهر، حریم ناموس، غیرت و شجاعت، مسؤولیت مستقیم تربیت اولاد و بسیاری از واژه‌های مهم دیگر - که ارزش و اهمیت انسان و جامعه‌ی انسانی به آن‌ها بستگی دارد - در گرو نکاح شرعی و وحدت شوی است و بی‌آن، هیچ یک از این واژه‌ها تحقق نخواهد یافت. حال در این مرحله به هر یک از این موارد اشاره‌ی کوتاهی می‌شود و تفصیل آن در جای خود دنبال خواهد شد. (۲۶۰) الف) حفظ نسل سلامت و حفاظت نسل و نژادهای گوناگون بشری، ریشه‌ی تمامی کرامت‌های انسان و پیش‌فرض‌های جامعه‌ی انسانی است. عدم تحقق کامل این امر و اهمال و سهل‌انگاری درباره‌ی آن انسان را از ارزش انداخته، آدمی را به موجودی مهمل و بی‌سمت و سو تبدیل می‌کند؛ هم‌چنین او را از رشد و تکامل و معنویت

باز می‌دارد و از صحنه‌ی کمالات هستی دور نموده و به جنبنده‌ای بی‌عنوان تبدیل می‌کند. حفظ نسل، همان استمرار ریشه‌ی صحیح و موزون آدمی در مسیرهای مشخص خود و حراست از نسل‌های گوناگون بشری است که این مهم با استمرار نژادهای مختلف تحت عناوین خاصی هم‌چون: قوم، نژاد و فامیل و با طبایع مشخص و مزاج‌های معین و روحیه‌های گوناگون تحقق می‌یابد. حفظ نسل‌های مختلف و اهمیت دادن به آن می‌تواند گستره‌ی ابعاد و زوایای روح و جسم آدمی را نشان داده و زمینه‌ی شناخت نسل‌های بشری باشد که این شناخت برای معرفت آدمی و درک او ثمرات گوناگونی را در بر خواهد داشت. شناخت انسان - این کامل‌ترین موجود و سرآمد موجودات هستی - به‌طور مشخص بستگی به شناخت نسل‌ها و نژادهای او دارد و این امر، ریشه‌ی شناخت جهات فراوانی از تفاوت‌های حقیقت انسان می‌باشد. از این طریق می‌توان آدمی را به‌طور ملموس مورد شناسایی، تحلیل و بررسی قرار داد و همین شناخت می‌تواند در بازیابی انسان و تمدن جامعه‌ی انسانی نقش عمده و مؤثری داشته باشد. حفظ نسل و معرفت به آن می‌تواند مشکلات روحی و جسمی، کمبودهای روانی و نواقص طبیعی - جسمانی آدمی را برطرف نماید و با هرگونه امکانات پیش‌گیری را فعلیت بخشد؛ همان‌طور که حفظ نسل و شناسایی آن می‌تواند بسیاری از مشکلات موروثی را برطرف ساخته، جهات مثبت آن را رشد دهد و در جهت سالم‌سازی فرد و (۲۶۱) جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرد. تمام آنچه گفته شد، با نکاح سالم و وحدت شوهر - که در واقع فرمان الهی و فرهنگ ملی هر قوم و ملتی است - تحقق می‌یابد. کنترل کیفی جمعیت در طول تاریخ، همیشه فرزندان، هم‌چون زنان در مخاطره‌ی تصمیم‌های نامناسب مردان یا افکار و برداشت‌های متفاوت جامعه قرار داشته‌اند؛ به‌طوری که به بهانه‌های مختلف، گاهی زیادی فرزند و گاهی کمی آن ترویج می‌گردد؛ این فردی زیادی نسل و دیگری، محدودیت آن را سفارش می‌کند، در حالی که تمام این طرح‌ها و توصیه‌ها تنها نتیجه‌ی افراط و تفریط است. در این میان، آنچه مسلم است، سزاوار نبودن نسل کشی است. (۱) نسل کشی خطای بزرگی است که نباید کسی تحت هیچ عنوان و شرایطی به آن دامن بزند. البته امر دیگری ۱- «و لا تقتلوا اولادکم خشیهً املاقٍ نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطاً کبیراً؛ اسراء / ۳۱. فرزندانان را از ترس فقر و تنگ دستی نکشید؛ ماییم که رزق و روزی آن‌ها و شما را بر عهده داریم. کشتن فرزندان بی‌گناه خطای بزرگی است.» - «و لا تقتلوا اولادکم من املاقٍ نحن نرزقکم و ایاهم؛ انعام / ۱۵۱. و فرزندانان را از ترس فقر و ناداری نکشید؛ ماییم که شما و آنان را روزی می‌دهیم.» - «و عن بکر بن صالح قال: کتبت الی ابی الحسن «علیه السلام» انی اجتنبت طلب الولد منذ خمس سنین و ذلک ان اهلی کرهت ذلک و قالت: انه یشدد علی تربیتهم لقله الشیء فماتری؟ فکتب «علیه السلام» الی اطلب الولد فان الله عزوجل یرزقهم؛ کافی، ج ۶، ص ۳، ح ۷. بکر بن صالح گوید: برای امام موسی کاظم «علیه السلام» نوشتم که پنج سال است از بچه‌دار شدن پرهیز دارم و این به دلیل عدم تمایل همسرم به داشتن فرزند است. همسرم می‌گوید: به علت تنگ‌دستی، رسیدگی به فرزندان و تربیت آنان برایم سخت و دشوار است. نظر شما چیست؟ امام «علیه السلام» در جواب برایم نوشتند: بچه‌دار شو و در پی فرزند باش؛ خداوند آنان را روزی می‌دهد.» (۲۶۲) که در این بحث باید مورد اهتمام قرار گیرد، این است که نسل بی‌رویه، چیزی جز وزر و وبال برای جامعه‌ی انسانی، به ارمغان نمی‌آورد. حال سخن ما این است که باید نسل از نظر کیفی مهار و کنترل گردد؛ نه این که به نسل کشی رو آورده شود و نه به کمیت و زیادی بی‌رویه‌ی نسلی بی‌محتوا گرایش پیدا شود. باید برای سالم‌سازی ساختار جامعه، نسل آدمی کنترل گردد و کیفیت بر کمیت حاکم شود و با سالم‌سازی افراد و یا نسل‌های مشکل‌دار جامعه و به اندازه‌ای که توان اداره‌ی آن هست، با آزمایش کیفیت، از دودمان افراد سالم و شایسته، فرزندان سالم و قوی متولد شود تا نوعیت جامعه، اوصافی با کیفیت بالا داشته باشد. باید افراد ضعیف، ناسالم، ناقص، کم‌هوش و ناپاک و دور از معنویت و دیگر کسانی که از سلامت و قوت بالایی برخوردار نیستند اصلاح شوند و با سالم‌سازی و پیش‌گیری، مشکلات آن‌ها کم‌کم برطرف گردد و در کوتاه مدت تا رفع مشکلات، در تولید نسل محدود شوند و کسانی که برجستگی‌هایی دارند، به زاد و ولد تشویق گردند. باید دولت برطرف‌سازی مشکلات نسل‌های جامعه را به‌طور کلان در اولویت نخست قرار دهد و نسل‌های برجسته و سالم را حمایت نماید و در صورت

لزوم، دولت به چنین افرادی جهت بازیابی و تربیت سالم نسل، یارانه و کمک هزینه و حتی هزینه کامل پرداخت کند تا نسل جامعه، رو به رشد و توانمندی بگذارد. جامعه‌ی سالم در گرو کنترل کیفی نسل است و کمیت بی‌رویه‌ی نسل، چیزی جز فقر و فلاکت و محرومیت پیش نخواهد آورد. در این جا ممکن است گفته شود: چنین محدودیتی خلاف آزادی افراد است. در پاسخ می‌گوییم: گاه می‌توان آزادی‌های فردی را به خاطر مصالح کلی و منافع اجتماع محدود ساخت. اگر آزادی‌های فردی موجب شود یک نسل بی‌رویه و خالی از محتوا و جمعیتی (۲۶۳) بی‌خاصیت و گرسنه به بار آید، مصالح عمومی، آن را محدود می‌سازد. فراوانی جمعیت بی‌ثمر و بیهوده، چه نتیجه و کمالی در بردارد! مصالح عمومی باید آزادی‌های فردی را کنترل نماید و این طور نیست که افراد آزاد باشند هر نسل و فرزند ناقص و ناتوانی را به دنیا آورده و در میان اجتماع رها کنند و توقع داشته باشند که دولت یا جامعه بار ناتوانی‌های آنان را بکشد. وقتی فرزندی سلامت نداشت، باید هر چه دارایی هست، صرف دارو و مداوای او گردد؛ فرزندی که استعداد ندارد، نیروهای فرهنگی جامعه را گرفتار خود خواهد ساخت؛ زندان‌ها پر از چنین افرادی خواهد گردید و...؛ چه خوب است برای رفع تمام کاستی‌ها، از ابتدا نسل مورد کنترل کیفی قرار گیرد تا جامعه‌ای سالم و قوی داشته باشیم. امروزه در دنیا برای تولید هر چیزی، از گیاهان و نباتات گرفته تا حیوانات، چنین تست‌ها و آزمایش‌هایی وجود دارد. چه بسیار دقت می‌شود تا معلوم گردد که کاشت چه گیاهی یا چه بذری در چه منطقه‌ای مناسب است. چقدر تلاش صورت می‌گیرد تا روشن شود که کدام نژاد اسب یا چه نژادی از گاو و یا کدام نوع فناری برای تولید مناسب است. آری، تنها انسان است که تصحیح و اصلاح نسل در مورد او رعایت نمی‌شود و عدم رعایت این امر سبب شده که امروزه یک میلیارد مسلمان نتوانند در دنیا نقش اساسی داشته باشند، بلکه مشکلات آن‌ها چنان وضعیتی را به بار آورده که حرمان و کمبود، همه‌ی دولت‌ها و ملت‌های مسلمان را محاصره نموده است! گرچه این مشکلات، منحصر به مسلمانان هم نیست، ولی اسلام از چنان موقعیت والایی در اندیشه و عمل برخوردار است که نباید جوامع اسلامی گرفتار این گونه مشکلات باشند. (ب) شناخت فرد و جامعه شناخت فرد، جامعه، انسان و جهان و تنوع و تشخیص فراوان آن‌ها و اطلاع از (۲۶۴) امکانات بی‌پایان آن‌ها در گرو نکاح و حفظ نسل و شناسایی کامل آن خواهد بود. اهمیت ندادن به این امر، فرد و جامعه‌ی انسانی را در ورطه‌ی تباهی کامل قرار داده، دانستی‌های انسان را درباره‌ی مراتب پیشرفت دگرگون می‌سازد و وی را از صعود به قله‌ی بلند ارزش و کمال باز می‌دارد. شناخت یک جامعه به شناخت چگونگی تمایلات عقیدتی و برخوردهای علمی افراد آن بستگی دارد. تمایلات عقیدتی افراد را می‌توان در امر نکاح و زناشویی بررسی نمود و بسیاری از برخوردهای فردی و عمومی را از موضوع نکاح و آمیزش آن‌ها می‌توان یافت. شناخت درست قوانین اجتماعی و سنت‌های عمومی هر جامعه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چرا که درستی و استواری این قوانین به سود جوامع گوناگون است و تحقق این امر نیز بستگی به خانواده‌ی سالم دارد و آن هم در گرو سلامت نکاح و ازدواج است. اگر ازدواج، پیرو سنن الهی، قوانین فطری و نیازمندی‌های طبیعی صورت پذیرد، از استواری خاصی برخوردار است، ولی اگر بر اساس خواسته‌های زودگذر نفسانی و قوانین صوری و ظاهری صورت بگیرد، این قوانین به طور قهری و به زودی بی‌محتوا می‌گردند و گذشته از آن که گشایش مشکلات و رفع نیازمندی‌ها را در پی ندارند، به آن‌ها عمل نمی‌شود، مورد هجوم کاستی‌ها قرار می‌گیرند و عدم موقعیت آن‌ها در هویت قانونی و زمینه‌های اجرایی به تزلزل و انحطاط فرد و جامعه منجر می‌شود. (ج) خانه و خانواده خانه و خانواده اساسی‌ترین بنیاد وحدت و مهم‌ترین واحد تشکیل جامعه است. عمیق‌ترین کانون عواطف و ارزش‌ها در خانه متمرکز است و رشد و هدایت جامعه به (۲۶۵) آن بستگی دارد. خانه و خانواده ریشه‌ی اساسی و هسته‌ی مرکزی اجتماع و حلقه‌ی استوار بقای انسان و موجودیت بشر است و سلامت آن در گرو نکاح درست و زناشویی سالم است؛ به طوری که بدون تحقق این امر، هرگز امید تحقق جامعه‌ی سالم، هماهنگ و هم‌گون را نباید داشت. دنیای بشری بدون بقای این اصل، زشت‌ترین شکل را به خود می‌گیرد که به مراتب بدتر از یک جنگل طبیعی خواهد بود؛ زیرا حیوانات هم از این امر غریزی بهره‌مندند و کانون گرم خانواده و نکاح و مباشرت‌های حساب

شده را به خوبی می‌شناسند و به آن اهمیت می‌دهند. امروزه اگر در دنیا وحدت‌های گوناگون قومی، نژادی و مسلکی دیده می‌شود، به علت حفظ بنیان خانه و خانواده است و بسیاری از نابسامانی‌های موجود، وابسته به عدم رعایت کامل اصول خانه و خانواده و امر نکاح و زناشویی و ناشی از مباشرت‌های ناسالم است. رعایت اصول خانه و خانواده می‌تواند جامعه و مردم را اصلاح کند و به بسیاری از نابسامانی‌های عمومی و نژادی، عنادها، جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌های مختلف در دنیا پایان دهد. اختلاف طبقات و محرومیت‌های بخش عمده‌ای از مردم و جنگ‌ها و درگیری‌های امروز جامعه‌ی انسانی بر اثر عدم رعایت اصول درست خانه و خانواده است. خانواده محل آرامش، صلح، صفا، مهر و محبت است و وجود آن می‌تواند بسیاری از تنش‌ها و چالش‌ها را برطرف نماید. زیباترین مفاهیم و واژه‌ها و همه‌ی امید و آرزو و عشق و دل‌بستگی‌های انسان از نکاح و لوازم آن ناشی می‌شود. واژه‌هایی از قبیل: پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و شوهر، غیرت و ناموس، جوان‌مردی و شجاعت، مهر و محبت، عشق و صفا و بسیاری دیگر از مفاهیم ارزشی از ازدواج جان می‌گیرد. باید باور داشت که نکاح، سرچشمه‌ی تمام زیبایی‌ها، پاکی‌ها و ارزش‌های فطری و (۲۶۶) معنوی است. پدر، این واژه‌ی مقدس و حقیقت تمام نمای مدیریت زندگی، و مادر، چهره‌ی تمام نمای مهر و محبت، کانون خانه را گرم نگاه می‌دارند. ارزش آدمی وابسته به همین حقایق و معانی است و بروز فعلیت‌ها، رشد کمالات، ظهور زیبایی‌های روحی و معنوی بشر و دیگر واژه‌های زیبایی و کمال در گرو تحقق زناشویی و شور و عشق و محبت آن است و بی‌آن، هیچ یک از این امور نمی‌تواند سیمای درست و کاملی به خود بگیرد. انسان بدون این معانی و حقایق هرگز انسان نیست، بلکه کم‌تر از حیوان است و از مرتبه‌ی زیست گرگ و خوک هم پایین‌تر می‌رود! (د) تربیت فرزندان در یک زندگی خانوادگی و در جامعه‌ای کوچک به نام «خانه» می‌توان عناوینی از هم‌بستگی را مشاهده نمود: پدر، مادر، خواهر و برادر، اعضای یک خانه را تشکیل می‌دهند. فرزند در خانه نیازمند مسؤول مستقیم و سرپرست است تا در مدت رشد خود نیازهای مادی و معنوی خویش را در پناه او برطرف نماید و از امکانات خاص موجود تحت سرپرستی پدر و مادر برخوردار باشد. مسؤولیت مستقیم اداره‌ی زندگی به عهده‌ی پدر است که دارای توانایی‌های گوناگون می‌باشد؛ اگر چه مادر هم در بسیاری از جهات، مهم‌ترین، بلکه تنها عامل رشد فرزند است. فرزند بدون بهره‌مندی از وجود پدر و مادر نمی‌تواند روح و روان سالمی داشته باشد و این نیز در گرو تحقق نکاح شرعی است و وحدت شوهر رابطه‌ی مستقیمی با تحقق آن دارد. بدون مادری سالم و بی‌وحدت شوهر، هرگز نمی‌توان در جامعه‌ی انسانی موقعیت ثابت و سازنده‌ای برای فرزند در نظر گرفت و تضمین مناسبی (۲۶۷) برای صیانت مادی و معنوی او پیش‌بینی کرد و او را در مسیر مشخص و درستی قرار داد. نکاح؛ شاهد شیرین محبت در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: سلامت یک جامعه و رشد آن در گرو تشکیل خانه و خانواده و این نیز وابسته به نکاح است. بی‌بند و باری، فساد و فحشا و پلیدی و عصیان هم نتیجه‌ی دوری از این امر یا بی‌اعتقادی و اهمال نسبت به آن است. دوری از نکاح و زناشویی درست یا اهمال نسبت به آن، زمینه‌ای برای هر ناپاکی است. بی‌عفتی، بی‌ناموسی، زنا، اختلاط‌های بی‌مورد زن و مرد در جامعه و محیط زندگی، عیش و عشرت‌های شبانه و رابطه‌های نامشروع و بی‌رویه، بزرگ‌ترین عامل تباهی جامعه‌ی انسانی است و دامن زدن به این گونه مفاسد حکایت از بی‌هویتی فرد و جامعه می‌کند. جامعه و افرادی که اساس نکاح و موازین اخلاقی را از اندیشه و عمل خود دور نموده و به آن اهمیت نمی‌دهند، هرگز شاهد شیرین خیر و صلاح، سلامت و نشاط و مهر و محبت را نمی‌چشند و از شور و شوق و عشق و عواطف انسانی بی‌بهره می‌مانند. افراط‌های دنیای - به اصطلاح - آزاد امروز، افراد بی‌بند و بار جوامع پیش‌رفته و مراکز فحشایی که در گوشه و کنار دنیا به طور فردی و گروهی به چشم می‌خورد، بهترین مصداق برای این گونه زندگی‌های تهی و بدفرجام است. گویاترین شاهد برای زندگی بی‌قیدوبند، با وجود فسادها، زشتی‌ها، نارسایی‌ها و محرومیت‌ها در لابه‌لای عشرت‌ها و بد مستی‌های مداوم، دنیای آلوده‌ی عصر تجدد و مراکز فحشا و فساد است. مشاهده‌ی چنین مردمی و دیدن چنین مراکز فساد و فحشایی با ویژگی‌های خاص خود روشن‌ترین دلیل بر محکومیت این گونه افراد و چنین (۲۶۸) فرهنگی است. هیچ فرد فهمیده و عاقلی حاضر نمی‌شود که با خانواده‌ی

خود به چنین مراکزی وارد شود و برای زندگانی چند روزهی دنیا در آن‌ها ساکن گردد و با آن موقعیت‌ها و موجودیت‌های ناپسند زندگی کند یا هم‌چون آن افراد باشد. بنابراین کسانی که با نیش قلم و بیان، بی‌بندوباری را ترویج کرده، فحشا را اشاعه می‌دهند و از معاشرت‌های ناسالم حمایت می‌کنند، خواسته یا ناخواسته، به جامعه‌ی انسانی زیان وارد می‌سازند. آگاهی و مشاهداتی که از چنین مراکزی در جوامع آزاد به دست می‌آید، حکایت از نامردمی‌های فراوانی می‌کند که شایسته‌ی افراد سالم و وارسته نیست و کسانی که به این‌گونه امور دامن می‌زنند نیز ممکن نیست انسان‌های سالمی باشند. نکاح در عالم حیوانات نکاح و وحدت زوج منحصر به انسان نیست و حتی در میان حیوانات نیز این امر جریان دارد و آن‌ها هم نسبت به آن بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نیستند. غریزه‌ی طبیعی ناموس‌شناسی و دفاع از آن و عواطف پدر و فرزندی در میان آن‌ها نیز به قوت تمام حاکم است. حتی می‌توان این موضوع را به عالم جمادات هم سرایت داد و معتقد بود که آن‌ها نیز در تحقق تکوینی خود بی‌بهره از نوعی رابطه‌ی مشخص نیستند و در بقا و نوع استمرار، سیر طبیعی خاصی را دنبال می‌کنند که ریشه در اصل تکوین موجودات دارد. گرچه دنیای امروز برای شناخت عالم حیوانات و خصوصیات آن زحمات فراوانی کشیده، ولی مجامع علمی جهان باید برای شناسایی هرچه بیش‌تر ویژگی‌های مواد و عناصر گیاهان و حیوانات تلاش گسترده‌ای به کار برند تا علاوه بر آشنایی بیش‌تر با احکام و قوانین فطری حاکم بر آن‌ها، نوع بهره‌گیری از آن‌ها نیز برای انسان به بهترین (۲۶۹) شکل امکان‌پذیر گردد. در عالم حیوانات دو امر مهم باید مورد توجه قرار گیرد؛ نخست این‌که: آیا حیوانات هم نکاح و وحدت جنس مذکر را در آمیزش رعایت می‌کنند و در امر نکاح و تولیدمثل، مانند انسان محدودیت‌هایی دارند؟ دوم این‌که: بر فرض اثبات، این امر می‌تواند چه نقش مهمی در زندگی انسان داشته باشد؟ نسبت به امر نخست باید گفت: به‌طور کلی حیوانات هم از این اصل پیروی می‌کنند و وحدت جنس مذکر و حفظ نسل برای آن‌ها نیز یک اصل پذیرفته شده و مسلم است. مسأله‌ی ناموس و دفاع از حریم آن، فرزندی و امور مربوط به آن، در میان آن‌ها به‌طور ملموس و با شگفتی حکم فرماست و تنها در بعضی از حیوانات خلاف آن مشاهده می‌شود؛ گرچه در میان همان بخشی که این اصول را رعایت نمی‌کنند، تفاوت‌های فراوانی با خصوصیت‌های شگرف به چشم می‌خورد که فرصت بیانش نیست. جانورشناسان باید درباره‌ی این دسته از حیوانات که شرایط و احکام موردنظر را رعایت نمی‌کنند، تحقیق نموده و چگونگی و رتبه‌ی آن‌ها را در حیوانیت مشخص کنند. باید روشن شود که امر نکاح، وحدت جنس مذکر، ناموس‌شناسی، حفظ نسل و حراست از آن به چه خصوصیات و صفاتی در حیوانات بستگی دارد. آیا می‌توان همین امر را راهی برای شناخت مرتبه‌ی معرفت حیوانات و موجودات قرار داد؟ آیا می‌توان گفت: حیواناتی که این اصول را رعایت نمی‌کنند، در قلت به سر می‌برند و در مرتبه‌ی بسیار پایینی از رشد ذهنی و موقعیت حیوانی قرار دارند؟ تمام این مسایل باید در مقام خود به دقت دنبال شود. درباره‌ی امر دوم نیز باید گفت: فرض تحقق امر نخست و شناسای این خصوصیات در میان حیوانات و نسل آن‌ها و هم‌چنین تعیین میزان اقبال و اهمال و تمیز مراتب (۲۷۰) مختلف ادراکی آن‌ها نسبت به درک و رعایت این اصول، یکی از راه‌هایی است که می‌توان به این نتیجه رسید که رعایت این امور در انسان‌ها نیز فطری و حقیقی است و اهمال بعضی افراد و گروه‌ها دلیل بر بی‌هویتی آنان نسبت به مرتبه‌ی انسانی و تنزل به پایین‌ترین مراتب حیوانی است؛ هم‌چنین انگیزه‌های حیوانی و بی‌بند و باری، تخریب زمینه‌های نکاح و مغالطه در این‌گونه مباحث، استهزا به معنویت و شخصیت انسان است. به همین جهت، صاحبان این‌گونه برداشت‌ها را باید دشمنان جامعه‌ی انسانی دانست و اندیشه و افکار ایشان را بزرگ‌ترین عامل تباهی، تخریب و ناهنجاری‌های جامعه به حساب آورد. گزیده‌ی بحث نکاح از این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که: نکاح حقیقتی است که انکار آن نشان‌گر جهالت یا آلودگی است و این حقیقت منافاتی با آزادی زن ندارد. گرچه نکاح دارای ویژگی‌هایی است که آن را از زنا متمایز می‌نماید، ولی این تمایزها را نباید قید و بند نامید؛ زیرا میان این دو، در حقیقت و عنوان تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. دوستی، معاشقه و مباشرت یک زن با مردان متعدّد، در عرض شوهر یا در طول آن و یا به‌طور جمعی و با هم - که در کشورهای به اصطلاح پیش‌رفته طرف‌دار هم دارد و شمار فراوانی در پی ترویج و تحقق آنند - برای زن،

تباهی و فساد بار می آورد و او را مهمل و بی ارزش می نماید؛ بنابراین، زن و مرد در همه صفات یک سان نیستند و گرنه وجودی مکرر بودند؛ نه مکمل. هم چنین بیان ویژگی های هر یک هرگز ناشی از تعصب های قومی و سنتی و برداشت های یک جانبه نیست. آمیزش های گوناگون و آلوده، نه تنها موجب کامجویی و سرور زن نمی شود، بلکه چیزی جز اضطراب و پریشانی برای او به ارمغان نمی آورد. ازدواج تنها با یک مرد، (۲۷۱) احتکار زن نیست؛ همان گونه که تجاوز به زن یا خیال پردازی های زشت و ناموزون نسبت به او مفهوم آزادی زن را در بر ندارد و حفظ حدود این امر، مانند دیگر امور، ضروری است. نکاح - این سنت متداول تمام اقوام و ملل انسانی - گذشته از فواید فراوان فردی و اجتماعی و ثمرات معنوی بسیار، تنها راه اساسی در ساختار درست فرد، خانواده و جامعه و طریق منحصر به فرد برای ایجاد نظام سالم انسانی است. این حقیقتی است که از یک ابدیت حتمی و ضرورت عقلی خاص برخوردار است. در این بحث، ما تنها در صدد آن نبودیم که بگوییم: نکاح و ازدواج شرعی و وحدت مرد برای زن، روش پسندیده یا پسندیده تر است و دیگر روش های غیرمتعارف در زندگی فردی و اجتماعی یا ارتباطات آلوده انسانی دارای اشکال است، بلکه مقصود ما آن است که نکاح و ازدواج شرعی و سنتی در هر قوم و ملتی تنها راه درست ادامه ی زندگی فردی و اجتماعی انسان است و ظهور و فعلیت کمالات انسان، رشد و شکوفایی بشر و تحکیم نظام جامعه ی انسانی در گرو تحقق همین امر است؛ علاوه بر این، ثمره ی نکاح، زاد و ولد سالم و سلامت نسل های آینده است که در صورت قطع این زاد و ولد یا انحراف در آن، جامعه ی بشری به سوی نابودی یا انحطاط نسل پیش می رود. ازدواج و کمال بسیاری از افراد جامعه ی ما از ازدواج، چیزی بیش از «با هم بودن» نمی فهمند؛ در حالی که ازدواج، عامل تحقق کمال مطلوب انسانی و حقیقتی فراتر از آمیزش جنسی یا با هم بودن است. هر موجودی و به طور قهری، انسان، مطلوبی دارد و هیچ مطلوبی هم بی طالب نیست. زن و مرد با وجود تفاوت های فراوان، از هماهنگی فطری و روانی و موقعیت های اجتماعی برخوردارند و نباید زندگی و حیات طبیعی انسان با عادت ها یا (۲۷۲) اجبارها شکل گیرد. بنا بر این اصل، بسیاری از ازدواج های سنتی که بیش تر در جهت تملک خانه و خانه دار شدن، سرپناه و هم راهی پیدا کردن و کسب شغل، مقام اجتماعی و... می باشد، بودنش رنج و مصیبت و نبودش عذاب و وحشت است. از آن جا که انسان ها با یک دیگر تفاوت دارند، هر انسانی باید ببیند چه فردی مطلوب و مکمل حقیقی اوست و در سایه ی لطف فردی می تواند بیارامد و این خود یک انتخاب حیاتی برای تشکیل خانواده و زندگی مشترک است. به همین جهت، ازدواج مشکل ترین مسأله و زیباترین انتخاب انسان است. روش ازدواج های موجود - که روشی سنتی است و تنها با هم بودن را فراهم می کند - اساس چندان محکمی ندارد و بسیاری از مشکلات خانواده و جامعه ی ما ناشی از همین امر است. ازدواج باید از این زن و مرد در کنار هم، موجودهایی اجتماعی - خانگی و خانگی - اجتماعی بسازد. جامعه ی فعلی ما با مشکلات موجود خود، ایجاب نمی کند که زن، زن باشد، با کمال باشد و زندگی فردی و اجتماعی موزونی داشته باشد، مگر این که به دشواری و در حد محدود به این آمال برسد. مطلوب ها در ازدواج متفاوت است؛ مانند: عنوان اجتماعی، دانش و علم و اندیشه، ثروت و... حال، در ازدواج، انسان باید مطلوب خود را مشخص کند و گرنه وجودش عبث می شود. زندگی آن است که هر لحظه از لحظه ی پیش شادتر، آمیخته با تلاش بیش تر و لذت بخش تر باشد؛ چرا که اگر انسان مرتبه ای از کمال را پیدا کند، سختی ها هم برای او لذت بخش می شود. اگر فردی خواست شمع باشد و سلامت و سعادت خود و دیگران را دنبال کند، باید سنت های غلط را به دور ریزد و با همت بلند و تلاش فراوان به دنبال ایفای درست نقش خود باشد و هم چون هر کار دیگری توشه ی علمی و توان عملی آن را فراهم (۲۷۳) سازد. زندگی اشتراکی و تشکیل خانواده، آگاهی ها و توانایی های مناسب خود را لازم دارد که افراد جامعه و نظام اجتماعی باید در جهت تحصیل آن گام بردارند و گرنه باید خود را برای نابسامانی ها و ناهنجاری های هر چه بیش تر آماده سازند. نکاح پایان راه نیست به جاست که در پایان این بخش به اشکال دیگری در زمینه ی نکاح اشاره شود. ممکن است گفته شود: گاهی یک زن نمی تواند شوهر مناسب خود را به دست آورد، یا به ناچار به ازدواج با فرد نامناسبی تن می دهد و به مشکلات فراوانی مبتلا می شود، یا این که پس از ازدواج، شوهر

نمی‌تواند او را راضی نماید، یا وضعیت مزاجی و اخلاقی زن با آن مرد سازگاری ندارد، یا مشکلات جنسی پیش می‌آید و یا مشکلات دیگری اتفاق می‌افتد که راه علاج مناسبی هم ندارد؛ در این گونه موارد، زن محکوم به سازگاری است و باید بسوزد و بسازد و هرگز دم نزنند. در پاسخ می‌گوییم: هرگز چنین نیست که زن نتواند مشکلات خود را پی‌گیری کند. او ازدواج می‌کند تا مشکل فردی و اجتماعی خود را برطرف سازد و به آرزوهای طبیعی خویش دست یابد؛ نه آن که مشکلات طاقت‌فرسا بر او تحمیل شود. نکاح نیز هرگز محکومیت زن را به دنبال نخواهد داشت. شریعت، همان‌گونه که نظر به وحدت شوهر برای زن دارد، توانایی‌های شوهر را هم درباره‌ی زن با شرایط و خصوصیات مشخص در نظر می‌گیرد. اگر مردی به هر دلیل نتواند زن را سعادتمند سازد، زن می‌تواند به مقتضای اندیشه و عقل تصمیم بگیرد و در صورت لزوم از او جدا شود. در شرع مقدس اسلام تمام این امور به طور مشخص و مفصّل پیش‌بینی و مطرح گردیده است. عقل و شرع در این زمینه احکامی دارند که مجال هیچ توهمی را برای انسان اندیشمند باقی نمی‌گذارند. (۲۷۴) شریعت سفارش نموده است که ازدواج بر اساس آگاهی و دقت صورت پذیرد. ازدواج باید چنان باشد که زن و مرد، قبل از تحقق نکاح، به‌خوبی از محسنات، مشکلات، نواقص و کمبودهای یک‌دیگر اطلاع یافته و با مشاوره و تحقیق در این وادی قدم بگذارند و از کوچک‌ترین مسأله غافل نباشند. آن‌ها می‌توانند پیش از عقد با هم بنشینند و از ویژگی‌های یک‌دیگر باخبر شوند و حتی به تمام بدن هم‌دیگر - جز عورت - نگاه کنند تا در آینده مشکلی پیش نیاید. حال اگر بعد از عقد مشکلی پیش آید که معقول و قابل رفع نبوده و مانع ادامه‌ی زندگی باشد، زن می‌تواند با مطرح کردن آن از مرد جدا شود که در آینده به آن خواهیم پرداخت. یکی از امتیازهای طلاق شرعی این است که زن و مرد، اضطراب و محکومیت دایم به زندگی مشترک را در خود احساس نمی‌کنند و محرومیت‌های بی‌جا و تحمیلی ندارند؛ پس ثمره‌ی نکاح - که همان وحدت شوی و در واقع اتحاد دو روح است - رفع تمام ناهم‌گونی‌هاست و هرگز در آن محکومیت و محرومیتی نخواهد بود. اگر در میان مردم بدآموزی و ناموزونی دیده می‌شود، ارتباطی به شریعت ندارد، بلکه این اشکال از برداشت‌های شخصی و قومی مردم و مشکلات فرهنگی جامعه نشأت می‌گیرد که باید برطرف شود. (۲۷۵)

گستره‌ی پوشش زن

در پاسخ به پرسش مهم دیگر که: زن از چه کسانی لازم نیست خود را بپوشاند، قرآن مجید استثنای سومی را بیان می‌کند. استثنا در این آیه که محارم سببی، نسبی و دیگر اقسام را معرفی می‌کند، در سوره‌ی نور آمده است: «و لا یُبدین زینتهن الا لبعولتهنّ او آبائهنّ او آباء بَعُولتهنّ او ابنائهنّ او ابناء بَعُولتهنّ او اخوانهنّ او بنی اخوانهنّ او بنی اخواتهنّ او نسائهنّ او ما ملکت ایمانهنّ او التّابعین غیر اُولی الاربعه من الرّجال او الطّفل الذّین لم یظهروا علی عورات النّساء و لا یضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ و توبوا الی اللّهِ جمیعاً ایّها الموءمنون لعلکم تفلحون»؛ (۱) باید روسری‌های خود را بر سینه و گریبان‌شان بیندازند و محل‌های زینت خود (سر و گردن و سینه و تا مچ دست‌ها) را از نامحرمان بپوشانند، مگر برای شوهران، پدران، پدرشوهر، پسران خود، پسران شوهر، برادران خود، پسران برادر، پسران خواهران، زنان مسلمان، کنیزان ملکی خویش، خواجگانی که به زنان میل و رغبتی نداشته و وابستگی خانوادگی به آن‌ها دارند و اطفالی که هنوز به خوبی امور جنسی را تشخیص نمی‌دهند و هنگام راه رفتن طوری پاهای خود را بر زمین نزنند که زینت‌های پنهانی‌شان آشکار گردد - و صدای خلخالی که به پا دارند به گوش رسد - ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار گردید. در این آیه‌ی شریفه، محارم و کسانی که به نوعی پوشش زن نزد آن‌ها لازم نیست، به تفصیل مطرح گردیده است: از شوهر تا بستگان و دسته‌هایی هم‌چون: زنان مؤمن نسبت به یک‌دیگر جز در مورد مواضع خاص، غلام و بنده - که امروزه - بحمدالله - در ۱- نور / ۳۱. (۱۱۱) میان ما وجود خارجی ندارد - و خواجگانی که از وابستگی زن می‌باشند و تمایلات جنسی به زن‌ها را در خود نیافته‌اند و کودکانی که هنوز از مسایل جنسی آگاهی چندانی ندارند که هر یک به اجمال بیان خواهد

شد. محارم در قرآن کریم در باب محارم و اقسام و خصوصیات آن باید این موارد مذکور در آیات پوشش را با آیات تحریم در سوره ی نسا همراه کرد تا بحث خود را به خوبی نشان دهد. در این جا به اجمال از این موضوع یاد می شود و ابتدا آیه و بیان آن می آید: «حَرَمْتُ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتِكُمْ و بناتکم و اخواتکم و عَمَّاتِکُمْ و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و اُمَّهَاتِکُمْ اَللَّاتِی اَرْضَعْنٰکُمْ و اخواتکم من الرِّضَاعَةِ و اُمَّهَاتِ نَسَائِکُمْ و ربائِکُمْ اَللَّاتِی فی حِجْرِکُمْ من نَسَائِکُمْ اَللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاَنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَاجِنَاحَ عَلَیْکُمْ و حَلَائِلُ اِبْنَائِکُمُ الَّذِیْنَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ و ان تَجْمَعُوا بَیْنَ الْاَخْتِیْنِ الْاَمَّا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا؛ (۱) (ازدواج با این زنان) بر شما حرام شده است: مادران، دختران، خواهران، عمه ها، خاله ها، دختران برادر، دختران خواهر، مادران رضاعی که شما را شیر داده اند و خواهران رضاعی، مادران زنان و دختران زنان (ربیبه ها) در صورتی که با آن همسرانتان آمیزش کرده باشید؛ پس اگر با آن همسرانتان آمیزش نکرده باشید، بر شما باکی نیست (که آن زنان را طلاق داده و با دخترانشان ازدواج کنید). و نیز حرام شده با زنان فرزندانان که اصل و نسبشان از شماست، ازدواج کنید؛ هم چنین حرام است که دو خواهر را یک جا به همسری خویش برگزینید، مگر آن چه در گذشته (قبل از تشریح این ۱- نساء/ ۲۳. (۱۱۲) حکم) اتفاق افتاده باشد که خداوند همیشه آمرزنده است.» طبق این آیه ی شریفه، اضافه بر محارم پیشین که ذکر شد، زنانی که برای افرادی در حکم مادر بوده و فرزندی را شیر داده اند و خواهرانی که از یک زن شیر خورده اند، همگی مانند محرم نسبی، محرمند که در شریعت از آن ها به «اَلْحَمَّةُ کُلْحَمَّةٌ النَّسَبِ» (قرابتی هم چون قرابت نسبی) تعبیر شده و به این معناست که قرابت و محرمیت شیری - که سببی است - هم چون قرابت و محرمیت نسبی هم گون و محکم است؛ هم چنین دختران زن که از شوهر دیگر باشند و از آنان به «ربیبه» تعبیر می شود، محرمند و با آن که محرمیت سببی است، ولی به واسطه ی قرابت و تربیت، هم چون نسبی، ظاهر می گردد؛ البته با شرایط خاص خود که در مقام بیان آن نیستیم. قرآن مجید در ادامه ی این آیه می فرماید: «و حَلَائِلُ اِبْنَائِکُمُ الَّذِیْنَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ؛ عروس شما که زن فرزندانان است، محرم می باشد.» «حلائل» جمع «حلیله» است و چون با فرزند قرب و وحدت می یابد، با پدر هم محرم می شود. البته این نیز خصوصیتی دارد که اکنون در مقام بیان آن نیستیم. زن و محرمیت عمومی! از آن چه گذشت، می خواهیم تنها این مطلب مهم را نتیجه بگیریم که: این گونه نیست که زن ها در دنیایی از نامحرم ها قرار داشته و باید همه وقت و برای همیشه و در مقابل تمام افراد، در پنهانی و پوشش باشند. چه بسیار مردانی که با زنان محرمند و زنان می توانند در کنار آن ها آزادانه زندگی کنند. از شوهر و پدر و برادر تا برادر شیری و دسته های دیگری از اقوام نسبی و سببی به زن محرمند. حتی نسبت به بیگانگان، زن در کوچه و خیابان، آزادی وجه و کفین را دارد و اگر برای اودر انظار عمومی، پوشش (۱۱۳) جسمانی مواضع پنهانی لازم است، ولی وی می تواند در ارتباط های عادی و زمینه های عمومی و مراکز اجتماعی، هم چون برخورد با استاد، شاگرد، هم کار و هم راه، روابط سالم و ارزش مند، توأم با عفاف و کفاف داشته باشد؛ چنان چه در سوره ی توبه آمده است: «و الموءمنون و الموءمنات بعضهم اولیاء بعض؛ (۱) برخی از مردان و زنان با ایمان بر بعضی دیگر از آن ها ولایت دارند.» همان طور که نسبت به همه ی طبقات، از خوب و بد، این گونه روابط طبیعی وجود دارد که به آیاتی چند در این مورد اشاره می شود: «و اِنَّ الظَّالِمِیْنَ بعضهم اولیاء بعضٍ و اللّٰهُ و لٰی الْمُتَّقِیْنَ»، (۲) «وَالَّذِیْنَ آوَا و نَصَرُوْا اَوْلٰئِکُمْ بعضهم اولیاء بعضٍ» (۳) و «یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ و النَّصَارَیْ اَوْلِیَاءَ بعضهم اولیاء بعضٍ و من یتولَّهم منکم فَاِنَّهم مَعَهُمْ». (۴) در این آیات خداوند میان تمامی زنان و مردان، از بد و خوب و مؤمن و کافر، رابطه ای مستقیم برقرار می سازد؛ چه ولایت را به معنای حب و دوستی بگیریم و چه به معنای سیطره و اشراف؛ که به طور طبیعی در میان مومنان هم چون غیر مؤمنان چنین موقعیتی برقرار است. در هر صورت هر یک از این دو معنا با دیگری ملازمه ی خاص خود را خواهد داشت؛ چه در این روابط معقول و متعارف، زن و مرد، محرم باشند و چه نامحرم؛ چرا که در عنوان «ولاء» مومنین و مومنات با یک دیگر مرتبند و از هم بیگانه نیستند. این خود یک محرمیت عمومی را در ظروف مختلف ایجاد می کند؛ هم چنان که قرآن کریم نسبت به نفی و اثبات چنین رابطه ای در میان کفار و مومنان اشاره می کند که: ۱- توبه/ ۷۱. ۲- جاثیه/ ۱۹. ۳- انفال/

۷۳. ۴- مائده / ۵۱. (۱۱۴) ستم کاران با هم همراهند، کفار با یکدیگر هم‌دلی دارند، با یهود و نصاری رابطه‌ی دوستی و اخوت برقرار نسازید و همین طور موارد دیگری که قابل توجه و دقت می‌باشد؛ به‌طوری که در زمینه‌ی رابطه‌ی متقابل زن و مرد مؤمن، مواردی مانند عیادت زن از مرد مؤمن، اگرچه نامحرم باشند، مستحسن است و حتی دست دادن آن‌ها با یکدیگر هم‌راه پوششش مانعی ندارد. در این زمینه روایاتی از معصومین «علیهم‌السلام» وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود؛ دست دادن مرد با زن نامحرم عن سماعه بن مهران قال: «سألت ابا عبدالله «علیه‌السلام» عن مصافحة الرجل المرأة؛ قال: لا یحلّ للرجل ان یصافح المرأة الا امرئاً یحرم علیه ان یتزوجها: اخت او بنت او عمیه او خاله او ابنه اخت او نحوها فامرأ المرأة التي یحلّ له ان یتزوجها فلا یصافحها الا من وراء الثوب و لا یغمز کفها؛ (۱) سماعه می‌گوید: از امام صادق «علیه‌السلام» درباره‌ی حکم دست دادن مرد با زن پرسیدم؟ ایشان فرمود: دست دادن مرد با محارم خود، چون خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر خواهر و مانند آن‌ها بدون مانع چون لباس و دست کش و به‌طور مستقیم و با مباشرت اشکال ندارد و با زن‌های نامحرم دست دادن هم‌راه نوعی پوشش و بدون فشار، بی‌اشکال است.» علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن ابی ایوب الخزاز عن ابی بصیر قال: قلت لابی عبدالله «علیه‌السلام»: «هل یصافح الرجل المرأة لیست بذی محرم؟ فقال: لا الا من وراء الثوب؛ (۲) ۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۵، ح ۱. ۲- کافی، ج ۵، ص ۵۲۵، ح ۲. (۱۱۵) علی بن ابراهیم از پدرش... نقل می‌کند که گفت: به امام صادق «علیه‌السلام» عرض کردم: آیا مرد می‌تواند با زن نامحرم دست بدهد؟ حضرت در پاسخ فرمودند: نباید به صورت ملامسه باشد، ولی اگر از روی پوششی دست بدهند، اشکالی ندارد.» از این دو حدیث شریف به خوبی در می‌یابیم که ارتباط میان زن و مرد مسلمان مانعی ندارد و حتی مصافحه و دست دادن اگر از جانب یکی از آن‌ها پوششی چون دستکش، لباس یا دستمالی وجود داشته باشد، اشکالی ندارد. امام «علیه‌السلام» تنها در حدیث نخست می‌فرماید: «مرد مسلمان نباید مرد مسلمان دست زن مسلمان را فشار دهد» و جالب این‌جاست که نمی‌فرماید: زن نباید دست مرد را فشار دهد. و از آن‌جا که عفاف و پنهان‌کاری زن به‌طور نوعی مانع چنین عملی است، هیچ‌نهی نسبت به زن صورت نگرفته و مخاطب نهی، تنها مرد است. زن بر اساس مطلوبیت، متانت و ویژگی عفاف هرگز چنین کاری را نمی‌کند؛ بر خلاف نوع مرد که احتمال صدور چنین فعلی از او می‌رود. باید توجه داشت که بیان امام «علیه‌السلام» و تحلیلی که بدان اشاره شد، حکایت از عمق آگاهی اولیای دین از حقایق پیچیده‌ی روان‌شناختی است که باید در جای‌گاه مناسب خود به‌طور فنی و گسترده پی‌گیری شود. در این‌جا دو حرف پیش می‌آید: نخست این‌که آیا به راستی دست دادن زن و مرد نامحرم به‌دور از ریه و گناه ممکن و چنین امری به‌طور اساسی قابل تصور است و دوم این‌که آیا طرح این امر به‌ویژه در جامعه‌ی جوان ما که کاستی‌های بسیار دارد و زمینه‌ی فراوانی نسبت به آلودگی‌ها دارد ضروری است؟ آیا طرح این‌گونه مباحث بهانه‌ای جهت آلوده‌سازی هرچه بیش‌تر افراد به‌خصوص جوانان نیست؟ در پاسخ به پرسش نخست باید گفت: آری، در جامعه‌ای که بیش‌تر افراد آلوده (۱۱۶) باشند یا از کمبود و نارسایی‌های روحی- روانی یا کاستی‌ها و کمبودهای نفسانی برخوردار باشند، امکان برداشت‌های ناروا از طرح چنین مباحثی وجود دارد، ولی در یک جامعه‌ی معمولی که افراد از سلامت و امکانات نسبی برخوردار باشند، تصوّر چنین امری هرگز دور از ذهن نمی‌باشد؛ اگر فرد یا جامعه‌ای آلوده باشد یا دچار کمبودها و حسرت‌های جنسی باشد، دست دادن که هیچ، ممکن است صرف اختلاط و هم‌جواری یا تخاطب و هم‌سخنی زن و مرد نامحرم سبب گرفتاری، نگرانی‌های روحی- روانی و حتی آلودگی و گناه گردد، ولی با وجود سلامت نسبی و برخورداری افراد از امکانات معمول - که نطاق و دلالت هر دو روایت بر آن اشاره دارد - دست دادن زن و مرد آراسته به صفات اجتماعی سالم با نوعی پوشش مشکلی پیش نمی‌آورد. اما نسبت به پرسش دوم باید گفت: صرف طرح مباحث و بازسازی امور اخلاقی و گسترش فرهنگ و منش دین هرگز آسیبی پیش نمی‌آورد، بلکه باید مباحث انسانی و بینش و نگرش درست دینی را به‌طور سالم و دقیق دنبال نمود تا آگاهی‌های لازم علمی و دینی برای افراد جامعه فراهم گردد. با پنهان‌سازی مباحث و دور داشتن افراد جامعه از حقایق دینی، هرگز نتیجه‌ی صحیحی به‌بار نخواهد آمد و سلامت جامعه و افراد،

بیش تر در مخاطره‌ی جدی قرار می‌گیرند. پس این حرف که طرح این گونه مباحث علت انحراف بیش تر شده و بهانه‌ای در دست افراد آلوده قرار می‌دهد، سخن صحیحی نیست؛ به‌ویژه که افراد آلوده به دنبال مباحث دینی یا استفاده از احکام شرعی نیستند. اگر بسترسازی‌های لازم اجتماعی - اخلاقی فراهم گردد، این مباحث تنها آگاهی افراد جامعه را به دنبال دارد و آن‌ها را در برخوردهای اجتماعی از افراط و تفریط دور نگاه خواهد داشت و بهانه‌ها را نیز از دست افراد آلوده و اشکال تراش خواهد گرفت. (۱۱۷) عیادت زن از مرد نامحرم عن الحکم بن مسکین قال: حدّثنی سعیدة و منة اختا محمّد بن ابی عمیر بیّاع السّیبری قالتا: «دخلنا علی ابی عبد الله « علیه السلام » فقلنا: تعود المرأة اهاها؟ قال: نعم. قلنا: تصافحه؟ قال: من وراء الثوب. قالت احدهما: ان اختی هذه تعود اخوتها. قال: اذا عدت اخوتک لا تلبسی المصبغة؛ (۱) «سعیده» و «منه» خواهران محمّد بن ابی عمیر نقل کرده‌اند: ما به محضر امام صادق « علیه السلام » رسیدیم و پرسیدیم: آیا زن می‌تواند به دیدار برادر ایمانی‌اش برود؟ فرمود: آری. گفتیم: آیا می‌تواند با برادر ایمانی‌اش دست بدهد؟ فرمود: از روی لباس، آری. یکی از آن دو گفت: این خواهر من به دیدار برادران ایمانی‌اش می‌رود. حضرت خطاب به وی فرمود: هنگام ملاقات با برادران دینی‌ات از پوشیدن لباس رنگین و محرّک بپرهیز. از این حدیث، مراد، برخورد، عیادت و دید و بازدید میان زنان و مردان مسلمان به‌ویژه از جانب زن و حضور آنان با هم در اجتماع، بی‌آن که محرّمیتی در میان باشد، به دست می‌آید. حضرت عیادت زن مسلمان از مرد مسلمان را نه تنها نفی نمی‌فرماید، بلکه تأیید هم می‌نماید. مهم‌تر از آن، دست دادن زن مسلمان با مرد است که امام « علیه السلام » آن را در صورت وجود حایل نفی نمی‌کند. در این حدیث شریف، امام « علیه السلام » با بیان: «و لا تلبسی المصبغة» به امر مهمی اشاره می‌کند و آن این که: صرف پوشاندن بدن با لباس در تحقق امر پوشش کافی است و دیگر نیازی به پوشش اندام زن با چادر یا شیء منفصل دیگری نیست (۲) و تنها چیزی که مورد نهی حضرت قرار گرفته، جلف بودن و رنگ نامناسب لباس است که سبب ۱- کافی، ج، ۵، ص ۵۲۶، ح ۳، ۲- به بحث اندام و پوشش زن صفحه‌ی ۱۵۱ همین کتاب رجوع شود. (۱۱۸) تحریک و جلب توجه دیگران می‌شود. بیعت پیامبر « صلی الله علیه و آله » با زنان ... عن المفضل بن عمر قال: «قلت لابی عبد الله « علیه السلام » کیف مسح رسول الله « صلی الله علیه و آله » النساء حین بایهنّ؟ قال: دعا بمرکنه الذی کان يتوضأ فيه فصب فيه ماء ثم غمس يده اليمنی فكلما بايع واحدة منهن قال: اغمسی يدک فتغمس کما غمس رسول الله « صلی الله علیه و آله » فکان هذا ما سحته اياهنّ؛ (۱) مفضل می‌گوید به امام صادق « علیه السلام » عرض کردم: زن‌ها با پیامبر « صلی الله علیه و آله » چگونه بیعت کردند؟ حضرت فرمود: پیامبر « صلی الله علیه و آله » دستور دادند ظرف آبی که در آن وضو می‌ساختند آوردند و در آن آب ریخته و سپس دست راست خود را در آب نهادند و به هر یک از زن‌ها فرمودند: دستت را در آب بگذار و آن‌ها هم یک‌به‌یک چنین کردند. نوع مسح کردن و دست دادن ایشان با زن‌ها در زمان بیعت این گونه بوده است. از این روایت به خوبی روشن می‌گردد که آن چه اشکال دارد، ملامسه‌ی مباحثی و مستقیم است و اگر مانع و پوششی در دست یکی از دو طرف زن یا مرد نامحرم وجود داشته باشد، دست دادن اشکالی ندارد؛ به خصوص که در این روایت در پرسش عنوان «کیف مسح» و در آخر آن «فکان هذا ما سحته اياهنّ» آمده و مسح را در پوششی از آب تحقق بخشیده است. پس همان‌طور که پوشش می‌تواند با لباس یا دست‌کشی باشد، می‌تواند با آب یا چیز دیگری باشد؛ زیرا تنها مشکل صرف ملامسه مباحثی است نه دست دادن با نوع خاصی از پوشش؛ به‌ویژه که در چنین بیعتی نمایان شدن دست‌ها برای پیامبر « صلی الله علیه و آله » و زنان به‌طور طبیعی وجود داشته و می‌توان اطمینان پیدا کرد که پیامبر « صلی الله علیه و آله » و زن‌ها هنگام بیعت چشمان خود را نمی‌بسته‌اند. ۱- فروع کافی، ج، ۵، ص ۵۲۶، ح ۱. (۱۱۹) عن سعدان بن مسلم قال: قال ابو عبد الله: «أتدری کیف بايع رسول الله « صلی الله علیه و آله » النساء؟ قلت: الله اعلم و ابن رسوله اعلم، قال، جمعهن حوله ثم دعا بتور برام فصبّ فيه نضوحا ثم غمس يده فيه ثم قال: اسمعنّ يا هؤلاء! ابايعكنّ علی ان لا تشرکن بالله شیئا ولا تسرقن ولا تزیننّ ولا تقتلن اولادكنّ ولا تاتیننّ بهتاننّ تفتربنه بین ایدیكنّ وارجلكنّ ولا تعصین بعولتكنّ فی معروف. اقررتنّ؟ قلنّ: نعم! فاخرج یده من التور ثم قال لهنّ: اغمسنّ ایدیكنّ، ففعلنّ فکانت ید رسول الله الطاهرة اطیب

من ان یمسّ بها کف انثی لیست له بمحرم؛ (۱) سعدان می گوید: امام صادق «علیه السلام» فرمودند: آیا می دانی زن ها چگونه با پیامبر «صلی الله علیه و آله» بیعت کردند؟ گفتیم: خدا و شما فرزند پیامبر آگاه ترید. آن گاه حضرت فرمودند: پیامبر «صلی الله علیه و آله» زن ها را اطراف خود جمع نمود. سپس دستور داد ظرف آوردند و در آن آب ریختند و دست مبارکش را در آن فرو برد و آن گاه فرمود: ای زن ها! گوش دهید به آنچه می گویم، از شما بیعت را می پذیرم که چند امر را مورد توجه و عمل قرار دهید: شرک به خدا نداشته باشید، دزدی و زنا نکنید، فرزندان خود را نکشید، به یک دیگر بهتان روا ندارید و در غیر معصیت خدا با شوهرتان مخالفت نکنید. سپس فرمود: آیا به آنچه گفتم اقرار می کنید؟ همه ی آن ها گفتند: بلی! می پذیریم. آن گاه حضرت دستش را از ظرف آب بیرون آورد و به زن ها فرمودند: دست هایتان را در ظرف فرو ببرید و آن ها هم چنین کردند. در پایان این حدیث امام صادق فرمودند: دست مبارک پیامبر پاک تر از آن است که کف دست زن نامحرمی را لمس نماید. از این روایت شریف، چند امر آشکار می گردد: یک. امام صادق خود این بحث را طرح می کند تا موقعیت، خصوصیت و نوع ۱- فروع کافی، جلد ۵، ص ۵۲۶، ح ۲. (۱۲۰) بیعت را روشن سازد و از هر انحراف و نارسایی دور دارد. دو. چون زن ها فراوان بوده اند، برای بیعت سریع و راحت از ظرف آب استفاده شده است. سه. حضرت «صلی الله علیه و آله» شرایط بیعت را که دوری از گناهان در آن زمان بوده یک به یک به آنان گوش زد می کند و از آن ها اقرار می گیرد. چهار. حضرت دست خود را بیرون می آورد و سپس به زن ها می فرماید: دست در آب نهد. پنج. در پایان امام صادق می فرماید: دست پیامبر پاک تر از آن است که دست زن نامحرم را لمس کند. آنچه از این بیان آشکار می گردد، حرمت مس مباشری و لمس آن است؛ نه صرف دست دادن به هر نوع که باشد. «... و قالت امّ حکیم بنت الحارث بن هشام...: «یا رسول الله!...! کیف تُبیعک؟» قال: «أنتی لا- اصافحُ النساء» فدعا بقدرح من ماءٍ فادخل یدہ ثم أخرجها فقال: «ادخلن ایدیکن فی هذا الماء فهی البیعة؛ (۱) امّ حکیمه پرسید: ای رسول خدا! چگونه با شما بیعت کنیم؟ پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: من به طور مباشری با زنان دست نمی دهم؛ آن گاه حضرت ظرف آبی طلب کرد و دست مبارکش را در آن فرو برد، سپس بیرون آورد و به زنان فرمود: دستتان را در این آب فرو برید که این خود بیعت است.» این برخورد پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» حکایت گویایی بر روابط سالم اجتماعی زن و مرد است. ۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۷، ح ۵. (۱۲۱) از مجموع روایات بیعت به خوبی آشکار می گردد که آنچه از دیدگاه شرع مقدس میان زن و مرد نامحرم ممنوع است، ملامسه و دست دادن مباشری به طور عریان است و گرنه دست دادن با نوعی از پوشش چون: آب، لباس، دست کش یا دستمال اشکالی ندارد. حال، اگر این پرسش پیش آید که: چرا پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در صدر اسلام برای بیعت با زنان از ظرف آب استفاده نمود، (۱) باید گفت: علت انتخاب این نوع پوشش در دست دادن، کثرت و تعدد زن ها بوده؛ به طوری که با انتخاب ظرف آب در کوتاه ترین زمان ممکن بیعت زن ها با حضرت تحقق یافته، بی آن که زحمت و مشقتی برای زن ها یا پیامبر پیش آید و وقت با ارزش ایشان درگیر این امر گردد. پس در رابطه با دست دادن زن و مرد نامحرم با یک دیگر باید چند امر به طور اساسی مورد دقت قرار گیرد: یک. آنچه منع شرعی دارد، دست دادن مباشری و بدون نوعی از پوشش است. دو. نباید در این دست دادن فشار یا لذت و خوش آمدنی پیش آید؛ گرچه از روی پوشش باشد که در این صورت با پوشش هم اشکال دارد. سه. نوع پوشش، هر چیزی می تواند باشد: لباس، دست کش، آب یا هر مانع دیگری. چهار. آنچه در بیان این حکم مورد اهتمام است تنها دور از اشکال بودن دست دادن با پوشش و دور از آلودگی است؛ نه ضرورت داشتن یا لازم بودن آن؛ پس اگر در ظرف ضرورت موردی پیش آید که مرد مسلمانی با نوعی از پوشش با زنی به دور از مرض و آلودگی دست دهد، اشکالی ندارد؛ به خصوص که این امر در عرف ۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۷، ح ۵. (۱۲۲) دیپلماسی یا برخوردهای رسمی بین المللی برای مسؤولین امر باشد؛ نه آن که دست دادن زن و مرد مسلمان یا غیر مسلمان در سطح عموم و همگان - آن هم با آلودگی های موجود در جامعه - وجوب یا ضرورت داشته باشد که هرگز مسلمانی در پی عنوان لزوم یا وجوب این امر نیست. مقایسه ی زیبایی ها عن علی بن سويد قال: قلت لابی الحسن «علیه السلام»: «أنتی مبتلی بالنظر الی المرأة الجمیلة

فیعجبنی النظر إليها فقال لي: يا علي! لا بأس اذا عرف الله من يتيك الصديق و اياك و الزنا فانه يمحق البركه و يهلك الدين؛ (۱) علی بن سوید گوید: به امام کاظم «علیه السلام» گفتم: (به اقتضای موقعیت شغلی یا... پیش می آید که چشمم به زنان زیاروی می افتد و گاهی نگاه به آنان مرا به اعجاب و تحسین و امید دارد. حضرت در پاسخ من فرمودند: ای علی! وقتی که خداوند در این نگاه نیت پاک تو را بداند، اشکالی ندارد، لیکن از نگاه آلوده و زنا پرهیز که برکت را می برد و دین را تباه می سازد.» این روایت بیان کریمانه ای دارد که سرشار از حکمت و عطف است؛ زیرا حضرت در پاسخ به آن مرد چند امر را در یک نگاه مطرح می سازد: - امام «علیه السلام» نگاه کردن به زن ها را به آن مرد نسبت نمی دهد، با آن که از بیان مرد استفاده می شود که به دلیل نوع شغلش یا امری دیگر نگاه به زنان برایش زیاد اتفاق می افتاده است. - حضرت «علیه السلام» زمینه های بدینی را نسبت به مرد در کلام مطرح نمی کند و با وجود نگاه های زیاد مرد به زن ها نسبت گناه به او نمی دهد. ۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۶. (۱۲۳) - امام «علیه السلام» برای این که بار آن مرد سنگین نشود، حکم دشواری چون عدم صحت رؤیت و نگاه کردن به زن ها را پیش پای او نمی گذارد و به او نمی فرماید که باید به طور کلی نگاه به زن ها را کنار بگذارد، ولی با این همه، اهتمام به پرهیز از نگاه به زن ها و احتیاط در این مورد را به مرد گوش زد می کند و به طور مشروط و لولائی می فرماید: «اگر صدق و صفای نگاه تو نزد خدا مشهود باشد، مانعی ندارد؛ اگرچه باید از گناه پرهیز کامل داشته باشی.» - از این پرسش و پاسخ به خوبی روشن می شود که زن و مرد مانند «جن و بسم الله» نیستند که بگوییم: باید از یک دیگر بگریزند و تنها در قالب محرمیت و محیط خانوادگی با هم ارتباط داشته باشند. امام (ع) با وسعت نظر می فرماید: «اگر دارای صدق هستی، نگاه مکرر و قهری بسیار، اشکالی ندارد»، با آن که مرد می گوید: «از دیدن زیارویان حالت اعجاب و تحسین به من دست می دهد؛ پس زن و مرد می توانند در محیط اجتماعی و زمینه های شغلی بدون قصد ناشیست و به طور عادی با یک دیگر ارتباط سالم و قهری داشته باشند و جدا سازی زنان از مردان هم چون اختلاط و بی بندوباری آنان اساس صحیح علمی و دینی ندارد. - حضرت با آن که نسبت به چنین برخوردهایی، دیدی باز آرایه می کند، به آن فرد در مورد زمینه های احتمالی گناه هشدار می دهد؛ زیرا گرچه ارتباط و هم راهی در امور و کارهای اجتماع برای زن و مرد یک ضرورت است، ولی نباید از هواهای نفسانی و زمینه های شیطانی غفلت داشت؛ چنان که احتیاط و پرهیز و وقار و متانت در این گونه روابط، شایسته ی مؤمنان و یک جامعه ی دین مدار است. - در نهایت حضرت به آثار وضعی و قهری نگاه های آلوده و زنا اشاره می کند که همان نابود سازی و حرمان مادی و معنوی است و می فرماید: «این گناه، برکت را از زندگی و حیات را از دین می برد.» (۱۲۴) - وقتی حضرت می فرماید: «ای پاک و الزنا» تنها این نیست که مرحله ی آخر زنا در نظر ایشان باشد، بلکه با توجه به مقابله ی «لا بأس بالنظر» «این فراز از زنا چشم نیز پرهیز می دهد؛ زیرا این امر هم گناه است و به قدر خود برکت زندگی و نورانیت دین را می برد. - البته می تواند مراد از زنا همان زنای آمیزشی باشد که در این صورت، روایت از هوشیاری و هشدار معصوم حکایت می کند که مواظب باش که این نگاه در نهایت به آنجا ختم نشود و همین حالا- و در ابتدا ریشه ی آن را قطع کن. حقیقتی که قابل کتمان نیست و از بیان حضرت به دست می آید، این است که چشم برای دیدن است و چهره و هر صورتی دیدنی است. تنها نوع دیدن، مقدار آن و نیت و برداشت افراد متفاوت است. اگر دیدن به حد شرعی یا در ظرف ضرورت بوده و سلامت نفس و نیت پاک هم در میان باشد، مشکلی در دیدن نیست. در مقابل، اگر نیت پاک و سلامت نفس در کار نباشد، هر نگاهی، آلودگی به بار می آورد؛ پس روابط سالم اجتماعی را نمی توان با بند و بست های جداری و ارباب های دستوری سامان بخشید، بلکه باید با برطرف ساختن کمبودها و مشکلات و تربیت سالم و آموزه های فرهنگی، زمینه های سالم ذهنی - نفسی را در جامعه گسترش داد. چیزی که پیرو این اصل به ذهن می آید، این است که اگر نگاه مشکل شرعی نداشته باشد، با تحقق دیدن، ذهن آدمی در مورد چهره ی دیده شده تحلیل و مقایسه دارد. در این حال، زشتی و زیبایی از جهات فراوان در ذهن تداعی می شود و مرد را هم چون زن مشغول می دارد و خلاصه دیدن بدون انعکاس و مقایسه ممکن نیست. این جاست که حضرت می فرماید: «این یک واقعیت است و اگر نیت پاک و

صدق دل در میان باشد، اشکالی ندارد.» اگر در این نگاه‌ها، آلودگی، تحریک، شهوت و توهمات شیطانی پیش نیاید، این (۱۲۵) نوع توجه و مقایسه و مانند آن، طبیعی است و مشکلی ندارد. تنها سفارش، صدق دل و پرهیز از گناه است که امر دیگری است و باید نسبت به آن توجه کامل داشت. * * * بنابر تمام مطالب گذشته، پوشش سبب حضور مطمئن و سالم زن در اجتماع می‌شود؛ برخلاف سکس و عریان‌نمایی زن و اظهار زیبایی او که نه تنها مانع از حضور آزاد و مطمئن زن در جامعه است، بلکه چراغ سبزی برای جلب توجه افراد بیمار و شهوت‌پرست در محیط کار و جامعه نیز می‌باشد. زینت‌های پنهانی در پایان این قسمت شایان ذکر است که قرآن مجید بعد از بیان موارد استثنا از وجوب پوشش، سفارشی کلی هم نسبت به عفاف و حفاظت زن در جهت عدم اظهار زینت و رفتار سبک و زننده دارد که در ادامه‌ی آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور آمده است: «و لا یضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ؛ ای پیامبر! به زن‌های مومن بگو: هنگام راه رفتن طوری قدم بردارند که زینت‌های پنهان آن‌ها آشکار گردد.» مراد از این زینت پنهان خلخال بوده که هم‌چون النگو به پاهای خود می‌بستند. در میان اعراب مرسوم بوده که زنان از نوعی ابزار زینتی به نام «خلخال» استفاده می‌کردند. خلخال را به میچ پای خود می‌بستند و اگر هنگام راه رفتن پاها را قدری محکم بر زمین می‌زدند، صدای مخصوصی از آن بلند می‌شد که توجه دیگران را به خود جلب می‌کرد. حق تعالی در این فراز از آیه، زنان را از چنین راه رفتنی نهی فرموده است؛ گرچه استفاده از خلخال در صورتی که قصد اظهار در آن نباشد، جایز است. حال چون ملاک این حکم یکی است، در موضوعات دیگری که محرک بودن و (۱۲۶) جلف بودن به اندازه‌ی نامناسبی وجود داشته باشد، این حکم در هر زمان و مکانی قابل انطباق و سرایت است. بدین لحاظ، آشکار نمودن زیورآلات و آنچه سبب جلب توجه مردان نامحرم و باعث تحریک میل آنان گردد، حرام و مورد نهی پروردگار است؛ پس طبق این بیان وجود انگشتر، النگو و ناخن بلند در دست زن - همان‌طور که در روایات برای زن مستحسن شمرده شده است - اگر به صورت متعارف بوده و جلف و مفسده‌آور نباشد، حرام نیست و اطلاق «ما ظهر منها» شامل آن نیز می‌شود؛ اگرچه ممکن است در منتهای مواظبت، به طور قهری و ناخودآگاه، میچ دست هم تا حدی مورد رؤیت قرار گیرد و هر چند حفظ آن لازم است، ولی صورت قهری‌اش از موارد ضرورت و جواز می‌باشد. در پایان این آیه، حق تعالی با یک نطق واحد، زنان و مردان مومن را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: «و توبوا الی الله جمیعاً ایها المومنون لعلکم تفلحون؛ و همگی به سوی خداوند باز گردید، باشد که به فلاح و رستگاری برسید.»؛ زیرا یکی از فلسفه‌های توبه نسبت به مومن، چه زن یا مرد، آن است که هر قدر آدمی مواظبت کند تا دچار معاصی و کاستی نگردد، باز هم توان محدودی دارد و دچار مشکلاتی می‌شود که در این هنگام باید به درگاه حق تعالی رو آورد تا مورد عفو و بخشش قرار گیرد. خداوند توصیه‌ای دیگر نیز به زن‌های پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» دارد که شامل زنان دیگر هم می‌شود: «و لا یتبرجن تبرج الجاهلیة؛ (۱) - احزاب / ۳۲. (۱۲۷) ... و مانند زنان زمان جاهلیت خودنمایی نداشته باشید.» این شمول بنابراین است که عدم تبرج و خودنمایی، یک موضوع عام است و هم‌چون بیان «و لا یضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ» می‌باشد که خداوند می‌فرماید: ای زنان! خودنمایی نکنید و با زدن محکم پا بر زمین زینت خود را اظهار نکنید. هم‌چنین هنگامی که خداوند به زن‌های پیامبر می‌فرماید: «فلا تخضعن بالقول» (۱) (صدای خود را نازک نسازید)، بیان آیه عمومیت دارد و منحصر به زنان پیامبر نیست؛ زیرا خداوند در این آیه، یکی از راه‌های حفظ عفاف و متانت را برای زنان بیان می‌فرماید و آن‌ها را از رفتار و حرکات جلف و سبک منع می‌نماید و این موضوعی کلی است، هر چند مخاطب آن در این جا افرادی خاص هستند؛ زیرا در چنین موضعی مورد، مخصّص نیست. ۱- همان. (۱۲۸) عدم محرّمیت زنان با یک‌دیگر! قرآن مجید بعد از بیان محارم نسبی و سببی می‌فرماید: «... او نساءهنّ؛ (۱) زن‌های مومن با هم محرمند.» در این جا این پرسش پیش می‌آید که چه لزومی در بیان این دسته بوده است؛ در حالی که روشن است که زن‌ها به یک‌دیگر محرمند و نگاه آنان به اندام هم‌دیگر، غیر از عورت، اگر به قصد لذت شهوانی نباشد، اشکالی ندارد؟ در پاسخ باید گفت: این سخن، بیان اضافی و مزید اطلاعی است و نوعی اختصاص را نسبت به زنان مومن می‌رساند و زن‌های کفار و مشرکان را خارج

می‌کند؛ به این معنا که لازم نیست زن‌های مومن مواضع زینت خود را بر یک‌دیگر ببوشانند، ولی نسبت به غیر خودشان، هم‌چون زنان کفار و مشرکین، در این امر چندان آزاد نیستند. حال اگر سؤال شود: با توجه به این که زن به‌طور نوعی نسبت به جنس موافق خود احساس جنسی ندارد، چه نیازی هست که زن‌های مومن از زن‌های کافر و مشرک خود را ببوشانند، پاسخ می‌دهیم: این که به‌طور نوعی زنان هم‌چون مردان نسبت به جنس موافق احساس جنسی ندارند، سخن کاملاً درستی است، ولی آنچه از روایات به دست می‌آید، این است که زنان یهود و نصاری - که با زنان مسلمان مراوده و رفت و آمد داشتند - نزد شوهرانشان می‌رفتند و خصوصیات آنان را برای شوهرانشان باز می‌گفتند؛ از این رو در روایتی امام صادق «علیه‌السلام» می‌فرماید: «لا ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة فانهن ینصفن ذلک لازواجهن»؛ (۲) برای زن با ایمان شایسته نیست که بدون پوشش در برابر زنان یهودی و نصرانی ۱- نور/۳۱. ۲- کافی، ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۵. (۱۲۹) ظاهر شود؛ زیرا آنان زیبایی‌های زن مسلمان را برای شوهرانشان بازگو می‌کنند. البته به روشنی نمی‌توان از این روایت حکم حرمت را استفاده کرد و فقها آن را بر کراهت حمل می‌کنند، ولی دو مطلب در این جا قابل اهمیت است: نخست این که، زن‌های مومن باید بدانند که نقل و طرح پنهانی‌های زن‌ها و خصوصیات بدنی یا دیگر امور آنان برای دیگران، به خصوص مردها - هر چند مسلمان باشند - حرام و گناهی بزرگ است. البته آیه «مُشعر به علیّت» است؛ به این معنا که: چون زن مومن دارای تقواست، نزد او اظهار زینت، غیر از عورت و بدون قصد لذت شهوانی، اشکالی ندارد، ولی نسبت به غیر زن مومن چنین مصوئیتی در کار نیست. مطلب دوم این امر تنها یک توصیه اخلاقی است: زن‌ها باید بدانند که دسته‌ای از آنان بر اثر بی‌تقوایی - به قول معروف - نامحرم‌تر از مردها هستند و اسرار یک‌دیگر را برای همگان فاش می‌سازند؛ پس هر زن عاقلی باید به آسیب‌های این دسته توجه داشته باشد، اگرچه اظهار این مسایل، حرام و یا مکروه هم نباشد؛ چنان که روایت می‌فرماید: «نهی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» «أن تحدّث المرأة المرأة بما تخلوا به مع زوجها»؛ (۱) پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «نهی فرمود از این که زنی مسایل جنسی و خلوتی خویش و شوهرش را با زنی دیگر در میان بگذارد.» میل جنسی و پوشش از فراز «ملکت ایمان» در آیه‌ی فوق که بگذریم - چون این مورد (کنیز و خرید و فروش آن) بحمدالله امروزه برای ما وجود خارجی ندارد - نوبت به فراز «اوالتابعین ۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳/مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۵۷. (۱۳۰) غیر اولی الاربة من الرجال» می‌رسد. مقصود از «غیراولی الاربة» کسانی هستند که با زن‌ها زندگی می‌کنند، ولی نیاز و احساس و تمایل جنسی نسبت به آن‌ها ندارند. نکته‌ی قابل توجه در این جا این است که پوشاندن مواضع زینت از مردانی که میل و رغبت جنسی به زنان ندارند - هم‌چون دسته‌ای از دیوانگان و افراد ابله که در خود تمایل جنسی نسبت به زن‌ها احساس نمی‌کنند - لازم نیست. این جاست که وقتی چنین دقت‌های ظریفی در قرآن دیده می‌شود، باید گفت: آدمی هر قدر در قرآن کریم - که در بردارنده‌ی حقایق دین و هستی است - تفکر و تعمق داشته باشد، به حقیقت آن بیش‌تر پی می‌برد. آری، قرآن کریم - که بر اساس فطرت نازل شده - از هر گونه افراط و تفریطی به دور است و آدمی را در طریق همان فطرت الهی قرار می‌دهد. اکنون روایاتی چند که ناظر به بحث ماست، دنبال می‌شود: ۱- محمد بن اسماعیل بن بزیع (۱) گوید: از امام رضا «علیه‌السلام» درباره‌ی پوشش زنان آزاد در برابر خواجگان پرسیدم. امام «علیه‌السلام» فرمود: «کانوا یدخلون علی بنات ابی الحسن «علیه‌السلام» و لا یتقنن»؛ (۲) خواجگان نزد دختران امام موسی بن جعفر «علیهماالسلام» رفت و آمد می‌کردند، در حالی که دختران وی سر برهنه بودند. پرسیدم: آن خواجگان آزاد بودند؟ حضرت فرمود: خیر - بلکه بنده بودند - پرسیدم: پس زن باید گیسوانش را از خواجگان آزاد ببوشاند؟ - این پرسش به گمان ۱- ایشان که از بزرگان شیعه است، فردی موثق بوده و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا «علیهماالسلام» محسوب می‌شود؛ هم‌چنین او به محضر مبارک امام هادی «علیه‌السلام» نیز رسیده است. (مؤلف) ۲- کافی، ج ۵، ص ۵۳۲، ح ۳. (۱۳۱) این بوده که پوشیده نبودن دختران به جهت خواجه بودن آن مردان نبوده بلکه به دلیل بنده بودن آن‌ها بوده است که حضرت - فرمود: خیر. ۲- عن زرارة قال: «سألت ابا جعفر «علیه‌السلام» عن قول الله عزوجل: «اوالتابعین غیر اولی الاربة من الرجال» الی آخر

الآیة؛ قال: الاحمق الذی لا یأتی النساء؛ (۱) زراره می گوید: درباره‌ی این سخن خداوند که: «غلامان خدمت‌گزاری که به زنان توجه ندارند»، از امام باقر «علیه‌السلام» پرسیدم؛ ایشان فرمودند: مقصود، غلام کم‌خردی است که میل جنسی به زنان در او خفته است.»

۳- عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال: «سألته عن «اولی الاربة من الرجال»؛ قال: الاحمق المولی علیہ الذی لا یأتی النساء؛ (۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: از امام «علیه‌السلام» درباره‌ی عبارت «مردان بی‌نیاز از زن» در آیه پرسیدم؛ در جواب فرمود: منظور، غلام کم‌خردی است که میل جنسی به زنان ندارد.» احمق کیست؟ نکته‌ای که در این روایات بسیار قابل توجه و اهمیت است، کلمه‌ی «احمق» است. این روایات کسی را که تمایلات جنسی نسبت به جنس زن نداشته باشد، احمق، کم‌فکر و دور از عقل عادی به حساب می‌آورد؛ چرا که طبق بیان امام «علیه‌السلام» و به ملازمه‌ی عقلی روشن است که «اولی الاربة» شخص کم‌خردی است که میل جنسی به زن ندارد. بر این اساس به مفهوم یا ملازمه، در جهت تقابل می‌توان گفت: کسی که میل جنسی ۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱. ۲- همان، ح ۲ / معانی الاخبار، ص ۱۶۲، ح ۲. (۱۳۲) به زن ندارد، کم‌خرد است. از این بیان روشن می‌شود که تمایلات جنسی در انسان رابطه‌ی مستقیمی با عقل و خرد دارد؛ به طوری که فقدان چنین تمایلاتی در انسان نشان‌دهنده‌ی بی‌خردی است و حتی می‌توان گفت: فراوانی و اقتدار چنین تمایلاتی در آدمی ممکن است حکایت از عقل بالای او داشته باشد. البته اقتدار این تمایلات، خود بر دو نوع است: یکی، حالت‌های افراطی در این امور که در این صورت نه امتیاز است و نه خرد؛ گذشته از آن که این کثرت‌خواهی نفسانی می‌تواند حکایت از ضعف و کمبود شخصیت عقلانی فرد هم داشته باشد. نوع دوم، توان‌مندی‌های عاطفی و حبی و اقتدار مرد در ارضای سالم خود و همسرش می‌باشد. که البته این توان‌مندی امتیاز است و می‌تواند با عقل فرد ملازمه داشته باشد؛ همان‌طور که پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» قوت چهل مرد را دارا بود؛ (۱) از این رو شریعت هم برای ایشان نسبت به افراد دیگر وسعت بیش‌تری قرار داده است که این امر خود از رابطه‌ی ملازمت میان عقل و تمایلات جنسی حکایت دارد.

۱- عن ابی عبدالله «علیه‌السلام» قال:.... «فلما کان فی السحر هبط علیه جبرئیل «علیه‌السلام» بصحفة من الجنة فیها هریسه فقال: یا محمد! هذه عملها لك الحور العين فكلها انت و علی و ذریتكما فانه لا یصلح أن یأكلها غیر کم فجلس رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و علی و فاطمة و الحسن و الحسین «علیهم‌السلام» فأكلوا فأعطی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فی المباحة من تلك الأكلة قوة أربعین رجلاً فكان إذا شاء غشی نساءه کلهن فی لیلۃ واحدة؛ کافی، ج ۵، ص ۵۶۵، ح ۴۱. امام صادق «علیه‌السلام» فرمودند:.... سحرگاه، جبرئیل «علیه‌السلام» همراه با ظرفی از غذای مخصوص بهشتی بر پیغمبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» نازل شد و عرض کرد: ای محمد! این غذایی که نزد من است، دست پخت حورالعین است؛ پس تو و علی و فرزندانان از آن بخورید؛ زیرا هیچ کس جز شما صلاحیت ندارد که از آن بخورد. سپس رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و علی و فاطمه و حسن و حسین «علیهم‌السلام» از آن غذای بهشتی تناول فرمودند و به این وسیله به رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» توان چهل مرد در امر مجامعت با زنان اعطا شد؛ پس هر گاه پیغمبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌خواست، می‌توانست با همه‌ی همسرانش در یک شب آمیزش نماید.» (۱۳۳) رابطه‌ی مستقیم عقل با توان جنسی حال، این پرسش پیش می‌آید که: آیا تنها در صورت فعلیت تمایل جنسی این رابطه‌ی تنگاتنگ ملازمی برقرار است یا در صورت امکان و توان تمایل هم این رابطه وجود دارد؟ و آیا وجود این ملازمه تنها در ظرف اقتضای تمایلات مرد است یا در صورت بروز موانع نیز هم‌چنان باقی است؟ آیا موانع مقطعی - چون غم‌ها و مصیبت‌ها - یا زمینه‌های معنوی هم - که موجب رکود تمایلات جنسی می‌شود - حاکی از نقص و کمبود عقل است یا تنها در نواقص اقتضایی و موانع عادی و طبیعی، میان عقل و تمایلات جنسی چنین ملازمه‌ای برقرار است؟ در پاسخ این پرسش‌ها باید گفت: تفسیر امام صادق «علیه‌السلام» نسبت به «اولی الاربه» و انسان‌های بی‌شهو، تنها در جهت عدم مقتضی و وجود موانع طبیعی اطلاق داشته و نسبت به موانع مقطعی یا حالات معنوی تبادر و اشعاری ندارد؛ پس ممکن است فردی به طور طبیعی تمایلات جنسی نداشته و یا موانع نفسانی، او را به حالت رکود کشانده باشد، که هر دو صورت نسبت به تحقق عنوان و ملازمه‌ی فوق یک‌سانند. باید دانست عدم چنین تمایلاتی به واسطه‌ی

فقدان مقتضی یا وجود مانع طبیعی، غیر از انصراف نفسی در مقاطع خاصی، مانند غم و غصه و مصیبت است؛ همان‌طور که اگر افرادی به واسطه‌ی قرب ابتدایی به حق و وصول کم‌رنگ معنوی و حالات محدود عرفانی نسبت به مسایل جنسی بی‌تمایل گردند، در ردیف «اولی الاربه» نخواهند بود؛ اگر چه عارف واصل - که صاحب اقتدار ربوبی و مقام جمعی است - نباید خود را نسبت به تمایلات نفسانی تخلیه و بی‌رغبت سازد؛ زیرا «مقام جمعی و اقتدار ربوبی»، وجود تمام زمینه‌های مادی و معنوی را طلب می‌کند؛ پس این‌طور نیست که هر عدم تمایلی تحت این عنوان درآید، بلکه این عنوان منحصر به کاستی‌های طبیعی در افراد خاص و معدودی است که در توان‌مندی‌هایی عمومی مشکل دارند. (۱۳۴) البته بسط و شرح این روایات مقام خود را طلب می‌کند که امیدواریم در مجلدهای بعدی به طور مشروح به آن پرداخته شود، اما به هر حال، این سخن بسیار بلند و ارزش‌مندی است که در افراد عاقل، سالم و توانا تمایلات جنسی و علاقه و احساس نسبت به زن وجود دارد و البته چنین امری منافاتی با تعادل قوا، طهارت نفس و تقوا و پرهیز از گناه و طغیان ندارد، بلکه وجود این تمایلات حکایت از محبت، عاطفه، فتوت، سلامت و اهتمام جوان‌مرد نسبت به زن و فرزند می‌کند. آسان‌گیری دین نسبت به زن از مطالب پیشین به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام با آن‌که: برای پیش‌گیری از مخاطرات به عفاف و حفاظ کامل زن توجه بسیار دارد، ولی این امر سبب نمی‌شود که برای زن، تنگنای بی‌جهت پیش‌آورده و آزادی‌اش را محدود سازد و تکلیف بی‌مورد بر دوش او بگذارد؛ چنان‌که می‌بینیم در غیر از این مورد نیز درباره‌ی برخورد مردها با دسته‌ای از زنان، در روایات، استثناهای متعددی ذکر شده است که به یک روایت اشاره می‌شود: عن عباد بن صهیب قال: سمعت ابا عبد الله «عليه السلام» يقول: «لابأس بالنظر الى رءوس اهل التهامه و الاعراب و اهل السواد و العلوج لانهم اذا نهوا لا- ينتهون؛ قال: و المجنونه و المغلوبه على عقلها و لابأس بالنظر الى شعرها و جسدها مالم يتعمد ذلك؛ (۱) امام صادق «عليه السلام» فرمود: نگاه به موی سر زنان اهل تهامه (۲) و باده‌نشینان و زن‌های ساده، بی‌اشکال است؛ زیرا اگر آنان به پوشاندن موی خود فرمان یابند، نسبت به آن اهمیتی نمی‌دهند؛ هم‌چنین نگاه به مو و بدن زنان دیوانه و سفیه بدون قصد تلذذ بی‌کافی، ج ۵، ص ۵۲۴، ح ۱. ۲- تهامه: نام منطقه‌ای در حجاز، در آن روزگار. (۱۳۵) اشکال است. «بعضی از علما این حکم را به فقرا و بیچارگانی که شرایط زندگی، آنان را از حال و هوای رعایت پوشش انداخته، تعمیم داده‌اند. اگر چه فتوا دادن نسبت به این مورد، مشکل به نظر می‌رسد، ولی به‌طور کلی، آن‌چه از این روایت بر می‌آید، این است که احکام دین بی‌ملاک و مناط نخواهد بود و حفاظ و پوشش نسبت به همه‌ی افراد یک‌سان نیست. اینک باید به آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور و بحث موارد استثنا از پوشش زن باز گردیم. فراز دیگر این آیه می‌فرماید: «او الطّفل المذی لم یظهوروا علی عورات النساء؛ لازم نیست زنان خود را از پسران نابالغ و کودکانی که توان جنسی ندارند، پوشانند؛ چه ممیز باشند یا نباشند؛ زیرا «مظاهره» تنها به علم و آگاهی نیست تا این استثنا منحصر به کودکان غیر ممیز شود، بلکه توان جنسی نیز می‌خواهد؛ پس می‌بینیم اسلام چندان محدودیتی برای زن قرار نداده و تمام موارد منع هم از ملاک عقلانی برخوردار است. (۱۳۶)

فصل چهارم: اسلام و نگاه

اشاره

پوشش زن در اجتماع

در موضوع پوشش، دو بحث بسیار مهم دیگر باید روشن شود که نتیجه‌ی مباحث پیشین و برداشتی خوانا از بحث پوشش زنان می‌باشد که به ترتیب مطرح می‌گردد. نخست این‌که، از اطلاق آیات مذکور، به طور تلویحی فهمیده می‌شود که زنان برای حفظ عفاف و دور ماندن از نگاه‌های ناروا و دیگر مشکلات موجود در اجتماع واجب نیست خانه‌نشینی اختیار کرده و در صحنه‌ی

فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی یا اقتصادی ظاهر نشوند و نقش حسّاس خود را ایفا نکنند، بلکه باید تنها با اجرای یک دستور العمل عفاف‌ی بسیار ساده و آسان از آشکار شدن مواضع زینت خود جلوگیری کنند تا بدین وسیله زمینه‌ی جلب توجه نامحرمان را محدود کرده و جامعه‌ی ایمانی را از تیره‌های مسموم شیطنانی حفظ نمایند؛ چراکه روشن است خانمی که در خانه است و با افراد نامحرم برخوردی ندارد، نیازی به طرح قوانین و احکام و رعایت این امور ندارد و این احکام خود از موقعیت الزامی زن در اجتماع حکایت می‌کند. پس نه پوشش برای زن مانع شؤن اجتماعی است و نه زن باید در خانه حبس شود، بلکه در ظرف نیاز جامعه به زن، او باید موقعیت اجتماعی خود را همراه با وظایف زندگی خانوادگی، بدون افراط و تفریط دنبال نماید. البته به‌طور طبیعی چنین نیازی در جامعه نسبت به زن که نیمی از انسان و جامعه می‌باشد، قطعی است. امر دیگری که در این جا قابل توجه است، برداشت آگاهانه و سالمی است که نسبت به پوشش زن از نگاه دین و تاریخ داریم. (۱۳۷) پیش‌تر گفته شد: اسلام در زمانی تولّد یافت که بدحجابی زنان با چادر و روسری یا بی‌بندوباری و رها سازی آن‌ها، وضعیتی هم‌چون دسته‌ای از زنان زمان ما داشته که با وجود چادر و روسری، حالتی مشکل‌دارتر از سبک عرب جاهلی دارند؛ از این رو اسلام پوشش معقول و حفاظ عفاف‌ی را در همان قالب موجود تصحیح نمود. بنابراین آنچه از نظر قرآن و دین ضرورت دارد، پوشش عقیف و حفاظ سالم است که در هر شکل و قالب و طرح و صورتی کافی است - هم‌چنان‌که در گذشته بیان شد و نیازی به تکرار ندارد. (۱۳۸)

نگاه زن و مرد به یکدیگر

چگونگی و چستی پوشش

بعد از آن که در بحث پوشش و حجاب گفته شد: «چادر طرح کامل و درستی نیست، بلکه تنها یک نوع حجاب یا بدحجابی و پوشش ناقص و سلیقه‌ای - قومی است»، باید به طرح یک پوشش مناسب و عقلایی رسید. در پوشش باید دو امر مورد اهتمام قرار گیرد: یکی، نوع لباس و دیگری متانت و وقار. به‌طور صریح باید گفت: چیزی بیش‌تر از این دو امر در پوشش وجود ندارد و هر چه بیش از این دو امر مطرح شود، تنها سلیقه‌های متفاوت مردمی است؛ بنابراین یک پوشش، با هر طرح و الگو یا رنگ و شکلی که به دور از هر گونه جلفی و سبکی باشد، برای زن کافی است. کمیت پوشش، پوشیدگی ظاهر سراسر اندام زن، غیر از دست و صورت می‌باشد و کیفیت آن وقار و تناسب طبیعی است. حال با هر رنگی باشد، مشکلی ندارد. برای تأمین این دو ضابطه می‌توان طرح‌های کُلّی متعدّد و متنوعی را ارایه کرد که در فرازهای آینده به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود. چادر و طرحی جدید پوششی که به سهولت عفاف و پوشیدگی زن را تأمین نماید، می‌تواند چادر با طرحی ثابت و ماندگار باشد، بی آن که نیازی به پوششی دیگر یا احتیاجی به دست‌های زن باشد؛ به این شکل که قسمت جلو چادر، سرتاسر از زیر گلو دوخته یا بسته و سمت دست‌ها آستین دار باشد و مقاطع ماندگار و ثابتی برایش پیش‌بینی شود؛ به گونه‌ای که بدون استفاده از دست‌ها چادر به راحتی بر روی سر باقی بماند. در این صورت، چادر مانع آزادی دو دست زن در فعالیت‌های فردی و اجتماعی نمی‌گردد و با وجود آن، زن (۱۴۶) نیاز به پوشش دیگری هم ندارد. چنین پوششی به راحتی و بی آن‌که از انواع پوشش‌های غیر ضروری دیگر استفاده شود، می‌تواند مورد استفاده‌ی زن قرار گیرد. اگر این چادر مرسوم، در تأمین کمیت به گونه‌ای باشد که در نگهداری آن بر بدن زن نیاز به دو دست او نباشد و پوشش او را به راحتی تأمین کند، پوششی بسیار خوب است. برای این منظور - همان‌طور که گفته شد - باید چادرهای مرسوم امروزی، جلو بسته باشد؛ به این صورت که در قسمت جلو زیپ یا دکمه داشته و یا از زیر گلو و اطراف سر و میچ‌ها دارای بند و بست باشد. البته لازم نیست که فرم کنونی باقی بماند و می‌شود کمی جمع‌تر و با پارچه‌ای کم‌تر و خصوصیات بسیار آزادتر از چادر مرسوم باشد. این پوشش می‌تواند همراه با لباس‌های دیگر یا بدون هیچ لباسی باشد؛ زیرا در این طرح می‌توان تنها با یک چادر بند و بست دار، بدون این که نیازی به لباس‌های متعدّد دیگر باشد، در اجتماع ظاهر شد. با این طرح لازم نیست چند نوع

لباس از قبیل: پیراهن، دامن و ماتو یا روپوش، زیر چادر پوشیده شود؛ هر چند زن می‌تواند با میل و اختیار خود از لباس‌های زیر یا هر لباس دیگری هم استفاده کند. در این نوع پوشش هیچ‌گاه چادر به سبب باد یا لغزش کنار نمی‌رود و در نتیجه زیر لباس یا لباس زیر چادر هرگز نمایان نمی‌گردد و بسیاری از بدحجابی‌ها از میان برداشته می‌شود. در جهت کیفیت و شکل نیز هر رنگ و طرحی آزاد است؛ به شرط آن که جلف و سبک و از رنگ‌های محرک و فساد آور نباشد؛ پس لازم نیست چادر به طور حتم سیاه رنگ باشد، بلکه از رنگ‌های گوناگون دیگر هم می‌توان استفاده کرد. تنوع چادر یا هر پوشش مناسبی در هر سبک و رنگی ممکن است. تنها باید پوششی باشد که جلف و سبک نباشد و نیازمند دست زن هم نباشد تا غرض عقل و دین از پوشش تأمین شود. (۱۴۷) ماتو طرح دوم، استفاده از مانتوهای سرتاسری است. البته نباید به طوری تنگ باشد که حجم بدن را مشخص سازد. این مانتو می‌تواند با دکمه یا زیپ و یا هر نوع وسیله‌ی دیگر بسته شود و در هر طرح و رنگی ارایه شود. تنها باید بدن در آن پیدا نباشد، به طور محسوس به اندام نچسبد و رنگ جلف و زنده‌ای نداشته باشد. سبک لباس کار در طرح سوم، زن‌ها می‌توانند از لباس‌های سراسری استفاده کنند که مانند لباس کار به صورت آزاد، گشاد، جلو بسته و در رنگ‌های گوناگون قابل طراحی است؛ چه پوشش سر و گردن از بقیه‌ی بدن جدا باشد و چه با هم متصل و لباس یک تکه باشد؛ همان‌طور که لباس‌های کار چنین حالتی دارند. کت و دامن طرح چهارم استفاده از کت و دامن یا کت و شلوار زنانه است؛ البته به طوری که شباهت کامل با لباس مرد نداشته باشد و زمینه‌های متفاوت لطافت زن و وقار مردانه در آن‌ها ملاحظه گردد. نتیجه می‌گیریم که در ستر و پوشش تنها دو مسأله‌ی پوشیدگی و وقار شرط است و هر طرح و رنگی که این دو امر را تأمین کند، بدون آن که به لباس‌های مردانه شباهت داشته باشد، بی‌اشکال است. البته اگر لباسی زنانه و مردانه نداشته و برای زن و مرد مناسب باشد، به طوری که برای هر دو جنس متناسب و عرضی باشد، استفاده از آن برای زن بی‌اشکال است. این امر منحصر به لباس نیست، بلکه استفاده از کفش، کلاه، جوراب و لباس زیر، اگر با عفاف، وقار و سنگینی و عدم مشابهت همراه باشد، برای زن (۱۴۸) و مرد به دور از اشکال است. بنابراین به طور خلاصه باید گفت: آنچه دین در این زمینه از زن می‌خواهد، پوشش و عفاف همراه با وقار معقول و آزادی عمل در تمام زمینه‌های سالم است؛ هم‌چنین اسلام در پی پوشش خاص یا طرح واحدی نیست و اگر در قرآن کریم هم حدودی مطرح شده است، به واسطه‌ی واقعیت‌های موجود آن زمان است و گرنه قرآن تنها در صدد بیان یک طرح کلی است و نسبت به مصادیق خاص آن حساسیتی ندارد. پوشش و تأثیر زمان و مکان مطلب مهمی که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد، تنوع و آزادی در کیفیت و طرح و رنگ لباس است. پوشش زن چون مردان باید با زمان و مکان و موقعیت‌های متفاوت اقوام و ملل و فرهنگ‌های مختلف هماهنگی داشته باشد؛ از این رو لازم نیست همه‌ی زن‌های مسلمان در سراسر دنیا از یک نوع پوشش و رنگ خاص استفاده کنند؛ همان‌طور که لازم نیست زنان یک منطقه یک نوع پوشش داشته باشند و یا یک زن همیشه از یک پوشش خاص استفاده کند؛ زیرا موقعیت‌ها و مناسبت‌ها به کیفیت‌های متناسب با خود ضرورت می‌بخشند. یک زن می‌تواند به اقتضای زمان و مکان، فصول و ایام و موقعیت‌های متفاوت، مانند: میهمانی، عروسی و محیط کار، جنگ و درگیری، پوشش متنوع و متناسب با خود را داشته باشد. ممکن است پوششی مناسب کشوری یا فرهنگی خاص باشد، ولی مناسب فرهنگ و کشوری دیگر نباشد؛ هم‌چنان که ممکن است پوششی مناسب جوان باشد، ولی همان پوشش برای زن سال‌مندی چون مادرش مناسب نباشد. پوشش در میادین ورزشی، هم‌چون فوتبال، ورزش‌های رزمی، کوه نوردی و دیگر (۱۴۹) زمینه‌ها باید متناسب با آن‌ها باشد و لازم نیست یک نوع پوشش برای همه‌ی موارد استفاده شود. به طور کلی آنچه مورد اهمیت تمام می‌باشد، این است که هر پوششی در هر شرایطی و با هر فرهنگ و در هر زمان و مکانی باید عفاف و حفاظ لازم را به دور از هر گونه جلفی و تحریک دارا بوده و در تأمین غرض شریعت کاستی نداشته باشد و شریعت هم، بیش از تأمین غرض خود را دنبال نمی‌کند. (۱۵۰)

حجم در این جا بحث بسیار مهم و کارگشایی باقی می ماند که باید به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرد. با آن که در مباحث پیشین به صورت پراکنده و غیر مستقیم بدین موضوع اشاره رفت، این بحث نیاز به تبیین کامل فقهی دارد و آن امر پوشش حجم بدن زن است. پس از آن که روشن شد تمام بدن زن پوشش را لازم دارد و پوست و شکل و سطح آن باید از نامحرم پوشیده باشد و در این ویژگی زن با مرد متفاوت است، دو پرسش دیگر پیش می آید: یکی این که آیا حجم و برجستگی های اندام زن هم باید پوشیده باشد یا تنها پوشاندن پوست و چشم انداز سطح بدن کافی است؟ دیگر آن که: اگر لباس زن نازک، شفاف و بدن نما باشد، کفایت می کند یا باید به گونه ای بدن او را بپوشاند که از اندام او نیز حکایتی نداشته باشد؟ این جاست که طرح نظریات فقهی، دلایل شرعی و نقد و بررسی آن در این بحث ضروری به نظر می رسد. در آغاز به نقل فتاوی بعضی از اساتید فقه پرداخته و سپس دلایل مسأله را در پی می آوریم و در نهایت، مقتضای دلیل را بیان خواهیم نمود. مرحوم محقق صاحب شرایع می فرماید: «و يجوز للرجل ان یصلی فی ثوب واحدٍ و لا يجوز للمرأة الا فی ثوبین درع و خمار ساترةً جمیع جسدھا عدالوجه و الکفین؛ (۱)»

----- ۱- شرایع، کتاب صلات، ص ۲۰، عنوان

السادس. (۱۵۱)

مرد می تواند در یک لباس نماز بخواند، ولی زن جایز نیست که نماز بخواند، مگر آن که پیراهن و روسری داشته باشد تا همه ی بدنش - جز دست و صورت - را بپوشاند. چنان که می بینید، در کلام محقق، تنها پوشش تمام تن مطرح است و از اطلاق کلام می توان دریافت که لباس زن نباید بدن نما و نازک باشد. آنچه از بیان مرحوم محقق بر می آید، لزوم تعدد لباس زن در نماز است. این بیان گرچه لسان بعضی از روایات نیز می باشد - چنان که در وسایل آمده: «و المرأة تصلی فی الدرع و المقنعة اذا كان كثیفا؛ (۱)» زن با پیراهن و مقنعه ی ضخیم نماز بخواند» ولی باید گفت: ملاک، ساتر بودن و تأمین غرض شارع است و وحدت و تعدد لباس خصوصیت ندارد؛ زیرا اگر یک لباس باشد و پوشش لازم را ایجاب کند، کفایت می کند؛ هم چنان که روایت فرمود: «اذا كان كثیفا؛ زمانی که لباس ضخیم باشد.» حال، اگر بیش از دو لباس هم بوده و ضخیم نباشد، بدیهی است که نقشی در تأمین غرض شارع ندارد؛ همان طور که در روایت دوم همین باب می فرماید: «لا یصلح للمرأة المسلمة ان تلبس من الخمر و الدرع مالا یواری شیئا؛ (۲)» روا نیست زن مسلمان روسری و پیراهن بدن نما بپوشد» که نشان می دهد هیچ لباسی بی تأمین پوشش کفایت نمی کند، هر چند متعدد باشد. از این رو همین بیان را صاحب جواهر نسبت به این امر دارد که می فرماید: «ضرورة کون المستفاد من الاصل و النصوص و الفتاوی و جوب ستر

----- ۱- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۲۰۱ - وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۲۰۲. (۱۵۲)

----- العورة خاصية... من غیر مدخليةً للاتحاد و التعدد؛ (۱) زیرا بدیهی است که اصل برائت، نص روایات و فتاوی اصحاب نشان می دهد که تنها پوشش عورت واجب است، بی آن که وحدت و تعدد لباس نقشی داشته باشد.» هم چنین در ذیل پاسخ به عبارت کتاب مقنعه می فرماید: «المستفاد نصاً و فتوی من اجزاء مطلق الستر من غیر اشتراط امر زائد مضافاً الی الاصل و...؛ (۲)» گذشته از اصل برائت، آنچه از نص معصومین «علیهم السلام» و فتاوی فقهی بر می آید، آن است که در امر پوشش، مطلق پوشاندن کفایت می کند و نکته ی دیگری شرط نیست.» نیز در همان صفحه می فرماید: «فلیس الشرط حیثیة الأسترها؛ (۳)» در نماز، چیزی جز پوشش عورت شرط نیست.» بنابراین، بیان مرحوم محقق که فرمود: «برای زن جز در دو لباس نماز خواندن جایز نیست» نباید بر عدم جواز حمل شود؛ زیرا تعدد، هیچ نقشی در پوشش ندارد و همان طور که در روایات آمده، تنها تأمین غرض شارع کافی است. مرحوم سید در کتاب عروه باب ستر می فرماید: «و الواجب ستر لون البشرة و الاحوط ستر الشبح الذی یری من خلف الثوب من غیر تمیز للونه و اما الحجم ای الشکل فلا یجب ستره؛ (۴)» مرد باید عورت را بپوشاند و احتیاط آن است که

شبح آن را هم - که از پشت لباس بدون تشخیص رنگ پوست دیده می شود - بپوشاند؛ اما پوشاندن حجم و برجستگی آن واجب نیست.» در عین حال، ایشان در احکام تخلی می فرماید:

----- ۱- جواهر، ج ۸، ص ۱۵۹. ۲- همان. ۳- همان. ۴- عروه، باب ستر، ص ۱۸۴، عنوان اما الثانی. (۱۵۳) ----- «و اللّٰزم

ستر لون البشره دون الحجم و ان كان الاحوط ستره ايضا و اما الشّبح و هو ما يترأى عند كون السّاتر رقيقا فستره لازم و في الحقيقة يرجع الى ستر اللّون؛ (۱) آن چه در پوشش لازم است، سطح پوست است؛ نه حجم بدن - اگر چه احوط، پوشش حجم است - ولی پوشش بدن در شبحی که هنگام نازک بودن لباس دیده می شود، واجب است؛ زیرا در واقع، لباس بدن نامصدق پوشش ندارد.» در این جا نسبت به دو عبارت مرحوم سید و نظر ایشان چند امر باید مورد توجه قرار گیرد: یک. نظر سید در هر دو عبارت نسبت به پوشش پوست، شکل و سطح بدن یکسان است، ولی نسبت به حجم و شبح، نظر ایشان در دو عبارت متفاوت است. در باب ساتر می فرماید: «پوشش شبح احوط است و لباس نباید نازک و بدن نما باشد، ولی پوشاندن حجم واجب نیست» و در باب تخلی می فرماید: «پوشش حجم احوط است، ولی پوشش به قدر شبح کافی نیست؛ زیرا لباس بدن نامصدق پوشش ندارد.» بنابراین سخن صاحب عروه نسبت به حجم و شبح مشکل دارد، اگر چه در مورد اصل پوشش جازم است. دو. احوط و یا لزوم، گرچه فتواست، ولی فتوایی هم راه با تزلزل و احتیاط است و به طور قاطع از آن یاد نمی کند. نسبت به شبح، یک جا لزوم و جای دیگر احوط و در مورد حجم جای دیگر احوط و یک جا عدم لزوم را دارد. در باب ستر، می فرماید: «پوشش شبح که از پس لباس بدون تشخیص رنگ پوست دیده می شود، احوط است» و نسبت به حجم و برجستگی های بدن - که مرادش از شکل همین است - می فرماید: «حجم بدن ----- ۱-

همان، احکام تخلی، ص ۵۵، مسأله ۱. (۱۵۴)

----- وجوب پوشش ندارد و دلیلی بیش از پوشش سطح نداریم؛ چنان که در آغاز عبارت فرمود: «آن چه واجب است، تنها پوشش رنگ بشره است» و مراد از آن همان سطح پوست است - نه برجستگی ها - ولی در باب تخلی نسبت به حجم احتیاط می کند و پس از آن که شبح را معنا می کند و می فرماید: «نمای سطح بدن است که از پس لباس بدن نما دیده می شود»، فتوا می دهد پوشش آن لازم است که در واقع بازگشت به پوشش سطح بدن دارد. سه. مرحوم سید این جا هر چند در مقام بیان پوشش عورت مرد است، ولی این حکم با پوشش تمام بدن زن - که عنوان عورت دارد - تفاوتی ندارد؛ زیرا این دو در حکم، یکسانند. خوب است در این جا بیان مرحوم نراقی - که از موقعیت مشخصی برخوردار است - آورده شود تا این بحث به خوبی آشکار گردد: «الثانیة المعبر فی تحقّق السّتر ما یعدّ ستر عرفا. الثالثه یجب فی تحقّق ستر البشره استتار لونها اجماعا فلو كان السّاتر رقیقا بحیث یحکی ما تحته و لونها لم یکف قولا واحدا لعدم تحقّق السّتر معه قطعاً. و هل یعتبر فیه کونه ساترا للحجم و الخلقه ایضا ام لا؟ ایشان بعد از نقل فتاوا می فرماید: «اقول انکشاف حجم الشّیء و خلقتة بعد استتار اللّون و البشره تارة یكون برؤیة شبحه بنفسه من وراء السّاتر کما یری الشّیء من وراء الرّجاجة الكثیفه و من وراء ثوب قریب من العین فانه کثیرا ما یری شبح ما ورائهما بنفسه ولولم یتّیّم لونه فالمرئی حیث لیس هو الحائل بل شبح الشّیء و اخرى یكون بعدم رؤیة الشّبح ایضا بل یكون المرئی هو الحائل فقط و ان حکى هو حجم الشّیء ایضا للصّوفه به، فان ارید من حکایة الحجم ما كان من قبیل الاوّل - ای رؤیة البشره - فالحقّ هو الاوّل - ای (۱۵۵)

----- وجوب السّتر - لعدم تحقّق السّتر معه قطعاً و ان ارید الثّانی - ای رؤیة الحائل لا نفس الشّیء - فالحقّ مع الثّانی - ای عدم الوجوب؛ (۱) خلاصه ی ترجمه ی کلمات ایشان چنین است: پوشش یک امر عرفی است و آدمی خود می تواند آن را بفهمد. در پوشش، سطح و رنگ پوست مورد اتفاق فقهاست؛ زیرا بدون پوشیدگی سطح، پوشش محقق نمی شود. در این که حجم هم پوشش می خواهد یا نه،

اختلاف است. اگر بعد از پوشش بدن، رنگ و پوست بدون تمییز دیده شود - مثل آن که از پس شیشه زنی عریان پیدا باشد - اشکال دارد؛ زیرا در این صورت، فرد را می‌بیند؛ نه شیشه را. لکن اگر پوشش ضخیم باشد که لباس دیده شود، نه سطح پوست و بدن، اشکالی ندارد؛ اگر چه به واسطه‌ی چسبیده بودن لباس به بدن، حجم اندام حکایت شود. مرحوم صاحب مستمسک نیز نسبت به کلام مستند می‌فرماید: «مرجعہ الی التفصیل بین الشَّیخ فیجب ستره و الحجم فلا یجب و هو کلامٌ متینٌ»؛ نتیجه‌ی حرف مرحوم نراقی این است که: اگر پوست در حالتی از شبح پیدا باشد، پوشش آن واجب است، ولی پیدا بودن حجم اشکالی ندارد، و این کلام بسیار خوبی است. (۲) همین حرف را مستمسک از کتاب ذکرای شهید نیز نقل می‌کند: «لو کان الثَّوب رقیقا یدو منه الحجم لا اللّون فالاکتفاء به اقوی لآنه یعدّ ساترا»؛ (۳) اگر لباس به حدی نازک نباشد که اصل بدن نمایان گردد، ظاهر بودن حجم اشکالی ندارد؛ زیرا چنین لباسی صدق پوشش می‌کند.»

----- ۱- مستند مرحوم نراقی، ج ۱، ص ۲۷۱. ۲- مستمسک، ج ۵، ص ۲۵۳. ۳- همان. (۱۵۶) -----
----- بنابراین، از تمام حرف های

این حضرات - شهید، نراقی، صاحب مستمسک و بسیاری از فقهای دیگر که نقل کلماتشان ضرورت ندارد - به خوبی روشن می‌شود که پوشش حجم، لازم نیست و لباس زن، تنها نباید بدن نما باشد که از پس آن بدن نمایان شود. در این میان، صاحب جواهر به طور کامل بر تصور موضوع اشراف داشته و در مورد سه امری که در این جا مطرح است، نظر داده است: پوست بدن بی‌واسطه، پوست بدن بی‌تشخیص کامل و حجم و برجستگی‌های اندام. ایشان پوشش سطح را واجب دانسته، در مورد پوست بدون تمییز، بنا به احتیاط، پوشش را واجب شمرده و برای حجم، با صراحت، عدم وجوب را عنوان نموده است. آنچه در بیان این امر و تثبیت موضع آن نقش اساسی دارد و باید نسبت به آن اهتمام کامل داشت، مدارک شرعی و روایاتی است که به چگونگی پوشش زن پرداخته است. پس از بیان کلی و موقعیت اصولی بحث، شماری از این روایات در پی می‌آید. همان طور که در مطالب پیشین داشتیم، نباید دو اصل را از نظر دور داشت: یکی، اصل عدم تکلیف شرعی نسبت به هر امری، مگر با احراز دلیل محکم؛ هم‌چون امر پوشش برای زن که دارای دلیل محکم شرعی است؛ دیگری، اصل اشتراک زن و مرد در احکام، جز در مواردی که اختصاص امری به زن یا مرد با دلیل محکم اثبات شود. با این بیان، پس از احراز قطعی حکم پوشش برای زن بر اساس نصوص و مدارک، این حرف پیش می‌آید که: آیا صرف پوشش، اگر چه نازک و بدن نما باشد، کافی است یا باید ضخیم و غیر قابل رؤیت باشد؟ گذشته از این امر، آیا حجم بدن و برآمدگی‌های اندام زن نیز باید مورد پوشش قرار گیرد، به طوری که قابل حکایت نباشد، یا تنها پوشش سطح بدن و ظاهر پوست و اندام کافی است؟ به‌طور طبیعی باید پاسخ این دو پرسش را از روایات به‌دست آوریم؛ اگر چه کلیات آن از آیات الهی برداشت می‌شود که (۱۵۷) -----

----- در مقام خود بیان شد. در این جا به برخی روایات در این مورد اشاره می‌شود. روایات پوشش - عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: «لا یصلح للمرئۃ المسلمۃ ان تلبس من الخمر و الدروع مالا یواری شیئا»؛ (۱) زن مسلمان نباید روسری و پیراهنی بپوشد که بدنش را نمایان می‌کند.» از این بیان به روشنی آشکار می‌گردد که ملاک، پنهان نمودن سطح بدن زن است و بدون آن پوشش صدق نمی‌کند و روایت به بیش از ستر - که پوشاندن حجم است - اشاره‌ای ندارد. - عن محمد بن مسلم قال: «رأیت ابا جعفر «علیه السلام» یصلی فی ازارٍ واحدٍ لیس بوسعٍ قد عقده علی عنقه فقلت له: ماتری للرجل یصلی فی قمیصٍ واحدٍ؟ فقال: اذا کان کثیفا فلا بأس به»؛ (۲) محمد بن مسلم گوید: دیدم حضرت امام باقر «علیه السلام» با پیراهن تنگی که کناره‌ی آن را برگردن مبارکش انداخته بود، نماز می‌خواند. پرسیدم: نظر شما درباره‌ی مردی که با یک پیراهن نماز می‌گزارد، چیست؟ فرمود: اگر ضخیم بوده و بدن نما نباشد، اشکالی ندارد.» این روایت، گذشته از بیان حضرت، عمل ایشان را هم در بر دارد و به خوبی می‌رساند که بر مرد تکلیفی جز پوشش سطح بدن نیست؛ همان چیزی که راوی را برانگیخت و هنگامی که حضرت مشغول نماز

بود، آن را در ذهن خود پروراند تا از حضرت پرسد و حضرت در جواب، ملاک را بیان کرد که لباس اگر بدن نما نباشد، کافی است. ----- ۱

وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۲. ۲- همان، باب ۲۲، ح ۱. (۱۵۸) -----

در این جا ممکن است اشکال شود که: نطاق این حدیث نسبت به نماز مرد است و حرفی از زن و پوشش در غیر نماز نیست. در پاسخ باید گفت: همان طور که بیان شد، بدون اثبات خصوصیت، تفاوتی میان زن و مرد در احکام نیست؛ چنان که در پوشاندن عورت یا پوشش زن در نماز با غیر نماز تفاوتی ندارد، بلکه پوشش در نماز از اهمیت بیش تری برخوردار است. صاحب جواهر در این زمینه می فرماید: «و الکثافه لا تفید الا ستر اللون، و لان جسد المرأة کله عورة، فلو وجب ستر الحجم و جب فيه و هو معلوم البطلان فی الصلاة فضلاً عن غيرها؛ (۱) مراد ایشان از کثیف بودن لباس، همان بدن نما بودن است نه حجم نما بودن، چرا که می فرماید: «بدن زن عورت است، اگر پوشش حجم واجب بود باید در نماز واجب می شد، و از آن جا که بطلان این حکم در مورد نماز آشکار است، چگونه می شود که در غیر نماز پوشش حجم واجب باشد!» از این بیان، اهمیت نماز و عدم وجوب پوشش حجم به طور مطلق روشن می شود. بنابراین، در پوشش عورت تفاوتی میان زن و مرد یا نماز و غیر نماز نیست و این روایت، چیزی بیش از پوشش سطح اندام را دنبال نمی کند. - عن محمد بن مسلم قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: «الرجل یصلی فی قمیص واحدٍ فقال: اذا كان کثیفاً فلا بأس به و المرثه تصلى فی الدرع و المقنعة اذا كان الدرع کثیفاً؛ (۲) محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام در باره ی مردی سؤال کردم که در یک پیراهن نماز می خواند. حضرت فرمود: اگر ضخیم باشد، ایرادی ندارد و زن نیز با مقنعه و پیراهن ضخیم می تواند نماز بگذارد.» -----

----- ۱- جواهر، ج ۸، ص ۱۶۱. ۲- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۱.

(۱۵۹) ----- صاحب

وسایل در ذیل همین حدیث می فرماید: «کثیفاً؛ یعنی: اذا كان ستيراً؛ لباس تنها باید پوشش داشته باشد و حرفی در مورد پوشش حجم به میان نمی آورد. این روایت، ملاک را پوشش سطح بدن قرار داده و تفاوتی میان زن و مرد نگذاشته و تنها به جهت پوشش سر و گردن در زن مقنعه را اضافه نموده است؛ از این رو، اگر لباسی سراسری باشد که تمام اندام و سر و گردن زن را بپوشاند، کافی است و لازم نیست دو تکه باشد؛ زیرا همان طور که گفته شد، ملاک پوشش است؛ نه وحدت یا تعدد لباس. لباس های بدن نما در کتاب وسایل، آداب حمام، روایات متعددی وجود دارد که از پوشیدن لباس رقیق و نازک توسط زن نهی کرده اند. از آن جا که این روایات نطاق یکسانی دارند، تنها به دو روایت اکتفا می شود. در روایت ششم این باب آمده است: فی وصیة النبی لعلی علیه السلام قال: «یا علی! من اطاع امرأته اکبه الله عز وجل علی وجهه فی النار.» قال علی علیه السلام: «و ما تلک الطاعة؟» قال: «... لبس الثیاب الرقاق؛ (۱) در سفارش پیامبر «صلی الله علیه و آله» به حضرت امیر «علیه السلام» آمده است: یا علی! هر کس از زنش اطاعت کند، خداوند عزوجل او را با صورت در آتش جهنم می افکند. حضرت علی «علیه السلام» پرسید: «مقصود از این اطاعت چیست؟» حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» فرمود: «این که زن او لباس نازک و بدن نما بپوشد.» در روایت هفتم می افزاید: لبس الثیاب الرقاق فی جیبها؛ ----- ۱- وسائل، ج ۱، باب ۱۶، آداب حمام، ح ۶. (۱۶۰) اطاعت بدین صورت است که زن بخواهد لباس نازک بپوشد و مرد آن را برایش فراهم سازد. گفتنی است که آنچه در روایات این باب در مورد لباس آمده، همگی تحت عنوان «لبس الثیاب الرقاق» است؛ لباسی که نازک و بدن نما باشد. صاحب جواهر پس از آن که نسبت به عدم لزوم تعدد لباس فرمود: «اصل، نصوص و فتاوا تنها وجوب پوشش سطح را می رساند و امر دیگری شرط نیست» و از آن روشن شد که تعدد لباس یا پوشش حجم، شرط زایدی است و دلیلی بر آن نداریم، استدراک می کند: «نعم فی اعتبار سترها حتی حجمها خلاف بین الاصحاب خیره الفاضلین... الثانی للاصل و تحقق الستر و لتجویز الصیلة فی قمیص واحد اذا كان کثیفاً... و الکثافه لا تفید الا ستر اللون؛ آری، در

این که پوشش عورت و حتی حجم آن لازم باشد، در میان اصحاب و فقهای شیعه اختلاف هست، ولی نظر فاضلین و بسیاری دیگر این است که پوشاندن حجم عورت واجب نیست؛ پس برای مرد، در هنگام نماز، جز پوشاندن عورت لازم نیست و پوشاندن حجم و برجستگی آن شرط نمی‌باشد. آن‌گاه ایشان برای عدم وجوب پوشش حجم چند دلیل می‌آورد: نخست، اصل برائت؛ دوم، تأمین ستر واجب، بدون پوشش حجم هم محقق می‌شود؛ و سوم، در روایات، نماز با یک پیراهن ضخیم جایز شمرده شده است... و ضخیم بودن، چیزی بیش از پوشش رنگ پوست را نمی‌رساند. بنابراین، گذشته از آن که نسبت به وجوب پوشش حجم دلیلی نداریم، دلایل متعددی بر عدم پوشش نیز دارا هستیم. از این روایات و کلمات فقها به خوبی استفاده می‌شود که لباس زن نباید بدن نما، شفاف و به گونه‌ای باشد که پنهانی‌های بدن در آن دیده شود و تا آن‌جا که مانع از دیدن پوست شود، کافی است؛ هم‌چنین واجب نیست که زن حجم بدن را هم پوشانده و (۱۶۱) برجستگی‌های اندامش را از نگاه نامحرم دور بدارد. تنها چیز قابل توجهی که در میان روایات و کلمات مخالف این بیان وجود دارد، مرفوعه‌ی «احمد بن حماد» است که در این مقام لازم است از آن یاد شود. مشکلات حدیث صفّ - عن احمد ابن حماد رفعه الی ابی عبداللّه «علیه‌السلام» قال: «لا تصلّ فیما شفّ او وصف»؛ (۱) نقل از امام صادق «علیه‌السلام» است که می‌فرماید: «با لباسی که بدن را نمایان می‌سازد یا از اندام حکایتی دارد، نماز نگزار.» مرحوم صاحب وسایل بعد از نقل حدیث می‌فرماید: «یعنی الثوب المصقل»؛ مراد لباس صاف و نازک است؛ سپس می‌افزاید: «و ذکره الشّهد فی (الذّکری) ثمّ قال: او وصف بواین ای حکایة الحجم و فی خطّ الشّیخ اوصفّ بو او واحد»؛ شهید در «ذکری» این حدیث را نقل کرده، سپس گفته است: یا «وصف» با دو واو است؛ یعنی لباس، حجم را حکایت کند. و در نوشته‌ی شیخ طوسی آمده است: یا «صف» با یک واو. در این روایت، چند مشکل عمده وجود دارد که به اختصار عنوان می‌شود: یک. این روایت مرفوعه بوده و دارای ضعف سند است؛ از این رو اعتبار ندارد؛ به ویژه این که نسبت به هیچ یک از واژه‌های «صف» و «وصف» روایت مشابهی نداریم. دو. در نسخه‌ی موجود وسایل که «او وصف» است، واو زاید است و نسخه باید ۱- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ص ۲۸۲. (۱۶۲) بی‌واو «صف» به معنای صاف و صیقلی باشد؛ چنان‌که صاحب وسایل خود به همین واژه معنا می‌کند که می‌فرماید: «یعنی الثوب المصقل». قرینه‌ی دیگر بر این برداشت آن است که در هنگام نقل کلام ذکری، «ثمّ قال: او وصف بو اوین» را مطرح می‌کند که این نقل مقابل نقل بدون واو است که خود آورد و معنا کرد؛ زیرا اگر با واو آورده شود و وصف باشد، صحیح نیست که بگوید: «یعنی الثوب المصقل»؛ چنان‌که در نقل با دو واو از قول شهید در ذکری می‌آورد: «وصف ای حکایة الحجم» که وصف به معنای حکایت اندام باشد و از این رو لباس ضخیم هم اگر تنگ باشد، قابل حکایت است؛ پس نسخه‌ی وسایل باید صفّ باشد؛ نه وصف. سه. ایراد دیگر این که در نقل شهید آمده است: «و فی خطّ الشّیخ اوصفّ بو او واحد». شهید می‌فرماید: «در نوشته‌ی شیخ طوسی (در تهذیب) صفّ بی‌واو آمده است» که از تردّد و تعدّد نقل و اجمال در حدیث حکایت می‌کند. در هر حال، اگر این واژه بی‌واو باشد، به حجم ربطی ندارد و اگر با واو باشد، ممکن است قابل استدلال باشد، ولی بر اساس قاعده، در ظرف اجمال، زمینه‌ی استدلال برچیده می‌شود و تنها به قدر متیقّن می‌توان تمسک کرد که همان «صف» و به معنای بدن‌نماست. افزون بر تمام این ایرادها روایت باز هم اجمال پیدا می‌کند و گفته می‌شود: «صفف یا صفّ هم وارد شده» و از این رو اجمال حدیث بیش‌تر می‌گردد. چهار. بر فرض آن که حدیث صحیح بوده و اجمالی هم در میان نباشد و نسخه‌ی «وصف» نیز صحیح باشد، باز هم روایت قابل استدلال نیست؛ زیرا ممکن است گفته شود: «وصف» به معنای لباس نازکی است که به شبیح حکایت از سطح بدن زن می‌کند و لازم نیست به معنای حکایت از حجم باشد؛ به ویژه این که روایات «رقاق» و روایات «شفّ» این برداشت را تأیید و تقویت می‌کنند؛ چنان‌که در همین باب آمده است: (۱۶۳) عن علی «علیه‌السلام» فی حدیث الاربعمائه قال: علیکم بالصّیفیق من الثّیاب فانّ من رقّ ثوبه رقّ دینه لا یقومن احدکم بین یدی الرّبّ جلّ جلاله و علیه ثوبّ شفّ؛ (۱) در حدیث اربعمائه از قول امیرمؤمنان «علیه‌السلام» نقل شده که فرمود: «لباس ضخیم ببوشید؛ چراکه هر کس لباسش نازک باشد، دین‌داری‌اش هم ضعیف و سست است. هیچ یک از شما

نمی‌تواند در پیش‌گاه پروردگار بایستد و لباسش نازک باشد.» لباس صفیق در این روایت، همان لباس ضخیم و دارای بافت محکم را گویند؛ چنان‌که گفته می‌شود: «صِفُّهُ الثَّوْبُ»؛ پیراهن سخت و محکم بافته شد. قرینه‌ی این بیان، آن است که در ادامه‌ی همین روایت می‌فرماید: «آن که لباسش نازک باشد، دینش هم ضعیف و کم‌رمق است و کسی با لباس نازک و شفاف نمی‌تواند در مقابل پروردگار بایستد.» بنابراین، به خوبی از این دو جمله روشن می‌شود که مراد از واژه‌ی «صفیق» همان «کثیف» در روایات پیشین است؛ چنان‌که «صف» و «شف» گرچه در معنا تفاوت دارند و شف لباس بدن‌نمای درشت بافت است - مانند دسته‌ای از بافته‌های پشمی - و صف پارچه‌ی نازک ریزباف است - مانند حریر و ابریشم - ولی در بدن‌نما بودن مصداق مشترکی دارند. مسؤولیت زن و جامعه‌ی سالم از تمام این مطالب روشن شد وظیفه‌ی شرعی زن در زمینه‌ی پوشش، تنها این است که در انظار عموم و در مقابل نامحرم لباس نازک و بدن‌نما نباشد - به طوری که پنهانی‌های بدن را آشکار سازد - و پوشش حجم بدن لازم نیست، مگر آن که زمینه‌ی ۱- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۵. (۱۶۴) تحریک یا توجه کسی را به دنبال داشته باشد؛ پس لباس زن نباید جلف یا به گونه‌ای تنگ باشد که به طور مشخص و ملموس محرک یا مورد توجه بوده و افراد را به گناه اندازد. این نکته نیز شایان توجه است که بسیاری از مشکلات و تحریک‌پذیری‌های بی‌مورد، ناشی از آلودگی‌ها، کاستی‌ها و عدم سلامت جامعه و افراد است. شماری از افراد با چنین ناهنجاری‌هایی دست به گریبانند که نمی‌توانند خود را با احکام الهی هماهنگ سازند و همین امر موجب گردیده که دسته‌ای از سنت‌های سخت‌گیرانه در میان مردم بروز نماید و آن را به غلط به اسلام و شریعت نسبت دهند؛ از این رو در یک جامعه‌ی سالم و پویای اسلامی با وجود سلامت افراد و برطرف‌سازی کاستی‌های اعتقادی، اخلاقی و اقتصادی و در نهایت جنسی و نفسانی، می‌توان به راحتی و به دور از تنگ‌نظری‌های بی‌مورد، زندگی سالم همراه با آسایش بیش‌تری داشت. (۱۶۵)

بخش دوم

اشاره

ازدواج و زناشویی

فصل یکم: چیستی و ضرورت ازدواج

اشاره

انکار اصل نکاح و ازدواج

در دنیای امروز، برخی از انسان‌های - به اصطلاح - متمدّن، گذشته از ایراد بر اصل پوشش، اشکال‌های فراوانی بر اصل نکاح و ازدواج و تحقق نکاح به واسطه‌ی الفاظی چند، وارد ساخته و از ظلم طبیعت به زن در خلقت و امور روزمره و عادی فریاد سر می‌دهند. در این جا به طرح یکایک این اشکالات می‌پردازیم و بعد از تحلیل و بررسی در چند قسمت به آن‌ها پاسخ مناسب داده می‌شود. بیان علمی یا خطابه‌سرایي؟ در پاسخ به این ایرادها ابتدا باید دو مطلب اساسی را در نظر داشت: نخست این که، مباحث علمی باید از هر گونه شعار و خطابه‌سرایي دور بوده و از دیدگاه عقل و اندیشه، همراه با شناخت و رعایت عواطف انسانی بررسی شود تا واقعیت‌ها آن گونه که هست، بی‌پیرایه و به دور از تحریف، خود را نشان دهد. دوم آن که، نباید فراموش شود که زن و مرد با آن که هر دو انسانند و در خلقت و احکام، مشترکات فراوانی دارند و نقص وصیت‌ها کمبودی در انسانیت زن هم‌چون مرد نیست، ولی هر یک از آن‌ها دارای ویژگی‌ها و خصوصیات و احکام خاص خود می‌باشند که برای هیچ عاقلی قابل انکار نیست؛ به

طور مثال: زن و مرد هر دو دارای جهاز تناسلی مناسب خود می‌باشند و هر یک به تناسب، از لذایذ مادی بهره می‌برند و در تولید مثل مشارکت دارند و نقش عمده‌ی خود را ایفا می‌نمایند، ولی هر دو به یک (۱۶۷) صورت لذت نمی‌برند، یک نوع آلت تناسلی ندارند و در تولید مثل هم نقش همگون ایفا نمی‌کنند. همان‌گونه که مرد نمی‌تواند آبستن شود و زایمان کند، زن نیز نمی‌تواند مرد یا زنی را آبستن سازد و در تولید مثل نقش فاعلی داشته باشد. نمی‌توان گفت: چون زن پستان دارد و شیر می‌دهد، مرد هم باید پستان داشته باشد و شیر دهد و گرنه آزادی از دست می‌رود و حقوق بشر در خطر می‌افتد و عدالت در جامعه‌ی انسانی نابود می‌گردد! در بسیاری از امور تکوین و تشریح نیز نمی‌توان زن و مرد را در یک قالب ریخت؛ زیرا هر یک موقعیت و ویژگی‌های خود را دارند و نباید میان این دو دسته از امور اشتراکی و اختصاصی و تکوین و تشریح زن و مرد خلط و اشتباهی رخ دهد؛ زیرا هرگونه خطایی در این زمینه، چه از روی کوتاهی و قصور باشد و چه از روی آگاهی و تقصیر، آدمی را به گمراهی می‌کشاند و گرفتار نابسامانی‌های فکری و عملی بسیاری ساخته و جامعه را دگرگون و دچار انحراف و کاستی می‌نماید. (۱۶۸) ازدواج؛ محدودکننده‌ی زن آنان که به نکاح شرعی و رسمی - این سنت الهی، منش آفرینش و هویت پوشیده و عریان آدمی - اشکال می‌گیرند، در مرحله‌ی نخست چنین می‌گویند: اصل آمیزش و مؤانست زن و مرد امری مسلم و سنتی طبیعی و حقیقتی اجتماعی است و نسبت به آن انکار و مخالفتی وجود ندارد، ولی نباید این امر، علت محدودیت زن شود و آزادی او را به مخاطره اندازد؛ زیرا آزادی زن نیز یک اصل مسلم است و در صدر تمام اصول مربوط به او قرار دارد و بر همه‌ی آن‌ها حاکم است؛ به گونه‌ای که دیگر اصول با توجه به حاکمیت این اصل تفسیر می‌شوند. مؤانست و آمیزش زن و مرد با یک‌دیگر اصلی است که نباید انکار شود، ولی این امر نباید برای زن انزوا، گوشه‌گیری، وحشت و نگرانی را به همراه آورد و اصل آزادی او را به خطر اندازد. چنین الفت و آمیزشی را باید به صورت طبیعی انجام داد، بی آن که ازدواج و نکاح شرعی و قید و بندهای سنتی، محدودیتی ایجاد نماید، و بر فرض اگر نکاح و ازدواجی هم در کار باشد، زن نیز باید بتواند هم چون مرد با وجود تحقق نکاح از آزادی کامل برخوردار باشد؛ به طوری که زن و مرد با آن که در کنار یک‌دیگر و زندگی زناشویی دارند، محدودیت و مزاحمتی برای هم فراهم نسازند. پس ممکن است مؤانست و زناشویی محقق گردد، بی آن که نکاح و ازدواجی در میان باشد. عقل و اندیشه نیز ضرورت بیش از این مقدار را نمی‌پذیرد و هر امری که درخور ادراک عقل نباشد، به‌طور قهری برای عاقل قابل اعتنا نیست، هر چند فراوانی از مردم از آن حمایت کنند؛ چرا که بسیاری از خرافاتی که در میان بشر راه پیدا کرده است، ریشه در همین حمایت‌های عامیانه دارد. حال اگر از مؤانست و زناشویی به «نکاح» تعبیر شود و آن را به عنوان سنتی واقعی که مورد پذیرش همگان است، به شمار آورد و جایی برای انکارش وجود نداشته باشد، (۱۶۹) باز هم نباید زن و مرد به بهانه‌ی چنین پیوندی محدود شوند و آزادی عمل از آنان گرفته شود. باید زن هم به اندازه‌ی مرد از آزادی عمل برخوردار باشد و بتواند در طول زندگی هر وقت بخواهد، بدون دلهره و اضطراب و یا اجازة از همتایش، با مردان دیگر، رابطه و یا دوستی و معاشرت داشته باشد؛ چه با هم‌راهی و حضور شوهر و چه بدون حضور او باشد؛ همان‌طور که دست کم، گونه‌ی شرعی این امر برای مردان مانعی ندارد. محدودیت زن و سلب آزادی او به بهانه‌ی ازدواج دلیل عقلی ندارد و ناشی از سنت‌های دینی یا تعصبات قومی و فرقه‌ای است. پس همان‌گونه که در ازدواج برای مرد وحدت زوج مطرح نیست، برای زن هم نباید وحدت شوهر مطرح باشد. همان‌طور که مرد می‌تواند با وجود داشتن شوهر با مردان دیگر روابط دوستانه داشته و در کمال آرامش از لذایذ مادی و روحی کام یابد. به بیان دیگر، پیوند و رابطه‌ی زناشویی میان زن و مرد یک امر عقلی و سنت طبیعی است و اساس رابطه‌ی زناشویی، مؤانست و آمیزش است. لزومی ندارد که این رابطه تحت عنوان نکاح و ازدواج صورت پذیرد، و اگر هم صورت گرفت، نباید نفی‌کننده‌ی اصل خود (مؤانست) باشد و باعث رنج و وحشت یا ممنوعیت زن گردد. اصل مؤانست و آمیزش طبیعی، چه به عنوان نکاح و چه بدون آن، نباید برای زن محدودیت‌های غیر متعارف ایجاد نماید و با اصل آزادی او درگیر

باشد. آزادی زن اصل مسلمی است که بر تمام اصول حاکم است و زن باید هم چون مرد به عنوان یک انسان با وجود پذیرش نکاح از آزادی عمل کامل برخوردار باشد؛ پس همان طور که در نکاح، وحدت زن برای مرد ضرورت ندارد، نباید برای زن وحدت مرد در کار باشد. (۱۷۰)

پاسخ به ایراد اصل ازدواج

تعریف ازدواج از دواج؛ فراتر از یک آمیزش اکنون در پاسخ باید گفت: تمام این سخنان سرشار از حرارت و گرمی، درگیر تشنّت، پراکندگی و در هم ریختگی آشکاری است و بر هر بخش از آن اشکالات فراوانی وارد است. تفصیل این پاسخ نیازمند دلایل عقلی و فلسفی بسیاری است که در این جا به طور فشرده به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود. از بیان این افراد فهمیده می‌شود که نکاح را از نظر مفهوم و مصداق، چیزی جز مؤانست و آمیزش زن و مرد نمی‌دانند. آنان گرچه اصل آمیزش را سنتی طبیعی به حساب می‌آورند، ولی در آن محدودیتی را برای زن نپذیرفته‌اند و زنی را که ازدواج کرده، هم چون زنان تنها و آزاد می‌شمارند. خلط مفهومی در معنا و مصداق آمیزش، مؤانست و ازدواج، هم چنین قایل نبودن به محدودیت در نکاح، ناشی از عدم درک درست معنای نکاح و ازدواج است. نبود درک صحیح برای آنان از هویت نکاح و چگونگی تحقق آن در نظر اقوام و ملل مختلف، موجب توهمات بسیاری در این زمینه گشته است. باید دانست که ازدواج، فقط مؤانست و آمیزش یا مؤانست و یا آمیزش تنها نیست و صرف هر آمیزش و مؤانستی نکاح نمی‌باشد. نکاح واقعیتی فراتر از یک آمیزش است و معنای وسیع تری نسبت به آن دارد. در نکاح، وحدت تعلق خاطر زن به مرد خاص، مطرح است و بدون این معنا، هویت نکاح در جانب زن محقق نمی‌شود. مرد اگر چه در این جهت با زن از نظر کلی متفاوت است، ولی چنین وحدتی در ظرف عیثیت و (۱۷۱) تشخیص برای او نیز وجود دارد. این روح معنای نکاح است که هر قوم و ملّتی به آن اعتقاد دارند و از اندیشه‌های اولی و ادراکات بدیهی بشر است. از آن جا که حقیقت نکاح در نظر همه‌ی اقوام و ملل یکسان است، هر قوم و ملّتی با هر مسلک و دینی، نکاح قوم و ملّت دیگر را با هر خصوصیتی که دارد، درست می‌داند و مورد قبول و احترام می‌شمارد. اصل ازدواج چیزی جز تعلق خاطر زن به مردی خاص نیست و مؤانست و آمیزش از آثار طبیعی این امر است. از این رو در اسلام «ایجاب» عقد نکاح توسط زن اجرا می‌شود و مرد تنها آن ایجاب را «قبول» می‌کند. ایجاب، آن است که زن، خود را با آگاهی و اراده‌ی تمام و آزادی کامل و به‌طور ایجابی - انشایی در اختیار مردی خاص قرار می‌دهد. قبول مرد هم گرچه این چنین است، ولی تنها نسبت به پذیرش این ایجاب در ظرف عیثیت و تشخیص خاص می‌باشد؛ پس در ایجاد عقد ازدواج، زن از آزادی عمل بیش تری برخوردار است و می‌تواند خواسته‌های خود را به راحتی مطرح و اعمال نماید و مرد تنها باید نسبت به چنین ایجابی پذیرش داشته باشد. ازدواج؛ ندای نهاد آگاه بشر این گروه یا باید اصل نکاح را نپذیرفته و با روح آن مخالفت کنند و در مقابل فطرت، سنت الهی و عقاید همه‌ی اقوام و ملل و طوایف انسانی بایستند و یا با اقرار به آن، بسیاری از سخنان نامناسب خود را اصلاح کنند و عنوان یک شوهر برای زن را با عنوان یک زن برای مرد مقایسه ننموده و هر دو را با هم نفی نکنند و تفاوت میان این دو امر کلی را از هم باز شناسند. بنابراین باید دید مشکل این دسته در «تصوّر» و فهم معنای ازدواج است یا در جهت «تصدیق آن» و یا آن که بی‌اعتقادی و زمینه‌های الحادی یا جهات سیاسی سبب انکار (۱۷۲) بدیهیات از سوی آن‌ها شده است. گرچه بررسی این امر در جای خود قابل اهمیت است، ولی علت هر چه باشد، در این مقام، این دسته برای ما به عنوان منکر امری بدیهی، چهره‌ای یکسان دارند. ممکن است آن‌ها بگویند: هر چند نکاح مورد پذیرش همگان است، ولی ما می‌توانیم منکر اصل آن باشیم؛ زیرا در این گونه مباحث نباید به دنبال اتفاق و اجماع اقوام و ملل بر یک نظر بود، بلکه تنها باید از دلیل پیروی کرد. در پاسخ گفته می‌شود: این سخن بی‌اساس است؛ زیرا هر اجماعی بی‌دلیل نیست. گرچه ممکن است دسته‌ای از اجماع‌های همگانی ریشه‌ی محکمی نداشته باشد، ولی نکاح از آن موارد نیست؛ چرا که ازدواج از

اموری است که ریشه‌ی دقیق علمی، فلسفی و روحی - روانی دارد و از نهاد آگاه بشر برخاسته و جز برای افراد ناسالم جای هیچ گونه توهم و تردیدی ندارد. البته اگرچه نسبت به ازدواج چنین اجماعی وجود دارد و عامل تقویت بیش تر اذهان عادی می‌گردد، ولی خود علت نیست، بلکه معلول دلیل محکم عقلانی و حقیقت سنت طبیعی و شناخت غریزی و بدیهی بشر است. اینک این امر از زوایای گوناگون دیگر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و به دلایل عقلی و نقلی نکاح به طور خلاصه پرداخته می‌شود. (۱۷۳)

فصل دوم: دلایل عقلی اصل نکاح

اشاره

فصل دوم: دلایل عقلی اصل نکاح نخستین دلیل: امنیت و آرامش زن و وحدت تعلق خاطر زن به مردی خاص که آن را روح نکاح می‌دانیم، از ویژگی‌های ذاتی و خصوصیات گویای هویت زن است و به‌طور روانی این امر نسبت به مرد این گونه نیست. زن با این وحدت تعلق خاطر، امنیت خود را باز می‌یابد، احساس آرامش می‌کند و تکیه گاه طبیعی خویش را به دست می‌آورد؛ پس نکاح نه تنها آزادی زن را محدود نمی‌سازد، بلکه روح و روان او را از تعلق به بیگانگان آزاد نموده، به وی آرامش می‌دهد و او را از پریشانی و تشویش‌های تنهایی یا وابستگی به هرزگی رها می‌کند. در این جای گاه، شوهر پناه گاه محکمی برای امنیت و آرامش زن است که هر آسیب و رنجش خاطری را از او دور می‌سازد، او را از فساد و فحشا باز می‌دارد، اراده‌ی وی را محکم می‌نماید و در زندگی به او قدرت مقاومت می‌بخشد. یک زن همان طور که نمی‌تواند تنها باشد و بی‌شوهر زندگی کند و زندگی طبیعی، آرام و سالمی داشته باشد، با مردهای متعدّد و روابط آلوده و مسموم هم نمی‌تواند دارای آرامش خاطر و زندگی طبیعی و سالم باشد. نقش صاف و پاک روح یک زن تنها در چهره‌ی یک مرد خاص ظاهر می‌گردد. بدون چنین وحدت خاطری، زن هویت خود را نمی‌یابد و موقعیتش در مخاطره قرار می‌گیرد و در نهایت با از بین رفتن هویت و حیثیت او عوارض گوناگون روحی و جسمی متعدّدی برایش پدید می‌آید. (۱۷۴) چهره‌ی ملموس این واقعیت تلخ و شوم را می‌توان در اندام بی‌روح زنان فاسد و بی‌هویت روسپی مشاهده نمود: روح آلوده و تاریک آنان چنان درگیر تشویش و پریشانی است که دیگر در چهره‌ی آنها از صفا و صمیمیت و طراوت و یک‌رنگی، کم‌تر نشانی می‌توان یافت. آنان تنها کالبد خشک و بی‌روح خویش را در اختیار مردان هوس‌باز قرار می‌دهند تا با بدترین شیوه‌ها مورد کام‌جویی و شهوت‌خسونت‌بار قرار گیرند. درک این حقیقت از معنای نکاح با تمام بداهت و روشنی از ظرافت خاصی برخوردار است که تعریف و تحلیل علمی آن چندان هم آسان نیست. دقت فراوانی لازم است تا روشن شود که حقیقت نکاح برای زن با یک وحدت خاص تحقق می‌یابد و این از ویژگی‌های مخصوص به اوست. در مرد با آن که وحدت و تعلق خاطر نسبت به همسرش وجود دارد، ولی چنین وحدت خاص و تشخص خاطری وجود ندارد و نباید در این جهت مغالطه‌ای پیش آید؛ پس نکاح اگرچه یک حقیقت مشترک است، ولی خصوصیات آن نسبت به زن و مرد متفاوت است؛ هم‌چنان که -به طور مثال- نقش زن و مرد در امر مشترک تولیدمثل یا پرورش فرزند یک‌سان نیست. دومین دلیل: ازدواج؛ سکونت مرد و زن ازدواج نه تنها پناه گاه زن و سبب جلب حمایت مرد و در نتیجه آرامش زن است، بلکه سبب سکونت خاطر مرد هم می‌شود؛ زیرا وقتی مرد، همسر مهربانی را که دل از بیگانگان برگرفته و تنها به او دل بسته است، در کنار خود احساس کند، به آن زن عشق می‌ورزد و او را سبب آرامش قلب و روح خود می‌بیند. به بیان دیگر، زن و مرد با ازدواج به یک‌دیگر آرامش داده و مرهم زخم‌ها و خستگی‌های هم‌دیگر می‌شوند. چنین نهادی سبب اوج کمال و خوشبختی زن و مرد و (۱۷۵) فرزندان و استحکام خانواده می‌شود؛ در حالی که اگر زنی به مردان متعدّد دل بسته باشد و یا میان زن و مرد موانعی بدون نکاح و ازدواج برقرار

گردد، هرگز این آثار هم دلی و همبستگی پدیدار نخواهد شد. قرآن کریم با توجه به همین حقیقت، زن و مرد را به عنوان لباس هم و آرامش دهنده‌ی یک‌دیگر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «هَنْ لِبَاسٍ لَكُمْ و انتم لباسٌ لهِنَّ...»؛ (۱) زنان لباس و پوششی برای شما (مردان) هستند و شما پوششی برای آنان هستید. زن و مرد لباس یک‌دیگرند در قرآن کریم عنوان «لباس» به طور متعدّد نسبت به موارد گوناگون آمده و مراد از آن در تمام موارد، پوشش، وابستگی، نیاز و ضرورت و همچنین حفاظ زن و مرد نسبت به یک‌دیگر است. (۲) همین‌طور به شب، لباس اطلاق شده (۳) و تقواریا هم قرآن کریم برای آدمی لباس و ۱- بقره/ ۱۸۷. ۲- «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم؛ اعراف/ ۲۶. ای فرزندان آدم! ما برای شما لباسی فرستادیم تا پنهانی‌های شما را بپوشاند.» - «کما اخرج ابویکم من الجنّة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوءاتهما؛ اعراف/ ۲۷. همان‌طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و آن‌ها را بی‌پوشش نمود تا این که مواضع پنهانی آن‌ها را به ایشان بنمایاند.» - «علّمناه صنعَةَ لبوسٍ لکم لتحصنکم من بأسکم؛ انبیاء/ ۸۰. صنعت زره‌سازی را به خاطر شما به او آموختیم تا شما را در جنگ محافظت نماید.» ۳- «جعل لکم اللیل لباساً؛ فرقان/ ۴۷. برای شما شب را پوششی قرار دادیم.» (۱۷۶) آن هم بهترین لباس معرفی می‌کند. (۱) مراد از لباس در آیه‌ی «هَنْ لِبَاسٍ لَكُمْ و...» - که مورد بحث است - وابستگی، نیاز، ضرورت و حفاظ زن و مرد نسبت به یک‌دیگر است. وقتی خداوند در صدر آیه می‌فرماید: «احلّ لکم لیلَةَ الصّیام الزّفت الی نسائکم؛ (۲) شب‌های ماه رمضان از باب امتنان، نزدیکی و کام‌یابی برای شما مانعی ندارد.» در ادامه در جهت بیان چنین تجویزی یک اساس کلی - که نمادی از هویت نکاح و نمودی از رابطه‌ی زن و مرد است - تحت عنوان لباس مطرح کرده و می‌فرماید: «هَنْ لِبَاسٍ لَكُمْ و انتم لباسٌ لهِنَّ؛ (۳) آن‌ها برای شما لباسند و شما هم لباس آن‌هاید.» این آیه وابستگی، نیاز، ضرورت و محافظت زن و مرد نسبت به یک‌دیگر را به طور جدی و گسترده بیان می‌نماید. نطق این کریمه‌ی الهی (هَنْ...) شمول دارد و اطلاق آن تمام هویت، صفات، کردار، انگیزه، هدف و غایت حیات زن و مرد را در بر می‌گیرد؛ هم‌چنین این آیه به هم پیچیدگی ظریفی را هم‌راه دارد که جدایی، بیگانگی، تقسیم و شکستگی در آن ممکن نیست. آری، این عنوان در قرآن کریم از یک زیبایی و متانت بسیار دقیق علمی - فلسفی برخوردار است و از بهترین مواردی است که قرآن مجید به‌طور مساوی از زن و مرد یاد کرده و وصف لباس را بر هر دو داده و بلکه زن را مقدّم داشته است: ابتدا «هَنْ لِبَاسٍ لَكُمْ» و سپس «انتم لباسٌ لهِنَّ» آمده است.

۱- «و لباسٌ التقوی ذلک خیرٌ لکم؛ اعراف/ ۲۶. لباس تقوا برای شما بهترین است.» ۲- بقره/ ۱۸۷. ۳- همان. (۱۷۷) گوشه‌ای از ظرافتی که در این آیه مبارکه به کار رفته و درخور فهم ماست، این است که خداوند، زن را نسبت به عنوان لباس، نخست آورده و به سیغی غایب و پنهان (هَنْ) از او یاد کرده است، ولی مرد در رتبه‌ی دوم قرار گرفته و به صورت مخاطب و آشکار از او یاد شده است. این تقدّم، اهمّیت زن در تحقّق این عنوان را می‌رساند و «هَنْ» چهره‌ی عفاف و قداستی است که قرآن کریم برای زن قایل است. در مقابل، اگرچه قرآن کریم مرد را هم خلعت لباس می‌پوشاند، ولی چهره‌ی آشکار او (لکم) موقعیت وی را در زندگی مشخص می‌سازد. از این آیه به خوبی فهمیده می‌شود که زن و مرد چگونه مکمل یک‌دیگرند و زن موجودی خانگی - اجتماعی و مرد موجودی اجتماعی - خانگی است؛ چنان‌که در مباحث آینده نیز این مطلب در بیان موقعیت زن و مرد نسبت به خانواده و اجتماع بر مبنای یک طرح کلی و سالم اجتماعی مطرح خواهد شد. (۱) آرامش و سکون در کلام الهی عنوان دیگری که قرآن کریم در امر نکاح مطرح می‌کند، خلعت سکینت و سکونت و آرامش و آرام‌یابی مرد در جوار همسر خویش است. (۲) این عنوان برخلاف عنوان لباس، جهت «تقابل» و «تضایف» ندارد و تنها به زن نسبت داده شده است، اگرچه زن و مرد، هر دو، این وصف را به نوعی دارا هستند. پیش از بیان آیات مربوط به این عنوان، لازم است موقعیت کلی سکون‌بخشی را از ۱- به بخش دهم همین کتاب رجوع شود. ۲- «هوألذی خلقکم من نفسٍ واحدٍ و جعل منها زوجها لیسکن الیها؛ اعراف/ ۱۸۹. اوست خدایی که شما را از یک جان (حضرت آدم «علیه‌السلام») آفرید و همسرش حضرت حوا «علیها‌السلام» را از جنس او قرار داد تا در کنارش بیارامد.» - «من آیاته آن خلق لکم من انفسکم ازواجاً لیسکنوا الیها؛ روم/ ۲۱. و از نشانه‌های آشکارش این است که از جنس شما همسرانتان را

آفرید تا در کنارشان آرامش یابید.» (۱۷۸) دیدگاه قرآن کریم مطرح نماییم. عنوان «سکون» در مواردی اطلاق و به اموری نسبت داده شده است که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود: - «جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه؛ (۱) خداوند شب را برای آرامش شما بر پا ساخت.» - «ان صلوتک سکُنْ لَهم؛ (۲) نماز و دعای تو برای موءمنان آرامش است.» - «و اللّٰه جعل لکم من بیوتکم سکناً؛ (۳) خداوند خانه‌های شما را محلّ آرامش شما قرار داده است.» سپس می‌فرماید: «و جعل لکم من جلود الانعام بیوتاً؛ از پوست‌های حیوانات برای شما خانه قرار دادیم. بنابراین به ملازمه می‌توان گفت: این جلود (پوست‌ها) هم سکون و آرامش می‌آورند؛ زیرا وصف «بیوت» را می‌پذیرند و بیوت با سکونت ملازمه‌ی تنگاتنگ دارد. - «ان آیه ملکه ان یأتیکم التّابوت فیه سکینه من ربکم؛ (۴) نشانه‌ی یک حاکم سالم و مقتدر آرامش معنوی مردم است.» - «و هو الّٰذی انزل السّکینه فی قلوب الموءمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم؛ (۵) آرامش، یک نزول معنوی در دل‌های موءمنان است تا سبب ایمان آن‌ها شود.» - «مساکن طیّبه فی جنّات عدن؛ (۶) بهشت، پاکیزه‌ترین خانه‌هاست که امنیت و آرامش را در خود دارد.» ۱- غافر / ۶۱. ۲- توبه / ۱۰۳. ۳- نحل / ۸۰. ۴- بقره / ۲۴۸. ۵- فتح / ۴. ۶- توبه / ۷۲. (۱۷۹) این عنوان در مورد حیوانات هم به کار رفته است. قرآن کریم از زبان مورچه‌ای نقل می‌فرماید: «قالت نملۃ یا ایّها النمل ادخلوا مساکنکم...» (۱) در این آیه، مورچه‌ای به مورچگان، دیگر توصیه می‌کند که برای سلامت و رهایی از هجوم لشکریان حضرت سلیمان «علیه‌السلام» داخل خانه‌هایشان شوند. همان طور که دیده می‌شود، مسکن برای مورچگان محلّ امن و آرامش است. حال وقتی قرآن به زن و مرد می‌رسد، می‌فرماید: زن آرامش بخش شوهر است. آری! شب، نماز، دعا، خانه، دوست و امنیت دل، همه و همه، سکون و آرامش به هم‌راه دارند. سکون معنوی و نزول الهی بهشت، جنّت و آرامش ابدی و مسکن پاکِ پاک - آن‌جا که آزاری نباشد - تمامی، آرامش‌دهی جان آدمی است. سکون و آرامش را حتّی حشره‌ای مانند مورچه به خوبی می‌شناسد و مسکن را جایی می‌داند که ناملایمات را از او دور می‌سازد و در نهایت، زن، همه‌ی آرامش، سکون و سکینت، پناه‌گاه آرام، کشتی نجات، سنگر محکم و قلعه‌ی مستحکمی است که مرد را از تمام کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها حفظ می‌کند. حال این پرسش پیش می‌آید که: چرا قرآن کریم لباس و سکون و اموری را که آرامش می‌آورد - مانند: دعا، نماز و شب - و حتّی ورود آرامش و سکون الهی در دل‌ها را هم به زن و هم به مرد نسبت می‌دهد، ولی در بحث آرامش دهی زن و مرد به یک‌دیگر تنها زن را سبب آرامش مرد می‌داند؟ در حالی که زن و مرد، هر دو، سبب آرامش یک‌دیگرند. ابتدا در پاسخ این پرسش، برای این که تنها اندکی با زن آشنا تر شویم، از خود قرآن ۱- نمل / ۱۸. (۱۸۰) کریم کمک می‌گیریم؛ قرآنی که زن را تنها همتای مرد و عدل او و هم‌سنگش معرّفی می‌نماید؛ قرآنی که سراسر آن هم‌چون اسمای الهی از زن سخن سر می‌دهد؛ به طوری که جایی از آن را نمی‌یابیم که از زن، این مادر خلقت، نامی نبرده باشد و با آن که این کتاب الهی، زن را در عفاف و پنهانی قرار می‌دهد، ولی نام و صفات او در آن به‌طور صریح و آشکار مطرح است. چهره‌های متفاوت زن در قرآن قرآن کریم از زن با عناوین متعدّد و چهره‌های بسیار و در قالب‌های متفاوت یاد می‌کند (۱) که در این جا مجال بیان این عناوین و چهره‌ها وجود ندارد؛ به‌طور مثال: در قرآن تنها تحت عنوان «نساء» ۳۸ بار زن مطرح گردیده است؛ مانند: قواعد من النّساء، (۲) نساء النّبی، (۳) نساء الموءمنین، (۴) نساء موءمنات، (۵) نساء نا و نساء کم، (۶) نسائهم (۷) و ۱- «زین للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء... آل عمران / ۱۴. زینت آدمی چند چیز است: زن، اولاد، طلا- و نقره و... که در رأس آن‌ها زن قرار دارد.» - «فانکحوا ما طاب لکم من النّساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة؛ نساء / ۳ از زنان آن تعداد که مناسب شماست، استفاده کنید، ولی این امر چندان آسان نیست. اگر خوف داشتید که نتوانید آن‌ها را به‌خوبی اداره نمایید، به یکی اکتفا کنید.» - «للرّجال نصیب... و للنّساء نصیب...؛ نساء / ۷. زن و مرد هر یک نصیب خود را دارند.» - «انکم لتأتون الرّجال شهوةً من دون النّساء بل انتم قوم مسرفون؛ اعراف / ۸۱. ترک زن و بهره‌گیری‌های آلوده‌ی مرد از مرد را قرآن اسراف می‌داند.» - «لولا رجال موءمنون و نساء موءمنات...؛ فتح / ۲۵. اگر نبودند مردان با ایمان و زنان وارسته‌ای (که در هر زمان و مکان وجود دارند)... ۲- نور / ۶۰. ۳- احزاب / ۳۰. ۴- احزاب / ۵۹. ۵- فتح / ۲۵. ۶- آل عمران / ۶۱-۷

اعراف/ ۱۲۷. (۱۸۱) نَسَاهُنَّ. (۱) از نظر قرآن مجید زن زینت است، بلکه در رأس زینت هاست، طیب است و نصیب خود را دارد و کامیابی مرد، تنها از طریق اوست، گرچه خود نیز از مرد، کام می‌یابد، اوست که کارخانه‌ی خلقت انسان را در خود دارد، انسان است، انسان می‌آفریند و او را در خود پرورش می‌دهد و در گوشه گوشه‌ی هستی، جا به جای خلقت و نقطه نقطه‌ی زندگی هم پای مرد در حرکت و تلاش و شور و شوق و عشق و مستی گام بر می‌دارد. بنابراین اگر زن سکینت مرد است، به راستی آرام بخش اوست و جای‌گزینی برای او وجود ندارد. این موجود به هم پیچیده، همه‌ی عناوین شور و شیرین را در خود جای داده است. طیب دارد و طیبیه است، ولی خبیث هم دارد؛ همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات». (۲) البته هم‌چنان که زن، خبیث و طیب، خوب و بد دارد، مرد هم‌چنین است. همان‌طور که در همه‌ی هستی و در هر نوعی طیب و خبیث وجود دارد، در انسان هم این‌گونه است. شهر پاک (و البلد الطیب)، (۳) خاک پاک (صعیداً طیباً)، (۴) کلام طیب (و هدوا الی الطیب من القول) (۵) و اولاد خوب و صالح (ذریة طیبه) (۶) از تعابیر قرآنی است. آن‌گاه قرآن درباره‌ی این طیبیات و پاکی‌ها می‌فرماید: «لا تحرّموا طیبات ما أحلّ الله لکم» (۷) نور/ ۳۱. ۲- نور/ ۲۶. ۳- اعراف/ ۵۸. ۴- مائده/ ۶. ۵- حج/ ۲۴. ۶- آل عمران/ ۳۸. (۱۸۲) (طیبیات موجود را بر خود دریغ ندارید) و «کلوا من طیبات ما رزقناکم» (۱) (خوبی‌ها را در یابید) و «لا تبدّوا الخبیث بالطیب»؛ (۲) بد را به جای خوب بر نگزینید. حال از میان این همه طیبیات فراوان، طیبیه، بهترین طیب برای مرد است و برای زن هم بهتر از طیب، طیبی نخواهد بود. تمام حرف این است که: این طیب و طیبیه که در شأن آن‌ها آمده: «سخر لکم ما فی السّموات و ما فی الارض»؛ (۳) همه‌ی آنچه را که در آسمان و زمین است، تحت قدرت شما قرار دادیم. چگونه می‌توانند از همه‌ی طیبیات و از خود به خوبی بهره گرفته و کام‌یابند؟ پاکی؛ اساس همه‌ی خوبی‌ها و لذت‌ها در پاسخ ابتدا باید به خوبی دریافت که حقیقت زندگی و هویت کام‌یابی در غیر ظرف طیب، پاکی، طهارت و حلیت و جواز، ممکن نیست. طیب بودن و پاکی اساس تمام خوبی‌ها و لذایذ است و از این روست که شریعت با زن و زندگی، نماز و عطر را هم‌راه ساخته است؛ همان‌طور که پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله» عطر و نماز را با زن، سه برگزیده‌ی خود از زندگی دنیا به حساب آورده که شرح آن در حدیث «تحییب» خواهد آمد. (۴) راستی چگونه باید باور کرد که کام‌یابی و لذت‌بری بدون عبودیت و بندگی و طهارت و پاکی میسر نمی‌گردد و چسان باید ثابت کرد که بی‌خانه و خانواده، - که زن در جای‌جایش نقش اصلی دارد - طهارت و تقوا و عبادت و صفا محقق نمی‌شود؟ قرآن ۱- مائده/ ۸۷. ۲- اعراف/ ۱۶۰. ۳- نساء/ ۲. ۴- لقمان/ ۲۰. ۵- رجوع کنید به صفحه‌ی ۲۰۰ همین بخش. (۱۸۳) کریم این معنا را در لابه‌لای آیاتش مطرح نموده که برای وضوح هر چه بیش‌تر رابطه‌ی این امور، ابتدا اشاره‌ای به نماز و عبادت داریم. نماز در قرآن کریم در مورد نماز می‌فرماید: «و استعینوا بالصبر و الصّیلموه»؛ (۱) از نماز و روزه کمک و استمداد بگیرید. البته هر کس نمی‌تواند با حقیقت عبادت و نیایش نزدیکی ملموسی پیدا کند؛ چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید: «و أنّها لکبیرة الاعلی‌ الخاشعین»؛ (۲) این نماز - که قرب ربوبی و معراج موءمن است - جز بر راه یافتگان درگاه الهی بس سنگین است. هم‌چنین در قرآن آمده است: «لا تقرّبوا الصلوة و انتم سکاری»؛ (۳) هنگامی نماز گزارید که به عمل و گفتار خود توجه داشته باشید. «فاذا قضیت الصلوة فاذکروا الله»؛ (۴) بعد از آن که نماز را به پا داشتید، ذکر خدا را در هر حال زنده نگه دارید. «اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی»؛ (۵) ریاکاران و اهل نفاق، اگر نماز بخوانند، با خستگی و بی‌میلی (آن‌هم تنها در مقابل چشمان مردمان) نماز می‌خوانند. «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر»؛ (۶) نماز، اگر رشحه‌ای از حقیقت داشته باشد، آدمی را از بدی‌ها دور می‌دارد. ۱- بقره/ ۴۵. ۲- بقره/ ۴۵. ۳- نساء/ ۴۳. ۴- نساء/ ۱۰۳. ۵- نساء/ ۱۴۲. ۶- عنکبوت/ ۴۵. (۱۸۴) «فاعبدنی و اقم الصلوة لذکری»؛ (۱) مرا عبادت کن و به خاطر یاد من نماز را به پا دار. «أن اعبدوننی هذا صراط مستقیم»؛ (۲) مرا عبادت کنید که همین راه راست است. پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» نسبت به نماز می‌فرماید: علاقه‌ی من به نماز، مانند فردی گرسنه‌ی غذا و تشنه‌ی آب گواراست، با این تفاوت که افراد گرسنه و تشنه بعد از مصرف غذا و آب سیر و سیراب و بی‌میل می‌شوند، ولی من هیچ‌گاه از نماز سیر نمی‌شوم. (۳)

بعد از معرفت، چیزی برتر از نماز نیست. البته نمازی که خضوع و خشوع داشته و تنها حرکت و خستگی نباشد؛ نمازی که پاکی آورد و مومن را از بدی دور سازد؛ و نمازی که گناهان آدمی را مانند برگ‌های پائیزی بریزد و هم‌چون روز تولد، او را پاک سازد و پناه گاهی در مقابل چنگ‌اندازی‌های شیطان باشد. اولیای معصومین «علیهم‌السلام» در همین نماز، چنان دل‌باخته‌ی راز و نیاز شده که رنگ از رویشان می‌پرید و در مقابل حق، لرزان می‌شدند. انگشتان مبارک آن‌ها قرمز و زرد می‌گشت؛ گویی خداوند را می‌بیند و او را در مقابل دارند. نمازی از سر عشق، نمازی با محبت و نمازی پرشور و خروش؛ نمازی که سراسر وجود این اولیای حق را به شور و شوق، آه و زاری و عشق و مستی و می‌داشت؛ گویی از دنیا به کلی فارغ گشته‌اند. ۱- طه/ ۱۴. ۲- یس/ ۶۱. ۳-

«عن النبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله»: یا اباذر! جعل الله جل ثناؤه قره عینی فی الصلوة و حبب الی الصلوة کما حبب الی الجائع الطعام و الی الظمان الماء، و ان الجائع اذا اکل شبع و ان الظمان اذا شرب روّی و انا لا اشبع من الصلوة»؛ بحار، ج ۷۷، باب ۴، ص ۷۹. (۱۸۵) زندگی و کام‌یابی اگر به کتاب الهی - این تنها نسخه‌ی صحیح هدایت برای انسان و نقشه درست آفرینش - به‌خوبی بنگریم، می‌یابیم که چگونه سکونت و نماز، لباس بودن و سکون بخشی زن و مرد، پاکی و طهارت، عبادت و ذکر و عشق و کام‌یابی به طور کامل به یک‌دیگر مربوط و به هم پیچیده‌اند. آری، این دو موجود طیب و طیبه باید به سبب عطر، ذکر، دعا و عشق پاک، کام‌یابی را در حد کمال در خود زنده نگه دارند؛ زیرا در غیر این صورت و با کاستی و کجی در هر یک از این جهات، کام‌یابی آن‌ها محدود، ناقص و بی‌روح و رمق می‌گردد. راستی این طرح کلی و جمعی قرآن کریم نسبت به زندگی فردی و اجتماعی انسان چگونه باید توجیه شده و تحقق و عیتت یابد و هم‌راهی نماز و زن و عطر به چه شکل می‌تواند تمام کام‌یابی انسان را تأمین نماید و سکونت و آرامش را برای آدمی به ارمغان آورد؟ آرامشی که امروزه گمشده‌ی انسان مدرن است. اکنون بعد از بیان هر یک از این حقایق و معانی، پرسش‌های بسیاری درباره‌ی طرح حقیقی زندگی و کام‌یابی پیش می‌آید؛ پرسش‌هایی مانند: لباس یعنی چه؟ سکونت و سکینه چیست و چه آثاری دارد؟ طیب و گواری چیست، طیب و طیبه کیست؟ ذکر و دعا و نماز و عشق و کام‌یابی، از شهوت و نفسانیت تا معنویت چه مسیری را طی می‌کنند و آدمی را به کجا می‌رسانند؟ بی‌لباسی چیست؟ اضطراب کدام است؟ شب با روز چه تفاوتی دارد و آثارش چیست؟ طیب و پاک بودن با هرزگی چه تفاوتی دارد؟ بی‌نمازی با آدمی چه می‌کند؟ شهوت و کام‌یابی چه نسبتی با یک‌دیگر دارند؟ و پرسش‌های بسیار دیگری که بیان آن در فرصت این کتاب نیست؛ از این رو در این فراز تنها به بحث پیرامون پرسش‌های پیشین می‌پردازیم: (۱۸۶) لباس و مقوله‌ی فلسفی «جده» در ابتدا باید دید عنوان لباس از شمار کدام مقوله‌های فلسفی است؟ «جوهر» است یا «عرض»؟ از مقوله‌ی «جده» و «ملک» است یا «اضافه»؟ همان‌طور که می‌دانیم، جده - که به آن ملک هم گفته می‌شود - هیأت حاصل از احاطه‌ی شیء به شیء است؛ به طوری که با انتقال محاط، محیط به حرکت در می‌آید و در دانش معقول برای آن سه مثال معروف آورده می‌شود: تَجَلُّبٌ، تَقْمُصٌ و تَنْعُلٌ؛ تجلبب، جلباب و چادر پوشیدن، تقمص، پیراهن به تن کردن و تنعل، کفش به پا کردن است. در این سه مثال با حرکت تن، بدن و پا، چادر و پیراهن و کفش هم با انسان حرکت می‌کند، که در بیان این مقوله (جده) دو امر باید مورد توجه قرار گیرد: یکی این که تبعیت و هماهنگی یک سوی است؛ دوم آن که مقدار این تبعیت در موارد سه‌گانه متفاوت است و میزان هماهنگی یک‌سان نیست. پس در این حرکت‌ها از یک سو هماهنگی کامل وجود دارد و از سوی دیگر، عدم تبعیت و نسبت به مقدار تبعیت هم در موارد مختلف تفاوت وجود دارد. چون چادر تمام بدن را در بر می‌گیرد، پس کامل است و پیراهن کم‌تر از چادر، و کفش کم‌ترین فراگیری را دارد، پس ناقصند. کفش بخش کمی از بدن را فرا می‌گیرد، بر خلاف چادر و پیراهن که هماهنگی بیش‌تر و کامل‌تری را در بر دارند. چادر، پیراهن و کفش، هر یک، محیط بر بدن هستند و تابع محاط خود - که بدن است - می‌باشند، ولی پا یا بدن تابع کفش و چادر و پیراهن نیست؛ پس این اشیا تابع بدن هستند، ولی بدن نسبت به آن‌ها تابعیت ندارد و به این ترتیب میان بدن و این اشیا تنها رابطه و هم‌راهی یک سویه برقرار است؛ اما منظور قرآن کریم از لباس در «هنّ لباسٌ لکم و انتم لباسٌ لهنّ» چیزی بیش از این رابطه‌ی یک‌سویه است؛ چراکه لباس مصطلح

یک سویه است و تابعیت از جانب لباس است و شعور و ادراک و اراده تنها از (۱۸۷) سوی صاحب لباس است، ولی در مورد زن و مرد این گونه نیست؛ زیرا هر دو دارای شعور و اراده‌اند. بنابراین، مراد از این آیه «جده» و «ملک» فلسفی نیست که از یک سو تابعیت بی ادراک و اراده و از سوی دیگر ادراک و اراده‌ی بدون تبعیت مطرح باشد؛ به همین علت قرآن عنوان لباس را برای زن و مرد به طور مشترک مطرح کرده است. پس گرچه لباس معنای عام خود (پوشش) را به هم‌راه دارد، ولی در این جا زن و مرد نسبت به یکدیگر هم تن و هم لباسند: زن لباس مرد است و مرد تن اوست و مرد لباس زن است و زن تن اوست و بلکه این دو نسبت به هم چیزی بیش از تن و لباسند و هم چون اهل بهشت تمام تن و لباس آن‌ها از شعور و ادراک و اراده‌ی کامل برخوردار است. نکاح و مقوله‌ی «اضافه» حقیقت تلبس زن و مرد به زندگی، در لسان فلسفی «اضافه» است که در لسان منطق به آن «تضایف» گفته می‌شود. مقوله‌ی اضافه به معنای هیأت به دست آمده از تکرر نسبت میان دوشی است؛ تکرری که تنها «نسبت» نیست، بلکه «نسبت شیء به شیء دیگر» است که آن شیء هم با این شیء نسبت متقابل دارد؛ مثل: پدر و فرزند که هر دو به یکدیگر منسوبند. این شخص، پدر این فرد است و این فرد هم فرزند این شخص است. حال تفاوتی ندارد که این اضافه، اطراف متفاوت داشته باشد - مانند: پدر و پسر - یا متفق؛ هم‌چون: برادر و برادر یا خواهر و خواهر. پس در باب تضایف دو امر، هیچ کدام از دو طرف بی لحاظ دیگری ملاحظه نمی‌شود؛ همان طور که در باب تضایف هیچ گاه یک امر، موضوع تضایف واقع نمی‌شود؛ پس باید هر دو امر در یک مقام وجود داشته و دارای رتبه‌ی واحد باشند؛ مانند آن که گفته می‌شود: این برادر او و او هم برادر این است. این در صورتی صحیح (۱۸۸) است که هر دو نفر از یک پدر و مادر باشند؛ نه این برادر او و او برادر دیگری باشد. البته ممکن است دو امر متضایف، عنوان تضایف خود را از دست بدهند؛ مثل آن که برادری برادرش یا پسری پدرش بمیرد یا زنی از شوهرش و مردی از زنش جدا شود و یا در تضایف میان فوق و تحت، اگر دیواری فرو ریزد یا سقفی فرو افتد، دیگر تضایف میان آن دو باقی نمی‌ماند؛ پس این عنوان با تمام به هم پیچیدگی و استحکامش قابل زوال است؛ اگرچه این زوال در جهت تشخیص است و کلیت تضایف، زوال ندارد و به‌طور اساسی «کلی»، تضایف بردار نیست و تضایف میان افراد کلی است؛ زیرا عنوان تضایف - به‌طور مثال - در دو جنس زن و مرد، در صورت انجام نکاح میان زن و مردی مشخص که به هم دیگر نیازمندند، تحقق می‌یابد و در دیگر موارد تضایف مانند عنوان برادری، خواهری و... نیز این افراد انسانند که موضوع قرار می‌گیرند، نه انسان کلی در غیر این صورت، اگر به اصل انسان به تنهایی بنگریم، صرف کلی زن و مرد به تنهایی هیچ گونه تضایفی ندارند. پس از این توضیحات باید دید که آیا عنوان لباس برای زن و مرد در این آیه چنین اوصافی را به طور کامل داراست و تقابل منطقی را دارد یا خیر؟ زن لباس مرد و مرد لباس زن است و بر اساس ازدواج چنین فعلیتی را دارند. این همسر اوست و او هم به طور قهری همسر این مرد است. تساوی در نسبت هم وجود دارد و هر یک متفرع بر دیگری است: زن بر مرد و مرد بر زن متفرع است؛ به طوری که هیچ یک علت دیگری در تحقق عنوان لباس نیست؛ همان طور که در تحقق عنوان پدر و فرزند یا خواهر و برادر این گونه است؛ زیرا بی فرزند، فردی عنوان پدر را به خود نمی‌گیرد و بدون پدر و مادر، کسی عنوان فرزند را نمی‌یابد و اگر گفته می‌شود: پدر علت تحقق فرزند است، ولی فرزند علت تحقق پدر خود نیست، درستی این مطلب به جهت علیت خارجی آن است؛ نه به جهت تضایف و اضافه‌ی منطقی که تفاوت این دو (۱۸۹) در مقام خود روشن است. باید گفت: عنوان لباس در این آیه مبارکه، منطبق بر مقوله‌ی اضافه‌ی فلسفی و تضایف منطقی است و ملاک حمایت، حفاظت و پوشش حقیقی و حقوقی را نسبت به زن و مرد در یک چهره‌ی شعورمند و با اراده داراست. این وصف از امور مشترک میان زن و مرد است و هر یک نسبت به دیگری چنین عنوانی را دارند؛ به طوری که حریم، هویت، اوصاف و کردار یکدیگر را پوشش می‌دهند و زن بی‌مرد نمی‌تواند موقعیت زنانه‌ی مناسبی داشته باشد و مرد هم نمی‌تواند بی‌زن، عنوان مرد را به خود بگیرد؛ پس زن بی‌شوهر، پوشش و حفاظ کاملی ندارد و مرد بی همسر نیز چنین است. اگرچه اساس عنوان «لباس» بر زن و مرد استوار است و این دو موضوع تحقق‌آیند، ولی ارزش زن و مرد نیز با همین عنوان تحقق

می‌یابد و کمال آن‌ها به هویت همین لباس است و همان‌طور که بیان شد، تقدّم و غیبت زن با تأخّر و حضور مرد در آیه‌ی یاد شده، نمایان‌گر موقعیت تقابلی این تضایف است. (۱۹۰) زن و سکونت؛ چرا؟ اینک به پاسخ نخستین سؤال از پرسش‌های پیشین - که در دو چهره مطرح می‌شود - می‌پردازیم. پیش‌تر سؤال شد که: چه تفاوتی میان دو عنوان سکونت و لباس هست، با آن که به طور واقعی هر دو از باب تضایف می‌باشند؟ چگونه می‌شود ثابت کرد که سکون و آرامش دهی به مرد از ویژگی‌های آفرینش زن است و مرد چنین وصفی را ندارد و چرا آرامش دهی تنها وصف زن است، در حالی که هر یک از زن و مرد در کنار دیگری سکون خاص خود را می‌یابند؟ نخستین پاسخ: ناملایمت‌های بیرون از خانه در پاسخ باید گفت: هر چند زن و مرد، هر دو، سبب آرامش و سکون یکدیگرند، ولی چون این مرد است که به‌طور نوعی بیش‌تر از خانه بیرون می‌رود و برای حرکت چرخ‌های زندگی خود و جامعه تلاش و کوشش می‌کند و به‌طور قهری در بیرون از خانه کار و تلاش و ناملایمت‌های بیش‌تری وجود دارد، آرامش مرد هنگامی است که به خانه بر می‌گردد و این سکون و آرامش هم در خانه وابسته به وجود زن است. پس زن در خانه موجب آرامش مرد می‌شود؛ در حالی که زن بیش‌تر در خانه به سر می‌برد و درگیری‌های سخت بیرونی را به طور تمام وقت و جدی ندارد؛ از این رو به طور نوعی ایجاد آرامش برای مرد شأن زن است و از جانب مرد، چنین موقعیتی زمینه‌ی کلی، عمومی و دایمی ندارد. با این بیان روشن شد که چرا عنوان لباس شامل زن و مرد می‌شود، ولی نسبت به عنوان سکون، تنها زن نقش اصلی را ایفا می‌کند. (۱۹۱)

زن دیروز و زن امروز اکنون ممکن است این شبهه پیش آید که: این بیان نسبت به گذشته صحیح است، ولی امروز دیگر کاربرد چندانی ندارد؛ چرا که امروزه نه تنها زن و مرد با هم کار و تلاش بیرون از منزل را پی‌گیری می‌کنند، بلکه زن‌ها موقعیت دشوارتری دارند؛ زیرا زن‌هایی شاغل باید کارهای منزل را هم انجام دهند و آن دسته از زن‌هایی که خانه‌دارند نیز باید علاوه بر کارهای سنگین خانه بسیاری از کارهای خارج از منزل را که مرد موفق به انجام آن نمی‌شود، انجام دهند. در پاسخ این شبهه باید گفت: همان‌طور که مطرح خواهد شد، نظام اصلی اجتماع در یک جامعه‌ی سالم و مترقی باید این گونه ترسیم شود که زن، موجودی خانگی - اجتماعی است و مرد موجودی اجتماعی - خانگی. گرچه مرد در خانه و زن در اجتماع باید هر یک نقش اساسی خود را داشته و کارهای ضروری مربوط به خود را دنبال نمایند، ولی درست نیست که زن در اجتماع به اندازه‌ی مرد متحمل کار و کوشش فراوان و ناهنجاری‌های بسیار شود. اگر امروز جامعه‌ی ما نسبت به برخی از زن‌ها چنین رفتاری دارد، در آینده باید شاهد ضرر و زیان‌های عمده‌ی آن باشد؛ زیرا زن با مرد تفاوت ویژه‌ای دارد و این تفاوت را باید پذیرفت. نقش عمده‌ی زنان در خانه است و نسبت به کارهای اجتماع این نقش به مشارکت می‌باشد. با این بیان که مرد باید برای آرامش زن و فرزند خود تمام تلاشش را در جامعه به کار گیرد و زن هم برای آرامش مرد و اهل خانه با کمک خود آنان خانه را برای آن‌ها آماده سازد. شبیه‌سازی زنان به مردان آری، زن نباید در جامعه هم‌چون مرد و پا به پای او به‌طور تمام وقت به کارهای سخت و طاقت فرسا بپردازد؛ چرا که در این صورت زن‌های ما به خستگی مفرط، (۱۹۲) اضطراب، پریشانی، پژمردگی، زودپیری و زودمیری مبتلا می‌گردند و در نهایت، وصف سکون بخشی خود را - که از ظرایف و ویژگی‌های منحصر به فرد جنس زن است - از دست خواهند داد و از همه‌جا مانده و از همه کس رانده می‌گردند و برای مردم هم دارویی تاریخی مصرف گذشته و بی‌اثر خواهند شد که متأسفانه این ناهنجاری به اندازه‌ی قابل توجهی در جامعه‌ی امروز ما محسوس است. به راستی چه لزومی دارد که زن‌ها در غیر مسیر طبیعی، عقلانی و عاطفی سالم گام بردارند؟ چه زیباست که هر یک از زن و مرد شؤون متعارف و منطقی خود را داشته باشند. وقتی در فقه متمدّن اسلام گفته می‌شود: شبیه‌سازی زنان به مردان و مردان به زنان حرام است، می‌توان گفت: این حرمت تنها در لباس و پوشاک نیست، بلکه در تمام جهات زندگی مطرح است. چگونه است که وقتی زنی در خانه‌ی خود کفش و یا لباس شوهرش را بپوشد، می‌توان گفت که کار او حرام است و بعضی فریاد سر می‌دهند: ای وای! «تشبه نساء به رجال» پیش می‌آید، ولی اگر زنی به کارهای دشوار اجتماعی - که در خور توانایی‌های مردان است - اشتغال پیدا کند، این تشبه و حرام نیست و چنین واویلائی پیش نمی‌آید؟! آری،

نباید با الفاظ و واژه‌های زیبایی هم چون «آزادی زن» دمار از روزگار زن، این مظلوم همیشه تاریخ، در آورد. نباید زن، این مادر عزیز و خواهر گرامی و همسر ارزشمند را با واژه‌های آلوده و مسموم به بیگاری واداشت و این آلهه‌ی عشق، اسطوره‌ی محبت، تجسم حور، رقص نور، مشق عشق، حقیقت لطف و چهره‌ی زیبای خوبی‌ها را به صحنه‌ی جنایات عمده‌ی تاریخ کشانید. زن امروز و دو مشکل جدید امروزه جز مشکلات اساسی در جامعه ما دست کم دو مشکل مهم مقطعی برای زن (۱۹۳) وجود دارد: یکی چهره‌های زشت لاییک و تعریف‌نمایی‌های فراوان و بی‌محتوا از زن که سبب آلودگی، انحراف و کج‌روی دسته‌ای از زنان می‌گردد، و دیگری فقر و ناداری شدیدی که بسیاری از خانواده‌های ما را گرفتار پریشانی و تزلزل در زندگی ساخته و موجب ناهنجاری‌های زنانه می‌شود. هرچند مشکلات اداره‌ی زندگی فراوان است و سیستم‌های فرسایشی، موقعیت خانه و خانواده و به ویژه زن‌ها را دچار بحران کرده است - به طوری که در بسیاری از مناطق جهان مشکلات اخلاقی و اقتصادی گریبان‌گیر بسیاری از اقشار جامعه گردیده است - ولی این امر نباید موجب اجحاف و ظلم هر چه بیش‌تر به زنان گردد. زنی که شغل اجتماعی می‌پذیرد، نخست باید به صورت پاره وقت شاغل باشد و دوم همسرش باید بخشی از کارهای منزل را به عهده بگیرد. زن‌های خانه دار هم نباید تمام کارهای منزل یا همه‌ی خرید خانه و دیگر کارهای خارج از منزل را به بهانه‌ی فعالیت فراوان مردها انجام دهند، بلکه باید همه‌ی امور بر اساس عدالت و تعاون و هم‌یاری تقسیم و انجام شود. در این صورت، به طور طبیعی کارهای خارج از خانه بیش‌تر از آن مرد است و زن بیش‌تر به کارهای منزل می‌پردازد؛ زیرا اوست که باید مایه‌ی سکون و آرامش مرد در خانه شود. با این روش، زن و مرد با هم‌سوئی تمام می‌توانند زمینه‌ی سلامت جامعه را فراهم سازند. از بیان پیشین نتیجه می‌گیریم که: سلامت جامعه، معلول یک روش صحیح و چینه‌ی درست اجتماعی است و چنین روشی در گرو تناسب کارها و مسؤولیت‌هاست؛ از این رو اگر زن‌ها - به هر دلیل - کار اجتماعی بیش از حد و یا نامناسب داشته باشند، این امر گذشته از ایجاد اختلال در نیروی کار، موجب نابسامانی روحی - روانی می‌گردد. اگر در کارهای خانه هم مردها وظایف متناسب با خود را انجام ندهند، زن در خانه به صورت کلفت و خدمت‌کار در آمده و در نهایت، واژه‌های مقدسی از قبیل: خانه، زن، بانو، مادر و (۱۹۴) همسر، تحقق عینی نخواهد داشت. دوّمین پاسخ: زن؛ لطافت و احساس اینک به پاسخ دوم پرسش پیشین می‌پردازیم. پرسش این بود که: چه تفاوتی میان لباس و سکون هست و چرا قرآن کریم لباس را دوسویی و سکونت را یک‌سوئی بیان می‌فرماید، در حالی که لباس و سکونت هر دو مربوط به زندگی مشترک بوده و دوسویی هستند؟ حتی می‌توان گفت: مراد از عنوان لباس در مورد زن و مرد همان سکون بخشی زن و مرد به یک‌دیگر است. در پاسخ باید گفت: گرچه سکونت زن و مرد نسبت به یک‌دیگر دوسویی است و هر یک از آن‌ها نسبت به دیگری عامل آرامش و بقاست، ولی عنوان لباس با سکونت متفاوت است. برای توضیح بیش‌تر باز باید در باب مقوله‌ی «اضافه» این سخن را مطرح کنیم که در «متضایفین» گاه مانند برادر با برادر یا خواهر با خواهر از دو طرف اتفاق وجود دارد و گاه مثل برادر با خواهر یا پدر و مادر با اولاد، در دو طرف، تفاوت وجود دارد. در این جا هم اگر چه در سکون و آرامش، تضایف هست، ولی اطراف آن متفق نیستند و دو طرف با یک‌دیگر متفاوتند. این تفاوت را در همان تفاوت اجتماعی و خانگی بودن - که خود علت دوسویه بودن لباس و یک‌سویه بودن سکون گردیده - باید دید. در لباس، این دوسویی، حالت یک‌سان دارد و زن و مرد در پناه یک‌دیگر حالت‌های متفاوت خود را التیام می‌بخشند، ولی در سکونت، این مرد است که حاجت و وابستگی بیش‌تری به زن دارد که همان نیازمندی به عواطف، احساسات و ظهور لطف و دل‌بری اوست. همین عواطف و احساسات است که علت تفاوت زن با مرد گردیده است. این تفاوت را در دو چهره باید دید: یک چهره، همان تفاوت خارجی، اجتماعی، (۱۹۵) خانگی و زیست محیطی است؛ به این معنا که مرد به هر جا که می‌رود باید دوباره به خانه برگردد و روشن است که اساس حیات و بقای خانه و زندگی خانوادگی بر زن استوار است. چهره‌ی دوم - که نسبت به امر نخست اهمیت بیش‌تری دارد - تفاوت ذاتی میان زن و مرد است؛ زیرا زن بر اساس جنسیت ویژه‌اش دارای ملاحظت، لطافت، عواطف و احساسات بیش‌تر بوده و مظهر جمال و جمیل غالب، صنم زیبایی،

الهه‌ی عشق و خداوندگار لطف است و همین صفات علت تمایلات قهری و طبیعی مرد نسبت به او می‌گردد. مرد نیز تمام این صفات را داراست، ولی غلبه‌ی لطف و لطافت از آن زن است؛ پس قرآن کریم یک‌سویی بودن سکون و آرامش را به خاطر وجود چنین صفات غالب و ویژگی‌های ممتازی در زن مطرح نموده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «هوَالَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا؛ (۱) زن همتای مرد قرار گرفت تا سبب آرامش او گردد» و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا؛ (۲) در این آیه هم خداوند آرامش دهی زن برای مرد را از نشانه‌های خداوند معرفی می‌کند؛ پس با آن که آرامش از دو سوست، ولی غلبه‌ی آن در جانب زن است و این از ویژگی‌های اوست. این زن است که سبب آرامش مرد می‌گردد؛ به طوری که بدون زن زندگی آرامش ندارد. در ظرف تنهایی هم اگر چه به علت حواجی و نیازمندی‌های متقابل، هر دو آفت می‌بینند، ولی نسبت به جست‌وجوی سکون و آرامش، مرد در تنهایی آسیب‌پذیرتر است. ۱- اعراف / ۱۸۹. ۲- روم / ۲۱. (۱۹۶) بنابراین، عنوان لباس و سکونت با هم متفاوتند، اگر چه در جهات فراوانی باهم متحد هستند. لطافت و محبوبیت زن و مطلوبیت و عواطف او خوراک روح و جسم مرد است و بی‌زن، سلامت و حیات طبیعی مرد در مخاطره قرار می‌گیرد. زن هم گرچه چنین حالتی نسبت به مرد دارد، ولی به این شدت وحدت نیست؛ زیرا زن در تنهایی برای کنترل و مهار عواطف تحمل بیش‌تری دارد. بیان این تفاوت از لطایف کلام الهی است که باید دنیای علمی در فهم هرچه بیش‌تر آن از نظر فلسفی و روحی - روانی بکوشد. کام‌یابی و صفای شب بعد از بیان تفاوت‌ها و خصوصیات لباس و سکون، طرح قرآن و شریعت را درباره‌ی کام‌یابی بیان می‌کنیم تا ضمن بیان کام‌یابی دینی، بن بست و شکست دنیای مادی در این جهات نیز روشن گردد. برای همه روشن است که شب با روز تفاوت دارد. روز به‌طور طبیعی برای کار و کوشش است؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَجَعَلَ النَّهَارَ نَشُورًا؛ (۱) خداوند روز را برای سیر و حرکت قرار داد» «أَنْ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا؛ (۲) و تو در روز سیر و تلاشی مستمر و طولانی خواهی داشت» «جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا؛ (۳) روز را برای امرار معاش و زندگی قرار دادیم.» روز برای حرکت، تلاش و جنبش ۱- فرقان / ۴۷. ۲- مَزْمَل / ۷. ۳- نبأ / ۱۱. (۱۹۷) است، گرچه خالی از آرامش و سکون هم نیست. وقتی خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ؛ (۱) از رحمت خداوند است که برای شما شب و روز را قرار داد تا هم آرامش داشته و هم برای بهره‌مندی از فضل او تلاش داشته باشید.» اگر هم این سکونت در شب و آن جست‌وجوی رزق و روزی در روز نباشد و در مورد بعضی افراد عکس این ترتیب اتفاق بیفتد، در هر صورت، سکون و آرام بخشی شب، هم چون آرامش دهی زن، قطعی است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ؛ (۲) آیا ندیدند که ما شب را برای آرامش آن‌ها قرار دادیم» و «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ؛ (۳) او کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش یابید.» آرامش دهی شب و زن باهم دل آدمی را صفا و جلا می‌بخشد؛ هم‌چنین سلامت و سعادت انسان در گرو شب سالم است؛ به طوری که از دست دادن شب، روز بی‌رویی را در پی خواهد داشت. آنان که از شب به خوبی استفاده نمی‌کنند، روز با نشاطی هم نخواهند داشت. شب و خلوت، شب و سرور، شب و روح، شب و عبادت، شب و مناجات و دعا و نماز، شب و عشق، شب و کام‌یابی و شب و صفا، همه و همه، گزیده‌ای از حیات شب است. عبادت و نماز، عشق و سرور هم‌راه با طیب و طیب و طیب، حیات بهشتی و روح صفا و سرور را در شب ایجاد می‌کند. ۱- قصص / ۷۳. ۲- نمل / ۸۶. ۳- یونس / ۶۷. (۱۹۸) معصومین «علیهم‌السلام» در روایات بسیاری سفارش‌های مهمی در همه‌ی این زمینه‌ها دارند؛ مانند: «تَزَوَّجُوا بِاللَّيْلِ؛ (۱) در شب ازدواج کنید»؛ زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است؛ و «زَفُّوا عِرَائِكُمْ لَيْلًا؛ (۲) عروسی‌ها را در شب قرار دهید.» عن الحسن بن علیّ الوشاء، عن ابی الحسن الرضا «علیه‌السلام» قال: سمعته يقول فی الترویح قال: «مِنَ السَّنَةِ التَّزْوِیجَ بِاللَّيْلِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكْنًا وَالنَّسَاءَ أَمَّا هُنَّ سَكَنٌ؛ (۳) امام رضا «علیه‌السلام» درباره‌ی ازدواج می‌فرمود: ازدواج در شب سنت است؛ چرا که خداوند شب را آرام بخش قرار داده است و زنان نیز انگیزه‌ای برای آرامشند.» پس چون زن و ازدواج هم‌چون شب سبب آرامش می‌شوند، مستحب است که امر زفاف و ازدواج در

شب صورت گیرد. این استحباب از ناحیهی دین خود حکایت از یک مناسبت طبیعی میان شب و زن و نکاح و آرامش دارد. رایحهی عشق در بهشت شب پس می توان گفت: شب و زن، شب و نماز، شب و عبادت و شب و عشق هم راه طیب «طیبه» ای که بوی خوش و عطر دل انگیز و شمیم رایحه اش دل مرد را نشاط می بخشد، صفای دل را به دنبال دارد. دین نسبت به عطر نیز بسیار سفارش دارد. استفاده از عطر از خصوصیات انبیا و ۱- مستدرک، ج ۲، باب ۱۳۱، ص ۵۳۹. ۲- کافی، ج ۵، ص ۳۶۶، ح ۳. ۲- همان، ح ۱. (۱۹۹) اخلاق آن هاست. (۱) عطر قلب را محکم می کند و به آدمی نشاط می بخشد؛ هم چنان که ثواب یک نماز با عطر برتر از هفتاد نماز بی عطر است (۲) و این نماز آرامش و صفا را برای مومن به ارمغان می آورد. آری، حقیقت جان آدمی و روح انسان با کامیابی، حیات و بقا داشته و نشاط و صفا می یابد. کامیابی تنها وابسته به شهوت و حیوانیت نیست و گناه و طغیان و ناهنجاری های نفسانی کامیابی نمی آورد. شب و نماز و عطر و زن، سرور و سلامت و صفا و کامیابی را همراه دارند؛ صفا و سلامتی که دل انسان را آرامش بخشیده و روح او را صافی می سازند بی حضور حضرت زن میسر نیست؛ چنان که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در آن حدیث مشهور فرمودند: «حُبُّ الیِّ مِنَ الدُّنْیَا ثَلَاثًا: النِّسَاءِ، الطَّیْبِ وَ قَرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ؛ (۳) از دنیای شما سه چیز نزد من گواراست: زن، عطر و نماز؛ سه امری که وحدت معنوی انسان را تأمین می نماید.» این طرح دینی و روش اسلام برای کامیابی در مقابل دنیای آلوده ی مادی است؛ دنیایی که ناهنجاری های آن دمار از روزگار انسان و به ویژه زن در آورده است؛ دنیایی که زن را با فجیع ترین وضع و ناهنجارترین شکل به خدمت می گیرد، ولی باز هم کامی نمی یابد و جز سادیسیم و جنون، خشونت و پلیدی و زشتی و پرده دری کاری از پیش نمی برد. آنان عشق را در شهوت خلاصه کرده و شهوت را در جنون و سادیسیم و پلیدی نهاده اند و هر چه دانسته و دارند و آنچه خواسته و توانسته اند، انجام می دهند، ولی هیچ ۱- قال الرضا «علیه السلام»: «الطیب من اخلاق الانبیاء.» کافی، ج ۶، ص ۵۱۰، ح ۲. ۱- قال الصادق «علیه السلام»: «رکعتان یصلیهما متعظرا افضل من سبعین رکعة یصلیهما غیر متعظراً.» مکارم الاخلاق، باب ۲، ص ۴۲. ۳- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۸، باب ۱، ح ۷. (۲۰۰) گاه آرام نمی گیرند؛ چرا که عشق برتر از شهوت حیوانی است و شهوت هم جنون و خشونت نیست و تنها ظهور و بروزی از ظرف ظاهر عشق است. امروزه دنیای مادی در نهایت افراط و پرده دری، آبروی عشق و شهوت و کامیابی را هم برده است. عشق، ناز است و غنج و دلالت، و شهوت، شور است و لطف وصال. کامیابی، عشق است و سرور و صفا به همراهی شب و نماز و خلوت و وصال زن؛ به طوری که زن در نهایت عزت و مرد در منتهای غیرت، شور و شوق و عشق خود را در وجود یک دیگر یافته و وصال و قرب حقی را با کامیابی همراه سازند. مشق پلیدی دنیای مادی - به اصطلاح - پیشرفته ی امروزی با پرده دری و جنون، سکس و خشونت و انکار همه ی مصادیق معنویت، کام و ذایقه ی خود را ناقص و ناتوان ساخته و از کامیابی حقیقی بازمانده است؛ از این رو در دنیای غرب، دیگر چنان اثری از شور و شوق و عشق و علاقه نسبت به زن به چشم نمی خورد و دوری از فطرت و معنویت سبب شده که آنان حتی به اعمال زناشویی و کامیابی کم تر رغبت نشان داده و از آن احساس لذت روحی نکنند و در این زمینه هیجان و عطش آن ها کم رنگ شود. بعضی هم دیگر از جنس مخالف، عشق و محبت و ناز و غنجی نمی بینند و به همین علت به آلات و وسایل مکانیکی پناه می برند. برای آن ها یک آلت خاص مکانیکی با مرد یا زنی مساوی است؛ چرا که مرد و زن آن جوامع هم مانند ماشینی بی روح و دور از عشق و صفا هستند؛ از این رو حتی عده ی زیادی، از کامیابی جنسی نفرت داشته و به آن نزدیک نمی شوند یا آن را همراه با خشونت اعمال می دارند. این است ثمره ی فرهنگ سکس و برهنگی دنیای امروز. ایشان تمام امکانات موجود را به خدمت گرفته و زن - این مظلوم همیشه ی تاریخ - (۲۰۱) را با هزاران بلا و شکنجه و عذاب و سادیسیم همراه می سازند و او را مورد بهره کشی ها و سوء استفاده های فراوان قرار می دهند، ولی با این همه دلی آرام ندارند و کامی در خود نمی بینند؛ زیرا با ترک شب و خلوت، سر و سرور و عشق و صفا، عطر و پاکی و طهارت و تقوا، از خویشتن خویش بیگانه گردیده و خود را آلوده و معیوب ساخته اند. اینان دیگر طعم خوبی و لطف زن و عشق و مستی را نمی یابند و بسیاری از مشاعر و عواطف و احساسات خود را از کار افتاده

می‌بینند؛ چنان‌که خروار خروار زن و شهوت و دسته‌دسته انواع مشق‌پلیدی، آن‌ها را سیراب نمی‌سازد؛ در حالی که اهل معرفت و توحید و صاحبان تقوا و ایمان، در خلوت شب هم‌راه زنی صالح و با دعا و زاری و عبادت و معرفت، ملائکه‌ی آسمان را هم به رقص می‌آورند و علاوه بر آن که خود به بهترین شکل به کمال کام‌یابی می‌رسند، همسر خود را هم در اوج کام‌یابی قرار می‌دهند. باشد روزی بشر بیدار شود و طرح دین در کام‌یابی را با حفظ پاکی و قداست در یابد و بدین طریق بسیاری از مشکلات مادی و معنوی خود را برطرف سازد تا بتواند از مسیر سالمش کام دل را برآورد. سومین دلیل: هویت و وحدت مطلوب بودن زن زن، انسان مطلوبی است که نسبت به طالب خویش وحدت طلب دارد. او تحمیل طالب متعدّد و گوناگون را در توان توجه خود نمی‌یابد و نمی‌تواند در یک زمان جز یک طالب خاص داشته باشد. طلب بی‌نهایت زن در مطلوبیت، علت کمال توجه و تمام همت زن در تنها طالب اوست؛ به همین علت او هرگونه کثرت و تعدّد طلب را نسبت به چنین توجه و همتی منافی و مضر می‌بیند. کثرت و تعدّد مرد، انگیزه‌ی اصلی و ریشه‌ی تمام تمایلات زن - که وحدت مطلوبیت خویش است - را در مخاطره قرار می‌دهد و اضمحلال هویت و (۲۰۲) اضطراب حال و پریشانی خاطر را نصیب او می‌سازد. علت این امر هم آن است که غایت و نهایت چیزی بودن (مطلوبیت) هرگز نمی‌تواند تعدّدپذیر باشد؛ زیرا همان‌طور که بدایت هر امری واحد است، غایت و نهایت آن هم این چنین است؛ پس کمال مطلوبیت زن تنها در سایه‌ی وحدت‌طلبی او نسبت به همسر خویش تحقق می‌پذیرد و در غیر این صورت، کثرت، او را به تشّت و گسیختگی می‌کشانند. کمال مطلوبیت او گذشته از وحدت مصداقی - که همتای شور و شوق و عشق او تنها همسرش می‌باشد - وحدت مفهومی هم دارد که فرض تعدّد شوهر و مرد برای او در ظرف سلامت، معقول نیست؛ نه آن که تنها زیان بار باشد. این وحدت مطلوبیت، هم‌چون حقیقت وحدت، کثرت نمی‌پذیرد و هم‌چون مفهوم بدایت و نهایت است و پرواضح است که در این راستا زن مانند مرد نیست که کثرت اطلاق و تعدّد مطلوب داشته باشد. مطلوب بودن زن نهایی برای طالب بودن مرد است و زن برای تحقق و استمرار چنین طلبی تمام اهتمامش را در وحدت شوی خود به کار می‌گیرد. زن حقیقت خود را در چهره‌ی کمال مطلوب بودن خویش می‌بیند و از این حقیقت منتهای لذّت را می‌برد. تمام ظهور و بروزهای زنانه، موانست‌ها و آمیزش‌های جنسی - عاطفی و عشق‌ورزی‌ها و عشق‌بازی‌های ماهرانه برای تحقق همین کمال مطلوبیت و دست‌یابی به آن است و این دست‌یابی برای زن ارزش حیاتی و نقش اساسی دارد. زن همواره موقعیت خود را در مطلوب بودن خویش می‌بیند. چنین حقیقتی هرگز از راه‌های آلوده و گوناگون به دست نمی‌آید، بلکه تنها چهره‌ی خاصّ نکاح و ازدواج و وحدت شوهر، او را به این حقیقت می‌رساند. زن جز در سایه‌ی وحدت طلب - که کمال مطلوبیت او را تحقق می‌بخشد - فعلیت واقعی پیدا نمی‌کند و در غیر این صورت، کثرت‌جویی و تعدّدخواهی به هویت او راه (۲۰۳) می‌یابد و تشّت در او رخنه نموده، وی را از جای گاه کمال و جدّابیتش دور می‌سازد. زن همیشه می‌خواهد در چهره‌ی غایت مطلوبیت برای مرد جلوه‌گری کند و در همین معنا ظهور و تحقق یابد. این غایت مطلوبیت هرگز نمی‌تواند راه‌های مجهول یا متعدّد داشته باشد، بلکه تنها چهره‌ی خاص دارد که در نکاح و ازدواج و یکی بودن شوهر محقق می‌شود. زنی که نظر مردان متعدّد را به خود جلب می‌کند، گذشته از احساس خستگی، پژمردگی و تباهی، کم‌کم مطلوبیت خود را هم از دست می‌دهد و از حقیقت خود بریده شده و به سرگردانی و بی‌تفاوتی کشیده می‌شود. این گونه زنان، ظاهری زنانه دارند، ولی از مواهب حقیقی زن بودن و ترنم‌های مستانه بی‌بهره‌اند و خویشتن خویش را از دست داده و در دنیایی از اضطراب و سرگردانی به سر می‌برند. آنان به اجبار زندگی تلخ و بی‌مزه‌ی خود را با طعم‌های گوناگون خارجی سپری کرده و در احساس هویت تهی و بی‌محتوای خویش برای توقّف چرخ‌های حیات ناآرامشان لحظه‌شماری می‌کنند. بنابراین، روح زن و حقیقت جنس او به جهت عواطف و احساس سرشار از عشق و مستی‌اش تنها طالب تحقق همین کمال مطلوبیت است و این آرزوی بلند جز در چهره‌ی مردی مشخص ظهور نمی‌یابد. هویت مرد و تعدّد همسر مرد نسبت به امر تعدّد با زن به کلی متفاوت است و هم‌چون او نیست. عواطف و احساس زن به واسطه‌ی تعدّد می‌تواند مشکلات فراوانی را برای او ایجاد نماید، ولی به طور

نوعی، مرد نه تنها توان کنترل و تعدیل عواطف و احساسات خود را دارد، بلکه به طور اقتصای، دوراندیشی و جمعیت طلبی هم - که همان مقام جمعی کمال انسان است - از ویژگی های اوست. البته دوراندیشی و موقعیت جمعی مرد تنها در رابطه با (۲۰۴) شهوت و یا منحصر به ازدواج متعدّد نیست، بلکه این خصوصیت در تمام زمینه ها با او همراه است. مرد با حفظ تمام شرایط اگر میسر باشد می تواند برای خود زنان متعدّدی را برگزیند، بی آن که حرامی در حریم باطنش راه یابد و یا غرض او تنها نفسانیت، خود خواهی و شهوت باشد؛ حتی گاهی در صورت تحقق شرایط و مناسبت های لازم، داشتن زنان متعدّد می تواند گذشته از ظهور حسّ خیر خواهی و انجام وظیفه و تعدیل قوای فکری و عملی در مرد موجب نشاط و آرامش خاطرش گردد؛ زیرا ممکن است جمعیت خاطر، اقتدار نفسی و فعلیت مدیریت عقلانی مردی با تحقق چنین آزمایشی حاصل گردد. البته بر فرض شکست مرد یا بروز ناتوانی و زیان باری یا عدم هماهنگی در او و یا ستم بر زن، گذشته از آن که مرد نمی تواند موقعیت جمعی خود را باز یابد، از این کار ممنوعیت هم پیدا خواهد کرد. این در حالی است که زن نمی تواند چنین خصوصیت هایی را در این بعد و اندازه داشته باشد و البته با صفات برجسته و وجودی اش نیازی هم به این امر ندارد. از این بیان، سه مطلب به خوبی نتیجه گیری می شود: یک. بر اساس جنسیت در جهاتی خصوصیات زن و مرد می تواند - هم چون این مورد - متفاوت باشد، با آن که در نوعیت، زن و مرد یکسانند. دو. نوعیت یک امر، غیر از کلیت یا شخصیت آن است و نوعیت تعدّد به معنای امکان این امر است؛ نه به مفهوم لزوم تحقق آن برای تمام افراد. بنابر این امکان دارد که دسته ای از مردها صلاحیت یا تجویز شرعی چنین امری را نداشته باشند؛ پس این طور نیست که هر مردی بتواند بدون توان مندی های مناسب و تحقق خصوصیات و شرایط لازم دست به چنین امر خطیری بزند. سه. حکمت این حکم شرعی تنها شهوت و کام یابی نفسانی نیست؛ هم چنان که (۲۰۵) زندگی پر بار رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» و ائمه ی طاهرین «علیه السلام» شاهد این امر است؛ به طوری که آن حضرات در کنار تمامی مشکلات و گستردگی مسئولیت و کارها، اقتدار لازم را برای تعدّد زوج ها داشته اند و اهداف ایشان هم به طور قطع تنها نفسانیت و شهوت نبوده است که این امر در مجلدات بعدی به تفصیل دنبال می شود. با این بیان، مرد می تواند در صورت وجود شرایط و اقتدار لازم، زنان متعدّدی را برگزیند، بی آن که ستمی بر زن روا دارد یا به حرامی آلوده گردد و یا تنها غرضش از این امر، خودخواهی، شهوت رانی و هواهای نفسانی باشد، بلکه با چنین اقتدار و انگیزه و اهدافی می توان گفت: زنان متعدّد موجب نشاط و آرامش خاطر و تعدیل قوای فکری و عملی مرد و زن می شوند، گرچه این امر زحمت و همت فراوانی را طلب می کند؛ در حالی که این تعدّد خواهی در مورد زن، گذشته از حرمت شرعی، از نظر عقلی هم کار ناشایستی به شمار می آید و ظهور و بروز زن این گونه نیست؛ زیرا پیش تر به خوبی بیان شد که این امر او را از غایت مطلوبیت خویش دور کرده و احساساتش را جریحه دار می سازد و باطنش را گرفتار پوچی و بیهودگی می گرداند. یکی از حکمت های «عده» در دین مقدّس اسلام برای زنی که شوهر خود را به هر دلیلی - مرگ یا طلاق - از دست داده، همین امر است؛ چرا که زن نمی تواند به زودی خاطره های تلخ و شیرین زندگی گذشته ی خود را فراموش کند و تنها با گذشت زمان می تواند برای پذیرفتن مردی دیگر در حریم شخصیت خود آماده گردد؛ در حالی که برای مرد چنین خصوصیت و حکمی وجود ندارد. مرد به واسطه ی اقتدار و استحکام جسمی و روحی و دور اندیشی و صلابت محدودیت عواطف می تواند خود را با هر مشکلی و در هر شرایطی به زودی هماهنگ سازد. (۱) ناگفته نماند که این حکم اسلامی ۱- برای روشن شدن بیش تر این موضوع به بحث «تعبّد یا تعقل» در بخش ششم همین کتاب مراجعه کنید. (۲۰۶) در همه ی اقوام و ملل با تنوع خاصّ خود موجود است و منحصر به اسلام نیست. از این مطالب می توان به سه امر کلی دیگر - که در همه ی مقاطع زندگی برای زنان و مردان سودمند است - دست یافت: یک. نکاح موجب تثبیت و ثبات زندگی در مقابل تنهایی، و موقعیت جمعی برای زن و مرد است؛ دو. نکاح منحصر به امور جنسی و لذایذ مادی نیست، اگر چه این آثار را هم به طور کامل در بردارد. سه. هر چند تفاوت های نوعی زن و مرد یک حقیقت است، ولی این امر نباید دست آویزی برای اجحاف و ظلم، تجاوز و زورگویی مردان شده و خصوصیات، نباید علت اغراض نفسانی و

ستم‌های مرموز گردد؛ زیرا نسبت به موقعیت زن، در هر زمینه باید تعادل و تناسب هم‌راه با محبت و عطف در نظر گرفته شود و چنین اوصافی باید در حدّ متعارف و به‌طور طبیعی ظهور و بروز پیدا کند. بسیاری از عمل‌کردهای بد و ناشایست افراد و به ویژه مردان ارتباطی به احکام دینی و قوانین اسلامی ندارد، هر چند بی‌مورد و با بهانه‌جویی به این قوانین تمسک شود. مرد سالاری و قلدرمآبی هم‌راه با امکانات و توانمندی‌های جسمی و مالی، مظلومیت همیشگی زن را در سراسر تاریخ به دنبال داشته است. تاریخ کم‌تر شاهد انصاف در مورد زنان و اعطای حق و اختیار عمل به آنان بوده است، مگر در موارد اندکی که مردی دلش سوخته و خواسته باشد که از سر انصاف یا محبت، خیری در حقّ زنی روا دارد. این در حالی است که حق‌کشی، زور‌گویی و تزییع حقوق نسبت به زن، به‌طور شخصی و نوعی و در محیط خانوادگی و اجتماع بسیار اتفاق افتاده است. البته این (۲۰۷) واقعتاً تلخ فراوان بوده، ولی کلیت نداشته است و مردهای بسیار خوب، شایسته، زن‌دوست و خانواده‌نگر هم در میان مؤمنان و جوان‌مردان عالم کم نبوده‌اند. تصوّر وحدت‌طلبی زن هنگامی که گفته می‌شود: از ویژگی‌های زن، زاییدن است و مرد نمی‌تواند آبستن شود، کسی دچار حیرت و شک و شبهه نمی‌گردد؛ زیرا این امر محسوس به آسانی قابل رؤیت و تأیید است، ولی تصوّر این حقیقت که «وحدت‌طلبی و تک‌همسری از ویژگی‌های زن است»، چندان آسان نیست؛ زیرا امر محسوسی به نظر نمی‌آید، هر چند تصدیقش روشن و بدیهی است؛ هم‌چنان که تصدیق لزوم حفظ وطن و ناموس و دفاع از آن‌ها بدیهی است و همگان به‌طور عملی چنین منشی دارند، در حالی که تصوّر چنین تصدیق‌هایی، نظری است و استدلال بر آن چندان آسان نیست؛ پس این مشکل هرگز از باب تصدیق یا حقیقت خارجی این امر نمی‌باشد، بلکه تصوّر این موضوع نیازمند مبادی خاصی است که باید برای تحقق آن کوشش بیش‌تری به عمل آید تا برای اهل دقت و نظر خود را نشان داده و روشن گردد. برای تصوّر بهتر این امر، می‌توان آموزش‌ها و سفارش‌های فراوان شریعت مقدّس اسلام در این زمینه را یادآور شد؛ مانند این که: زن در مقابل برخوردهای گوناگون جامعه و مردم چه عکس‌العملی داشته باشد؛ زن باید از حریم بیگانه دور نگاه‌داشته شود؛ بیگانه نباید به راحتی به حریم زن راه یابد و...؛ زیرا شیطان، انسان را - به‌خصوص در ظرف غفلت نفس - لحظه‌ای آرام نمی‌گذارد و او را به آسانی آلت دست خویش می‌سازد؛ به‌ویژه زن، این موجود مقدّس، به‌واسطه‌ی احساسات و عواطف سرشاری که دارد، زودتر تحت تأثیر ضربات تحریک نفس قرار می‌گیرد؛ از این رو ابلیس، زمانی که دریافت به تنهایی توان فریب حضرت آدم «علیه‌السلام» را ندارد، به سراغ حضرت حوا (س) رفت و خواست توسط او آدم «علیه‌السلام» را اغوا کند؛ از این رو باید با (۲۰۸) ظرافت‌های عاقلانه‌ای از زن مواظبت نمود تا از دستبرد حوادث محفوظ بماند و این مواظبت هم وظیفه‌ی مرد و هم وظیفه‌ی خود اوست. هنگامی که زن از حقیقت خود - که همان وحدت‌طلبی است - دور افتد، دیگر نمی‌تواند به مردی وفادار باشد و از عشق بهره‌ای برد، بلکه تنها وسیله‌ای برای تعیش و خوش‌گذرانی دیگران و کالبد بی‌حقیقتی برای تحقق هواهای نفسانی افراد آلوده می‌شود. از این گونه زنان، ظاهری زنانه باقی می‌ماند و دیگر هیچ. بنابراین، وحدت‌مرد را نباید سبب وحشت و اضطراب زن و منافی با آزادی او دانست، بلکه واضح است که کثرت‌مرد در حریم زن، کشتار پنهانی و نابودی نامریی زنان و پریشانی و حرمان دایمی آنان است. هنگامی که مردی به عنوان شوهر در نهاد زنی جا می‌گیرد و زنی خود را در مردی پیدا می‌کند، آن زن روح و جسم خود را در اختیار او قرار داده و خویشتن را با آرامش خاطر به همسر مورد پسندش اعطا می‌کند. در این هنگام، بسیار اتفاق می‌افتد که با یک دل‌بستگی خاص، فانی در بقای او می‌گردد و این وحدت و فنا چنان قوّت و استحکام پیدا می‌کند که با مرگ شوهر نیز از هم گسسته نمی‌شود. به همین دلیل، شریعت به ازدواج با زنان باکره سفارش می‌کند و مردان را چندان به زنان شوهر دیده ترغیب نمی‌نماید و در صورت امکان، به ترک آن توصیه می‌کند؛ چرا که زن با روح سرشار از احساس و عواطف ملامال، از وحدت در حریم مردی خاص به نام شوهر خویش - حتی اگر بد باشد - به‌طور طبیعی و به آسانی تهی نمی‌گردد و فردی دیگر، با هر خصوصیتی که داشته باشد، نمی‌تواند او را با شوهر نخستش به راحتی بیگانه کند، ولی مردان به‌طور نوعی این گونه نیستند؛ زیرا محبت مرد و درد هجران و فقدان همدم

برای او تصویری دیگر دارد که در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در فراز بعدی تنها اشاره‌ای کوتاه به آن می‌شود. (۲۰۹) در هر حال، اگر مردی، به هر عنوان، به حریم زنی شوهردار راه یابد و او را مورد هر نوع تجاوز قرار دهد، آن زن کم کم و به آسانی از حقیقت خود دور می‌شود. اگر زن در مقابل این حرام و حرامی از خود مقاومت نشان ندهد، به‌طور قهری به ورطه‌ی پوچی و تباهی افتاده، از خود بی‌خود می‌شود و اصالت خویش را از دست می‌دهد؛ مانند جرّقه‌ی آتشی که در دل ماده‌ی قابل اشتعالی می‌نشیند و مخاطرات فراوانی را به بار می‌آورد. پس نکاح، آرامش‌کده و آرامش‌گاهی مطمئن برای زن است تا هویت اصیل انسانی خود را بازیابد و در آینه‌ی محبت مرد، کمال مطلوبیت خویش را مشاهده نموده و رشد خود را به‌طور کامل فعلیت بخشد. توجه ناسالم مردی به زنی بیگانه یا نظر و اندیشه‌ی ناسالم زنی به غیر شوهرش جرم بسیار بزرگی است و عواقب شومی را در بر دارد؛ زیرا گناه این‌گونه توجه‌ها بزرگ‌تر و سنگین‌تر از گناه تجاوز به حریم دیگران است. شریعت از این عمل با لحن بسیار تندی یاد می‌کند و از آن‌چنان پرهیز و گریز می‌دهد که برای برخی از اقسام آن مرگ را تنها مجازات سزاوار می‌داند. تنها در این مورد است که قرآن کریم مجازات شلاق را با لحنی خاص عنوان می‌کند و به عدم رأفت نسبت به مرتکبان آن توصیه می‌نماید تا حریم افراد و حرمت جامعه به هیچ وجه مورد تجاوز قرار نگیرد. (۱) این حساسیت و تأکید تا آن جا پیش می‌رود که شریعت نگاه بی‌مورد و روءیت آلوده را به «زنا‌ی چشم» تعبیر می‌نماید. ۱- «الزّانیة و الزّانی فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله ان کتمتوۀ منون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من الموءمنین؛ نور/۲. هر زن و مرد زناکاری را صد ضربه‌ی تازیانه بزنید و اگر (اهل دنیا نیستید و) خدا و روز رستاخیز را باور دارید، هر‌کس در اجرای احکام دین خدا در مورد آن‌ها به خود ترخم راه ندهید و باید مجازات آن‌ها در حضور جمعی از موءمنان انجام گیرد.» (۲۱۰) مرد و محبت مرد با آن که می‌تواند به زن برگزیده‌ی خویش محبت فراوانی داشته و برای او عاشق سینه‌چاکی باشد و این عشق را با تمام قوت اظهار کند و آثار آن را صادقانه در عمل آشکار سازد، ولی چنین نیست که نتواند دلش را ظرف محبت چهره‌ی دیگری قرار دهد و در مقابل آن ناتوانی نشان داده، اقتدار و تعادل خود را حفظ ننماید و هویت خویش را از دست بدهد، بلکه چنین موقعیتی برای مرد قابل تصور است، بی‌آن که عشق او منحصر در امور نفسانی باشد و یا این تعدّد، علت کاهش محبت یا شکست او در عشق گردد؛ مگر آن که معشوقه‌ی دوم توان رقابت با معشوقه اول را داشته باشد - یا به عکس - و یا این عاشق نتواند بار عشق معشوقه‌ای دیگر را بکشد که در این صورت فرقی میان معشوق نخست و دوم نخواهد بود؛ چرا که توازن میان عاشق و معشوق، یک امر ضروری، ثابت و کلی است، اگرچه مصداق خارجی‌اش هر لحظه در نوسان بوده باشد. دل هرگز بی‌ملاک، خودبستگی و خودرهایی نخواهد داشت و توازن و برتری یا نقیصه و کاستی، تمایل یا استنکار نفس را همیشه با شناخت آگاه و ناآگاه خود هم‌راه دارد. زن و مرد؛ شور و عشق متفاوت زن، در چهره‌ی غایت مطلوب خود، مظهر شوق و عشق و احساس است و هم‌چون ظاهر زیبایش، باطنی زیبا و هویتی دل‌ربا دارد و شوق و محبت خود را هم‌راه جمال و جلالش در آینه‌ی وجود مرد ظاهر می‌سازد. هنگامی که نور امید به چهره‌ی شوی واحد در دل زیبا و حسّاس زن روشن می‌گردد، سراسر وجودش حرارت و گرمی، ظهور و اظهار، شور و شوق و مستی می‌شود و زمانی که مردان گوناگون در حریم دل این پریسای وجود راه یابند، چراغ عشق و مستی و نور امید در دلش به افول (۲۱۱) می‌گراید و خاموش می‌شود و از او یک پارچه سردی، سستی، سکوت، یأس و حرمان ظاهر می‌گردد؛ در حالی که مرد در بروز عشق و ظهور شور و شوق، هویتی دیگر دارد و آینه دل او در وادی عشق و محبت و مستی می‌تواند پذیرای چهره‌های متعدّد و گوناگون باشد. همین اقتدار و خلاقیت، در اندیشه‌های گوناگون و فعلیت‌های متفاوت، نه تنها مرد را در مقابل چهره‌های متعدّد آسیب‌پذیر نمی‌سازد، بلکه به او کیفیت بخشیده و عمق روح و جاننش را شکوفا می‌سازد. این چهره‌های متعدّد، اندیشه و عمل مرد را متعادل ساخته و ناسوتش را به فعلیت کمال و کمال فعلیت می‌رساند و انگیزه، هدف، اقتدار و حسّ هم‌دردی و جمع‌گرایی را در او به اوج می‌رساند. هنگامی که مصادیق متعدّدی از این موجودات ملکوتی برای مردی به عنوان نکاح - با آن ویژگی‌ها و آثار -

ظاهر شوند، نه تنها علت رشد و فعلیت مرد می‌شوند، بلکه زن نیز از این ره گذر بهره‌ی بسیار می‌برد؛ زیرا چنین مردی را همواره با نشاط و شادابی بیش‌تر و همراه با اقتدار و بزرگی در کنار خود می‌یابد؛ در حالی که برای زن پذیرش چهرهای گوناگون از مرد، زیان بار بوده و او را به راحتی دست‌خوش حوادث می‌سازد و به سوی نابودی سوق می‌دهد. تعدّد زن، در صورت لزوم و با وجود شرایط، به مرد آسایش طبیعی بخشیده، او را از رکود و خمود دور می‌سازد و افکار شیطانی را در او خاموش می‌نماید و بندگی و قرب حق را بیش‌تر نصیبش می‌سازد؛ در حالی که زن این حالت را با وحدت شوهر به دست می‌آورد و اطمینان و سلامت خود را با وحدت شوی استوار می‌گرداند. بنابراین، با توجه به مطالب پیشین سه امر باید مورد اهتمام قرار گیرد: یک. به خوبی روشن شد که زن و مرد، گرچه یک حقیقت انسانی دارند، ولی در ویژگی‌هایی با هم متفاوتند. (۲۱۲) دو. وقتی گفته می‌شود: وحدت مرد نسبت به زن ضروری و الزامی است، به این معنا نیست که تعدّد زن برای مرد الزامی باشد؛ چرا که این تعدّد، تنها اقتضای نوعی بوده و حاکی از وجود زمینه‌ی لازم در مردان نسبت به داشتن زنان متعدّد است و این موضوع با داشتن زن واحد هم سازگار است. البته داشتن زنان متعدّد هم شرایط خاصی دارد و مطلق و آزاد یا مهمل و بدون مسؤولیت و بلا تکلیف نیست تا مرد بی‌محبا و دور از محاسبه کاری انجام دهد. سه. این گونه نیست که به واسطه‌ی این امر، هر مردی بتواند به راحتی در این مسیر قدم بردارد و به آسانی مدیریت و اقتدار چند همسر را تحقق بخشد. بیش‌تر افراد با اقداماتی از سر بوالهوسی، سبک سری و نفسانیت این کار را انجام می‌دهند و احکام الهی و اسرار خلقت را آلوده کرده و به بازی می‌گیرند. به هر حال، شرایط این امر در مقام خود به خوبی بیان خواهد شد. چهارمین دلیل: اثبات طالیت مرد و وحدت مطلوبیت زن یکی از ویژگی‌های کلی زن و مرد، مطلوبیت و طالیت است. زن، مطلوب است و مرد، طالب. این زن است که در ابتدا مورد طلب مرد قرار می‌گیرد و این مرد است که طالب زن می‌شود. مرد در کشش‌ها و کوشش‌های عاشقانه‌ی خویش جهت فاعلی دارد و با ظهور شکوفه‌های شور شوق در خود، عشق زن را جهت می‌دهد و او را به خویش مشغول می‌سازد، با آن که خود را نیز به شدت گرفتار او می‌بیند. به‌طور طبیعی، شوق مرد، زن را مشتاق می‌سازد و در آغاز، این مرد است که خود را متوجه به زن می‌بیند و زن از این توجه آگاه می‌شود که مرد دل در گرو او بسته و او هم حالت‌های جلوه‌گری را آغاز می‌نماید؛ چه این که مرد و زن آگاهانه به این ظهور و بروز عاشقانه بپردازند و چه ناخودآگاه. (۲۱۳) مرد درباره‌ی خواسته‌های خود و طلب عشقی‌اش ظهور و اظهار فراوانی دارد؛ در حالی که زن خواسته‌های خود را بیش‌تر در هاله‌ای از کتمان قرار می‌دهد و براساس موقعیت و بروز خواسته‌های مرد ظاهر می‌کند و کم‌تر بروز فعلی و کوشش ابتدایی و ظهور مستقیم و آشکار از خود نشان می‌دهد. البته همه‌ی این حالات و خصوصیات با تناوب و نوسان، در زن و مرد تحقق می‌یابد. عشق و حالات متفاوت زن و مرد اراده‌ی مرد، زیبایی زن، اندیشه و شعور غالب مرد، ملاحظت و لطافت غالب زن، تصمیم مرد، احساس زن، استقلال مرد، فتنه‌گری و عشوه‌گری زن، توان مرد، شور زن، اظهار مرد، کتمان زن، فعلیت مرد، جذبه‌ی زن و خصوصیات و حالات بسیار دیگر، همه و همه، اصل طالب و مطلوب بودن این دو موجود پیچیده و در هم آمیخته را به‌خوبی نشان می‌دهد. مرد، متکی به اراده، شعور، تصمیم، استقلال، توان، صراحت و ظهور خویش است؛ در حالی که زن در مقابل این صفات، کم‌تر اظهار وجود می‌کند و بیش‌تر از صفات ویژه‌ی خود بهره گرفته و تکیه بر زیبایی، احساس، عشوه و فتنه‌گری، پنهان‌کاری و جذبه‌های زنانه دارد و مرد را از این طریق به زانو در آورده، او را در مقابل توان‌مندی‌های موجود خود گرفتار و در نهایت ناتوان و زمین‌خورده می‌سازد. زن با همین صفات برجسته است که مرد را در مقابل خویش خاضع می‌بیند و همین صفات زنانه است که تصمیم، توان، اراده و اندیشه‌ی مرد را در بسیاری از مواقع ضعیف و کم‌رنگ می‌کند تا جایی که او را مقهور زن می‌سازد. بدین‌سان مرد دلش را در گرو عشق زنی که دارای خصوصیات و ویژگی‌های ممتاز و دل‌خواه اوست، گرفتار می‌بیند و عاشق می‌شود و زن معشوقه‌ی او می‌گردد. (۲۱۴) طالب و مطلوب و سه ایراد عمده الف) عشق حقیقی در زن و مرد در این جا ممکن است این اندیشه به ذهن آید که: زن هم مانند مرد عاشق و طالب می‌شود و دلش گرفتار مردی با خصوصیات ویژه می‌گردد. عشق، چنان وحدت خارجی و

هویت عینی دارد که مرد و زن در تحقق آن فاعلیت و قابلیت متقابل دارند و هر دو طالب و مطلوب یکدیگر می‌شوند. بنابراین، تحقق عشق در زن و مرد با یک رابطه‌ی متقابل، مستقیم و کامل صورت می‌گیرد و این‌طور نیست که تنها مرد طالب یا تنها زن مطلوب باشد. عشق پنهانی زن درباره‌ی این مطلب باید گفت: آری، زن هم عاشق می‌گردد و طالب مردی می‌شود و خواسته‌های فراوانی از جنس مخالف داشته و تمایل زیادی به او پیدا می‌کند؛ اما باید دانست با آن که وحدت عشق، وحدت حقیقی است و زن و مرد هر دو در آن نقش تمام دارند، ولی زن خواسته‌های خود را در چهره‌ی مطلوب بودن خود آشکار می‌کند و خویشتن‌داری و پنهان‌کاری‌اش در مقابل خواسته‌های مرد به مراتب بیش‌تر است. با آن که زن نیز گاهی به‌طور ابتدایی عاشق می‌شود و خواهان مردی می‌گردد و به‌طور طبیعی عشقی سرشار از شور و جذبه به مرد دل‌خواه خود پیدا می‌کند، ولی تمام این انگیزه‌های شورانگیز و تمایلات گوناگون خود را بر اساس طلب مرد قرار داده و هماهنگ با او در چهره‌ی مطلوب بودن خویش ظاهر می‌سازد و در این امور با احتیاط کامل و پنهان‌کاری تمام عمل می‌کند. (۲۱۵) ب) عشق ابتدایی زن می‌توان گفت: احتیاط و خویشتن‌داری زن امری است و طالب و عاشق شدن او نسبت به یک مرد و اظهار ابتدایی، امری دیگر. همان‌طور که مرد به‌طور ابتدایی عاشق زنی می‌شود، ممکن است زنی هم به‌طور ابتدایی عاشق مردی شود؛ خواه عشق خود را ظاهر کند یا پنهان نماید؛ خواه در مقابل معشوق خود بی‌پروا باشد یا احتیاط‌پیشه کند و علاقه و عشق خود را مخفی داشته و اظهار نکند. نبات عشق در پاسخ به این بیان می‌توان گفت: اگر چه خویشتن‌داری و پنهان‌کاری خصوصیتی زنانه است و بسیاری از امور را ایجاب می‌نماید و البته گاه هم اتفاق می‌افتد که زنی عشق خود را به مردی دیوانه‌وار و بی‌محابا اظهار می‌کند، ولی مسلم است که مرد در آغاز، انگیزه‌هایی را در زن زنده می‌سازد و به زن اجازه‌ی اظهار چنین عشقی را می‌دهد؛ خواه این اجازه و ایجاب مرد زبان و بیان داشته باشد یا بی‌اسم و عنوان باشد؛ پس در واقع ظهورات فعلی - ایجابی و انگیزه‌های عملی مرد است که چنین شکوفه‌ای را در دل زن حیات بخشیده و نبات عشق را در کام او قرار می‌دهد و با جلوه‌های فعلی خود به او اجازه می‌دهد که در عین مطلوب بودن خویش، خودآرایی کند و عشق خود را اظهار نماید. ج) دل‌باختگی یک طرفه‌ی زن ممکن است گفته شود: بسیار دیده می‌شود که زنی به‌طور ابتدایی شیفته‌ی مردی می‌شود، در فراق او می‌سوزد و عاشق دل‌باخته‌اش می‌گردد، بی‌آن که مرد نسبت به او چنین حالتی داشته باشد؛ پس می‌توان گفت: مطلوب بودن یا اظهار آن منحصر به زن (۲۱۶) نیست و مرد هم ممکن است مطلوب واقع شود؛ به‌گونه‌ای که زن اسیر، شیفته و آشفته‌ی او گردد. در پاسخ باید گفت: ظهور و اظهار عشق و محبت زن به مردی، به تنهایی دلیل بر مطلوبیت نوعی مرد نیست و این امر، انحصار یا اشتراک مرد را در مطلوب واقع شدن ثابت نمی‌کند. آنچه گاه در خارج اتفاق می‌افتد و تاریخ عشق و عاشقی هم شاهد آن است، این است که ابتدا مرد دل‌باخته‌ی زنی می‌گردد و این دل‌باختگی در مردها به مراتب بیش‌تر است، بدون آن که زن چنین وضعیتی را پیدا کند؛ هر چند این شوق و عشق و اظهار محبت در زن یا مرد دلیل بر طالب و مطلوب بودن خاص نمی‌شود؛ به این معنا که اظهار عشق از طرف زن به تنهایی سبب نمی‌شود مطلوبیت - که از ویژگی‌های زن است - به مرد اختصاص پیدا کند و طالبیت - که ویژگی مرد است - به زن اختصاص یابد، بلکه این امر تنها عدم تحمیل هر یک از عاشق و معشوق را در مقابل دیگری ثابت می‌کند. ممکن است زنی تحمل فراق مردی را نداشته باشد و خود را در مقابل معشوقش ببازد - همان‌گونه که امکان دارد مردی چنین حالتی را پیدا کند - ولی در هر صورت این مرد است که فاعل است و فعلیت را در بروز عشق عهده‌دار است و بذریه محبت را در دل زن می‌پاشد و او را درگیر عشق خویش می‌سازد، اگر چه زن، مرد را به دنبال خود می‌کشد و گرفتار می‌سازد. بنابراین، نوعیت طالب و مطلوب بودن مرد و زن یک امر است و وقوع اتفاقی و به‌ندرت عکس آن امر دیگری است؛ هر چند طالب و مطلوب بودن مرد و زن حکم باب تضایف را دارد و هر طالبی مطلوب است و هر مطلوبی طالب، و نوعیت طالب و مطلوب منحصر در این مقام، تنها از باب غلبه در احکام است. (۲۱۷) عشق زن و انگیزه‌ی مرد زن نیز عاشق می‌شود، ولی به‌طور نوعی عاشق مردی می‌شود که آگاهانه یا ناخودآگاه او را طالب خود بدانند؛ در حالی که مرد چنین نیست: او عاشق می‌شود، بی‌آن که

زن، خود را مشتاق او بیابد. زن به طور مقید و خاص عاشق می شود، ولی مرد به طور مطلق. عشق زن به یک مرد از ظهورات وجودی - ایجادی یا اظهارات ارادی آن مرد پدید می آید. زن خواهان مردی است که خواهان او باشد، در حالی که مرد، عشق خود به زن را بدون توجه به چنین امری می یابد و آن را به راحتی اظهار می کند. عشق زن به مرد به طور غالب با انگیزه‌ای از جانب مرد است، در حالی که عشق مرد به زن به انگیزه‌ی جمال و جلال زن است؛ چه آن زن نظر خاصی نسبت به آن مرد داشته و چه نداشته باشد؛ پس ممکن است عشق مرد بدون توجه زن به او تحقق پذیرد، در حالی که عشق زن بی عشق مرد و نوعی توجه او به طور غالب تحقق نمی یابد. بنابراین با دقت و پژوهش کامل می توان فهمید که زن مطلوب بوده و این صفت خاص اوست و مرد به طور غالب طالب است و طلب و فاعلیت در طلب، از اوصاف خاص مرد است. زن نیز چنین طلبی را در خود می پذیرد، از آن لذت می برد و به آن فخر می کند. ممکن است زنی هم عاشق و دل باخته‌ی مردی شود، ولی این خواسته و طلب را در چهره‌ی مطلوبیت خود جای می دهد؛ پس در یک رابطه‌ی عشقی، همواره مرد نقش فاعلی و اصالی و زن نقش قابل، تبعی و انفعالی را به عهده دارد؛ هر چند زن خود فاعل و خالق عشق است، ولی همیشه عشق خود را از موضع مطلوبیت خویش بروز داده و حظ وافر را این گونه به دست می آورد. (۲۱۸) شواهد عشق ابتدایی مرد گذشته از گفتار پیشین، صفات و حالات گوناگون زن و مرد هم می تواند عشق ابتدایی مرد را ثابت کند و از حرکات و خلق و خوی زنان و برخوردهای مردان، این امر را به خوبی می توان دریافت. مرد است که در اظهار عشق پیشی می گیرد و محبت خود را ظاهر می سازد. زن عشق را در باطن خود جای داده و در عمق چشمان عفیف و حرکات ظریف خود نهان می سازد. او تمام عشق خود را با لایه‌ای از احتیاط می پوشاند و کم تر می شود که آسان و بی پروا آن را باز گوید؛ به طوری که هر چه مرد در عشق پیش می رود، زن از روی غنج و دلال و فتنه گری کنار می کشد. مرد آغاز کرده و آن را باز گو می کند و زن همین عشق را در خود کشیده و پنهان می سازد و با وجود تمام جوش و خروش، آرامش صوری خود را حفظ می نماید. مرد عشق خود را در ظاهر منعکس کرده و با حرکات صریح عنوان می سازد؛ در حالی که زن عشق خود را در انفعالی عاطفی و پنهانی، باوقار همراه ساخته و به جای ظهور و بروز، به آن رنگ و روی مطلوبیت می دهد و مرد را از همین ره گذر مشغول خود ساخته و لذتش را در عشق بر همین امر استوار می گرداند. کم تر اتفاق می افتد که در وادی روابط عشاق، مردی حالات زنانه به خود گرفته و خود را به چهره‌ی مطلوبیت در آورد و منفعل گونه برخورد کند، ولی زن به آسانی چنین حالاتی را از خود بروز داده و از عهده‌ی آن به خوبی برمی آید و از این امر لذت هم می برد و به چنین اقتداری در خود اعتماد کامل دارد. از تمام حرکات و خلق و خوی زن «عشوه گری» می ریزد. زن جلوه‌نمایی و فتنه گری را حق خود می داند و کم تر، علاقه از خود نشان می دهد، مگر زمانی که عاشق را کشته‌ی خود ببیند. در این زمان است که احتیاط و پنهان کاری را کنار گذاشته و بدون (۲۱۹) احساس خطر، خود را به طور کامل در اختیار او قرار می دهد. زن عشق مستقیم، مستقل و ابتدایی را به خود راه نمی دهد و عشق و علاقه‌ی خود را همیشه با ظرافت و پنهان کاری بروز می دهد. او برای وصول به معشوق خود از همین راه استفاده می کند و در این راه از هیچ خطر و زیانی روی گردان نبوده و بی محابا به استقبال آن می رود. ساختار تکوینی مطلوبیت زن ساختار تکوینی و نقش زن و مرد و خلق و خوی این دو موجود پیچیده و به هم پیچیده، خود بهترین گواه بر طالب بودن مرد و مطلوب بودن زن می باشد. زن است که می تواند با موجودیت طبیعی اش، جلوه گری پیشه نماید و مرد، تنها می تواند خواسته‌های خود را برای او عنوان کند. رنگ و روی، چشم و موی، خلق و خوی و عواطف حسّاس و لطیف زن نیز شاهد این امر است. با آن که زن هم عاشق و شیفته‌ی مردی می شود و گاه در این راه از خود بی خود شده و هستی خود را بر سر آن می گذارد و وقار و پنهان کاری را از دست می دهد، ولی در هر صورت، طلب مرد او را گرفتار چنین وضعیتی می سازد. این مرد است که طلب خود را به شکلی متوجه زن می کند و او را وارد یک رابطه‌ی عشقی می سازد. زن هم حیات عشق خود را در عمق چنین خواسته‌ای باز می یابد و در سایه‌ی عشق مرد، عشق را هم راهی می کند. (۲۲۰)

شواهد نقلی در مظلومیت زن

همیت زن، مرد است در جوامع روایی نیز احادیث متعددی «همت زن‌ها» نسبت به مردها را عنوان می‌کند؛ مانند: «همته النساء الرجال»؛ همت زن‌ها، مردها هستند. (۱) این بیان، خود یک حقیقت علمی است و مظلومیت زن و طالب بودن مرد را به خوبی نشان می‌دهد. «همت» همان‌طور که در کتاب‌های لغت آمده، قصد و عزم نسبت به مبادی تحقق فعل می‌باشد و «اهتمام»، اختیار چنین عزمی است و این عزم هم خالی از حزن، نسبت به احتمال عدم وصول بدان فعل نیست. طبق این بیان، معنای صحیح همت زن‌ها نسبت به مردها این گونه می‌شود: زن نسبت به یافتن مرد دل‌خواه خود یا عدم دست‌رسی به او بی تفاوت نیست. او تا مرد مطلوب خود را نیابد، نسبت به این امر، توجه، تلاش و حزن دارد و هنگامی آرام می‌گیرد که مرد دل‌خواه خود را بیابد و با یافتن او آرامش طبیعی و وصول کامل حیات انسانی خویش را باز می‌یابد. در این جا این اشکال پیش می‌آید که: همت منحصر به زن‌ها نیست و مردها هم نسبت به زن‌ها چنین همتی دارند؛ همان‌طور که قرآن کریم به آن اشاره می‌کند: «و لقد همت به و هم بها» (۲) زلیخا نسبت به یوسف «علیه السلام» همت داشت و یوسف «علیه السلام» هم نسبت به زلیخا ۱- عن ابی عبدالله قال: «همته النساء الرجال»؛ کافی، ج ۵، ص ۳۳۷، ح ۳. - قال امیرالمؤمنین «علیه السلام»: «ان النساء همهن الرجال»؛ همان، ح ۵. - قال امیرالمؤمنین «علیه السلام»: «همتها فی الرجال»؛ همان، ح ۶. ۲- یوسف/ ۲۴. (۲۲۱) همت داشت؛ پس در جهت وجود همت تفاوتی میان زن و مرد نیست. در پاسخ باید گفت: گرچه مرد، طالب و زن، مطلوب است و حتی مرد بیش از زن به دنبال همسر دل‌خواه بوده و برای آن بیش‌تر هم تلاش می‌کند، ولی با این همه، عنوان همت نسبت به مردها صادق نیست؛ زیرا مرد به واسطه‌ی صلابت، شجاعت، اقتدار و آزادی عمل بیش‌تر، این جست‌وجو و طلب را بی محابا و دور از ترس و حزن دنبال می‌کند؛ در حالی که زن به علت مظلومیت و پنهان داشتن قصد و عدم امکان اظهار طلب خود، در پی‌گیری مطلوب خویش - که مرد دل‌خواه است - چندان دستش باز نیست؛ به ویژه با وجود ناهنجاری‌های سنتی در تمام تاریخ بشر؛ از این رو زن حزن و تشویش و التهاب خود را همراه با همت و خواسته‌اش پنهان می‌دارد. این عفاف و پنهان‌داری و این حزن و عدم امکان اظهار، به طور نوعی، واژه «همت» را بر او منطبق می‌سازد و نسبت به او صادق می‌گرداند. در مورد مرد موضوع این چنین نیست؛ همان‌طور که در کریمه‌ی سوره‌ی یوسف نیز همت زلیخا به‌طور مطلق و ابتدایی آمده، ولی همت یوسف، تبعی و غیرمطلق است؛ چون نسبت به زلیخا آیه‌ی کریمه می‌فرماید: «همت به» (زلیخا ابتدا و به‌طور مطلق به یوسف همت کرد و دل به او بست) و قرآن کریم هم همت زلیخا را پیش از همت حضرت یوسف حکایت می‌نماید، ولی نسبت به حضرت یوسف «علیه السلام» می‌فرماید: «هم بها لولا ان رای برهان ربّه»؛ (۱) یوسف بعد از همت زلیخا قصد او می‌کرد، اگر برهان خداوندی او وجود نمی‌داشت. البته چنین برهانی هم محقق شد و حضرت یوسف «علیه السلام» مورد عنایت الهی قرار ۱- یوسف / ۲۴. (۲۲۲) گرفت؛ پس قصد یوسف - به اصطلاح - لولایی، تبعی، مشروط و ثانوی، و قصد زلیخا مطلق و ابتدایی بوده است؛ هم‌چنان که در حدیثی امام صادق «علیه السلام» فرمودند: این آیه را از دو طرف، مطلق قرائت نکنید تا جمله‌ی «همت به و هم بها» هر دو مطلق شود، بلکه «همت به» نسبت به زلیخا مطلق است، ولی «هم بها» نسبت به یوسف «علیه السلام» با «لولا ان رای برهان ربّه» همراه است و نباید به تنهایی قرائت شود. (۱) بنابراین همت نسبت به زن، صدق‌گویایی دارد و زن به‌طور غالب بر همسر خود تکیه دارد و وابستگی زن به همسرش از سنخ وابستگی مرد به زن نیست، گرچه تقابل و تضایف روابط در میانشان برقرار است. از این رو زن به شوهر خویش بیش از پدر، مادر، برادر و خواهر تکیه می‌کند و استواری و موقعیت خود را به داشتن مردی که مطلوب او باشد، وابسته می‌بیند؛ همان‌طور که در روایت «معاویه بن وهب» به خوبی بیان شده است که شهادت و فقدان شوهر «آه» از نهاد آن زن بلند کرد، در حالی که شهادت برادر و پدر برای او به سختی شهادت شوهر نبود. (۲) ۱- بحار، ج ۱۱، ص ۸۲، روایت ۸. ۲- عن معاویه بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله «علیه السلام» يقول: «انصرف رسول الله «صلی الله علیه وآله»

« من سرّیه قد کان اصیب فیها ناسٌ کثیرٌ من المسلمین فاستقبلته النّساء یسألنه عن قتلاهنّ فذنت منه امرأه فقالت: یا رسول الله! ما فعل فلان؟ قال: و ما هو منک؟ قالت: اَبی. قال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. ففعلت ذلك ثمّ قالت: یا رسول الله! ما فعل فلان؟ فقال: و ما هو منک؟ فقالت: اخی. فقال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. فقالت: و اویلی. فقال رسول الله « صلی الله علیه و آله »: « ما كنت أظنُّ انَّ المرأه تجد بزوجهها هذا کله حتّی رأیت هذه المرأه؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۱. امام صادق « علیه السلام » فرمود: پیامبر « صلی الله علیه و آله » از جنگی که در آن گروه زیادی از مسلمانان شهید شده بودند، بازگشت. زنان نزد حضرت آمده و درباره‌ی کشته‌های خود سؤال می‌کردند. زنی به حضرت نزدیک شد و گفت: ای پیامبر خدا! فلان کس چه شد؟ پیامبر پرسید: او چه نسبتی با تو داشت؟ آن زن گفت: پدرم بود. ک؟ حضرت فرمود: خدا را ستایش کن و « انا لله و انا الیه راجعون » بگو که او شهید شد. آن زن چنین کرد. آن گاه پرسید: ای رسول خدا! فلان کس چه شد؟ حضرت دوباره فرمود: او چه نسبتی با تو داشت؟ گفت: برادرم بود. حضرت فرمود: خدا را حمد و ستایش کن و « انا لله و انا الیه راجعون » بگو؛ چرا که او نیز شهید شد. آن زن نیز به دستور پیامبر عمل کرد. بار دیگر آن زن پرسید: ای رسول خدا! فلان کس چه شد؟ حضرت پرسید: چه نسبتی با تو داشت؟ زن گفت: شوهرم بود. حضرت فرمود: خدا را ستایش کن و « انا لله و انا الیه راجعون » بگو که او هم شهید شد. در این جا زن گفت: وای بر من!! پیامبر فرمود: از دیدن برخورد این زن، هنگام اطلاع از شهادت شوهرش، اوج علاقه و محبت زن به شوهر را به خوبی دیدم. (۲۲۳) و در روایت دوم، وقتی زن دریافت که همسرش به شهادت رسیده، دست بر سر نهاد و فریاد کشید و گفت: وای بر من! و پیامبر « صلی الله علیه و آله » نیز این امر را تأیید کرد و فرمود: نزد زن هیچ چیزی با شوهرش برابری نمی‌کند. (۱) البته باید دانست با آن که « همت » در زن چهره‌ی فاعلی دارد، ولی از آن جا که در ۱- احمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال: سمعت ابا الحسن « علیه السلام » یقول: « قال رسول الله « صلی الله علیه و آله » لابنه جحش: قتل خالك حمزه. قال: فأستر جعت و قالت: احتسبه عند الله. ثمّ قال لها: قتل اخوک. فاسترجعت و قالت: احتسبه. عند الله. ثمّ قال لها: قتل زوجک. فوضعت یدها علی رأسها و صرخت. فقال رسول الله « صلی الله علیه و آله »: ما يعدل الزّوج عند المرأه شیءٌ؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۲. پیامبر خدا « صلی الله علیه و آله » به دختر جحش فرمود: دایب ات، حمزه، شهید شد. زن گفت: « انا لله و انا الیه راجعون »؛ او را در راه خدا دادم. آن گاه پیامبر به او فرمود: برادرت نیز کشته شد. آن زن گفت: « انا لله و انا الیه راجعون »؛ او را نیز در راه خدا دادم. سپس پیامبر فرمود: همسرت هم کشته شد. در این جا آن زن دست بر سر گذاشت و فریاد کشید. پیامبر خدا « صلی الله علیه و آله » فرمود: نزد زن هیچ چیزی با شوهرش برابری نمی‌کند. (۲۲۴) نقش مطلوبیت ظاهر شده، همین مطلوبیت او انگیزه و غایت برای مرد است؛ پس همت زن نسبت به مرد منافاتی با مطلوبیت او برای مرد ندارد. زن و مرد هر دو به تضایف، طالب و مطلوب یکدیگرند و تنها ملاک تفاوت غلبه‌ی طالبیت در مرد و مطلوبیت در زن است. وحدت مطلوب و طالب واحد اکنون پس از اثبات مطلوبیت زن و طالب بودن مرد می‌گوییم: زن می‌خواهد همواره برای طالب حقیقی خود - مرد - مطلوب و معشوق کامل باقی بماند؛ به طوری که عشق و محبت عاشقی صادق، سراسر فضای وجودش را فرا گیرد و هیچ زمینه و نمودی در دلش تهی از عشق عاشق دل باخته‌اش نباشد؛ همان طور که مرد طالب می‌خواهد همه‌ی شرایط وجودی مطلوبش را از آن خود داشته و غیر به حریم آن راه نداشته و در واقع محبوبش تنها مطلوب او باشد و هیچ زمینه‌ای برای بیگانگان نسبت به او باقی نماند. نه تنها انسان که حیوانات نیز به طور غریزی از چنین موقعیتی برخوردارند؛ چنان که گاه حیوانی به خاطر حفاظت از جفت خود جانش را در معرض هلاکت و نابودی قرار می‌دهد. بدیهی است که زن با وجود ویژگی‌های یاد شده که در نهاد خویش دارد، اگر بخواهد پذیرای طلب‌های متعدّد و طالب‌های دیگری باشد، از مطلوبیت سالم و کامل می‌افتد؛ چرا که در این صورت، هدف طلب‌های متعدّد قرار گرفته و در نتیجه، مطلوبیت اطلاق و حقیقی و سلامت عشق خود را در درون خویش و در دل مرد خود مقید کرده و ناقص و خرد ساخته است. هنگامی که محبوبیت و مطلوبیت زن در دل

یک مرد عاشق و دل‌باخته‌ی صادق تحقّق یافت و جوش و خروش او تشخّص پیدا کرد، در واقع دایره‌ی وحدت مطلوب و (۲۲۵) محبوبیت زن در دل آن مرد، بسته و کامل شده و به مرتبه‌ی فعلیت تمام رسیده است؛ به همین علت، چنین زنی امکان پذیرش و فعلیت بخشیدن به طلب‌های دیگر را ندارد؛ زیرا به محض پذیرش نخست و تعلّق طلب اول، در همان مرحله‌ی نخواستگی، فضای دل مرد، محبوبیت و مطلوبیت او را به سر حدّ کمال رسانده و خلأ و مجالی برای تعلّق طلبی دیگر نسبت به آن زن باقی نگذاشته و نیاز فطری و تمایلات نفسانی زن را به آسانی و به تنهایی برآورده می‌سازد. از این رو مرد تاب و تحمل ورود طلب بیگانه‌ای را به حریم معشوق خود ندارد و غیرت او - که از عشق سرشارش سرچشمه می‌گیرد - هرگز اجازه نمی‌دهد کسی با طلبی دیگر، محبوبیت و مطلوبیت خود را از اطلاق کمال و وحدت تمامیت خارج ساخته و توجه و همت زن را از او منصرف نماید، تا جایی که او حاضر است جان خود را فدای این مطلوب نماید. زن نیز در مقابل، بر اساس نهاد پاک و سالم خود، در این جهت با مرد هماهنگی و هم‌سوئی کامل داشته و خواستار بقای تمامیت کمال و اطلاق مطلوبیت خویش در دل آن مرد می‌باشد و برای حفظ آن خود را با تمام جلوه‌های زیبا و دل‌ربای زنانه در مقابل همسرش ظاهر نموده و به قوت، عشق خویش را اظهار می‌نماید، به طوری که حاضر نیست به واسطه‌ی قبول طلب مردی دیگر، ذرّه‌ای از محبوبیت او کاسته شده و مطلوبیتش در دل شوهر تجزیه گردد؛ چراکه او به خوبی از پنهان‌هویتش می‌یابد که روحیه کمال‌خواهی وی در مطلوبیت اطلاق او مقام داشته و نهاد آرام او تعدّدپذیر نیست. مرد نیز گرچه طالب مطلق است، ولی طلب او مطلق در مقابل مطلوب مقیّد نیست، بلکه اطلاق طلب او کلی، جمعی، سعی و گسترده است تا جایی که می‌تواند با داشتن چنین طلب عمیق و گسترده‌ای، در آینه‌ی دل خود پذیرای مطلوب‌های گوناگون - آن (۲۲۶) هم به صورت اطلاق - باشد و از آن‌ها به‌طور طبیعی بهره‌مند گشته و مظهر «لایشغله شأن عن شأن» (۱) خداوندی گردد. سرّ این مطلب آن است که گاهی مرد نمی‌تواند با یک مطلوب، اشتهاهای سرشت جمعی خود را در طالبیت، به سر حدّ «اطلاق کمال مقام سعی خود» برساند؛ بر خلاف زن که با وجود یک طالب عاشق می‌تواند به سر حدّ کمال مطلوبیت خود دست یابد. در واقع، این هویت عاطفی زن است که می‌تواند مطلوبیت خود را با یک مرد به کمال برساند، اگرچه مرد بر اساس موقعیت جمعی و توان و اقتدارش، چنین خاصّ خود را دارد. زن در صورتی که صلاحیت، صداقت و سلامت نفسانی شوی خود را در یابد، به‌طور فطری می‌تواند چهره‌هایی از مطلوب‌های دیگر - هوو - را در کنار همسر خود ببیند؛ البته در صورتی که از سوی مردش یا از هر جانب دیگری به کمال مطلوبیت او آسیبی وارد نشود، که زن نیز انتظاری جز این ندارد؛ زیرا او می‌خواهد همواره کمال مطلوبیت خود را در دل مرد خویش به تمامی داشته باشد و از محبوبیت، به‌طور تمام و کامل برخوردار باشد. بنابراین در صورتی که مرد بتواند تأمین‌کننده‌ی این نیاز طبیعی زن باشد، می‌تواند به‌طور هم‌زمان، مطلوب دیگری را در کنار خودپذیرا بوده و در کمال سلامت و آرامش خاطر و سرشار از شور و عشق و مستی به زندگی خود ادامه دهد. در غیر این صورت، با فرض تعدد همسر، زندگی تبدیل به جهنمی سوزان گشته و مشکلات روحی - روانی گریبان‌همه‌ی آن‌ها را خواهد گرفت. البته حبّ و عشق مرد و طلب گسترده‌ی او نسبت به مطلوب‌های متعدّد و گوناگون و ۱ - تفسیر البیان، ج ۱۰، باب ۱۸۸، ص ۱۷۳. ترجمه: هیچ شأن خداوندی وی را از شأنی دیگر باز نمی‌دارد. (۲۲۷) در عین اطلاق کمال و تمامیت، ممکن است به مقتضای قابلیت‌های نوعی - مراتب داشته و شدت و ضعف پیدا کند، ولی به‌طور مسلم، وقتی مدار طلب شمول‌پذیر و اطلاق - سعی - مرد نسبت به هر یک از مطلوب‌ها بسته شده و تمامیت یافت، دیگر راه‌یابی طلب غیر به حریم هر یک از آن‌ها مساوی نقص و نارسایی در مطلوبیت اطلاق و کمال‌خواهی آن زن خواهد بود و این چیزی است که زن هرگز خواهان آن نبوده و به شدت از آن گریزان است. از مجموع مطالب پیشین نتیجه می‌گیریم که طلب مرد اطلاق و سعی است و نهاد او، در طلب، مطلق خواه بوده است، ولی مطلوبیت زن، مطلق در مقابل مقیّد است و مقیّد به طلب دیگری نیست و در واقع او خواستار محبوبیت خود در دل یک طالب می‌باشد. چراکه مطلوبیت زن، از ویژگی شمول‌پذیری، گستردگی، سعی و جمعی برخوردار نبوده و گسترده‌ی آن به دامنه‌ی طلب مرد واحد مشخص می‌گردد و با عشق و طلب یک مرد به

کمال خویش رسیده و دیگر قابل توسعه به دیگر طالب‌ها نمی‌باشد؛ زیرا در صورتی که مطلوب طلب‌های دیگر نیز واقع شود، آن وقت است که کمال مطلوبیت و محبوبیت اطلاقی خویش را در ظرف دل مرد نخست نیز از دست می‌دهد. آری، مرد چنین نیست که هم زمان با طالبیت خود بتواند وجود طالب‌های دیگر را در کنار معشوق خویش احساس نماید، مگر به بهای خرد شدن و نابود ساختن مطلوب خود و خروج از دایره‌ی ارزش‌های انسانی و نفی موقعیت جمعی‌اش. در واقع، وحدت مطلوبیت زن، هدیه‌ی گران‌بهای الهی برای بقای ارزش‌های انسانی است که در نهاد زن به ودیعت نهاده شده است، و این زن است که از این امانت الهی تا سر حد امکان، پاسداری می‌نماید. (۲۲۸) فرآیند: تشخیص مطلوب در طالب واحد بعد از بیان این امور به خوبی روشن می‌شود که منظور ما از بحث طالب و وحدت طلب و مطلوبیت اطلاقی چیست: مرد، طالب است و چون طلب او سببی و جمعی است، می‌تواند طلبش را به‌طور اطلاقی از مطلوبی به مطلوب دیگر سرایت دهد؛ از این‌رو او می‌تواند مطلوب متعدّد داشته باشد، ولی زن، مطلوب طلب واحد و طالب مطلق سعی است و چون او به نوع اطلاقی در گرو طلب مرد واحد است، نمی‌تواند مطلوبیت مقتید و مطلوب طلب متعدّد باشد؛ پس طلب متعدّد و گوناگون در نهاد زن و هویت او موقعیت طبیعی و سالم ندارد. زن نمی‌تواند طالب‌های گوناگون داشته باشد؛ زیرا مطلوب مطلق، اطلاقش در تشخیص واحد، فعلیت پیدا کرده و امکان فعلیت مجدد و متعدّد و تشخیص گوناگون را ندارد. این مطلوبیت اطلاقی، بی وحدت طلب و بدون طالب واحد، تشخیص پیدا نمی‌کند؛ به گونه‌ای که در صورت تعدّد طلب فعلی و طالب متعدّد، زن نمی‌تواند مطلوب کامل باشد و صلاحیت مطلوبیت را از دست می‌دهد و دیگر طالب هم نمی‌تواند طالب مطلوب سالم و کامل باشد، بلکه در آن صورت، زن، تنها مطلوبی تجزیه شده و مسکنی نارسا برای رفع موقت کمبودها و دفع آلام و عروسک تنهایی‌های مرد خواهد بود. هنگامی عشق و حبّ حقیقی پیدا می‌شود و عشق، عشق شده و عاشق و معشوق حقیقی صورت کامل به خود می‌گیرند و جلوه‌ی جمال و جلال حق می‌گردد که مطلوبیت، طلب مطلق را در خود تشخیص دهد و زن، مطلوبیت خود را در وحدت طلب پیدا کرده و خویشتن را در چهره‌ی وحدت تعلق عشق به عاشق واحد بازابد. در غیر این صورت، دیگر عشق، عشق نیست، بلکه تنها هواهای نفس و شهوات (۲۲۹) شیطانی است که در چهره‌ی احساسات آلوده‌ی نفسانی ظاهر می‌شود و زن را به صورت عفریتی پلید در می‌آورد که مرد را به بازی می‌گیرد و از او اهریمنی سرمست و بی‌محابا در طغیان و عصیان می‌سازد. پس یک مرد به‌طور اقتضایی می‌تواند بی‌آن که عارضه و اشکال طبیعی برایش پیش آید و یا کمبود امکاناتی داشته باشد، زنان متعدّدی را به نکاح خود درآورد و طالب و واجد آن‌ها باشد. البته رفع عوارض غیر طبیعی در میان این زنان و چنین مردی بستگی به تحقق شرایط خاص خود دارد؛ اما یک زن به‌طور طبیعی نمی‌تواند همسران متعدّدی داشته باشد و طالب مردان گوناگون شود؛ زیرا در این شرایط، زن از عشق بی‌بهره شده، ناآرامی‌های روحی - روانی، او را به هم می‌ریزد و در نتیجه مشکلات نفسانی پیدا می‌کند؛ هم‌چنین جسم او در معرض پژمردگی و تباهی و مخاطره‌های فراوان جنسی قرار گرفته و روانش دچار بحران اخلاقی - اجتماعی می‌شود و از مواهب خانه و خانواده نیز محروم می‌گردد. در این حال، زن دیگر مطلوب کامل و مطلوب اطلاقی هیچ یک از مردها نیست و بر اثر این حالت، هویت و ارزش زنانه‌ی خود را از دست داده و به بی‌تفاوتی مطلق نسبت به تمام مردان می‌رسد و از آنان تنها به عنوان وسیله‌ی حرکت، اهرم بقا، سوژه‌ی اقتصادی، انگیزه‌ی مادی و در نهایت ابزار شهوانی بهره می‌جوید. مردها هم از او به عنوان وسیله‌ای برای نیل به اغراض شیطانی و مسکنی موقت و گذرا بهره می‌گیرند. در این صورت، مرد، زن را تنها وسیله‌ای برای تحقق انواع کام‌جویی‌های شهوانی خود قرار می‌دهد و زن هم چون عفریتی، ابزار تحقق امیال شیطانی مرد می‌گردد و عشق و علاقه، شور و شوق و مهر و محبت جای خود را به شهوت و شیطنت و هواهای نفسانی می‌دهد. این مفاسدی است که در صورت تعدّد مرد برای یک زن به وجود می‌آید. در مقابل، (۲۳۰) تعدّد و گوناگونی زن برای مرد، نه تنها مفاسدی این‌چنین به همراه ندارد، بلکه دارای محاسن فراوانی نیز می‌باشد که در آینده به بیان برخی از آن‌ها پرداخته و روشن می‌شود که این محاسن و اهداف تنها نفسانی نیست. اقتدار مرد در اظهار عشق‌های متعدّد مرد در صورت تحقق شرایط و

خصوصیات تکوینی و تشریحی می‌تواند عشق و علاقه‌ی خود را به‌طور طبیعی به چند زن ابراز کرده و کانون زندگی آن‌ها را گرم نگه دارد، بدون آن که دگرگونی و نابسامانی در او به وجود آید. زنان متعدّد هم می‌توانند توان و اقتدار مرد را فعلیت بخشیده و خود را نیز کام‌روا سازند، بی‌آن‌که شاهد کجی، کاستی و کم‌محبّتی از سوی او باشند. تمام این موقعیت‌های ارزشی در صورتی است که سلامت جامعه، اقتدار مرد و امنیت زن فراهم باشد. در غیر این صورت دامن زدن به مسأله‌ی تعدّد همسر ناهنجاری‌های فراوانی را به دنبال خواهد داشت که در آینده به برخی جهات آن خواهیم پرداخت. یک مرد می‌تواند عشق و علاقه‌ی خود را به چند زن به‌طور کامل حفظ کرده و هر یک را در موقعیت خود نگه دارد، بی‌آن‌که مشکلی پیش آید؛ زیرا عقل، اندیشه، اراده، تصمیم و حساب‌گری مرد چنین امری را ممکن می‌سازد. او می‌تواند عواطف و احساسات خود را مهار و متعادل کند و همیشه آن را استمرار بخشد. پس با آن‌که تحقّق عشق و علاقه، به زن و مرد - هر دو - بستگی دارد، ولی میان این دو موجود ناهم‌جنس، تفاوت ذاتی وجود دارد و با آن‌که زن و مرد از نوعیت واحدی برخوردارند، تکمیل و ظهور این نوعیت در این ویژگی‌ها تشخّص پیدا می‌کند. مرد چون دارای موقعیت جمعی و غرایز گوناگون است، به‌طور طبیعی هرگز از (۲۳۱) اندیشه‌ی بروز آن‌ها خالی نیست، ولی حساب‌گری خاصّی که در او وجود دارد، سبب نظم در کارها، کتمان خصوصیات و حالات متفاوت و شدت و ضعف علاقه‌اش به زنان متعدّد می‌شود. حال اگر مردی چنین ویژگی‌هایی را نداشته باشد، صلاحیت تعدّد زوج‌ها را ندارد؛ چرا که او مردی ناتوان و ناقص است. به همین دلیل باید حتی در اصل ازدواج چه آن‌که تعدّد آن، وجود شرایط و لوازم ضروری در نظر گرفته شود. امّا زن با فرض شرایط طبیعی و عواطف فطری، این گونه نیست و نمی‌تواند تمایل خود را به افراد و عشق‌های متعدّد مهار و محدود سازد، بلکه احساسات او ایجاب می‌کند که در این مواقع، ناآرام و مضطرب گردد و خود را گرفتار شومی و تباهی کند. خصوصیات جسمی و روانی زن به خوبی با وحدت مرد خویش سازگار است و وجود این امر برای او یک اصل است. زن در کنار یک مرد مشخص به‌واسطه‌ی نکاح قومی یا شرعی می‌تواند طراوت جسمی و روحی - روانی خود را حفظ نموده، از سلامت خویش پاسداری کند و تمایلات و استعدادهایش را فعلیت بخشیده و شکوفا سازد؛ اما اگر زنی با چند مرد معاشرت و مباشرت داشته باشد، موقعیت خاصّ خود را می‌بازد و چون گل، پژمرده شده، طراوت و شادابی و صفا و پاکی‌اش از دست می‌رود. هم‌گامی طبیعت زن با وحدت مطلوبیت ساختار فیزیکی و روحی زن و موقعیت تکوینی و تشریحی او به گونه‌ای است که نباید به‌طور دایم و همیشگی مورد استفاده‌ی جنسی یک مرد مشخص هم قرار گیرد؛ چه رسد به بیش از یک مرد. برای حفظ سلامت زن تکوین و تشریح در این باره محدودیت‌هایی را برای او قرار داده‌اند تا زن حتّی کم‌تر در معرض استفاده‌ی همسر خود قرار گیرد. اگر چه برای مرد، حقّی به‌طور الزامی و به مقدار توان بردوش زن قرار گرفته و در صورت خواست مرد، وجوب تمکین معین شده است، ولی در برابر این (۲۳۲) الزام، موانع گوناگونی هم ایجاد شده است تا زن مورد استفاده کم‌تری واقع شود و به چالش‌های موسمی و ناهنجاری‌های نفسانی مبتلا نگردد. عادت ماهیانه و حالت‌های گوناگون زن در این مدّت، موقعیت او در دوران حاملگی، زایمان و شیردهی و دیگر حالات زنانه، از روشن‌ترین مصادیق شرایطی است که در طبیعت و دین نسبت به زن پیش‌بینی شده تا بهره‌گیری مرد از او محدود شود؛ در حالی که مرد چنین نیست و این خصوصیات در او وجود ندارد. پس یک زن نباید به‌طور پیوسته و مستمر مورد کام‌جویی حتّی برای یک مرد قرار گیرد، چه رسد به آن‌که بخواهد تمایلات گوناگون و فراوان چندین مرد را برآورده سازد؛ زیرا گذشته از عدم توانایی طبیعی او برای این کار، حیات او در مخاطره قرار گرفته و کوتاه‌ترین عمر طبیعی را با امراض، نارسایی‌های گوناگون، پریشانی، زود پیری و زود میری سپری خواهد کرد. طالب واحد و طول عمر زن یک زن می‌تواند کوتاه‌ترین و بدترین عمر یا بلندترین و بهترین عمر طبیعی و یا در بدترین فرض، حیات نارسا و سلامت نامتعادلی داشته باشد. هر یک از این سه شکل عمر و ادامه‌ی زندگی با تمام آثار و خصوصیات متفاوت خود، به نوع برخورد زن و مرد و نکاح و مباشرت آنها وابسته است. زن در سایه‌ی یک مرد شایسته با رعایت شرایط تکوین و تشریح، بهترین نوع عمر از نظر کمی و کیفی را خواهد

داشت، ولی بدون رعایت اصول لازم پیش‌گیری، حتی در لوای یک مرد، کیفیت و کمیتی مناسب در جهت طول عمر و آثار و ویژگی‌های آن نخواهد داشت؛ و زنی که در اختیار مردان متعدّد باشد، مانند یک کالای مصرفی است که هر لحظه در اختیار کسی قرار می‌گیرد و در نتیجه بدترین موقعیت و کم‌ترین و کوتاه‌ترین زمان بهره‌وری را خواهد داشت؛ گذشته (۲۳۳) از آن که چنین زنی را نمی‌توان انسانی سالم و وارسته به شمار آورد و از او درستی، پاکی، صحت و سلامت جسم و روح را توقع داشت. برخوردی این گونه با زن، علاوه بر نابودیش، بسیاری از نابسامانی‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی دیگر را نیز به بار خواهد آورد. بنابراین می‌توان از مطالب گذشته نتیجه گرفت که زن باید مطلوبِ طالب واحد باشد. وحدت مرد برای زن علاوه بر این که اصلی عقلی - فلسفی است، سلامت جسم و جان زن را هم تضمین می‌کند و خواسته‌های مشروع و معقول وی را فعلیت بخشیده، هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی را در او کنترل می‌نماید و باعث سلامت جسم و روحش می‌شود. آری، موقعیت زن و مرد متفاوت است و به یک صورت نیست. ساختار طبیعی این دو جنس مختلف و مکمل یکدیگر، با هم تفاوت‌های فراوانی دارد که با شناخت این تفاوت‌ها جامعه و افراد از رشد مناسب و سلامت لازم برخوردار می‌گردند و از نابسامانی‌های موجود جلوگیری می‌شود. وحدت مطلوب و امنیت نظام خانواده باید باور داشت که زن با وحدت مرد می‌تواند عواطف و احساسات خود را بدون هیچ کمبودی فعلیت بخشد. سلامت جامعه و حفظ نظام خانواده نیز در گرو همین امر است. زن در کنار تنها شوهرش می‌تواند اظهار موجودیت نموده، تمایلات نفسانی و استعدادهای انسانی خود را بروز دهد و از مواهب شوهر و شوهرداری و فرزند و فرزندداری برخوردار باشد و محیط خانه و خانواده را صحنه‌ی عشق و محبت و شور و شوق و پاکی و طهارت سازد. در غیر این صورت، شیرازه‌ی زندگی آرام آرام از هم می‌پاشد و آرامش فرد و جامعه و امنیت نظام خانواده در مخاطره قرار می‌گیرد. (۲۳۴) روشن است که زن در کنار چند مرد آرامش لازم را به دست نمی‌آورد و نمی‌تواند تمام آنچه را که مردان تمایل دارند، برآورده نماید؛ چرا که اگر چند مرد بخواهند در یک برهه‌ی کوتاه از او بهره ببرند، مشکلات فراوانی ایجاد می‌شود که مگو و مپرس، مگر آن که بخواهند طبع آلوده‌ی خود را با وی سرگرم سازند و او را هم به بازی بگیرند؛ همان‌طور که مناطق آلوده‌ی امروزی به چنین امری به شدت دامن می‌زند؛ هم‌چنین در این صورت معلوم نیست که فرزندان زن از نظر نسبت و نژاد به کدام یک از آن مردان منسوب می‌شوند؛ در نتیجه خانواده که باید قرارگاه امن و آسایش باشد، مرکز تلاقی مشکلات و نابسامانی‌های فراوان خواهد شد. آری، زن چون گلی است که نباید مورد استفاده فراوان قرار گیرد تا به سرعت پژمرده و پرپر نشود؛ گذشته از آن که او کانون عفت و گنجینه‌ی امانت مادری است و تماس و آمیزش با مردهای متعدّد این صفات را از وی می‌گیرد و او را آلت هوس‌بازی‌های دیگران قرار می‌دهد که در آن حال، دیگر معشوقی مطمئن و مطلوبی امین و دوستی وفادار برای مرد و مادری پاک‌دامن برای فرزندانش نخواهد بود. مهر مادری مادر و مهر مادری، زیباترین واژه‌ای است که در قاموس بشری وجود دارد. مهر مادری حقیقی است که تنها مادر از او برخوردار است و هیچ مردی حتی انبیا پا بر این قله ننهاده‌اند و همه کس، حتی انبیا نیز از این چشمه‌سار پاکی سیراب گشته‌اند. چشمی که مادر به خود ندیده، روشنایی خاصی را از دست داده که اگر بی‌پدری هم به او اضافه شود، لطیم گشته است. دیده‌ی بی‌پدر، یتیم است و طفلی که پدر و مادر ندارد، لطیم؛ زیرا لطمه دیده است. بی‌مادری طفل را به گونه‌ی بار می‌آورد که با طفل مادر دیده متفاوت است. طفل (۲۳۵) گریان، تشنه‌ی مهر مادری است و دامن مادر، بستر و بالین فرزند است. طفلی که مادر ندارد از چه نگرید و برای چه بگرید؛ زیرا غم‌خواری جز مادر نخواهد بود. شیرین‌ترین طعم و زیباترین گل، مادر است و مادر است که شاهکار آفرینش مهر است. ندای فرزند پاسخ به مهر مادر است و مادر مربی طفل و آموزگار مهربانی هاست. گرچه پدر و مادر هر دو عاشقان بی‌عار فرزندانند، ولی این تنها مادر است که به واسطه‌ی مهرش بی‌عارت‌ترین عاشق روزگار است. هر رنجی درد دارد و تنها رنج مادر است که دردش مهر دارد، مادر فارغ از درد و رنج به فرزند عشق می‌ورزد، مادر با کردار ملکوتی خود عشق به حیات می‌آفریند و سیر آفاق می‌نماید و به فرزند، پرواز عشق می‌آموزد و با کوشش خود، اشک فرزند را به در دل تبدیل می‌سازد. مهر

مادری کیمیایی است که فقدانش ریشه‌ی وجود فرزند را سست می‌سازد که مادر امّ است و امّ ریشه‌ی همه‌ی حقیقت فرزند است. مادر زمانی مادر است که شوهر داشته و شوهر هنگامی شوهر است که وحدت داشته باشد. زنی که در پی هوس آلوده‌ی نفس خویش به راه افتد و کاسه‌ی دلش را پیمانهای افراد بیگانه سازد، هرگز نمی‌تواند مهر مادری داشته باشد و با آن که زن است، ولی مادر نیست. مادر زنی است که وجودش سرشار از وحدت‌طلبی نسبت به مرد خویش باشد. مادر کیمیگری است که نه طلا، بلکه انسان می‌آفریند. فرزندان بی‌مادر و در واقع بی‌پدر و مادر چوب‌های عقده و حسرتی هستند که بر سر جامعه و افراد آن فرو می‌آید. پس فرزند و مهر مادری، مهر مادری و وحدت شوهر، شالوده‌ی عشق و محبت آفرینش است که در هر ظرفی از ظهور به نوعی وجود دارد و منحصر به انسان هم نیست. چند پدر و یک فرزند! دلیل دیگر بر وحدت مرد برای زن این است که چون مخارج فرزند و تربیت و (۲۳۶) سرپرستی او به‌طور طبیعی بر عهده‌ی پدر است، در صورت تعدّد، معلوم نیست چه کسی پدر است و سرپرستی خانواده را بر عهده می‌گیرد و باید حافظ زندگی و حامی مادر و فرزند باشد. وقتی مرد در زندگی زن، متعدّد شد، در واقع، دیگر پدری وجود نخواهد داشت؛ در نتیجه زن خود باید هم مادر و هم پدر باشد و این ظلم به زن و فرزند است. این جاست که نظام زندگی به هم می‌خورد و فرزندان را یا باید بر سر راه‌ها رها کنند و یا به پرورش گاه بسپارند؛ و این با نظام زندگی خانوادگی و مهر مادری منافات دارد و مادر را هم دچار آلودگی، پریشانی و ناآرامی می‌سازد، گذشته از آن که کودکان آلوده و ناسالم هرگز درخور جامعه‌ی سالم نخواهند بود. البته ناگفته نماند که سعادت و سلامت زن و مرد در زندگی زناشویی تا زمانی است که هر یک از آنان ایمان خود را حفظ نمایند و حد و مرز و حریم یک‌دیگر را رعایت کنند و از طرف دیگر، جامعه و افراد هم از انحرافات عمومی به‌دور باشند و همگان با دلی صاف و جانی پاک شرایط لازم و پیش‌بینی شده در زمینه‌ی ازدواج را رعایت کنند. در صورت رعایت اصول اخلاق و شریعت - که از اهمّ مبادی فکری و فرهنگی جامعه است - زندگی زناشویی اهمّیت و شیرینی خود را نشان می‌دهد و سعادت و کمال زن و مرد را تضمین می‌نماید. شیرین‌کامی زن از تعدّد شوهر (!) در این جا ممکن است گفته شود: زن این وحدت‌طلبی را، در خود نمی‌یابد و وحدت شوهر هم دارای چنین آثاری نیست. طبیعت زن از تعدّد مرد و آمیزش‌های متفاوت لذّت می‌برد و کامش از تعدّد شوهر شیرین‌تر می‌شود. زن مانند مرد از هر تازه‌ای خوشش می‌آید و در این مورد با مرد تفاوتی ندارد. او به‌واسطه‌ی تعدّد مرد و (۲۳۷) آمیزش‌های متفاوت و مؤانست‌های گوناگون در حدّ معقول، هرگز دچار اضطراب نمی‌گردد و به پوچی نمی‌گراید. بنابراین، تمام بیانات پیشین درباره‌ی تفاوت خصوصیات مرد و زن بدون دلیل است و از انگیزه‌های قومی و سنتی سرچشمه گرفته و برای آن ملاک عقلانی وجود ندارد. در پاسخ به این اشکال، بیان چهار نکته ضروری است: الف) تفاوت هویت و طبیعت زن حقیقت زن و مرد، امری است که با فطرت آگاه و ضمیر ناخودآگاه آنان ارتباط دارد و نوع عشق و مهرورزی هر یک به هویت آنان بستگی دارد و این‌طور نیست که زن و مرد در این ویژگی یک‌سان باشند؛ همان‌طور که هویت و حقیقت زن و مرد چیزی غیر از طبیعت و نفسانیت آن دو است؛ زیرا حقیقت‌ها از قداست خاصّی برخوردارند، در حالی که نفسانیت‌ها ممکن است با نوع ناسالم تربیت، تکرار، عادت، مشکلات، انحرافات، کاستی‌ها و امراض متفاوت جسمی و روحی - روانی درگیر باشند. ب) قضاوت‌های عقلانی یا خواسته‌های نفسانی طبیعت و نفسانیت انسان هیچ‌گاه از روی میل و رضا، تابع عقلانیت و حقیقت منش خود نمی‌گردد، مگر آن که عقل، اندیشه و اراده‌ی استوار آدمی بتواند نفسانیت او را مهار سازد. هر فردی در مقام طبع، حال و هوای نفسانی، تعدّی و تجاوز را در خود زنده نگاه داشته و به‌طور اقتضایی ممکن است هر امر زشتی را طلب کند و در صورت توان، بدی‌ها را زینت داده، وجدان، عقل، اندیشه و اراده را در اختیار آن‌ها قرار دهد؛ از این‌رو نباید نفس و فرمان‌های آن را با حقیقت شفاف هویت انسانی در آمیخت و یکی دانست. قضاوت‌های عقلانی با خواسته‌های نفسانی تفاوت دارد و احکام هر یک با دیگری (۲۳۸) متفاوت است؛ هر چند بسیار اتفاق می‌افتد که نفسانیت انسان از سر ترس یا خود فریبی احکامی را به عنوان چهره‌های عقلی تزئین و بر خود تحمیل می‌کند؛ پس این گونه نیست که هر آن‌چه به ذهن و دل

برخی مردان و زنان خطور می‌کند، احکام عقلی و برخورداری از حقیقت زلال و فطرت بی‌پیرایه‌ی بشری باشد. ج) تصوّرات و تصدیقات غیر عقلانی بر اثر مفاسد اجتماعی و امراض فرهنگی و پیرایه‌های سنتی، بسیاری از زنان و مردان به انحرافات فکری و عملی کشیده شده و آگاهانه یا ناخودآگاه دارای تصوّرات و تصدیقات نامناسبی می‌شوند. باطن ناسالم این افراد، آمیخته با دریافت‌های نادرست، تصوّرات غلط، تصدیق‌های جهل‌آلود، کردار ناپسند، احکام ناشایست و آثار ناهنجار می‌باشد. هیچ یک از این خواسته‌ها یا احکام و تصدیقات، دلیل بر درستی و حقانیت آن‌ها نیست؛ زیرا هر تصدیقی باید از شرایط خاصّ عقلانی خود برخوردار بوده و به دور از تأثیر عوامل منفی درونی و تحمیل‌های غلط بیرونی، مسیر مطلوب عقلی را پیموده باشد. د) تفاوت عشق و شهوت دوست داشتن چیزی یا کسی با خوش آمد، میل، لذّت و هواهای نفسانی، تفاوت ماهوی و حقیقی دارد؛ چرا که عشق و شهوت با هم متفاوتند. گرچه شهوت نیز ظهوری نازل از عشق است، ولی اگر از مسیر درستی و سلامت انحراف یابد، حالت خودخواهی و نفسانیت به خود می‌گیرد. هوای نفس هم با شهوت تفاوت دارد و شهوت، بخشی از هواهای نفسانی است. هم‌چنین محبّت، ظهور عشق و اظهار دوستی و آثار فراوان آن، در آمیزش و هم‌خوابگی (۲۳۹) خلاصه نمی‌شود؛ هر چند همه‌ی این امور می‌توانند ظهورات و چهره‌هایی از محبّت و عشق باشند که در صورت انحراف و انحطاط، هوای نفس، عصیان و خودخواهی نامیده می‌شوند و به طور حتم نمی‌توانند رابطه‌ی قوی و مستقیمی با عشق داشته باشند. اگر چه ریشه‌ی تمام ظهورات نفسانی را با عشق مرتبط می‌دانیم، ولی باید دانست که این عشق به علل گوناگون، در ظرف نزول، به انحراف و ظلمت می‌گراید و درگیر آلودگی‌ها می‌شود و رنگ و روی شهوانی به خود گرفته، سپس حال و هوای نفسانی و انگیزه‌های شیطانی پیدا می‌کند. عشقی که باید مقدّس باشد و شهوتی که باید از انحراف و عصیان دور بماند، بر اثر هوای نفس آلوده می‌شوند و چون آبی زلال می‌مانند که گل آلود و لجن بار می‌گردند. اکنون به خوبی روشن می‌شود که خوش آمد طبع زنان یا مردانی چند، از یک امر دلیل بر تمایل حقیقی روح و روان زن به آن امر نیست. تصوّر شیرینی ذایقه‌ی زن در تماس و رابطه با مردان متعدّد، تنها به هوای نفس زن‌های نگون بخت و گرفتار برمی‌گردد و هرگز از محبّت، عشق و فطرت پاک انسانی زن سرچشمه نمی‌گیرد. ذهن‌های آلوده و نفس‌های گرفتار هوا و هوس به واسطه‌ی مفاسد موجود در جامعه و عصیان و گناه و تکرار و عادت، صفا و سلامت خود را آهسته آهسته از دست داده، به امراض گوناگون آلوده می‌شوند که نباید این گونه تمایلات نفسانی را احکام عقلی به حساب آورد و بر آن‌ها تکیه نمود. مفاسد اجتماعی، کمبودهای روحی - روانی و آلودگی‌های نفسانی، افراد جامعه را چنان گرفتار نموده و چشم و دلشان را از گناه انباشته و عصیان را در نگاهشان آسان و هموار ساخته است که زشتی و کجی نزد آنان صورت زیبا به خود گرفته و طبیعت ثانوی آن‌ها گردیده است. این طبیعت ثانوی - که فعلیّت انحرافی همان طبیعت زلال اولی است - نباید میزان (۲۴۰) و ملاک باورهای عقلانی ما گردد و حاکی از حقیقت دانسته شود. دل‌ها، چشم‌ها و دیگر توجّهات ناسالم، باطن و حقیقت افراد آلوده را مسخ کرده و توان یافتن اندیشه‌های درست را از آنان گرفته است؛ از این رو واقعیت‌های موجود نفسانی افراد آلوده‌ای را نباید حقایق ثابت و استواری دانست و باید باور داشت که حقایق وجودی و احکام درست عقلانی از تمایلات نفسانی جداست. اگر زنی در باطن ناآرام خود از مرد بیگانه‌ای لذّت ببرد، دلیل بر این نمی‌شود که هویت واقعی این زن و یا هر زنی چنین تمایلی را داراست، بلکه نشان می‌دهد که او از طبیعت حقیقی و هویت خاصّ انسانی خود دور افتاده و با چنین امیالی مردان را نیز گرفتار کارهای ناشایست ساخته است. جامعه‌ی سالم؛ آینه‌ی وحدت خواهی زن پیش‌تر گفته شد: وحدت شوهر، هویت و حقیقت زن را شکوفا می‌سازد و او در سایه‌ی این ویژگی به آرامش واقعی می‌رسد و نباید این حقیقت را با امور نفسانی و امیال آلوده‌ی شیطانی یکی دانست. هم‌چنین نباید صرف خوش آمدها و تحریکات شیطانی را محبّت و عشق به حساب آورد و هر آمیزشی را آرام‌بخش واقعی دل پنداشت. تحقیقات و شواهد علمی نشان می‌دهد که هر آمیزش خارج از نکاح واقعی و دور از محدوده‌ی آمیزش طبیعی، برای دو طرف از زن و مرد، دل‌نگرانی، اضطراب، حالتی مشمئز کننده و گاهی نیز دل‌به‌هم خوردگی پیش می‌آورد؛ در حالی که در سایه‌ی ازدواج، بعد از

هر آمیزش و کام‌یابی، آرامش روحی، خماری و خواب دل‌انگیزی به دو طرف دست می‌دهد. حال اگر جامعه‌ای سالم باشد و مردم آن از فرهنگ صحیح برخوردار باشند و (۲۴۱) آلودگی‌های نفسانی، آنان را احاطه نکرده باشد، آن وقت می‌توان دریافت که باطن حقیقت زن، خواهان وحدت شوهر است و زن از هر تازه‌ای لذت نبرده و شوهر خود را بر تمام تازه‌ها ترجیح می‌دهد و گرد غیر نمی‌چرخد. نمی‌توان امیال کسان را که درگیر آلودگی‌های ذهنی یا عملی بوده و نهاد ناسالمی دارند، دلیل بر هویت حقیقی زن دانست و قضاوت آنان را قضاوت جنس زن شمرد. اگر زنی هم از هر تازه‌ای لذت ببرد و خوشش بیاید، او زنی است که زمینه یا تکرار نفسانیت‌ها، چشم و دلش را گرفتار آلودگی‌های گوناگون نموده و به کجی عادت داده است یا آن که کاستی‌ها و ناکامی‌های روحی - روانی و یا شدت و تزیید شهوات و حرارت‌های غیر عادی، او را دچار حسرت و انحراف و ذهنیت‌های آلوده ساخته است. (۲۴۲) زنان وارسته در هاله‌ی ابهام! مخالفان نکاح، نسبت به وحدت خواهی زن این توهم را وارد کرده، می‌گویند: در هر جامعه‌ای زنان بسیاری را می‌توان دید که از پاکی و طهارت لازم برخوردارند، ولی در نهاد همان‌ها هم احساس تعددطلبی نهفته است و از تنوع مرد و تازگی‌های مردانه لذت می‌برند؛ به طوری که اگر موانع گوناگون، هم‌چون رعب و وحشت و معیارهای سنتی در کار نبود و زن‌ها امیال نفسانی خود را به واسطه‌ی ملاحظات جنبی در خود پنهان نمی‌کردند و طبیعت خویش را هم‌چون زنان جوامع پیش‌رفته آزادانه و آشکارا دنبال می‌کردند، هرگز از آن روگردان نبودند؛ بنابراین تازه‌خواهی و تعددطلبی در زن، هم‌چون مرد، ریشه‌ی طبیعی دارد و چیزی نیست که مربوط به زنان آلوده باشد؛ چرا که جنس زن هم‌چون جنس مرد است و این دو طبیعتی یک‌سان دارند و تفاوتی در این جهت وجود ندارد. امیال نفسانی و زنان به ظاهر وارسته در پاسخ این توهم می‌گوییم: در یک جامعه، زنان صالح و سالم کم نیستند و می‌توان آن‌ها را به‌طور محسوس دید و به طهارت و پاکی‌شان اذعان نمود، ولی چنین هم نیست که هر زن به ظاهر وارسته‌ای در باطن نیز این گونه که جلوه می‌کند، باشد و دچار مشکلات نفسانی و کاستی‌های درونی نباشد. ممکن است حال و روان بسیاری از این ظاهرمداران وارسته نیز بر اثر حسرت‌ها، امیال نفسانی و آلودگی‌های عمومی یا کاستی‌های شخصیتی گرفتار خواسته‌های ناموزون شده باشد. آنان در واقع شناگران قابلی در محیط زشتی‌ها هستند، ولی ظواهر گوناگون رعب و وحشت و معیارهای سنتی موجب مهار آن‌ها گردیده است، و گرنه در پس این ظاهر شایسته و آسوده، باطنی ناآرام دارند که به اجبار و به طور غیرطبیعی (۲۴۳) محفوظ مانده است. از این رو قضاوت‌ها و خواسته‌های این گونه زنان را هم نمی‌توان معیار و ملاک خواسته‌های باطنی و حقیقی جنس زن شمرد؛ به ویژه این که سخن از لذت و خوش آمد است که در ظرف نفس و نفسانیت محقق می‌گردد و روشن است که زن نیز در این مرتبه از هویت و شخصیت خویش، مانند مرد، درگیر امیال شیطانی است؛ در حالی که نه در مرد موضوع تعدد همسر نفسانی صرف است و نه غایت آن منحصر در نفسانیت می‌باشد. پیروی از امیال شیطانی و هوس‌های نفسانی را نباید به حساب هویت و شخصیت حقیقی انسان یا زن گذاشت. زن در مرتبه‌ی هویت حقیقی خویش غیر از زن در موقعیت کاذب نفس است و تعددطلبی و تازه‌خواهی زن در ظرف هواهای نفسانی او شکل می‌گیرد که نباید از پیچیدگی‌های نفس غافل بود. نتیجه آن که خواسته‌های انحرافی و شیطانی زن در میدان نفس با وحدت‌طلبی او در مرتبه‌ی هویت حقیقی و فطرت پاک و دست نخورده‌اش تفاوت دارد و این دو باید از هم تمییز داده شوند. تحمیل وحدت خواهی بر زن (!) در این جا بار دیگر این توهم پیش می‌آید که: سلب آزادی زن همیشه با ریاکاری، سالوس، تحمیل و اجبار و زورمداری مردها هم‌راه بوده است؛ زیرا اگر زنان بگویند: جنس ما نیز چون جنس مرد، در صورت تحقق شرایط و عدم مانع، از تعدد مرد لذت می‌برد، گفته می‌شود: «این خوش آمدن از جانب نفس کاذب بوده و عین انحراف است»؛ و هنگامی که می‌خواهند «وحدت مطلوب» را بر او تحمیل کنند، می‌گویند: «این وحدت‌خواهی، فطرت و هویت حقیقی زن است»؛ در حالی که هویت و نفس آدمی از (۲۴۴) منش و کنش واحدی برخوردار است و در این جهات از خصوصیت‌های مختلف به دور می‌باشد و فطرت و هویت زن، هم‌چون مرد، همیشه در پی تمام مصادیق کام‌یابی است. پاسخی فلسفی در توضیح این شبهه و پاسخ به آن باید سه اصل فلسفی را

در نظر داشت تا دچار توهم بی مورد و ادعای بی دلیل نگشت: نخست. اصل ثبوت و اثبات؛ دوم. اصل حقیقت و واقعیت؛ و سوم. اصل تفاوت هویت حقیقی انسان با نفس کاذب و فریبنده‌ی او. اصل نخست: ثبوت و اثبات به طور خلاصه باید گفت: ثبوت، عنوان نفسی و لازمی شیء می‌باشد و حکایت از موجودیت‌های خارجی دارد، بی آن که دلیل و اعتقاد یا حکایت و اثبات چیزی در آن مورد نظر باشد؛ مثل آن که: در خارج آتش گرم است، آب سیال است، مردم وجود دارند و در شب نیز ستارگان خودنمایی می‌کنند. چه این واقعیت‌ها را بپذیریم یا رد کنیم و چه مورد اثبات و استدلال قرار گیرند یا انکار شوند، همه وجود دارند و قوانین طبیعی نسبت به آن‌ها بی‌وقفه استمرار دارد. امّا عنوان اثبات و استدلال و حکایت و تبیین، یک امر متعدّدی است و لحاظ ذهن و پی‌گیری و دفاع و غیریت و تعدّد ناظر و منظور را در بر دارد؛ مثل آن که: فردی اثبات کند خانه‌ای آتش گرفته یا بگوید: «اعتقاد من این است که انسان موجودی است مادی و درک و شعور او محدود یا نامحدود است». از این رو عنوان اثبات، به‌طور قهری، (۲۴۵) مخالفت و تکاذب افراد را در پی دارد؛ به طوری که در همین مثال، فرد دیگری می‌تواند بگوید: «خانه‌ی مورد نظر شما آتش نگرفته یا انسان موجود مادی نیست و یا درک و شعور او این گونه نمی‌باشد». حال برای تصحیح این امور و رفع اختلاف‌ها باید تنها دلیل و استدلال را ملاک قرارداد و با پرگار برهان، راه را پیش برد و از هر گونه اهمال، ساده‌انگاری، تعصّب و خیال‌پردازی به دور بود تا درستی‌ها از نادرستی‌ها جدا گردد. اصل دوم: حقیقت و واقعیت حقیقت‌ها، هویت‌های ذاتی اشیا و امورند و به‌طور قهری هر چیز و هر امری هویت ثابت و مستمرّ خود را دارد. حقیقت، وصف نفسی و حکایت صحیح هویت‌هاست؛ چه مورد پذیرش قرار گیرد یا منکر داشته باشد، و چه تضعیف شود یا تقویت گردد. حقیقت، معقول ثانی فلسفی و موجودیت وصفی هویت است که قابل انزال و تخریب یا تغییر و دگرگونی نیست؛ چه عوارض مخالف به خود بگیرد یا از انکار به دور باشد؛ مانند آن که گفته می‌شود: انسان موجودی اندیش‌مند است یا آدمی دارای عواطف و احساسات است، که این امور به هویت ذاتی انسان مربوط می‌شود. واقعیت‌ها، موجودیت‌های فعلی اشیا و امورند و بروز خارجی دارند؛ چه این موجودیت‌ها، ذاتی و حقیقی باشند یا نباشند. این‌ها صفاتی عارضی هستند که قابل انفعالنند و تغییر و نارسایی یا بطلان و نادرستی در حریشان راه دارد؛ مانند آن که: کسی داعیه‌ی عنوانی را داشته باشد یا موقعیتی را در دست گیرد که ممکن است این تحقق، مناسب بوده و حقیقت داشته باشد و چه بسا که از حقیقت به دور باشد؛ مثل آن که: اکنون فردی بیمار یا ناتوان است که این بیماری و ناتوانی، اگر چه وجود دارد و با او همراه است، ولی این طور نیست که این وصف برای او یک حقیقت ثابت باشد؛ زیرا علت و عاملی برای عروض این صفات در فرد وجود دارد که با رفع آن، عوارض از او (۲۴۶) دور می‌گردد. پس حقیقت‌ها ثابتند؛ در حالی که واقعیت‌ها ممکن است امور ثابتی نباشند، اگر چه موجودند. حقیقت و واقعیت، موقعیت عام و خاصّ منطقی دارند: هر حقیقتی یک واقعیت است، ولی هر واقعیتی نسبت به هر امری حقیقت نیست؛ به‌طور مثال: ظلم و ستم یک واقعیت است و وجود خارجی دارد، ولی حقیقت ندارد و ماندگار نیست و انگیزه‌های باطل علت تحقق آن گردیده است، بر خلاف حقیقت عدالت که یک حقیقت واقعی و واقعیت حقیقی است که با هویت اشیا تحقق می‌یابد و نبودش در ظرفی با عوارض و مشکلات همراه می‌گردد. اصل سوم: حقیقت انسان و گستره‌ی تفاوت‌ها حقیقت آدمی با آن که از وحدت خاصّی برخوردار است، ولی گستره‌ی عامی نیز داشته و شؤون، حالات، عوارض، عناوین و خصوصیات فراوانی دارد. مراتب ذاتی و عارضی، خاصیت‌های ثابت و متغیر و حالات حقیقی و واقعی، مراتبی از هویت واحد و گستره‌ی حقیقت آدمی است. برای شناخت یک وصف یا حالت و امری - که به‌ویژه در انسان وجود دارد - باید به اثبات و استدلال روی آورد؛ زیرا بدون دلیل اثباتی، واقعیت موجود قابل ارایه یا پذیرش نیست؛ گر چه ممکن است امری به ظاهر مورد اثبات قرار گیرد، ولی حقیقت نداشته باشد یا آن که دلیل اثباتی واقعی نزد فرد یا گروهی مخدوش جلوه کند و در نظر آن‌ها از ارزش اثباتی‌اش کاسته شود؛ پس دو امر «ثبوت» و «اثبات» می‌توانند با واقعیت، اجتماع پیدا کنند یا از آن افتراق بیابند؛ به این بیان که ممکن است آن امر در واقع ثبوت داشته باشد و قابل اثبات هم باشد و هم چنین ممکن است ثبوت داشته باشد، ولی قابل اثبات

نباشد و یا به عکس. (۲۴۷) حال باید طبق این اصول و قواعد علمی - فلسفی به پاسخ ایراد مذکور پرداخت. اشکال این بود که آیا زن وحدت طلب است و فطرت و هویت او اقتضای تک زوجی دارد، آرامش خود را در وحدت شوی می یابد و منش انسانی اش در گرو تحقق این معناست، یا نهاد زن در پی تعدد خواهی است و تجددطلبی هویت فطری اوست؟ آیا تعدد خواهی برای زن بیماری روانی - اخلاقی است و هرگونه تجددطلبی در این زمینه برای او انحراف است - به طوری که اگر چنین انگیزه‌ای در باطن زنی یافت شود، حکایت از نفسانیت‌های پلید و هوس‌های شیطانی می کند - یا زن نیز چون مرد طالب تعدد مرد یا همسر می باشد و وحدت شوی سلب اختیار و سرکوب خواسته‌های روانی اوست؟ در این جا برای بررسی این موضوع، چند امر باید مورد توجه قرار گیرد که به اختصار در پی می آید. زن و انگیزه‌های نفسانی به طور کلی می توان این طور گفت که: چنین انگیزه و هوسی در میان تمام زن‌ها وجود ندارد و این برداشت آلوده نسبت به زنان به دور از واقعیت است. البته ممکن است بر اثر آلودگی‌های محیط یا عوامل دیگر چنین امری در میان دسته‌ای از آن‌ها، کم یا زیاد، وجود داشته باشد و وجود خارجی آن نیز قابل انکار نیست. اکنون باید پرسید: آیا تک همسری و وحدت طلبی در زن یک هویت فطری است که او چنین برخوردی دارد و خود در پی تحقق آن است و هر نوع تجددطلبی انحراف و پلیدی است یا در زن نیز چون مرد، تمایلات متفاوت و انگیزه‌های گوناگون وجود دارد. زن و مرد در این زمینه حالت یکسانی دارند و وحدت خواهی تحمیلی است بر زن که از سر عادت یا اجبار بر او بار شده است. به راستی آیا باطن زن در راستای وحدت (۲۴۸) مطلوب سیر می کند و تمام هوس‌های شوم کثرت گرایی و تمایلات نفسانی و هواهای شیطانی در این زمینه تنها در دسته‌ای از زن‌ها بر اثر کاستی‌ها و مشکلات جنبی وجود دارد که در بعضی تحقق می یابد، یا تنوع گرایی در زن یک حقیقت ملموس است و آلودگی نفسانی و انحراف جنسی نیست و بر اثر عوامل قهری تربیتی و سلطه گری مردها چنین خواسته‌های طبیعی در باطن زن‌ها به جبر کشته یا پنهان می گردد؟ ممکن است گفته شود: تنوع گرایی در خارج امری قهری و طبیعی است؛ زیرا ممکن است هر نفسی از نفوس انسانی یا هر زنی از زن‌ها در صورت تحقق شرایط و عدم وجود موانع از چنین موقعیتی استقبال نماید، مگر آن که زمینه‌های روانی و تربیتی یا تعهدات دینی و اخلاقی در او وجود داشته باشد؛ همان طور که می توان گفت: هویت و فطرت حقیقی زن، به طور طبیعی از چنین امری استقبال نمی کند و زن در پی وحدت شوی و سلامت و آرامش نفس می باشد. هر یک از این دو گزاره باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در جهت اثبات هیچ کدام را نمی شود به صرف ادعا پذیرفت؛ چنان که پیش تر در مقام استدلال نسبت به وحدت طلبی بیان شد که: فطرت و هویت طبیعی و منش و قداست روحی زن را می توان تنها در چهره‌ی غایت مطلوب و وحدت زوج یافت؛ زیرا قداست، مطلوبیت و عواطف روحی - روانی زن خواهان چنین وحدتی است. زن خود را در چهره‌ی مرد مشخص به طور کامل و سالم می یابد و تعدد و کثرت را در طول یا عرض یک دیگر موجب تشنگی و اضمحلال روحی خود می داند. پس این اندیشه - که وحدت طلبی زن هویت فطری است - هم راه با دلیل است و تجددطلبی زن هم یک واقعیت ملموس و عینی است که وجود خارجی آن در دسته‌ای از زن‌ها یا در برخی مناطق جهان نسبت به دسته‌جاتی از آنان قابل انکار نیست. به طور قهری دسته‌ای از انسان‌ها یا زنان نسبت به شماری از هوس‌ها آمادگی استیفا و اجرا دارند و وجود این فرض در دسته‌ای از زنان روشن و آشکار است و نیازمند دلیل (۲۴۹) نمی باشد و وحدت خواهی زن گرچه ممکن است گفته شود: یک امر بدیهی نیست، ولی با اثبات و استدلال محکم هم راه است و اگر نسبت به آن مخالفتی باشد، از دیدگاه منطقی باید با استدلال هم راه گردد و با صرف ادعا نباید مورد انکار قرار گیرد. اگر گفته شود: بسیاری از زن‌ها تک همسری را انکار می کنند و این سخن را که «تجددطلبی زن‌ها ناشی از هوس و انگیزه‌ی نفسانی است» نمی پذیرند، بلکه آن را ندای نهاد زن می دانند که به قهر کشته یا پنهان شده است، در پاسخ نسبت به این امر خطیر ابتدا باید گفت: وحدت خواهی در حقیقت زن‌ها، صورت منطقی داشته و همان طور که بیان شد، گذشته از ثبوت، دلیل اثباتی دارد که ما تنها در پی اثبات آن هستیم و ثبوتش یک امر وجدانی است که نهاد سالم هر زن آن را لمس می کند، ولی این سخن که «انگیزه‌های تعدد خواهی زن از سر آلودگی نیست و در او امری فطری و

هویتی ذاتی است» دور از صحت است و داعیه‌اش باید هم‌راه با دلیل باشد و صرف ادعا یا به رخ کشیدن دسته‌ای از زن‌های آلوده یا گرفتار به عادت یا اجبار در پذیرش این امر کافی نیست. ممکن است گفته شود: بسیاری از زن‌ها - به خصوص در دنیای به اصطلاح آزاد و پیش‌رفته‌ی امروز- چنین انگیزه‌ای را در خود می‌بینند و این واقعیتی خارجی است که به دلیل احتیاج ندارد؛ زیرا وقوع یک امر بهترین دلیل بر حقیقت آن است. در پاسخ این سخن هم باید گفت: آری، وقوع یک امر می‌تواند دلیل بر تحقق آن در خارج باشد، ولی هر تحقق خارجی دلیل بر حقیقت یک امر نیست؛ زیرا دلیلی این گونه و اثباتی چنین در صورتی از کارایی لازم برخوردار است که آن‌چه در خارج به عنوان مصداق تحقق می‌یابد، هویت مصداقی یک کلی باشد و تحقق چنین مصداقی هم از سر طبیعت و اختیار باشد، ولی اگر این مورد خارجی به‌طور دقیق مصداق آن کلی نباشد یا به‌طور طبیعی تحقق نیافته باشد، چنین موردی، مثبت چیزی نمی‌شود؛ چرا که تحقق (۲۵۰) چنین امری در دسته‌ای از زنان حکایت از فطری بودن آن نمی‌کند و از سر هوس است و به اختیار و به‌طور طبیعی هم نیست، بلکه بدآموزی‌های فراوان عامل تحقق آن گردیده است. آری، وجود این واقعیت خارجی، دست کم در بعضی از زن‌های جوامع مختلف، قابل انکار نیست، ولی چنین تمایلی در این گروه از زنان، حکایت از حقیقت، هویت و منش حقیقی زن نمی‌کند، بلکه می‌توان گفت: تمایل زنان در این جوامع به تعدد مرد، ناشی از انگیزه‌های نفسانی و هوس‌های شیطانی آن‌هاست و این پرده‌داری‌ها بر اثر تربیت‌های ناسالم، افکار الحادی، عناد با معنویت و استهزا و دهن کجی به آن به وجود آمده است؛ چرا که در مقابل، بسیاری از زن‌ها در همان جوامع و جوامع پوششی، دینی و اخلاقی نیز ممکن است تمایل به مردان متعدّد را انکار کرده و چنین زن‌هایی را متهم به آلودگی سازند. پس واقعیت و وقوع این تمایل، حتی در دل بسیاری از زن‌ها، حکایت از حقیقت فطری و هویت ذاتی آن نمی‌کند، هر چند هوس بازی و آلودگی‌های نفسانی در این گونه زنان وجود دارد و این عارضه‌ی شوم حتی برای خود آنان هم قابل انکار نیست. زن و میل به تعدد بعد از بیان این امر، موضوع دیگری باید مورد توجه قرار گیرد که نسبت به مطالب گذشته بسیار قابل دقت و اهتمام است و آن امر این است که: آیا وجود چنین انگیزه‌ای نسبت به کام‌یابی در دسته‌ای از زن‌ها بر اثر تشویق و بدآموزی نبوده که در نهایت، باعث علاقه به این امر و لذت بردن از آن گردیده است؟ آیا این کام‌یابی حکایت از حقیقت و هویت فطری آن لذت می‌کند و آیا درستی و حقیقت یک امر تنها در گرو درک لذت و دوست داشتن آن است؟ هرگز! (۲۵۱) بدیهی است که ممکن است آدمی بسیاری از کارها و اشیا را دوست داشته باشد، در حالی که زیان باری آن‌ها قطعی بوده و مورد تردید نباشد؛ پس اگر چه ممکن است وجود چنین انگیزه‌ای یا میل به آن در دل زنان بسیاری هم باشد، ولی این دلیل بر حقیقت آن نیست، بلکه باید برای بودن چنین انگیزه‌ای در دل تمام زن‌ها دلیل اثباتی داشت که چنین دلیلی وجود ندارد و وجود این انگیزه در دل شماری از آن‌ها حکایت از حقیقت آن نمی‌کند؛ همان‌طور که میل به امری و لذت بردن از آن، حقیقی بودن آن را اثبات نمی‌کند. چه بسا کارهایی که با وجود زیان باری یا خطرناک بودن هم چون گناهان، برای آدمی لذت‌بخش و دل‌خواه باشد. آری، حقیقی بودن یک امر غیر از مطلوب بودن آن است و ممکن است چیزی برای نفس مطلوب باشد، ولی شایسته نباشد. در نتیجه به‌طور کلی می‌توان گفت: حقیقت روح و نهاد ناآرام آدمی و به ویژه زن، وحدت و گستره‌ی عامی دارد که هر مرتبه‌ی آن با وجود یکتایی و هم‌بستگی کامل با تمام مراتب، از تنوع خاصی برخوردار است. تفاوت زن و مرد در تعدد خواهی در این جا ممکن است دوباره این گونه اشکال شود: نسبت به این امور میان زن و مرد تفاوتی نیست. این تعددطلبی در مردان، هم‌چون زنان، یا بر اثر انگیزه‌های شیطانی و هوس‌های نفسانی است و یا ریشه در هویت آدمی دارد و تفاوت زن و مرد در این جهات قابل اثبات نیست. بنابراین، وحدت زن برای مرد با وحدت مرد برای زن یک حکم دارد و اگر در جانب مرد تعدد اشکال ندارد، باید در جانب زن هم بی اشکال باشد، و اگر در جانب زن اشکالی دارد، پس از جانب مرد هم اشکال دارد. به‌طور کلی، تمام انسان‌ها در این گونه امور یک‌سانند و در این جهات تفاوتی میان زن و مرد نیست. (۲۵۲) در پاسخ به این توهم باید گفت: این بیان، مغالطه‌ای میان امور و احکام آن است و نباید مسایل علمی را تنها با مقایسه و قیاس پی‌گیری

نمود. تحلیل این مباحث مهم و دقیق علمی - فلسفی نباید با اهمال و ساده انگاری صورت گیرد، بلکه شناخت احکام و خصوصیات هر موضوع علمی نیازمند دقت و بررسی کامل است. همان طور که پیش تر گفتیم: گرچه زن و مرد هر دو انسانند و تفاوتی در حقیقت آن دو نیست، ولی این طور نیست که در همه‌ی صفات و خصوصیات و شؤون و آثار یکسان باشند، بلکه صفات متفاوت آن‌ها تفاوت آثار و احکام را طلب می‌کند. شناخت دقیق و برداشت صحیح از صفات و خصوصیات روحی - روانی زن و مرد، هم‌چون دیگر مسایل، باید بر اساس دلیل باشد؛ نه از روی مقایسه، شبیه‌سازی و قیاس و استحسان؛ زیرا در این صورت می‌توان گفت: همان‌طور که مرد در صورت موی درشت و محاسن دارد، زن هم باید در صورت چنین مویی داشته باشد و همان‌طور که زن زایمان می‌کند، مرد هم باید زایمان داشته باشد. آری، بی‌شک این مقایسه‌ها در نظر هر عاقلی بی‌مورد است؛ حال، چگونه ممکن است که نسبت به مسایل ظریف علمی و روانی اهمال و سهل انگاری روا باشد؛ هم‌چنان که در جهت این تفاوت به «وحدت مطلوب» اشاره شد و در آینده به قوت از آن یاد می‌شود. درباره‌ی این موضوع آنچه تاکنون مورد بحث قرار گرفت، تنها مسایل نفسانی بود و حال در صدد بیان جهات معنوی آن می‌باشیم. ادراکات معنوی و سعادت انسان جهات معنوی و سعادت آدمی، در گرو تحقق اموری است که باید در مباحث «فلسفه‌ی اخلاق» از آن سخن گفت تا روشن شود که فطرت و هویت انسان تنها وابسته به لذت‌های نفسانی نیست. اکنون در این جا به خلاصه‌ای از مباحث ضروری این (۲۵۳) موضوع می‌پردازیم: طبیعت انسان و نفس آدمی ادراکات قوی و تمایلات فراوانی نسبت به لذت‌های نفسانی داشته و به راحتی به استقبال آن‌ها می‌رود، ولی این گونه نیست که ادراکات و تمایلات انسان تنها در گرو لذایذ مادی باشد و لذت‌های معنوی را دریافت ننماید. انسان، در صورت فعلیت قوا، نسبت به حقایق معنوی، از ادراکات وصولی و عینی - که به مراتب برتر از ادراکات نفسانی می‌باشد - برخوردار است و اگر توان‌مندی‌های معنوی انسان در این عرصه فعلیت یابد، بُرد کاری‌اش از توان او در جهات نفسانی فراتر خواهد بود. انسان موجودی جمعی و گسترده‌ترین مخلوق آفرینش است که ادراکات متفاوت، فراوان و پیچیده‌ای دارد. البته شمار اندکی از انسان‌ها قوای معنوی خود را به خوبی رشد داده و بدان فعلیت می‌بخشند و با این حال آنچه در می‌یابند، اندکی از ظرفیت بی‌نهایت صفات آن‌هاست؛ به همین جهت، اگر انسان خیرات و خوبی‌ها را منحصر در نفسانیات بداند و همت و غایت خویش را تنها در گرو خوش آمده‌های نفسانی بشمارد، این تفکر او منش حیوانی دارد و نسبت به کمالات معنوی ناآگاه و گمراهی است. قوای مادی و ادراکات نفسانی انسان، در مقابل دیگر قوای او تنها اندکی از توان‌مندی‌های اوست. انسان، کامل‌ترین آفریده است و نباید خود را تنها پای‌بند نفسانیات مادی بداند؛ زیرا در این صورت، تنها حیوان رشد یافته‌ای خواهد بود که بخشی از محتوای انسان را فعلیت داده است. تمام این قوای مادی در حیوانات هم وجود دارد، بلکه می‌توان گفت: در امور نفسانی و جهاتی، حیوانات بیش از آدمی دارای توانند. بنابراین نه انسان، منحصر در این امور است و نه لذایذ و کام‌یابی در او محدود به این زمینه‌هاست. اما درباره‌ی مطلب دوم - که سعادت انسان در گرو چیست - با توجه به آنچه در (۲۵۴) مطلب نخست گفته شد، باید گفت: سعادت انسان هم‌چون حقیقت او تنها در گرو نفسانیات نیست و خیرات موجود در نهاد گسترده‌ی آدمی، بیش‌تر و بالاتر از خیرات و خوبی‌های نفسانی است. با آن که خیرات و کام‌یابی نفس یک حقیقت است و می‌تواند زمینه‌ی هر نوع خیر و سعادت قرار گیرد، ولی این طور نیست که سعادت آدمی تنها در گرو لذایذ و خیرات مادی باشد. بنابراین نباید تنها خوش آمده‌ها و لذایذ مادی، مورد توجه آدمی قرار گیرد. باید دریافت که سعادت و لذت، تنها وابسته به حظوظ حیوانی نیست، بلکه ممکن است دسته‌ای از لذایذ نفسانی، هنگامی که هم‌راه طغیان و آلودگی باشند، موجب حرمان و تباهی و شقاوت ابدی انسان گردند. سعادت، منحصر در شهوت و غرایز نفسانی نیست، اگرچه ممکن است این امور موجب خیرات بسیاری شوند - همان‌طور که ممکن است علت تباهی گردند. پس نباید در شناخت انسان تنها در گیرودار لذایذ مادی بوده و خوش آمده‌های شهوانی را ملاک و معیار شناخت قرار داد؛ زیرا ممکن است تجددطلبی و کام‌یابی‌های نفسانی که بیش‌تر مورد توجه انسان قرار می‌گیرد، برای حقایق معنوی زیان بار باشد. آری، ممکن است

هرزگی یا دست کم خوش آمده‌های شهوانی مورد استقبال افرادی قرار گیرد، ولی این گونه نیست که سلامت و سعادت آنان در گرو آن باشد. پس اگر گفته شود: تعدّدطلبی برای زن و راه یابی چند مرد به حریم او، موجب حرمان زن و برای وی زیان بار است، نباید تنها هوس‌ها و لذت‌های زودگذر و لحظه‌های محدود را ملاک قرار داد و گفت: نفس زن نیز از چنین تجدد و تعددی استقبال می‌کند؛ چنان که در جانب مرد نیز طلب‌های متعدّد نسبت به چند زن با شرایط خاص، تنها در گرو خوش آمده‌های نفسانی نیست، بلکه می‌تواند اضافه بر حظوظ نفسانی، ملاک‌های متفاوت روحی - معنوی نیز داشته باشد؛ زیرا گاهی دست‌یابی مرد (۲۵۵) به اقتدار، مدیریت و وسعت جمعی - که بخشی از ملاک‌های روحی مرد است - وابسته به تحقق این امر است. البته در صورت عدم موفقیت مرد و ضعف و کاستی در موقعیت جمعی او - که همان ضعف مدیریت و اقتدار است - نه تنها نمی‌تواند با تعدّد زن، کمال فعلی خود را بازیابد، بلکه از چنین امری منع نیز شده است؛ از این رو تعدّدخواهی در بیش تر مواقع برای بسیاری از مردها حرام می‌گردد. اما نسبت به عوامل و ملاک‌های واقعی در تعدّدخواهی مرد باید گفت: مصالح و مفاسد خانوادگی و اجتماعی، مشکلات معیشتی زنان بی سرپرست و لزوم سرپرستی مردها نسبت به آنان و فرزندانشان - که در نهایت، سلامت جامعه را در پی دارد - همه و همه، از علت‌ها و ملاک‌های تعدّد همسر و عدم اکتفا به یک زن برای مرد است. پس اگر چه تعدّد زوجات می‌تواند امور جنسی و لذایذ نفسانی را در بر داشته باشد، ولی این گونه قوانین، تنها برای تحریک یا تطمیع نفسانیت مردها نیست. هم‌چنین اگر چه ممکن است عدم تعدّد مرد در مورد زن لذایذ نفسانی و هوس‌های زن را به نوعی محدود سازد، ولی علت این قانون ایجاد محدودیت برای زنان نیست، بلکه در وضع آن، سلامت فردی، خانوادگی و اجتماعی و جهات معنوی فراوانی مورد نظر بوده است. تعدّد همسر؛ زمینه‌ی امتحان زن و مرد در این جا آن‌چه بسیار قابل توجه و اهمیت است، این است که عدم تعدّدخواهی زن، زمینه‌های خارجی و عرضی ندارد و تنها به منظور سلامت خانواده، فرزند و اجتماع نیست؛ زیرا در آن صورت، زن از هویت ذاتی و موقعیت حقیقی به دور است و تنها بلا-کش جامعه و خانواده می‌گردد، بلکه مهمترین علت آن، وحدت خواهی زن از نظر روحی و نفسانی و تأمین سلامت و سعادت فردی اوست؛ زیرا اگر تعدّدخواهی در (۲۵۶) زن تحقق پذیرد، سستی، کجی، پلیدی، اضطراب و نا آرامی او را فرا گرفته و به فساد و تباهی می‌افتد. طبیعت، فطرت و دین، در واقع میان زن و مرد تفاوت گذارده و به واسطه‌ی احکام جداگانه امتحانی خاص برای هر یک قرار داده‌اند. مرد باید با قانون تعدّد، اقتدار و توان‌مندی‌های فراوان خود را فعلیت بخشد، ولی در جانب زن این گونه نیست، بلکه او باید با وحدت‌طلبی خود، سلامت نفس و مهار هوس‌های نفسانی خویش را تأمین نماید و نسبت به تنها مطلوب و همسر خویش درستی و کمال فعلی خود را آزمایش کند. اگر مردی بتواند در صورت تعدّد همسر، عدالت، امیتت و رضایت نوعی را در زندگی خانوادگی و اجتماعی‌اش برقرار کند، به کمال مطلوب خویش رسیده است و در غیر این صورت، گذشته از آن که به کمال فعلی خود نمی‌رسد، ممکن است به حرمان فراوانی هم دچار شود؛ همان‌طور که اگر زنی مطلوب و همسر دیگر شوهرش را در کنار خود پذیرفته و حسن ارتباط را با همسر خویش ادامه دهد و بتواند موقعیت خود را با او هماهنگ سازد، کمال او به فعلیت رسیده و بر نفس خویش چیره شده است، ولی اگر او نیز نتوانست در این امور، حدود طبیعی و احکام فطری خود را بازیابد، در امتحان مردود شده و دیگر نباید از فعلیت کمال دم‌زند. بنابراین، دست‌آفرینش تفاوت‌هایی را در فطرت زن و مرد نهاده و برای تحقق سلامت و سعادت و حفظ آن آزمایش‌هایی را هم قرار داده است تا انسان‌های به کمال رسیده و وارسته، از افراد ضعیف و ناسالم باز شناخته شوند. (۱) ۱- عن محمد بن سنان، عن خالد القلانسی قال: «ذكر رجل لأبي عبد الله عليه السلام» امرأته فأحسن عليها الثناء، فقال له أبو عبد الله «عليه السلام» أغرتها؟ قال: لا. قال: فأغرها فأغارها فثبتت فقال: لابي عبد الله عليه السلام: «أني قد أغرتها فثبتت فقال: هي كما تقول؛ كافي، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۵. ك؟ محمد بن سنان از خالد قلانسی نقل می‌کند: مردی از همسرش در نزد امام صادق «عليه السلام» به نیکی یاد کرد و او را بسیار ستود. امام صادق «عليه السلام» به او فرمود: آیا بر سرش زن دیگر آورده‌ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: برای آزمایش او همسر دیگری بگیر. آن مرد رفت و همسری دیگر گرفت،

ولی آن زن هم چنان بر خوبی‌هایش پایدار بود و هیچ دگرگونی در او ایجاد نشد. آن گاه آن مرد به امام صادق «علیه السلام» گفت: همسر دیگری گرفتم، ولی همسر نخست من هم چنان در خوبی پایدار و استوار است. امام «علیه السلام» فرمود: هم اکنون روشن شد همسرت، آن گونه که می‌گفتی، شایسته و ستوده است. - عن سعد الجلاب، عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: «ان الله عزوجل لم يجعل الغيرة للنساء و انما تغار المنكرات منهن، فأما المؤمنات فلا، انما جعل الله الغيرة للرجال لأنه أحل للرجل أربعا و ما ملكت يمينه ولم يجعل للمرأة الا زوجها فإذا ارادت معه غيره كانت عندالله زانية؛ كافي، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۲. امام صادق «علیه السلام» فرمود: خداوند -عزوجل- غیرت را برای زنان قرار نداده است و تنها زنانی که در برابر دستور خدا تسلیم نیستند، ابراز غیرت می‌کنند و زنان باایمان این گونه نیستند. خداوند غیرت را تنها برای مردان قرار داده است؛ زیرا برای مرد چهار زن حلال کرده، ولی برای زن تنها شوهرش را قرار داده است و اگر زن بخواهد با وجود شوهر با دیگری باشد، نزد خداوند زناکار شمرده می‌شود.» (۲۵۷) آری، این قوانین، در صورت شناخت صحیح و اجرای درست، می‌تواند سلامت و سعادت فرد و جامعه را به دنبال داشته باشد، اگر چه باید نسبت به خصوصیت‌ها و ظرایف آن، کمال دقت و نهایت اهتمام به عمل آید تا اسباب تباهی، خودخواهی و حرمان را فراهم نگرداند. باید در بیان شرایط و احکام این موضوع دقت فراوان داشت تا این امر خطیر از اهمال و اجمال به دور باشد. تمام آن‌چه تا این‌جا درباره‌ی وحدت‌خواهی و تعددخواهی بیان گردید، در جهت خصوصیت‌های نفسی، روحی و باطنی انسان است، در حالی که ملاک‌های این حقایق، منحصر در امور نفسانی و خیرات معنوی - اخلاقی نیست، بلکه جهت‌های خارجی و مسایل جنبی بسیاری نسبت به فرد، خانواده، اجتماع، نسل و فرزند و... را نیز همراه دارد که در مقام خود به قوت از آن سخن خواهیم گفت. (۲۵۸) وحدت شوی؛ خواسته‌ی باطنی زن اگر آلودگی‌های موجود در جوامع انسانی قابل مهار بود و زن درگیر کجی‌ها نمی‌گردید و چشم و دلش از حرام انباشته نمی‌گشت و کمبود و حسرت دمار از روزگارش در نمی‌آورد، روشن می‌شد که چگونه وحدت شوی، خواسته‌ی باطنی هر زنی است و چه سان این امر موجب آرامش و سلامت او می‌گردد. آن گاه هرگز زنی دل در گرو غیر نمی‌نهد، بلکه خویشان را وحدت طلب و یگانه خواه می‌دید و از چنین موقعیتی لذت می‌برد و به خود می‌بالید. البته این را نیز باید باور داشت که همیشه در جوامع مختلف با تمام مشکلات گوناگون و مسلک‌ها و اعتقادهای متفاوت، مردان شایسته و زنان وارسته و نجیب بسیاری وجود دارند و چنین نیست که همه‌ی زنان، اصالت و هویت خود را از دست داده و گرفتاری‌های نفسانی، آن‌ها را از پای در آورده باشد. نفسانیت و نسبیّت باید دانست که هر یک از ملاک‌های خوب و بد و کمالات و شایستگی‌های اخلاقی، گرچه در نوعیت‌ها و واقعیت‌های خود مطلق و گسترده‌اند، ولی در افراد به‌طور نسبی یافت می‌شوند؛ از این رو صلاح و فساد زنان، هم چون مردان، بی‌بهره از این نسبیّت نیست و خوبی در زن‌های خوب و بدی در زن‌های بد نیز یک‌سان نمی‌باشد؛ چرا که نفسانیت در افراد متفاوت بوده و خوبی‌ها و بدی‌ها هم به‌طور قهری نسبت به زن و مرد متفاوت است. هنگامی هم که سخن از ناپاکی چشم و دل به میان می‌آید، به همین نسبیّت توجه می‌شود و وقتی از پاکی سخن گفته می‌شود، باز هم نظر به این نسبیّت است و این نسبیّت می‌تواند در سایر امیال نفسانی و خلق و خواهی‌های خوب و بد لحاظ شود. (۲۵۹) آری، میزان کمالات و صفات خوب و رذایل اخلاقی، در افراد، تفاوت داشته و درصدی از هر یک از آن‌ها در افراد مختلف به‌طور متفاوت یافت می‌شود. * * * تاکنون چهار ملاک و دلیل کلی برای نکاح بیان شد. اینک در فراز آینده به دلیل دیگری اشاره می‌شود. پنجمین دلیل: ثمرات چهارگانه‌ی ازدواج اثبات حقیقت نکاح و تبیین معنای درست آن، گذشته از مطالب پیشین، می‌تواند خواص و آثار فراوان دیگری هم داشته باشد و ضرورت انحصار آن را روشن‌تر سازد که در این‌جا به‌طور فشرده و مختصر از آن یاد می‌شود. حفظ نسل و نژادهای مختلف بشری، به اصل نکاح و وحدت شوهر بستگی دارد. شناخت نژادهای گوناگون و بهره‌گیری فراوان از آن، شناخت مبادی فرد و جامعه و شخصیت انسان‌ها و آگاهی از اساس و بنیان خانه و خانواده، قرابت و خویشاوندی، قومیت و طایفه و بسیاری از هم‌بستگی‌های نژادی، سنتی و... همه و همه، به وحدت شوی وابسته است. تحقیق و شکل‌یابی عناوین زیبا و حقایق

ارزش مندی از قبیل: پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و شوهر، حریم ناموس، غیرت و شجاعت، مسؤولیت مستقیم تربیت اولاد و بسیاری از واژه‌های مهم دیگر - که ارزش و اهمیت انسان و جامعه‌ی انسانی به آن‌ها بستگی دارد - در گرو نکاح شرعی و وحدت شوی است و بی‌آن، هیچ یک از این واژه‌ها تحقق نخواهد یافت. حال در این مرحله به هر یک از این موارد اشاره‌ی کوتاهی می‌شود و تفصیل آن در جای خود دنبال خواهد شد. (۲۶۰ الف) حفظ نسل سلامت و حفاظت نسل و نژادهای گوناگون بشری، ریشه‌ی تمامی کرامت‌های انسان و پیش فرض‌های جامعه‌ی انسانی است. عدم تحقق کامل این امر و اهمال و سهل انگاری درباره‌ی آن انسان را از ارزش انداخته، آدمی را به موجودی مهمل و بی‌سمت و سو تبدیل می‌کند؛ هم‌چنین او را از رشد و تکامل و معنویت باز می‌دارد و از صحنه‌ی کمالات هستی دور نموده و به جنبنده‌ای بی‌عنوان تبدیل می‌کند. حفظ نسل، همان استمرار ریشه‌ی صحیح و موزون آدمی در مسیرهای مشخص خود و حراست از نسل‌های گوناگون بشری است که این مهم با استمرار نژادهای مختلف تحت عناوین خاصی هم‌چون: قوم، نژاد و فامیل و با طبایع مشخص و مزاج‌های معین و روحیه‌های گوناگون تحقق می‌یابد. حفظ نسل‌های مختلف و اهمیت دادن به آن می‌تواند گستره‌ی ابعاد و زوایای روح و جسم آدمی را نشان داده و زمینه‌ی شناخت نسل‌های بشری باشد که این شناخت برای معرفت آدمی و درک او ثمرات گوناگونی را در بر خواهد داشت. شناخت انسان - این کامل‌ترین موجود و سرآمد موجودات هستی - به‌طور مشخص بستگی به شناخت نسل‌ها و نژادهای او دارد و این امر، ریشه‌ی شناخت جهات فراوانی از تفاوت‌های حقیقت انسان می‌باشد. از این طریق می‌توان آدمی را به‌طور ملموس مورد شناسایی، تحلیل و بررسی قرار داد و همین شناخت می‌تواند در بازیابی انسان و تمدن جامعه‌ی انسانی نقش عمده و مؤثری داشته باشد. حفظ نسل و معرفت به آن می‌تواند مشکلات روحی و جسمی، کمبودهای روانی و نواقص طبیعی - جسمانی آدمی را برطرف نماید و با هرگونه امکانات پیش‌گیری را فعلیت بخشد؛ همان‌طور که حفظ نسل و شناسایی آن می‌تواند بسیاری از مشکلات موروثی را برطرف ساخته، جهات مثبت آن را رشد دهد و در جهت سالم‌سازی فرد و (۲۶۱) جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرد. تمام آنچه گفته شد، با نکاح سالم و وحدت شوهر - که در واقع فرمان الهی و فرهنگ ملی هر قوم و ملتی است - تحقق می‌یابد. کنترل کیفی جمعیت در طول تاریخ، همیشه فرزندان، هم‌چون زنان در مخاطره‌ی تصمیم‌های نامناسب مردان یا افکار و برداشت‌های متفاوت جامعه قرار داشته‌اند؛ به‌طوری که به بهانه‌های مختلف، گاهی زیادی فرزند و گاهی کمی آن ترویج می‌گردد؛ این فردی زیادی نسل و دیگری، محدودیت آن را سفارش می‌کند، در حالی که تمام این طرح‌ها و توصیه‌ها تنها نتیجه‌ی افراط و تفریط است. در این میان، آنچه مسلم است، سزاوار نبودن نسل کشی است. (۱) نسل کشی خطای بزرگی است که نباید کسی تحت هیچ عنوان و شرایطی به آن دامن بزند. البته امر دیگری ۱- «و لا تقتلوا اولادکم خشیهً املاقٍ نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطأً کبیراً؛ اسراء / ۳۱. فرزندان را از ترس فقر و تنگ دستی نکشید؛ ماییم که رزق و روزی آن‌ها و شما را بر عهده داریم. کشتن فرزندان بی‌گناه خطای بزرگی است.» - «و لا تقتلوا اولادکم من املاقٍ نحن نرزقکم و ایاهم؛ انعام / ۱۵۱. و فرزندان را از ترس فقر و ناداری نکشید؛ ماییم که شما و آنان را روزی می‌دهیم.» - «و عن بکر بن صالح قال: کتبت الی ابی الحسن «علیه السلام» انی اجتنبت طلب الولد منذ خمس سنین و ذلک ان اهلی کرهت ذلک و قالت: انه یشتد علی تربیتهم لقله الشیء فماتری؟ فکتب «علیه السلام» الی اطلب الولد فان الله عزوجل یرزقهم؛ کافی، ج ۶، ص ۳، ح ۷. بکر بن صالح گوید: برای امام موسی کاظم «علیه السلام» نوشتم که پنج سال است از بچه‌دار شدن پرهیز دارم و این به دلیل عدم تمایل همسرم به داشتن فرزند است. همسرم می‌گوید: به علت تنگ‌دستی، رسیدگی به فرزندان و تربیت آنان برایم سخت و دشوار است. نظر شما چیست؟ امام «علیه السلام» در جواب برایم نوشتند: بچه‌دار شو و در پی فرزند باش؛ خداوند آنان را روزی می‌دهد.» (۲۶۲) که در این بحث باید مورد اهتمام قرار گیرد، این است که نسل بی‌رویه، چیزی جز وزر و وبال برای جامعه‌ی انسانی، به ارمغان نمی‌آورد. حال سخن ما این است که باید نسل از نظر کیفی مهار و کنترل گردد؛ نه این که به نسل کشی رو آورده شود و نه به کمیت و زیادی بی‌رویه‌ی نسلی بی‌محتوا گرایش پیدا شود. باید برای سالم سازی ساختار جامعه،

نسل آدمی کنترل گردد و کیفیت بر کمیت حاکم شود و با سالم سازی افراد و یا نسل های مشکل دار جامعه و به اندازه ای که توان اداره ی آن هست، با آزمایش کیفیت، از دودمان افراد سالم و شایسته، فرزندان سالم و قوی متولد شود تا نوعیت جامعه، اوصافی با کیفیت بالا داشته باشد. باید افراد ضعیف، ناسالم، ناقص، کم هوش و ناپاک و دور از معنویت و دیگر کسانی که از سلامت و قوت بالایی برخوردار نیستند اصلاح شوند و با سالم سازی و پیش گیری، مشکلات آنها کم کم برطرف گردد و در کوتاه مدت تا رفع مشکلات، در تولید نسل محدود شوند و کسانی که برجستگی هایی دارند، به زاد و ولد تشویق گردند. باید دولت برطرف سازی مشکلات نسل های جامعه را به طور کلان در اولویت نخست قرار دهد و نسل های برجسته و سالم را حمایت نماید و در صورت لزوم، دولت به چنین افرادی جهت بازیابی و تربیت سالم نسل، یارانه و کمک هزینه و حتی هزینه کامل پرداخت کند تا نسل جامعه، رو به رشد و توان مندی بگذارد. جامعه ی سالم در گرو کنترل کیفی نسل است و کمیت بی رویه ی نسل، چیزی جز فقر و فلاکت و محرومیت پیش نخواهد آورد. در این جا ممکن است گفته شود: چنین محدودیتی خلاف آزادی افراد است. در پاسخ می گویم: گاه می توان آزادی های فردی را به خاطر مصالح کلی و منافع اجتماع محدود ساخت. اگر آزادی های فردی موجب شود یک نسل بی رویه و خالی از محتوا و جمعیتی (۲۶۳) بی خاصیت و گرسنه به بار آید، مصالح عمومی، آن را محدود می سازد. فراوانی جمعیت بی ثمر و بیهوده، چه نتیجه و کمالی در بردارد! مصالح عمومی باید آزادی های فردی را کنترل نماید و این طور نیست که افراد آزاد باشند هر نسل و فرزند ناقص و ناتوانی را به دنیا آورده و در میان اجتماع رها کنند و توقع داشته باشند که دولت یا جامعه بار ناتوانی های آنان را بکشد. وقتی فرزندی سلامت نداشت، باید هر چه دارایی هست، صرف دارو و مداوای او گردد؛ فرزندی که استعداد ندارد، نیروهای فرهنگی جامعه را گرفتار خود خواهد ساخت؛ زندان ها پر از چنین افرادی خواهد گردید و...؛ چه خوب است برای رفع تمام کاستی ها، از ابتدا نسل مورد کنترل کیفی قرار گیرد تا جامعه ای سالم و قوی داشته باشیم. امروزه در دنیا برای تولید هر چیزی، از گیاهان و نباتات گرفته تا حیوانات، چنین تست ها و آزمایش هایی وجود دارد. چه بسیار دقت می شود تا معلوم گردد که کاشت چه گیاهی یا چه بذری در چه منطقه ای مناسب است. چقدر تلاش صورت می گیرد تا روشن شود که کدام نژاد اسب یا چه نژادی از گاو و یا کدام نوع فناری برای تولید مناسب است. آری، تنها انسان است که تصحیح و اصلاح نسل در مورد او رعایت نمی شود و عدم رعایت این امر سبب شده که امروزه یک میلیارد مسلمان نتوانند در دنیا نقش اساسی داشته باشند، بلکه مشکلات آنها چنان وضعیتی را به بار آورده که حرمان و کمبود، همه ی دولت ها و ملت های مسلمان را محاصره نموده است! گرچه این مشکلات، منحصر به مسلمانان هم نیست، ولی اسلام از چنان موقعیت والایی در اندیشه و عمل برخوردار است که نباید جوامع اسلامی گرفتار این گونه مشکلات باشند. ب) شناخت فرد و جامعه شناخت فرد، جامعه، انسان و جهان و تنوع و تشخیص فراوان آنها و اطلاع از (۲۶۴) امکانات بی پایان آنها در گرو نکاح و حفظ نسل و شناسایی کامل آن خواهد بود. اهمیت ندادن به این امر، فرد و جامعه ی انسانی را در ورطه ی تباهی کامل قرار داده، دانستی های انسان را درباره ی مراتب پیشرفت دگرگون می سازد و وی را از صعود به قله ی بلند ارزش و کمال باز می دارد. شناخت یک جامعه به شناخت چگونگی تمایلات عقیدتی و برخورد های علمی افراد آن بستگی دارد. تمایلات عقیدتی افراد را می توان در امر نکاح و زناشویی بررسی نمود و بسیاری از برخورد های فردی و عمومی را از موضوع نکاح و آمیزش آنها می توان یافت. شناخت درست قوانین اجتماعی و سنت های عمومی هر جامعه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چرا که درستی و استواری این قوانین به سود جوامع گوناگون است و تحقق این امر نیز بستگی به خانواده ی سالم دارد و آن هم در گرو سلامت نکاح و ازدواج است. اگر ازدواج، پیرو سنن الهی، قوانین فطری و نیازمندی های طبیعی صورت پذیرد، از استواری خاصی برخوردار است، ولی اگر بر اساس خواسته های زودگذر نفسانی و قوانین صوری و ظاهری صورت بگیرد، این قوانین به طور قهری و به زودی بی محتوا می گردند و گذشته از آن که گشایش مشکلات و رفع نیازمندی ها را در پی ندارند، به آنها عمل نمی شود، مورد هجوم کاستی ها قرار می گیرند و عدم موقعیت آنها در هویت

قانونی و زمینه‌های اجرایی به تزلزل و انحطاط فرد و جامعه منجر می‌شود. ج) خانه و خانواده خانه و خانواده اساسی‌ترین بنیاد وحدت و مهم‌ترین واحد تشکیل جامعه است. عمیق‌ترین کانون عواطف و ارزش‌ها در خانه متمرکز است و رشد و هدایت جامعه به (۲۶۵) آن بستگی دارد. خانه و خانواده ریشه‌ی اساسی و هسته‌ی مرکزی اجتماع و حلقه‌ی استوار بقای انسان و موجودیت بشر است و سلامت آن در گرو نکاح درست و زناشویی سالم است؛ به‌طوری‌که بدون تحقق این امر، هرگز امید تحقق جامعه‌ی سالم، هماهنگ و هم‌گون را نباید داشت. دنیای بشری بدون بقای این اصل، زشت‌ترین شکل را به خود می‌گیرد که به مراتب بدتر از یک جنگل طبیعی خواهد بود؛ زیرا حیوانات هم از این امر غریزی بهره‌مندند و کانون گرم خانواده و نکاح و مباشرت‌های حساب شده را به خوبی می‌شناسند و به آن اهمیت می‌دهند. امروزه اگر در دنیا وحدت‌های گوناگون قومی، نژادی و مسلکی دیده می‌شود، به علت حفظ بنیان خانه و خانواده است و بسیاری از نابسامانی‌های موجود، وابسته به عدم رعایت کامل اصول خانه و خانواده و امر نکاح و زناشویی و ناشی از مباشرت‌های ناسالم است. رعایت اصول خانه و خانواده می‌تواند جامعه و مردم را اصلاح کند و به بسیاری از نابسامانی‌های عمومی و نژادی، عنادها، جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌های مختلف در دنیا پایان دهد. اختلاف طبقات و محرومیت‌های بخش عمده‌ای از مردم و جنگ‌ها و درگیری‌های امروز جامعه‌ی انسانی بر اثر عدم رعایت اصول درست خانه و خانواده است. خانواده محل آرامش، صلح، صفا، مهر و محبت است و وجود آن می‌تواند بسیاری از تنش‌ها و چالش‌ها را برطرف نماید. زیباترین مفاهیم و واژه‌ها و همه‌ی امید و آرزو و عشق و دل‌بستگی‌های انسان از نکاح و لوازم آن ناشی می‌شود. واژه‌هایی از قبیل: پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و شوهر، غیرت و ناموس، جوان‌مردی و شجاعت، مهر و محبت، عشق و صفا و بسیاری دیگر از مفاهیم ارزشی از ازدواج جان می‌گیرد. باید باور داشت که نکاح، سرچشمه‌ی تمام زیبایی‌ها، پاکی‌ها و ارزش‌های فطری و (۲۶۶) معنوی است. پدر، این واژه‌ی مقدس و حقیقت تمام‌نمای مدیریت زندگی، و مادر، چهره‌ی تمام‌نمای مهر و محبت، کانون خانه را گرم نگاه می‌دارند. ارزش آدمی وابسته به همین حقایق و معانی است و بروز فعلیت‌ها، رشد کمالات، ظهور زیبایی‌های روحی و معنوی بشر و دیگر واژه‌های زیبایی و کمال در گرو تحقق زناشویی و شور و عشق و محبت آن است و بی‌آن، هیچ یک از این امور نمی‌تواند سیمای درست و کاملی به خود بگیرد. انسان بدون این معانی و حقایق هرگز انسان نیست، بلکه کم‌تر از حیوان است و از مرتبه‌ی زیست‌گرگ و خوک هم پایین‌تر می‌رود! (د) تربیت فرزندان در یک زندگی خانوادگی و در جامعه‌ای کوچک به نام «خانه» می‌توان عناوینی از هم‌بستگی را مشاهده نمود: پدر، مادر، خواهر و برادر، اعضای یک خانه را تشکیل می‌دهند. فرزند در خانه نیازمند مسؤول مستقیم و سرپرست است تا در مدت رشد خود نیازهای مادی و معنوی خویش را در پناه او برطرف نماید و از امکانات خاص موجود تحت سرپرستی پدر و مادر برخوردار باشد. مسؤولیت مستقیم اداره‌ی زندگی به عهده‌ی پدر است که دارای توانایی‌های گوناگون می‌باشد؛ اگر چه مادر هم در بسیاری از جهات، مهم‌ترین، بلکه تنها عامل رشد فرزند است. فرزند، بدون بهره‌مندی از وجود پدر و مادر نمی‌تواند روح و روان سالمی داشته باشد و این نیز در گرو تحقق نکاح شرعی است و وحدت شوهر رابطه‌ی مستقیمی با تحقق آن دارد. بدون مادری سالم و بی‌وحدت شوهر، هرگز نمی‌توان در جامعه‌ی انسانی موقعیت ثابت و سازنده‌ای برای فرزند در نظر گرفت و تضمین مناسبی (۲۶۷) برای صیانت مادی و معنوی او پیش‌بینی کرد و او را در مسیر مشخص و درستی قرار داد. نکاح؛ شاهد شیرین محبت در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: سلامت یک جامعه و رشد آن در گرو تشکیل خانه و خانواده و این نیز وابسته به نکاح است. بی‌بند و باری، فساد و فحشا و پلیدی و عصیان هم نتیجه‌ی دوری از این امر یا بی‌اعتقادی و اهمال نسبت به آن است. دوری از نکاح و زناشویی درست یا اهمال نسبت به آن، زمینه‌ای برای هر ناپاکی است. بی‌عفتی، بی‌ناموسی، زنا، اختلاط‌های بی‌مورد زن و مرد در جامعه و محیط زندگی، عیش و عشرت‌های شبانه و رابطه‌های نامشروع و بی‌رویه، بزرگ‌ترین عامل تباهی جامعه‌ی انسانی است و دامن زدن به این گونه مفسد حکایت از بی‌هویتی فرد و جامعه می‌کند. جامعه و افرادی که اساس نکاح و موازین اخلاقی را از اندیشه و عمل خود دور نموده و به آن اهمیت نمی‌دهند، هرگز شاهد شیرین

خیر و صلاح، سلامت و نشاط و مهر و محبت را نمی‌چشند و از شور و شوق و عشق و عواطف انسانی بی‌بهره می‌مانند. افراط‌های دنیای - به اصطلاح - آزاد امروز، افراد بی‌بند و بار جوامع پیش‌رفته و مراکز فحشایی که در گوشه و کنار دنیا به طور فردی و گروهی به چشم می‌خورد، بهترین مصداق برای این گونه زندگی‌های تهی و بدفرجام است. گویاترین شاهد برای زندگی بی‌قیدوبند، با وجود فسادها، زشتی‌ها، نارسایی‌ها و محرومیت‌ها در لابه‌لای عشرت‌ها و بد مستی‌های مداوم، دنیای آلوده‌ی عصر تجدد و مراکز فحشا و فساد است. مشاهده‌ی چنین مردمی و دیدن چنین مراکز فساد و فحشایی با ویژگی‌های خاص خود روشن‌ترین دلیل بر محکومیت این گونه افراد و چنین (۲۶۸) فرهنگی است. هیچ فرد فهمیده و عاقلی حاضر نمی‌شود که با خانواده‌ی خود به چنین مراکزی وارد شود و برای زندگانی چند روزه‌ی دنیا در آن‌ها ساکن گردد و با آن موقعیت‌ها و موجودیت‌های ناپسند زندگی کند یا هم‌چون آن افراد باشد. بنابراین کسانی که با نیش قلم و بیان، بی‌بندوباری را ترویج کرده، فحشا را اشاعه می‌دهند و از معاشرت‌های ناسالم حمایت می‌کنند، خواسته یا ناخواسته، به جامعه‌ی انسانی زیان وارد می‌سازند. آگاهی و مشاهداتی که از چنین مراکزی در جوامع آزاد به دست می‌آید، حکایت از نامردمی‌های فراوانی می‌کند که شایسته‌ی افراد سالم و وارسته نیست و کسانی که به این گونه امور دامن می‌زنند نیز ممکن نیست انسان‌های سالمی باشند. نکاح در عالم حیوانات نکاح و وحدت زوج منحصر به انسان نیست و حتی در میان حیوانات نیز این امر جریان دارد و آن‌ها هم نسبت به آن بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نیستند. غریزه‌ی طبیعی ناموس‌شناسی و دفاع از آن و عواطف پدر و فرزندی در میان آن‌ها نیز به قوت تمام حاکم است. حتی می‌توان این موضوع را به عالم جمادات هم سرایت داد و معتقد بود که آن‌ها نیز در تحقق تکوینی خود بی‌بهره از نوعی رابطه‌ی مشخص نیستند و در بقا و نوع استمرار، سیر طبیعی خاصی را دنبال می‌کنند که ریشه در اصل تکوین موجودات دارد. گرچه دنیای امروز برای شناخت عالم حیوانات و خصوصیات آن زحمات فراوانی کشیده، ولی مجامع علمی جهان باید برای شناسایی هرچه بیش‌تر ویژگی‌های مواد و عناصر گیاهان و حیوانات تلاش گسترده‌ای به کار برند تا علاوه بر آشنایی بیش‌تر با احکام و قوانین فطری حاکم بر آن‌ها، نوع بهره‌گیری از آن‌ها نیز برای انسان به بهترین (۲۶۹) شکل امکان‌پذیر گردد. در عالم حیوانات دو امر مهم باید مورد توجه قرار گیرد؛ نخست این که: آیا حیوانات هم نکاح و وحدت جنس مذکر را در آمیزش رعایت می‌کنند و در امر نکاح و تولیدمثل، مانند انسان محدودیت‌هایی دارند؟ دوم این که: بر فرض اثبات، این امر می‌تواند چه نقش مهمی در زندگی انسان داشته باشد؟ نسبت به امر نخست باید گفت: به‌طور کلی حیوانات هم از این اصل پیروی می‌کنند و وحدت جنس مذکر و حفظ نسل برای آن‌ها نیز یک اصل پذیرفته شده و مسلم است. مسأله‌ی ناموس و دفاع از حریم آن، فرزندی و امور مربوط به آن، در میان آن‌ها به‌طور ملموس و با شگفتی حکم فرماست و تنها در بعضی از حیوانات خلاف آن مشاهده می‌شود؛ گرچه در میان همان بخشی که این اصول را رعایت نمی‌کنند، تفاوت‌های فراوانی با خصوصیت‌های شگرف به چشم می‌خورد که فرصت بیانش نیست. جانورشناسان باید درباره‌ی این دسته از حیوانات که شرایط و احکام موردنظر را رعایت نمی‌کنند، تحقیق نموده و چگونگی و رتبه‌ی آن‌ها را در حیوانیت مشخص کنند. باید روشن شود که امر نکاح، وحدت جنس مذکر، ناموس‌شناسی، حفظ نسل و حراست از آن به چه خصوصیات و صفاتی در حیوانات بستگی دارد. آیا می‌توان همین امر را راهی برای شناخت مرتبه‌ی معرفت حیوانات و موجودات قرار داد؟ آیا می‌توان گفت: حیواناتی که این اصول را رعایت نمی‌کنند، در قوت به سر می‌برند و در مرتبه‌ی بسیار پایینی از رشد ذهنی و موقعیت حیوانی قرار دارند؟ تمام این مسایل باید در مقام خود به دقت دنبال شود. درباره‌ی امر دوم نیز باید گفت: فرض تحقق امر نخست و شناسای این خصوصیات در میان حیوانات و نسل آن‌ها و هم‌چنین تعیین میزان اقبال و اهمال و تمیز مراتب (۲۷۰) مختلف ادراکی آن‌ها نسبت به درک و رعایت این اصول، یکی از راه‌هایی است که می‌توان به این نتیجه رسید که رعایت این امور در انسان‌ها نیز فطری و حقیقی است و اهمال بعضی افراد و گروه‌ها دلیل بر بی‌هویتی آنان نسبت به مرتبه‌ی انسانی و تنزل به پایین‌ترین مراتب حیوانی است؛ هم‌چنین انگیزه‌های حیوانی و بی‌بند و باری، تخریب زمینه‌های نکاح و مغالطه در این گونه مباحث، استهزا به معنویت و

شخصیت انسان است. به همین جهت، صاحبان این گونه برداشت‌ها را باید دشمنان جامعه‌ی انسانی دانست و اندیشه و افکار ایشان را بزرگ‌ترین عامل تباهی، تخریب و ناهنجاری‌های جامعه به حساب آورد. گزیده‌ی بحث نکاح از این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که: نکاح حقیقتی است که انکار آن نشان‌گر جهالت یا آلودگی است و این حقیقت منافاتی با آزادی زن ندارد. گرچه نکاح دارای ویژگی‌هایی است که آن را از زنا متمایز می‌نماید، ولی این تمایزها را نباید قید و بند نامید؛ زیرا میان این دو، در حقیقت و عنوان تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. دوستی، معاشقه و مباشرت یک زن با مردان متعدد، در عرض شوهر یا در طول آن و یا به طور جمعی و با هم - که در کشورهای به اصطلاح پیش‌رفته طرف‌دار هم دارد و شمار فراوانی در پی ترویج و تحقق آنند - برای زن، تباهی و فساد بار می‌آورد و او را مهمل و بی‌ارزش می‌نماید؛ بنابراین، زن و مرد در همه‌ی صفات یک‌سان نیستند و گرنه وجودی مکرر بودند؛ نه مکمل. هم‌چنین بیان ویژگی‌های هر یک هرگز ناشی از تعصب‌های قومی و سنتی و برداشت‌های یک‌جانبه نیست. آمیزش‌های گوناگون و آلوده، نه تنها موجب کام‌جویی و سرور زن نمی‌شود، بلکه چیزی جز اضطراب و پریشانی برای او به ارمغان نمی‌آورد. ازدواج تنها با یک مرد، (۲۷۱) احتکار زن نیست؛ همان‌گونه که تجاوز به زن یا خیال‌پردازی‌های زشت و ناموزون نسبت به او مفهوم آزادی زن را در بر ندارد و حفظ حدود این امر، مانند دیگر امور، ضروری است. نکاح - این سنت متداول تمام اقوام و ملل انسانی - گذشته از فواید فراوان فردی و اجتماعی و ثمرات معنوی بسیار، تنها راه اساسی در ساختار درست فرد، خانواده و جامعه و طریق منحصر به فرد برای ایجاد نظام سالم انسانی است. این حقیقتی است که از یک ابدیت حتمی و ضرورت عقلی خاص برخوردار است. در این بحث، ما تنها در صدد آن نبودیم که بگوییم: نکاح و ازدواج شرعی و وحدت مرد برای زن، روش پسندیده یا پسندیده‌تر است و دیگر روش‌های غیرمتعارف در زندگی فردی و اجتماعی یا ارتباطات آلوده انسانی دارای اشکال است، بلکه مقصود ما آن است که نکاح و ازدواج شرعی و سنتی در هر قوم و ملتی تنها راه درست ادامه‌ی زندگی فردی و اجتماعی انسان است و ظهور و فعلیت کمالات انسان، رشد و شکوفایی بشر و تحکیم نظام جامعه‌ی انسانی در گرو تحقق همین امر است؛ علاوه بر این، ثمره‌ی نکاح، زاد و ولد سالم و سلامت نسل‌های آینده است که در صورت قطع این زاد و ولد یا انحراف در آن، جامعه‌ی بشری به سوی نابودی یا انحطاط نسل پیش می‌رود. ازدواج و کمال بسیاری از افراد جامعه‌ی ما از ازدواج، چیزی بیش از «با هم بودن» نمی‌فهمند؛ در حالی که ازدواج، عامل تحقق کمال مطلوب انسانی و حقیقتی فراتر از آمیزش جنسی یا با هم بودن است. هر موجودی و به طور قهری، انسان، مطلوبی دارد و هیچ مطلوبی هم بی‌طالب نیست. زن و مرد با وجود تفاوت‌های فراوان، از هماهنگی فطری و روانی و موقعیت‌های اجتماعی برخوردارند و نباید زندگی و حیات طبیعی انسان با عادت‌ها یا (۲۷۲) اجبارها شکل گیرد. بنا بر این اصل، بسیاری از ازدواج‌های سنتی که بیش‌تر در جهت تملک خانه و خانه‌دار شدن، سرپناه و هم‌راهی پیدا کردن و کسب شغل، مقام اجتماعی و... می‌باشد، بودنش رنج و مصیبت و نبودش عذاب و وحشت است. از آن‌جا که انسان‌ها با یک‌دیگر تفاوت دارند، هر انسانی باید ببیند چه فردی مطلوب و مکمل حقیقی اوست و در سایه‌ی لطف فردی می‌تواند بیارامد و این خود یک انتخاب حیاتی برای تشکیل خانواده و زندگی مشترک است. به همین جهت، ازدواج مشکل‌ترین مسأله و زیباترین انتخاب انسان است. روش ازدواج‌های موجود - که روشی سنتی است و تنها با هم بودن را فراهم می‌کند - اساس چندان محکمی ندارد و بسیاری از مشکلات خانواده و جامعه‌ی ما ناشی از همین امر است. ازدواج باید از این زن و مرد در کنار هم، موجودهایی اجتماعی - خانگی و خانگی - اجتماعی بسازد. جامعه‌ی فعلی ما با مشکلات موجود خود، ایجاب نمی‌کند که زن، زن باشد، با کمال باشد و زندگی فردی و اجتماعی موزونی داشته باشد، مگر این که به دشواری و در حدّ محدود به این آمال برسد. مطلوب‌ها در ازدواج متفاوت است؛ مانند: عنوان اجتماعی، دانش و علم و اندیشه، ثروت و... حال، در ازدواج، انسان باید مطلوب خود را مشخص کند و گرنه وجودش عبث می‌شود. زندگی آن است که هر لحظه از لحظه‌ی پیش شادتر، آمیخته با تلاش بیش‌تر و لذّت بخش‌تر باشد؛ چرا که اگر انسان مرتبه‌ای از کمال را پیدا کند، سختی‌ها هم برای او لذّت‌بخش می‌شود. اگر فردی خواست شمع

باشد و سلامت و سعادت خود و دیگران را دنبال کند، باید سنت‌های غلط را به دور ریزد و با همت بلند و تلاش فراوان به دنبال ایفای درست نقش خود باشد و هم‌چون هر کار دیگری توشه‌ی علمی و توان عملی آن را فراهم (۲۷۳) سازد. زندگی اشتراکی و تشکیل خانواده، آگاهی‌ها و توانایی‌های مناسب خود را لازم دارد که افراد جامعه و نظام اجتماعی باید در جهت تحصیل آن گام بردارند و گرنه باید خود را برای نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های هرچه بیشتر آماده سازند. نکاح پایان راه نیست به جاست که در پایان این بخش به اشکال دیگری در زمینه‌ی نکاح اشاره شود. ممکن است گفته شود: گاهی یک زن نمی‌تواند شوهر مناسب خود را به دست آورد، یا به ناچار به ازدواج با فرد نامناسبی تن می‌دهد و به مشکلات فراوانی مبتلا می‌شود، یا این که پس از ازدواج، شوهر نمی‌تواند او را راضی نماید، یا وضعیت مزاجی و اخلاقی زن با آن مرد سازگاری ندارد، یا مشکلات جنسی پیش می‌آید و یا مشکلات دیگری اتفاق می‌افتد که راه علاج مناسبی هم ندارد؛ در این گونه موارد، زن محکوم به سازگاری است و باید بسوزد و بسازد و هرگز دم نزند. در پاسخ می‌گوییم: هرگز چنین نیست که زن نتواند مشکلات خود را پی‌گیری کند. او ازدواج می‌کند تا مشکل فردی و اجتماعی خود را برطرف سازد و به آرزوهای طبیعی خویش دست یابد؛ نه آن که مشکلات طاقت‌فرسا بر او تحمیل شود. نکاح نیز هرگز محکومیت زن را به دنبال نخواهد داشت. شریعت، همان‌گونه که نظر به وحدت شوهر برای زن دارد، توانایی‌های شوهر را هم درباره‌ی زن با شرایط و خصوصیات مشخص در نظر می‌گیرد. اگر مردی به هر دلیل نتواند زن را سعادتمند سازد، زن می‌تواند به مقتضای اندیشه و عقل تصمیم بگیرد و در صورت لزوم از او جدا شود. در شرع مقدس اسلام تمام این امور به طور مشخص و مفصّل پیش‌بینی و مطرح گردیده است. عقل و شرع در این زمینه احکامی دارند که مجال هیچ توهمی را برای انسان اندیش‌مند باقی نمی‌گذارند. (۲۷۴) شریعت سفارش نموده است که ازدواج بر اساس آگاهی و دقت صورت پذیرد. ازدواج باید چنان باشد که زن و مرد، قبل از تحقق نکاح، به‌خوبی از محسنات، مشکلات، نواقص و کمبودهای یک‌دیگر اطلاع یافته و با مشاوره و تحقیق در این وادی قدم بگذارند و از کوچک‌ترین مسأله غافل نباشند. آن‌ها می‌توانند پیش از عقد با هم بنشینند و از ویژگی‌های یک‌دیگر باخبر شوند و حتی به تمام بدن هم‌دیگر - جز عورت - نگاه کنند تا در آینده مشکلی پیش نیاید. حال اگر بعد از عقد مشکلی پیش آید که معقول و قابل رفع نبوده و مانع ادامه‌ی زندگی باشد، زن می‌تواند با مطرح کردن آن از مرد جدا شود که در آینده به آن خواهیم پرداخت. یکی از امتیازهای طلاق شرعی این است که زن و مرد، اضطراب و محکومیت دایم به زندگی مشترک را در خود احساس نمی‌کنند و محرومیت‌های بی‌جا و تحمیلی ندارند؛ پس ثمره‌ی نکاح - که همان وحدت شوی و در واقع اتحاد دو روح است - رفع تمام ناهم‌گونی‌هاست و هرگز در آن محکومیت و محرومیتی نخواهد بود. اگر در میان مردم بدآموزی و ناموزونی دیده می‌شود، ارتباطی به شریعت ندارد، بلکه این اشکال از برداشت‌های شخصی و قومی مردم و مشکلات فرهنگی جامعه نشأت می‌گیرد که باید برطرف شود. (۲۷۵)

بخش سوم

اشاره

زندگی مشترک

نخست: خواستگاری

خواستگاری؛ سلب آزادی از زن زن؛ موجودی بی‌اختیار! ایراد دیگری که در امر نکاح مطرح می‌شود، چگونگی مقدمات و زمینه‌های پیشین تشکیل زندگی زناشویی است. پرسشی که پیش می‌آید این است که: چرا باید در شکل‌گیری نکاح، زن،

خانه نشین بوده و حق اظهار عشق و علاقه نسبت به فردی را به طور ابتدایی نداشته باشد؛ در حالی که آینده و زندگی زناشویی به طور مشترک از آن زن و مرد است؟ چرا باید پسران و مردان در هر سنی در انتخاب همسر آزادی عمل داشته باشند، ولی دختران و زنان از هر گونه انتخاب ابتدایی محروم باشند؟ چرا مرد می تواند هر گونه انتخابی را دنبال کند و زن بدون هیچ اراده و اختیار ابتدایی باید تسلیم خواسته های مرد باشد و در مواقعی هم به خاطر اجبار دیگران یا از سر نبود و کمبود خواهان، بدون چون و چرا و بی هیچ قید و شرط و خواسته ای هر کس را بپذیرد؟ چرا که با از دست رفتن آن کس و گذشت این فرصت، امید کمتری به وجود طالبی دیگر در فضای ذهنی دختر و خانواده اش باقی می ماند. در مراسم خواستگاری، تنها مرد است که قدرت انتخاب، تصمیم گیری و رد و قبول دارد و در مقابل، زن موجودی است دست و پا بسته که هیچ گونه اقدام و اظهار نظر ابتدایی درباره ی آینده ی زندگی خود نداشته و تنها می تواند زانو بغل گرفته و بنشیند تا مردی از گرد راه برسد و اگر خواست او را برگزیند. باید پرسید چرا دختر نباید بتواند (۲۷۷) آغازگر امر ازدواج باشد؟ به چه جرم و دلیلی او باید بنشیند و در حالت انتظاری گاه چه بسیار طولانی بسوزد و بسازد و هیچ دم نزند و...؟ در پاسخ به این ایراد - که تا حدی به جاست - نخست می گوئیم: آن چه گفته شد، ربطی به شریعت اسلام ندارد، بلکه روشی است که عرف، عادت و سنت مردمی آن را به وجود آورده است. هر چند دسته ای ظاهر اندیش این روش را مستحسن و یا شرعی می دانند و از آن دفاع کرده و برای آن دلایلی هم ذکر کرده اند، ولی این افکار و چنین آداب و رسومی نه تنها ربطی به دین ندارد، بلکه در مواردی مخالف آن نیز می باشد. اکنون ما برای اثبات و نقد و بررسی این امر، به طور خلاصه، امر خواستگاری و سپس نامزدی را از دیدگاه عقل و دین بررسی می کنیم. باشد که راه گشای بعضی از مشکلات اجتماعی ما قرار گیرد. خواستگاری و مرد سالاری آن چه در لغت نامه های موجود و عرف جامعه ی دیروز و امروز ما از مفهوم و واقعیت خارجی «خواستگاری» برداشت می شود، طلب و درخواست یک جانبه ی مرد از زن برای واگذاری نفس خویش در اختیار او است. چنین برداشت و عمل کردی در رابطه با خواستگاری، اقتدار، فعلیت، آزادی عمل و قدرت مانور مرد را نشان می دهد و برای زن، بی اختیاری، دوری از هر گونه آزادی عمل ابتدایی و تحقیر را در بر دارد؛ زیرا بر اساس این نگرش، تنها مرد است که در ابتدا اقدام به خواستگاری می کند، به طور مستقل تصمیم می گیرد که وارد چه خانه ای بشود و وارد چه خانه ای نشود و در نهایت هم یا می پذیرد و یا به راحتی رد می کند؛ در حالی که زن تنها تماشاگر چنین انتخاب آزادانه ای از جانب مرد است! البته روشن است که بعد از درخواست مرد، زن هم خواسته های خود را کم و بیش مطرح می کند، ولی بحث بر سر اصل حق اقدام ابتدایی (۲۷۸) است که مرد از آن برخوردار است؛ در حالی که زن از آن محروم می باشد. چنین برداشت و واقعیت تلخی از موقعیت خواستگاری در زندگی دختر و زن، بسیار ناهنجار، زیان بار و خطرناک است که تا امروز خسارت ها و عوارض منفی بسیاری، هم چون: تحقیر، سرخوردگی، تسلیم پیش آمد شدن و باری به هر جهت بردن زن را به همراه داشته است؛ در حالی که این واقعیت ناگوار اساس صحیح عقلی و دینی ندارد؛ چرا که به طور طبیعی، نفس طلب و خواستن، باید امتیاز و برتری مطلوب و فروتنی، افتادگی و نیازمندی طالب را در بر داشته باشد، در حالی که در عرف جامعه ی ما چنین نیست، در چنین وضعیتی و با آن که مرد طلب می کند، زن تحقیر می شود، در چنین وضعیتی تنها این دختر است که باید فروتنی پیشه کرده و نیازمندی خود را با چه بسیار لایه و پوشش تظاهر پنهان سازد و در ابهام و اضطراب منتظر بماند که مرد چه تصمیمی می گیرد. پس با آن که باید طلب مرد هم راه با فروتنی باشد - که در ظرف ورود چنین است - عدم امکان عرفی طلب زن موجب شده که مرد طالب هنگام انصراف گذشته از آن که تحقیر نشود، برتری و انحصار موقعیت را هم دارا باشد. در این جا اگر این حرف پیش آید که: به طور اساسی طلب و خواستن، مفهوم فروتنی و افتادگی را در بر ندارد و حتی در مواردی می تواند با غرور و اظهار برتری و دستور نیز همراه شود، در پاسخ می گوئیم: چنین چیزی در مورد خواستن، صادق نیست؛ زیرا به طور اساسی طبع طلب و نیازمندی طالب به مطلوب از افتادگی و فروتنی طالب حکایت می کند و اگر او چنین حالتی نداشته باشد، به طور قهری باید منتظر پاسخ رد باشد و اگر در مواقعی طلب و

خواستن با غرور و اظهار برتری همراه می‌شود، عوامل خارجی در آن نقش دارد؛ مثل آن که خواستگاری دارای موقعیت بسیار ممتازی نسبت به دختر است یا دختر موقعیت بسیار پایین‌تری نسبت به طالب دارد، و گرنه نفس (۲۷۹) طلب و خواستن، فروتنی را ایجاب می‌کند. خواستگاری یک سویه؛ تحقیر زن مشکلی که در ابتدا به طور آشکار نسبت به خواستگاری وجود دارد، یک سویی بودن پی‌گیری امر خواستگاری است؛ اگر یک سویی بودن این امر برای مرد نبود، اقتدار و برتری مرد و تحقیر و تماشاجی بودن زن به چشم نمی‌خورد. بزرگ‌ترین مشکل و مهم‌ترین ناهنجاری در این موضوع، یک جانبه بودن خواستگاری برای مرد است؛ زیرا زن در این کار از هر اقدام، تلاش، آزادی عمل و انتخاب ابتدایی محروم است و با آن که طلب و درخواست مرد باید سبب امتیاز و برتری زن گردد، ولی یک سویه بودن آن، علت تحقیر و انحطاط زن و رکود انتخاب وی گردیده است؛ به طوری که گویی بخش تصمیم‌گیری زن به طور ابتدایی فلج است و تنها این مرد است که می‌تواند در ابتدا هر گزینه‌ای را در این زمینه دنبال کند. بنابراین اگر خواستگاری، طلب و درخواست ازدواج و تشکیل زندگی مشترک از جانب مرد معنا شود - همان‌طور که در کتاب‌های لغت فارسی، از قبیل: دهخدا، معین و عمید (که هر سه در واقع یک کتابند) آمده - تعریف بسیار بی‌اساس و ناهنجاری است. واژه «خواستگاری» در فرهنگ معین این‌گونه آمده است: ۱- طلب، خواست، خواهش. ۲- طلب زناشویی. (۱) چنان‌که می‌بینید این واژه را که از دو قسمت - خواست + گاری - ترکیب شده، به صورت ریشه‌ای معنا نکرده و مجموع دو قسمت را به نوعی از جنس طلب گرفته است؛ در حالی که همین کتاب واژه «خواست» را این‌گونه معنا کرده است: ۱- فرهنگ معین، ص ۱۴۴۹. (۲۸۰) ۱- خواستن، میل، خواهش، اراده، مشیت، خواست خدا ۲- سؤال، درخواست. (۱) نتیجه این که طبق تعریف کتاب باید معنای خواستگاری با خواست یکی باشد، در حالی که خواستگاری از دو معنا ترکیب شده است که به معنای ابراز یک خواسته و میل است؛ نه به معنای خواستن و طلب. هم‌چنین در فرهنگ عمید در واژه «خواستگار» چنین آمده است: گفت و گو کردن با زن یا دختری برای ازدواج، زن خواستن. (۲) کتاب یاد شده، این واژه را به‌طور عرفی معنا کرده که به‌طور کامل دور از معنای ریشه‌ای لغوی آن می‌باشد؛ چرا که در معنای لغوی آن به هیچ وجه یک سویه بودن از سوی مرد مطرح نیست؛ زیرا ابراز یک خواسته و میل می‌تواند از سوی مرد یا زن باشد. حال، برای کاستن بار اشکال گرچه در نهایت این تعریف را نمی‌پذیریم، اگر این‌گونه گفته شود که خواستگاری، طلب و درخواست ازدواج و تشکیل زندگی مشترک از جانب مرد یا زن و یا شخص سومی است و در جهت اقدام ابتدایی نباید برای دختر یا پسر محدودیت و تحمیلی وجود داشته باشد، تناسب بیش‌تری با صحت تعریف و توازن در زندگی مشترک خواهد داشت و مشکلی در جهت معنا یا مصداق عملی آن هم پیش نخواهد آمد، بلکه این برداشت سبب می‌شود که جامعه کم‌تر شاهد رکود شخصیت و اضطراب دختران باشد. البته این تعریف هم همان‌طور که اشاره شد خالی از اشکال نیست؛ زیرا هر چند با این تصحیح محدودیت اقدام ابتدایی از طرف دختر و زن برداشته می‌شود و او هم می‌تواند نسبت به آینده‌ی زندگی خود اقدام معقول و تلاش سالمی داشته باشد، ولی باز هم در این تعریف ایرادی می‌ماند که در آن، طلب و درخواست ازدواج منظور شده ۱- فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۴۴۸. ۲- فرهنگ عمید، ص ۴۴۵. (۲۸۱) است؛ در حالی که مفهوم خواستگاری و واقعیت خارجی آن، طلب و درخواست نسبت به ازدواج و گزینش همسر را در بر ندارد؛ زیرا خواستگاری اگرچه بعد از نوعی تحقیق و شناخت عمومی و غیابی نسبت به یک‌دیگر است، ولی در ابتدای این اقدام هنوز نسبت به آینده زندگی مشترک جزم، قطعیت، اطمینان و تصمیم جدی شکل نمی‌گیرد و هنگامی هم که چنین حالت جزم و اطمینانی در دو طرف وجود نداشته باشد، به‌طور طبیعی طلب و درخواست جدی و حتی غیر جدی نسبت به ازدواج در میان نیست؛ زیرا در نظر طالب هنوز مطلوب به‌طور حتمی مشخص نگردیده است، اگرچه با ورود و معارفه‌ی حضوری و گفت‌وگوی مستقیم، خواستگاری شکل می‌گیرد؛ پس تعریف موجود سه فراز از ایراد را در بر دارد که هر یک را بیان خواهیم کرد. خواستگاری؛ پیشنهاد، نه درخواست اینک با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان در مورد تعریف خواستگاری با اطمینان گفت: خواستگاری تنها یک پیشنهاد و گفت‌وگو ابتدایی نسبت

به ازدواج است که می‌تواند در نهایت به چنین جزم و درخواستی از سوی دو طرف منجر شود؛ همان‌طور که ممکن است خواستگاری صورت بگیرد، ولی هیچ تفاهم و توافقی به دست نیاید و ازدواجی سامان نیابد. از این‌رو، به‌طور اساسی، معنای درست خواستگاری اقدام یک جانبه‌ی مرد یا طلب و درخواست جدی نسبت به ازدواج از جانب مرد یا زن را در بر ندارد؛ زیرا خواستگاری در حقیقت تنها یک پیشنهاد ابتدایی از سوی مرد یا زن و گفت‌وگوی دو جانبه برای تحصیل اطمینان نسبت به تشکیل زندگی مشترک و آینده‌ی یک ازدواج می‌باشد. پس خواستگاری یک پیشنهاد است که لازم نیست همراه جزم و اطمینان باشد، بلکه (۲۸۲) با شک و تردید نسبت به آینده‌ی آن پی‌گیری می‌شود و ظرف زمانی آن از بدو ورود و تخاطب حضوری تا ابراز جدی خواسته و تصمیم‌گیری برای یک ازدواج می‌باشد. برداشت‌هایی از قبیل یک جانبه بودن خواستگاری برای مرد و این که او در خواستگاری واگذاری نفس زن را به خود درخواست می‌کند، گذشته از آن که هیچ اساس عقلی، ادبی و دینی ندارد، بر خلاف معنا و مفهوم خواستگاری هم می‌باشد. چنین برداشت‌هایی افزون بر آن که از معنای صحیح خواستگاری دور افتاده و فاقد ملاک عقلانی و عقلایی است، انحراف و زیان‌باری و بدآموزی‌های فراوانی از قبیل: حسرت و حرمان، تطمیع و تحقیر‌پذیری و خود کم‌بینی زن در مقابل مرد را نیز به دنبال دارد. پس معنای صحیح خواستگاری تنها یک پیشنهاد و گفت‌وگوی ابتدایی جهت تصمیم‌گیری نسبت به آینده‌ی ازدواج و برپا سازی یک زندگی مشترک در آینده است و طلب و درخواست، واگذاری یک سویه و هیچ پیش‌زمینه‌ی دیگری از جانب مرد یا زن را همراه ندارد. میان پیشنهاد ابتدایی و این دو عنوان بی‌اساس (یک جانبه بودن و یا واگذاری نفس زن از سوی او) تفاوت‌های ماهوی بسیاری وجود دارد که آثار روحی - روانی هر کدام متفاوت خواهد بود. خواستگاری بر اساس دو مفهوم بی‌پایه‌ی اخیر موجب ناهنجاری‌های اجتماعی فراوانی است که هرگز قابل تصحیح و ترمیم نیست، ولی در مفهوم پیشنهاد و گفت‌وگوی ساده‌ی ابتدایی هرگز درخواست یا واگذاری، آن هم از یک سو وجود ندارد. پس بر اساس اندیشه‌ی ما خواستگاری تنها یک گفت‌وگو و پیشنهاد ابتدایی است که می‌تواند از سوی فرد برتر یا میان دو فرد مساوی یا از سوی فرد پایین‌تر و یا حتی از سوی شخص سومی انجام گیرد؛ بر خلاف درخواست یا واگذاری که در عرف جامعه، (۲۸۳) حکایت از پایین‌تر بودن فرد درخواست‌کننده دارد - چنان که طبع درخواست و واگذاری چنین معنایی را ایجاب می‌کند. خواستگاری؛ جست‌وجو و شناسایی در این جا ممکن است این سخن پیش آید که: اگر معنای خواستگاری، تنها یک گفت‌وگو و پیشنهاد ابتدایی است، این معنا بر خلاف مفهوم رایج خواستگاری (خواستن و طلب) است و باید برای خواستگاری واژه‌ی تازه‌ای - که با این معنا مناسب باشد - برگزید و طرح تازه‌ای معرفی نمود. شاید صاحبان لغت‌نامه‌ها هم به علت وجود همین مفهوم رایج چنین تعریفی را آورده و در شناخت معنای صحیح آن سهل‌انگاری نموده‌اند. در پاسخ باید گفت: همان‌طور که بیان شد، خواستگاری تنها یک پیشنهاد ابتدایی و گفت‌وگو جهت اتخاذ تصمیم نسبت به ازدواج است، بی‌آن که بر خلاف معنای خود باشد یا نیازی به واژه‌ی تازه‌ای داشته باشیم گرچه اشتباه در تعریف و عمل به آن در عرف جامعه مشکلات جدی را به همراه داشته است. چیزی که باید در این جا نسبت به آن توجه داشت، این است که آیا متعلق این «طلب و خواستن»، ازدواج است یا گفت‌وگوی ساده‌ی بدوی جهت آشنایی دو طرف با یک‌دیگر؟ حال اگر گفته شود: خواستگاری در صورتی که به معنای پیشنهاد بدوی و گفت‌وگوی ساده‌ی هم باشد، باز طلب و خواستن را در بر دارد و نمی‌شود یک پیشنهاد و گفت‌وگو ابتدایی هم بی‌طلب و خواستن تحقق یابد، در پاسخ می‌گوییم: اگرچه در پیشنهاد ابتدایی هم نوعی طلب وجود دارد، ولی این طب در پیکره و هویت پیشنهاد نیست، بلکه طلب فاعلی جهت تحقق خارجی پیشنهاد است که چنین طلبی در تحقق هر کاری وجود دارد، در حالی که بحث ما وجود طلب در پیکره‌ی هویت و مفهوم پیشنهاد است؛ نه وجود طلب فاعلی که (۲۸۴) زمینه‌ی تحقق خارجی آن است. دیگر بار ممکن است ایرادی چنین طرح شود که در مفهوم خواستگاری، به هر معنا که باشد، طلب و خواستن وجود دارد و خواستگاری نمی‌تواند بی این دو باشد، در حالی که پیشنهاد ابتدایی و گفت‌وگوی ساده بدون هر طلب و خواستنی است و نتیجه این می‌شود که خواستگاری، پیشنهاد نیست؛

همان طور که صرف پیشنهاد مفهوم خواستگاری را نمی‌رساند. در جواب می‌گوییم: به طور کلی این اشکال بی‌اساسی است که جهت روشن شدن پاسخ آن ابتدا باید مفهوم طلب را معنا کرد. طلب؛ جست و جو، نه درخواست نفس طلب و مفهوم لغوی آن به معنای جست‌وجو می‌باشد، اگرچه جست‌وجو خود دارای دو زمینه است: یکی، جست و جو برای دست یافتن به زمینه‌های شناخت یک امر و آگاهی از آن؛ دیگری، جست و جو نسبت به وصول و دست یافتن به شخص آن امر. در این جا مناسب است جهت وضوح هرچه بیش‌تر این بیان تعریفی از طلب و جست‌وجو داشته باشیم که به یک شاهد ادبی از ادیب دانشمند، مرحوم «راغب» اشاره می‌نماییم. ایشان در کتاب «مفردات» می‌فرماید: «الطلب هو الفحص عن وجود الشيء عينا او معنا؛ (۱) طلب، جست‌وجو از معنا یا وجود چیزی است.» از این بیان باید دانست: طلب، ملازم با نوعی فقدان نسبت به غایت و مطلوب در ۱- مفردات راغب، ص ۳۰۵. (۲۸۵) طالب است که او با زمینه‌ی فاعلی خود، تحقیق از آن مطلوب یا وصول خارجی آن را دنبال می‌نماید. در طلب، تنها وجود فاعل (طالب) محرز است و او فاقد همان چیزی است که با طلب به دنبال آن حرکت می‌کند؛ چه طلب در زمینه‌ی تحقیق و کاوش چیزی باشد یا در مورد مبادی وصول به آن؛ چه نسبت به مفاهیم و حقایق علمی باشد یا واقعیت‌های خارجی که در هر صورت، ظرف طلب، نوعی فقدان و تحیر و اضطراب نسبت به وصول یا عدم وصول به مطلوب را همراه با تلاش طالب داراست. با این بیان به خوبی روشن می‌شود که: اگر چه در خواستگاری، نوعی طلب وجود دارد، ولی این طلب سه زمینه‌ی نزدیک، متوسط و دور دارد که تنها یک طلب آن که طلب متوسط است، در هویت خواستگاری وجود دارد و دو طلب نزدیک و دور به دور از پیکره‌ی اصلی خواستگاری است؛ زیرا زمینه‌ی نزدیک طلب در مورد خواستگاری، تفحص و تحقیق از این و آن نسبت به وجود فرد موردنظر است که خارج از ماهیت خواستگاری است و تنها از مبادی امر خواستگاری می‌باشد و جزو تعریف آن نیست و ممکن است بر اثر فامیلی یا آشنایی کامل از یک‌دیگر ضرورت پیدا نکند. مرحله‌ی متوسط طلب - که زمینه‌ی واقعی، داخلی و اصل پیکره‌ی خواستگاری است - گفت‌وگوی ابتدایی، معارفه‌ی مستقیم، تحصیل شناخت نسبت به یک‌دیگر و تحقق فرایند تصمیم‌گیری نسبت به آینده‌ی کار است و گاهی هم چنین تصمیمی برای دو طرف و یا یکی از آن دو حاصل نمی‌شود که در این صورت، نوبت به زمینه‌ی سوم و دور طلب که اصل ازدواج است نخواهد رسید. زمینه‌ی دور طلب که طلب سوم است هم تحقق اصل ازدواج است که بعد از پیدایش زمینه‌ی نزدیک طلب (تفحص خارجی) و متوسط - که معارفه و تصمیم‌گیری است - پدید می‌آید. در بسیاری از موارد ممکن است نوبت به زمینه‌ی سوم نرسد و ازدواجی هم اتفاق نیفتد، اگرچه خواستگاری صورت گرفته است که در عرف نیز چنین (۲۸۶) گفته می‌شود: «خواستگاری کردیم، ولی توافق حاصل نشد؛ ما نخواستیم؛ آن‌ها نخواستند، و یا هر دو به چنین وصلتی تن ندادیم.» بنابراین، در خواستگاری اگرچه به طور کلی نوعی طلب وجود دارد، ولی این طلب، درخواست ازدواج نیست، بلکه طلب و جست‌وجوی هر یک از دو طرف نسبت به شناخت خصوصیات و شرایط یک‌دیگر جهت اتخاذ تصمیم برای اصل ازدواج در آینده است که در موارد بسیاری ممکن است بعد از چنین طلب و تصمیمی انصراف و رد هم پیش آید. پس صرف خواستگاری طلب ازدواج نیست، بلکه طلب ازدواج بعد از شناخت یک‌دیگر و تصمیم‌گیری دو طرف به ازدواج اتفاق می‌افتد؛ زیرا پیش از آن خواستگاری تنها یک پیشنهاد ابتدایی است که نسبت به شناخت موقعیت هم‌دیگر در جهت اتخاذ تصمیم صورت می‌گیرد، بی‌آن که زمینه‌ی عملی و یا درخواست و طلبی نسبت به ازدواج در میان باشد. بنابراین نباید میان این سه نوع طلب (طلب شناخت از این و آن که از آن به طلب خارجی یاد شد و طلب معارفه و شناخت یک‌دیگر و ابراز خواسته جهت تفحص با ورود و تخاطب حضوری، و طلب اصل ازدواج) اشتباهی رخ دهد - چنان که این خلط و اشتباه در لغت‌نامه‌ها روی داده است. اگر معنای خواستگاری طلب ازدواج بود، در صورت عدم تحقق ازدواج، آن‌چه اتفاق افتاده، دیگر نباید خواستگاری نامیده شود؛ در حالی که در هر صورت، خواستگاری با همان طلب دوم - که معارفه‌ی حضوری است - محقق می‌گردد، اگرچه تصمیم‌گیری نسبت به ازدواج و امر سوم (ازدواج) صورت نپذیرد؛ زیرا با عدم تصمیم به ازدواج، تصمیم به عدم ازدواج محقق می‌شود و در هر صورت، تصمیم یا عدم آن

در خواستگاری محقق است؛ پس اصل خواستگاری، طلب ازدواج نیست، بلکه تنها همان ورود مستقیم و طلب تحقیق و ابراز خواسته است؛ اگرچه در موارد بسیاری به تصمیم گیری و طلب ازدواج و (۲۸۷) تحقق آن نیز منجر می شود. آری، گرچه خواستگاری با نوعی طلب همراه است، ولی بیان اساسی ما این است که این طلب، طلب ازدواج نیست، بلکه طلب آگاهی های لازم جهت اتخاذ تصمیم برای ازدواج است که طلب نخست و تفحص دورا دور، خارج از اصل خواستگاری و زمینه ی مقدم بر آن است و طلب سوم - که تصمیم گیری و اصل ازدواج است - نتیجه ی نزدیک و دور نسبت به خواستگاری است و اصل خواستگاری همان مقطع دوم - معارفه ی حضوری، ابراز خواسته و طرح پیشنهاد - است که با عدم تحقق تصمیم به ازدواج هم محقق می شود؛ چه رسد به آن که به طور قطع امر سوم (ازدواج) را به دنبال داشته باشد؛ پس در تعریف خواستگاری - که همان پیشنهاد و گفت و گوی ابتدایی است - نیز نوعی طلب وجود دارد - همان طور که در هر پیشنهادی چنین طلبی وجود دارد - ولی طلب آشنایی و معارفه غیر از طلب و خواستن در اصل ازدواج است؛ پس با آن که در هر پیشنهادی غایت و هدفی وجود دارد و زمینه های مثبت مطلوب، باعث طرح پیشنهاد می گردد، ولی پیشنهاد، درخواست قطعی نسبت به انجام متعلق آن نیست، بلکه رایزنی برای بررسی مصلحت در تحقق آن امر است. البته باید گفت: اگرچه زمینه های مثبت مطلوب می تواند موجب طرح پیشنهاد گردد و هیچ گاه نسبت به چیزی بیهوده پیشنهادی مطرح نمی شود، ولی خواستگاری - به معنای پیشنهاد - پیشنهاد خود مطلوب (ازدواج) نیست، بلکه پیشنهاد تحصیل زمینه ی پیشین این مطلوب - که شناخت است - می باشد؛ پس اگر گفته می شود: خواستگاری طلب ازدواج نیست، نباید توهم شود که به طور کلی در آن طلبی وجود ندارد یا مطلوب هنوز هیچ امتیازی ندارد؛ بلکه خواستگاری طلب ورود به بحث و بررسی و رایزنی نسبت به آینده ی ازدواج احتمالی است که البته چنین ازدواجی می تواند در مواردی هم اتفاق نیفتد. (۲۸۸) بنابراین به طور کلی می توان گفت: برای ازدواج - که مهم ترین امر در زندگی هر فرد است - دو مرحله ی تحقیق و بررسی وجود دارد: مرحله ی نخست: تحقیق و بررسی خارجی، کلی و دورا دور به واسطه ی مردم و به دور از اطلاع طرف مقابل، اگر فامیلی یا آشنایی کامل در میان نباشد. مرحله ی دوم: بررسی عینی، حضوری، نزدیک و داخلی، بی پرده و دور از هر پنهان کاری نسبت به یک دیگر، که در صورت مثبت بودن نتیجه ی مرحله ی پیشین صورت می گیرد و به آن گفت و گوی حضوری، خواستگاری و ابراز پیشنهاد و خواسته می گوئیم. پس همان طور که مرحله ی نخست تحقیق و بررسی (اطلاع یابی خارجی) در نهایت به جهت ازدواج صورت می گیرد، مرحله ی دوم تحقیق نیز - که همان گفت و گوی حضوری است - در جهت ازدواج دنبال می شود؛ اگرچه هیچ کدام از این دو مرحله، طلب ازدواج نیست و تنها مبادی علمی و خارجی ازدواج می باشند. بنابراین باید میان این سه زمینه نزدیک و متوسط و دور مربوط به طلب (تفحص خارجی، معارفه ی حضوری و اصل ازدواج) تفاوت گذاشت؛ چون طلب تفحص و طلب آشنایی و معارفه در راستای تحقق تصمیم نسبت به ازدواج، غیر از طلب اصل ازدواج است. * * * از آغاز این بخش تاکنون به منظور ترسیم صحیح و متناسب بحث خواستگاری ابتدا ایراد به یک سویی بودن آن را مطرح کردیم، سپس در پاسخ این ایراد، نبود معنای طلب جهت اصل ازدواج در خواستگاری را تبیین نمودیم؛ اگر چه طلب جهت بررسی و تحقیق ابتدایی برای تصمیم گیری نسبت به ازدواج را پذیرفتیم. حال، پا را از این هم فراتر می گذاریم و می گوئیم: به طور اساسی در خواستگاری هیچ گونه طلب، درخواست و خواستنی در کار نیست. (۲۸۹) باید دانست دسته ای از کلمات با یک دیگر تشابه لفظی و قرابت در معنا دارند، ولی با یک دیگر متفاوتند و همین امر علت خلط میان آن ها و مغالطه ی افراد می شود و در موارد کاربرد این گونه واژه ها باید از چنین اشتباه و مغالطه ای پرهیز داشت؛ به طور مثال: «خواسته» و «درخواست» تشابه لفظی دارند، ولی در معنا متفاوتند؛ چون درخواست، به طور کلی و معنای مطابقی، نوعی طلب را همراه دارد، در حالی که خواسته این چنین نیست و طلب در آن معنای ملازمی است؛ زیرا می شود کسی خواسته ای داشته باشد، ولی به جهاتی طلب و انگیزه ی فاعلی را برای پی گیری جهت تحقق آن دارا نباشد یا قدرت از او سلب شده باشد و یا از وصول به مطلوب مأیوس باشد؛ به طور مثال: کسی که محکوم به اعدام است، با آن که نسبت به نجات خود خواسته که همان رهایی می باشد

را دارد، ولی هرگز درخواست نجات ندارد؛ زیرا یا قدرت گریز ندارد و یا از رهایی و بخشودگی مأیوس است. ممکن است کسی به دل خود مراجعه کند و ببیند دلش خواسته‌هایی دارد، ولی بر اثر عدم امکان تحقق یا ناامیدی از وصول به آن طلبی در خود نبیند؛ به عنوان مثال: در موضوع مورد بحث، ممکن است کسی دختری را بخواهد، ولی بر اثر تفاوت بسیاری که از نظر خانوادگی یا فردی و یا جهت‌های دیگر میان او و آن دختر وجود دارد، هیچ‌گونه طلب و درخواست و اقدامی نسبت به او نداشته باشد؛ پس می‌بینیم در این جا «خواسته» هست، ولی «درخواست» و «خواستن» نیست. بنابراین، معنای خواسته با خواستن و درخواست متفاوت است و خواسته می‌تواند بدون طلب و درخواست باشد، در حالی که خواستن، طلب است و البته طلب و خواستن بی‌خواسته نیست. این دو، حکم عام و خاص دارند و همان طور که مفهومی یک‌سان ندارند، از نظر مصداق نیز در واقعیت خارجی دو امر متساوی نیستند. هم‌چنین به خوبی روشن شد که به‌طور کلی خواستگاری به‌طور تطابقی مفهوم طلب را ندارد و (۲۹۰) تنها اظهار یک خواسته است که به‌طور ملازمی، نوعی طلب در جهت تحقق آن وجود دارد و برای نیل به آن پی‌گیری‌های لازم انجام می‌شود. همان طور که گفته شد، میان زمینه‌ی نخست، دوم و سوم از طلب (تفحص خارجی، معارفه‌ی حضوری و ازدواج) تفاوت آشکار وجود دارد. اگر آشنایی و پی‌گیری خارجی - که پرس‌وجو از اطرافیان و خود نوعی طلب است - بی‌معارفه‌ی حضوری و تصمیم‌گیری مرد یا زن محقق شد، خواسته در انسان قوت می‌گیرد، بی‌آن‌که هنوز درخواست و طلبی نسبت به تحقق آن وجود داشته باشد، ولی اگر پی‌گیری دوم - که معارفه‌ی حضوری و تحقیق و وصول به اطمینان است - منجر به تصمیم‌گیری شد، حقیقتی فراتر از خواسته در مرد یا زن شکل می‌گیرد و آن خواستن و طلب نسبت به اصل ازدواج است و در غیر این صورت، آن خواسته بدون درخواست منتفی می‌گردد. خلاصه آن که به‌طور کلی معنای تطابقی خواستگاری اظهار یک خواسته است؛ نه خواستن و درخواست؛ اگرچه ممکن است این خواسته به خواستن و درخواست هم منجر شود. از تمام این مطالب به نتیجه‌ای که از آغاز بر آن پای فشرده‌ایم، می‌رسیم که «خواستگاری تنها یک پیشنهاد و گفت‌وگوی ابتدایی و ابراز یک خواسته است تا روشن شود که چنین خواسته‌ای درخواست را نیز در فرد ایجاد می‌کند یا نه. خواسته، یک امر نفسی است و می‌تواند هم‌راه فعلی نباشد، در حالی که خواستن و درخواست، امری اضافی و طلب یک امر است. بعد از تمام این مبانی ادبی فلسفی، شاهد لفظی سخن ما در جهت اصل اشتقاق این است که با ریشه‌یابی کلمه‌ی «خواستگاری» در می‌یابیم که این واژه، «خواستگاری» است؛ نه «خواستن‌گاری». پس لازم است در یک جمع‌بندی کلی، درباره‌ی اصل خواستگاری، مبادی و نتیجه‌ی آن، ترسیم شفاف‌تری داشته باشیم تا از هرگونه اجمال و ابهامی به دور باشد. بعد از پیدا شدن مورد و جلب نظر فردی نسبت به سوژه‌ای، تحقیق و شناسایی (۲۹۱) غیابی از اطرافیان شروع می‌گردد. این تحقیق غیابی از مبادی خواستگاری است و جزو آن نیست و گاهی هم‌راه با نوعی از مباشرت صورت می‌پذیرد؛ هم‌چون دیدن در مجالس، خیابان و مراکز همگانی. پس از مثبت بودن این تحقیق و تفحص عمومی و بیرونی، با معارفه‌ی حضوری و ابراز خواسته، خواستگاری شروع می‌شود که با تماس با خانواده‌ی سوژه و درخواست اجازه‌ی ورود به خانه‌ی ایشان جهت ابراز امر، به‌طور صریح - می‌خواهیم به خواستگاری بیایم - و گاهی هم هم‌راه با کنایه و پنهان‌کاری پیرامون نظر و عقیده‌ی خانواده‌ی دو طرف شروع می‌شود. این مرحله‌ی تحقیق و معارفه‌ی مستقیم و ابراز خواسته، اصل خواستگاری است. بعد از تحقق این امر و رد و بدل شدن حرف‌ها، گاه یک طرف یا هر دو طرف، از ادامه‌ی کار منصرف می‌شوند و گاه برای یک طرف یا دو طرف چنان اطمینان از تناسب پیدا می‌شود که در همان مجلس، امر ازدواج را تمام شده تلقی نموده و عقیده‌ی خود را ابراز می‌کنند و پیشنهاد خود را به‌طور صریح اعلام می‌نمایند. البته در اغلب موارد، بعد از معارفه و مذاکره‌ی حضوری، در مجلس دیگری پیشنهاد داده می‌شود و پاسخ‌گویی مورد یا هر دو طرف نیز به بعد موکول می‌شود که بعد از گذشت فرصتی، پاسخ مرد در صورت منفی بودن، به عدم پی‌گیری است و در صورت مثبت بودن و پذیرفتن مورد، پاسخ به پی‌گیری و پرسش مجدد است. در این حال، اگر پاسخ زن منفی باشد که هیچ، و اگر مثبت باشد، قرار ترتیب مجلسی جهت ارائه‌ی شرایط عملی و اتخاذ تصمیم برای تحصیل مبادی

ازدواج پیش‌بینی می‌شود که اگر در این خلال مشکلی پیش نیاید، امر ازدواج پی‌گیری می‌شود. بنابراین، نباید تحقیق و تفحص عمومی و بیرونی را - که از مبادی خواستگاری است - خواستگاری پنداشت؛ همان‌طور که نباید زمینه‌های اصلی تحقق ازدواج را - که (۲۹۲) نتیجه‌ی خواستگاری است - خواستگاری دانست. خواستگاری، تنها با ورود به اصل اقدام به معارفه‌ی حضوری - مباحثی و ابراز خواسته شروع شده و با اطمینان و تصمیم به تشکیل یا عدم تشکیل چنین وصلتی پایان می‌یابد. پس اگر این سخن پیش‌آید که هر یک از مراحل چه اسمی دارد و کدام یک را خواستگاری می‌گویند، باید گفت: جست و جوی عمومی و بیرونی جهت تحقیق، مقدمه‌ی خواستگاری است - نه اصل خواستگاری - و معارفه‌ی حضوری و ورود به بحث و ابراز خواسته را خواستگاری گویند. بنابراین، خواستگاری از هنگامی شروع می‌شود که به‌طور رسمی از خانواده‌ی طرف، اجازه‌ی ورود به خانه و معارفه‌ی حضوری و ابراز خواسته، درخواست می‌شود که گاهی این درخواست اجازه با نوعی پنهان‌کاری همراه می‌باشد. برداشت‌های نارسا در این جا به منظور تصحیح برداشت‌های نادرست از خواستگاری - که در کتاب‌ها و عرف جامعه مطرح است - شواهدی را ذکر می‌کنیم تا ابتدا به قوت و با انصاف تمام از این موارد یاد کرده باشیم، آن‌گاه با نقد آن معنای صحیح خواستگاری را در پایان به خوبی بیان نماییم. غالب برداشت عمومی از خواستگاری و عمل کرد مردم در مورد آن این است که پسر یا مردی از دختر یا زنی طلب ازدواج کند. گفته می‌شود که این امر به مقتضای طالب بودن مرد و مطلوب بودن زن باید از جانب مرد مطرح گردد و نباید از سوی زن صورت پذیرد؛ زیرا برخلاف سنت و طبیعت طالب و مطلوب بوده و به زیان زن است؛ هم‌چنان‌که گفته می‌شود ازدواج حضرت آدم و حوا هم این گونه بوده است: هنگامی که (۲۹۳) حضرت آدم «علیه‌السلام» دید که زن زیبارخ پری‌چهره‌ی گشاده‌رویی چون جناب حوا (س) نزدیک اوست، ناخودآگاه و بی‌محابا به او فرمود: «الَّتِي إِلَيَّ!»؛ پیش‌آ، پیش‌آ، و حضرت حوا هم در پاسخ گفت: «انت إِلَيَّ!»؛ تو به سوی من پیش‌بیا. (۱) هم‌چنین در این باره گفته می‌شود: زن هم‌چون گل و مرد مانند بلبل است، زن چون شمع و مرد پروانه است، مرد نیازمند است و طالب و زن نازدار است و مطلوب، و دیگر گفته‌هایی که در صدد بیان تمام آن‌ها نیستیم. اینک در این مقام آشکارا باید گفت: هیچ یک از این برداشت‌ها و مثال‌ها اساس محکم علمی و سند صحیح دینی ندارد و به هیچ وجه نمی‌تواند صحت یک سویه بودن و یا خواستن در خواستگاری را تأمین کند. برای روشن شدن این امر، موضوع طالب و مطلوب بودن مرد و زن را مورد کاوش قرار می‌دهیم: همان‌طور که پیش‌تر گفته شد زن و مرد هر دو طالبند و مطلوب، با این تفاوت که طلب مرد، ظهور و بروز بیش‌تری دارد و طلب زن با کتمان همراه است و در مقابل، مطلوبیت زن ظهور و بروز بیش‌تری دارد و مطلوب بودن مرد در نهاد زن در هاله‌ای از پنهان‌کاری ظریف و دل‌بری زنانه خودنمایی می‌کند؛ پس این‌طور نیست که مرد، تنها طالب زن باشد و مطلوب او نباشد و زن فقط مطلوب مرد بوده و طالب او نباشد؛ زیرا این دو عنوان از باب «تضایف» است و تضایف، تساوی در عنوان را همراه دارد، هر چند در جهت و حیثیت‌ها دارای تفاوت باشد. با این بیان می‌توان گفت: خواستگاری یک پیشنهاد ابتدایی برای ابراز یک خواسته است - نه طلب و درخواست ازدواج - و می‌تواند از جانب زن یا از سوی مرد صورت ۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲، ح ۱. والحدائق الناظره، ج ۲۳، ص ۴، باب نکاح، ح ۱. (۲۹۴) بگیرد؛ هر چند طالب و مطلوب بودن زن و مرد زمینه‌ی فاعلی و غرض‌نهایی در اقدام به امر خواستگاری باشد؛ پس چه زشت و بی‌اساس و مشکل‌ساز است که در فرهنگ بیمار جامعه‌ی ما این امر تنها باید از طرف مرد انجام یابد! به راستی چه اشکالی دارد که دختر یا زنی بتواند با اطمینان قلب و آرامش خاطر به پسر یا مردی پیشنهاد ازدواج دهد، بی‌آن‌که بگوییم: درخواستی صورت گرفته یا موجب ضعف و تحقیر او شده است؟ نغمه‌ی شوق و غزل عشق زن و مرد را نباید چون گل و بلبل یا شمع و پروانه دانست؛ زیرا گل به فریاد بلبل بی‌توجه و شمع هم قاتل و بلای جان پروانه‌ی غافل است؛ در حالی که زن و مرد، هر دو در طالب و مطلوب بودن و عرضه و تقاضا هم‌راهند و نسبت به یک‌دیگر توجه کامل داشته و عشق و دل‌بستگی با کمال معرفت و آگاهی‌شان را فرا گرفته است؛ اگر چه تفاوت‌های بسیاری در خصوصیت‌ها، حالات، زمینه‌ها، اغراض، شیوه‌ی ابراز و اهداف آن دو وجود دارد. حال اگر گفته شود: پس

چرا در جریان ازدواج آدم و حوا آدم پیش قدم شد، می‌گوییم: بنابراین نقل - اگر صحت و اعتباری داشته باشد - عمل حضرت آدم خواستگاری نبوده است؛ زیرا حضرت آدم، این پدر ناسوتی آدمیان، چشم گشوده و ناگاه می‌بیند زیبا رخی گندم‌گون، دل‌ربایی مست، مهوشی چهره نمایان و مه‌لقایی روی گشاده، یکه و تنها در مقابلش قرار گرفته و بی‌محابا و ناخود آگاه از سر خود باختگی و دور از توجه، غزل عشق می‌سراید که: «الئی الئی»؛ پیش آ، پیش آ! حضرت حوا این نجیب‌ترین زن هم - که پیش از آدم هیچ مردی روی او را ندیده و نامش را نشنیده و چشم و گوش هر محرم و نامحرمی از او خالی است - با طنزایی و دل‌ربایی، دل‌بری می‌کند و نغمه‌ی شوق سر می‌دهد و می‌فرماید: «انت الئی»؛ تو پیش (۲۹۵) من آی! که طلب و بی‌تابی در تو ظاهر است، اگر چه من مشتاق ترم؛ زیرا وجودم ظهور توست و نمودم نمادی از نمود توست و دیده‌ام جز به چهره‌ی مبارک تو گشوده نگردیده است، ولی به ظاهر مطلوبم، اگر چه به پنهان طالب‌تر. البته این خود بحث مهمی است و باید در مقام خود تبیین شود که عشق و دل‌بستگی زن به مرد بیش‌تر از دل‌بستگی مرد به زن است؛ چرا که دل زن نقشی جز چهره‌ی مرد نمی‌پذیرد و آن‌چه در دل معصومانه‌اش آید، تحقق نقش مرد خویش است؛ در حالی که مرد در دل، نقش‌های متفاوت می‌پذیرد، اگر چه دیده و دلش در نهایت به نقشی جز زن در طبیعت وابسته نیست. این یک حقیقت است که زن به ظاهر آرام است و در ظرف خلوت، اظهار فراوان دارد؛ زیرا به اقتضای طبیعت خود اهل کتمان است و اگر هم چنین اقتضایی نداشته باشد و پنهان‌کاری او به خاطر جو نامساعد ارباب و تهدید و مردسالاری در جوامع بسته باشد، باید گفت: باز هم بر اساس زمینه‌های عاطفی - روانی، زن کتمان بسیار دارد. مرد با آن که داعیه‌ی اظهار دارد و دارای ثبات بیش‌تری در تحقق قلمرو خواسته‌های خود می‌باشد، ولی در صورت توان و اقتدار و سلامت، ظرف اظهارش انحصار ندارد و می‌تواند ثبات در عین تعدد را در خود باز یابد. در هر حال، این دو دل و دیده به طور کامل و مداوم درگیر و گرفتار یک‌دیگرند. در حال و هوای آغاز خلقت، این آدم است که در ظاهر طالب است، در حالی که حوا طالب‌تر است، اگر چه خویشتن داری و وقارش بیش‌تر است، و همین حوا به سرعت می‌گوید: «انت الئی»؛ پس به خوبی روشن می‌شود که به‌طور اساسی جریان دیدار جناب آدم و حضرت حوا خواستگاری نبوده، بلکه دل‌باختگی و شوق و عشق و نمود و نماد یک حقیقت تکوینی است که تجاذب شوق و عشق را فعلیت بخشیده و بی‌آن که تحقیقی لازم داشته باشد، با عقد «الئی الئی» و «انت الئی» ازدواج را محقق ساخته است؛ از این رو میان آن دو بزرگ‌وار خواستگاری وجود نداشته است. البته ازدواج آن‌ها منحصر (۲۹۶) به فرد بوده و نقش دیگری در میان نبوده است تا تفحص و تحیر و تصمیمی در میان باشد؛ در حالی که خواستگاری، جبر، انحصار، الزام تکوینی و دیگر محدودیت‌ها را برای افراد ندارد، بلکه تنها یک پیشنهاد با آزادی عمل و تعدد فراوان در جهت طالب و مطلوب است؛ پس عمل این پدر و مادر آدمیان یک خواستگاری نبوده تا برای ما پیامد و الزام یک سویه بودن را داشته باشد؛ به‌طوری که دو سویه بودن آن اشکال عرفی یا دینی پیش آورد. در این جا پرداختن به این امر اهمیت دارد که ازدواج آدم و حوا گذشته از آن که بدون تحقیق و بررسی و خواستگاری بوده است، آیا عقد و الفاظ و صیغه‌ی عربی یا غیر عربی داشته یا تنها همین «الئی الئی» و «انت الئی» به هر زبانی که بوده صیغه‌ی عقد ازدواجشان بوده است و یا عقد آن دو بزرگ‌وار به گونه‌ی دیگری بوده که به ما نرسیده است؟ اگر همین جمله‌ی «الئی الئی» آهنگ عقد آن‌ها بوده است، در این صورت، نه تنها مسأله‌ی مهر در آن به چشم نمی‌خورد، بلکه بر خلاف صیغه‌ی عقدهای متداول در جامعه‌ی ما آن همه آب و تاب و شد و مد و پیاز داغ‌های رایج و بی‌مورد را هم هم‌راه نداشته است؛ هر چند ممکن است میان عقد آدم و حوا و نحوه‌ی عقد در دین مبین اسلام تفاوت وجود داشته باشد. به هر حال، این بحث بسیار مهمی است که در قسمت الفاظ عقد، تحت عنوان «معاطات» بدان خواهیم پرداخت. (۲۹۷) لطافت زن، آری! ضعف زن، هرگز! بر خلاف آن‌چه بعضی مطرح کرده‌اند، لطافت زن، ضعف جسمانی نیست و نیرومندی مرد منافاتی با طلب و تمنای او ندارد؛ زیرا زن، تجسم لطافت است و مظهر لطیف که در چهره‌ی کرشمه و ناز ظاهر می‌گردد و گرنه در پنهان، تنها مطلوب زن، همان مرد است و این جاست که لطافت لطیف، صلابت مردانه را می‌شکند و صلابت مرد، لطافت لطیف را از پای در می‌آورد،

اگرچه حریم شوق و عشق در این دو جلوه‌نامه‌ی الهی، بی‌صلابت و شکست جلوه‌گری می‌کند. پس این تفکر چه نادرست است که لطافت زن، ضعف جسمانی او به حساب آید و آن‌گاه صلابت مرد بر لطافت زن، برتر، قوی‌تر و کارآمدتر در نظر گرفته شود. حضرت حق، عالم را آفرید تا انسان مظهر کاملش باشد؛ شیطان را آفرید تا به نوعی سنگ محک ملائکه، جن و انسان باشد؛ و زن را آفرید تا چشم و چراغ آفرینش باشد. شیطان با آن که خود گم‌راه است، آبروی هر چه گم‌راه را بر باد می‌دهد و دمار از روزگار اهل دنیا درمی‌آورد. انسان سیطره و اقتدار هستی است و زن بی آن که هم‌چون مرد و شیطان باشد، سینه‌ی مرد را چاک چاک ساخته و صلابت مردانه‌ی هر مردی را شکسته و خرد می‌کند. اگر موسی یدبضا دارد، عیسی مرده زنده می‌کند و ابراهیم بت می‌شکند، زن هم مردشکن است و در این کارزار، جز در محدوده‌ی خوبان و مصاف با اولیای الهی، پیروز بوده است. این انسان است که گل سرسبد و نقطه‌ی پرگار آفرینش است و این شیطان است که وسوسه‌ی همگان را در سر می‌پروراند و این مرد است که دل سخت هر سنگی را شکسته و زهره‌ی هر شیری را آب کرده و در نهایت این زن است که مرد را چنان پاشکسته و کشته‌مرده‌ی خود ساخته که مگو و مپرس! (۲۹۸) ملاحظت زن، صلابت مرد را شکسته و لطافت زن، مرد را از وقار انداخته است. زن با نیش ابروان کمندش، کمر بند مردی را گشوده و با تیر مژگان، قلب هر مردی - جز اولیای الهی - را در وسعت سینه دریده و با غنچ و دلال و طنازی کنده‌ی او را کشیده و پشت او را آرام‌آرام به خاک کشیده و ابهت او را به راحتی بر خاک مالیده و چون خاک، خاکش کرده و چه بسیار که از خاک هم کم‌ترش ساخته است و با آن که دسته‌ای را هم به معراج کشانیده، شعله‌افزای تابوت آتش بسیاری هم بوده است. حق زن را آفرید تا مرد تنها نباشد، زن را آفرید که مرد شکن باشد، زن را آفرید تا سنگ صبور مرد باشد و زن را آفرید تا دام جان، بلای جان، جان جان و ظهور جمال جانان مرد باشد و در نهایت زن را آفرید تا دل مرد، زخم دل مرد و مرهم زخم‌های دل مرد باشد. رستم، هفت خان را طی کرد و عطار، هفت شهر را گذشت، ولی حضرت آدم در یک خان‌خانه‌ی دل هنوز بر زمین افتاده است؛ زیرا آن هفت خان بود و آن دگر هفت شهر و این دل، دلخانه‌ی زن. این زن بود که سینه‌ی سینه‌ی دل مرد را درید و شیره‌ی شیره‌ی جان او را مکید و آدم - این پدر آدمیان - را با صد نوا حیران خود ساخت. چه خام است آن که می‌گوید: زن ضعیف است و چه خام‌تر آن کس که گوید: زن، این ستر سینه‌ی آدمی، ضعیفه است! پس چه عالی بیانی است کلام حضرت حق در قرآن مجید که می‌فرماید: «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها؛ (۱) از نشانه‌های آفریدگار، حقیقت یک‌سان است که آرامش و حیات کام‌یابی انسان، در خود آن دو جلوه‌گر می‌شود و برای مرد، هم سنگی جز زن وجود ندارد.» ۱- روم/۲۱. (۲۹۹) اگرچه بر اساس قرآن کریم، هم انسان ضعیف است: «خلق الانسان ضعیفا» (۱) و هم کید شیطان ضعیف است: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» (۲) و کید کفار را هم خدا سست و ناتوان ساخته است: «ان الله موهن کید الکافرین»، (۳) ولی این زن است که کیدش عظیم و بزرگ است: «ان کیدک عظیم» (۴) آن حوریان مصری که نیش خنده بر زلیخا داشتند، تا یوسف را در میان می‌بیند، به ناگاه و ناخودآگاه دست خویش می‌برند. زلیخا او را به زندان می‌اندازد تا خود را تطهیر کند، ننگ و نامش می‌دهد تا به سر منزل مقصود رسد. هر کیدی در مقابل کید زن هیچ و هر ترفندی در برابر او کوچک است. اگرچه حق «والله خیر الماکرین» (۵) و «ان کیدی متین» (۶) سر می‌دهد، ولی این زن است که کید عظیم دارد. متانت کید حق در این است که کید زن را چنان عظیم و بزرگ قرار داده که هر مردی سر بردارد، به دار زن آویزانش سازد و دار و ندار و دیارش را بر باد دهد. این حق است که به حقیقت از کید زن آگاه است؛ چنان که یوسف می‌گوید: ۱- نساء/۲۸. ۲- نساء/۷۶. ۳- انفال/۱۸. ۴- یوسف/۲۸. ۵- آل عمران/۵۴. ۶- قلم/۴۵ و اعراف/۱۸۳. (۳۰۰) «ان ربی بکیدهن علیم»، (۱) و این آگاهی را به حق نسبت می‌دهد، نه خود، گرچه خود نیز بی‌خبر از کید آن‌ها نیست. پس حق خود کید می‌کند «کذلک کدنا لیوسف»، (۲) ابراهیم کید می‌کند «و تالله لا کیدن اصنامکم»، (۳) کفار کید می‌کنند «انهم یکیدون کیدا»، (۴) برادران یوسف کید می‌کنند «فیکیدوا لک کیدا»، (۵) شیطان کید می‌کند «ان کید الشیطان کان ضعیفا»، (۶) خائنان کید می‌کنند «ان الله لا یهدی کید الخائنین»، (۷) ساحر و فرعون کید می‌کنند، «انما صنعوا

کید ساحر» (۸) و ۱- یوسف/۵۰. ۲- یوسف/۷۶. ۳- انبیاء/۵۷. ۴- طارق/۱۵. ۵- یوسف/۵. ۶- نساء/۷۶. ۷- یوسف/۵۲. ۸- طه/۶۹. (۳۰۱) «ما کید فرعون الّا فی تباب» (۱) همه و همه کید می کنند، ولی در این میان تنها کید زن است که بزرگ و سترگ و عظیم است، گرچه کید خدا متین است که کید زن را آفرید. اگر خدا انسان را نمی آفرید، ملائکه، جن و شیطان، هیچ یک، به تکوین یا تشریح امتحان نمی شدند، و اگر شیطان و ابلیس نمی بود، موقعیت ملائکه و جن و در رأس همه، انسان مشخص نمی شد و اگر زن را نمی آفرید، مرد امتحان نمی شد. زن تنها در یک امتحان باید شرکت کند و آن مبارزه با شیطان است و مرد در دو مبارزه باید خود را بیازماید: زن و شیطان. با این تفاوت که کید شیطان از سوی حق ضعیف و ناتوان معرفی شده و کید زن به نصّ قرآن مجید، عظیم و بزرگ است. اگر خدا زن را نمی آفرید، مرد بیش از این ادعای خدایی می کرد؛ حال که زن را آفریده «انا ربکم الاعلی» (۲) سر می دهد! پس خدا زن را آفرید که کفر و شرک کم تر گریبان گیر مرد شود. حق زن را آفرید تا مرد را بر سر جایش بنشانند، به زانویش کشد و به خاکش اندازد، جامه اش را بر تن درد، چاک چاکش سازد و کنارش اندازد تا نهاد آرام و پرتپش او را به نغمه‌ی «سَبَّوحٌ قَدَّوْسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (۳) وا دارد. پس باید عاقلانه فکر کرد و معقول اندیشید و صلابت مردی را بهانه‌ی ضعف زن قرار نداد و هر یک را در میدان خود به صنع لطیف و لطف حکیم، از حق دید و در زندگی مشترک از ظلم و ستم و انگیزه‌های شخصی، مزاجی، گروهی، قومی و سنتی پرهیز داشت. آری، نباید ظاهر معصومانه‌ی زن و روح لطیف و اندام ظریف او را ضعیف پنداشت و موقعیت او را در ظرف هستی شریفش نادیده گرفت. زن ضعیف ۱- غافر/۳۷. ۲- «سخن فرعون است: من بزرگ‌ترین خدای شما هستم»؛ نازعات/۲۴. ۳- «پروردگار ما و ملایک و روح از هر نقص و کاستی مصون است.» بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۴، ح ۶۶. (۳۰۲) نیست؛ نه روحش و نه جسمش؛ اگرچه مرد، قوی و با صلابت است، ولی به هر حال نباید موقعیت‌های این دو را بی مورد و بدون در نظر داشتن خصوصیت‌ها با یکدیگر مقایسه نمود. (۳۰۳) خواستگاری و سرشکستگی زن (!) عده‌ای گفته‌اند: بر خلاف حیثیت و حرمت زن است که به دنبال مرد به راه افتد و از او درخواست ازدواج کند و چنین طلبی از سوی او، تحقیر، خواری و شکستش را در پی دارد؛ به طوری که اگر خواستگاری او مورد قبول مرد واقع شود، در طول زندگی زناشویی، موجب تحقیر و سرشکستگی اش می گردد؛ زیرا ممکن است مرد در آینده به کوچک‌ترین بهانه بگوید: این تو بودی که دنبال من به راه افتادی و من از سر ترخم، سادگی و یا اشتباه تو را به همسری برگزیدم. از سوی دیگر، اگر مرد درخواست زن را رد کند، به علت روح لطیف و عاطفه و احساس قوی زن، پریشانی و آشفتگی او را فرا خواهد گرفت که جبران آن کار آسانی نیست؛ پس چرا زن خود با خواستگاری از مرد زمینه‌ی این نابسامانی‌ها را فراهم سازد؟ باید گفت: این سخن گرچه به ظاهر فریبنده است، ولی خواستگاری چنین عارضه‌ای ندارد، مگر بر اساس برداشت‌های نادرست از آن که همان معنای طلب و واگذاری زن در اختیار مرد باشد؛ نه صرف پیشنهاد. وقتی خواستگاری یک پیشنهاد ابتدایی باشد - که هست - دیگر نه تحقیر است، نه بی حرمتی و نه به دنبال افتادن و نه سخن از ترخم و سادگی و یا خطا و اشتباه پیش می آید؛ زیرا خواستگاری تنها طرح و پیشنهاد است و اساس آن بر تحقیق و آگاه سازی یکدیگر است؛ چه از جانب زن باشد یا از سوی مرد. اما این حرف که: «مرد تحمّل شنیدن پاسخ ردّ زن را دارد، ولی زن تحمّل جواب ردّ مرد را ندارد، در نتیجه، تنها مرد باید به خواستگاری زن برود» سخن بی اساسی است؛ چراکه خواسته‌ی دل هر دختر و زنی آزادی، رهایی و شور و عشق است که در گرو معنای صحیح خواستگاری است. به راستی چگونه می شود دختر یا زنی خود را از آن شوق و عشق خدادادی محروم کند و به جای این که خود به دنبال مطلوب خویش برود (۳۰۴) و از مرد شایسته و دلخواهش خواستگاری کند، در کنج خانه بماند و زانوی غم بغل گیرد و چشم به در دوزد که کدام مرد در خانه اش را خواهد زد و آن گاه تحت هر شرایطی - دلخواه و غیر دلخواه - به ازدواج با او تن دهد و یا عمر خود تباہ سازد و محروم از همه‌ی مواهب الهی، پریشانی جان فرسای کنج خانه را به خود روا دارد. باید دید کدام یک از این دو پریشانی دردناک تر و جبران ناپذیرتر است: شنیدن پاسخ رد از جانب مرد یا تحمّل یک عمر پشیمانی زندگی با مرد غیر دلخواه؟ آخر چگونه است که

زن در خانه مانده‌ای تحمل پاسخ ردّ مردی را نداشته باشد، در حالی که مردهای متعدّدی برای خواستگاری به خانه‌ی او آمده، او را دیده و به دل‌مشغولی گرفتار ساخته‌اند و آن گاه به راحتی برگشته و جواب رد داده و می‌روند! مگر این خود، جواب رد نیست؟ گریز مرد از صحنه اگر گفته شود: عدم اقدام مرد برای ازدواج پس از خواستگاری، جواب رد به زن محسوب نمی‌شود؛ زیرا زن درخواستی از مرد نکرده تا جواب ردّی بشنود، بلکه ردّ مرد در واقع پاسخی است که به درخواست خود داده است و زن در این امر هیچ نقشی نداشته تا جواب ردّی داشته باشد، در پاسخ باید گفت: در مرحله‌ی دوم طلب - که خواستگاری و ابراز خواسته است و درخواستی در میان نیست - ظرف طلب مرد پیش می‌آید و این طلب هنگامی تحقق می‌یابد که زن خود را در معرض دید او قرار دهد تا وی بتواند پا پیش گذارد و تصمیم بگیرد و همین عرضه، خود ابراز خواسته‌ی زن است و او، چون مرد، در تحقق این امر نقش متقابل دارد و جواب ردّ مرد به‌طور طبیعی متوجه او خواهند بود. البته این برداشت که: «زن هیچ نقش ابتدایی در ابراز خواسته‌ی خود ندارد»، مشکل (۳۰۵) خواستگاری موجود در جامعه‌ی ماست که موجب ناهنجاری‌های بسیاری شده است. به راستی چرا باید زن در امر خواستگاری هیچ نقش نخستین و دل‌خواه نداشته باشد؟ آری، در وضعیت کنونی جامعه‌ی ما زن در خواستگاری نقشی کم‌رنگ و غیرابتدایی دارد، در حالی که آن چه مهم و لازم است، نقش صریح و ابتدایی است؛ همان نقش مهمی که فرهنگ غلط جامعه، زن را از آن محروم ساخته است. بنابراین که خواستگاری طلب باشد و باید از سوی مرد صورت پذیرد، در واقع گریز مرد از صحنه به‌طور آشکار و پنهان، با پاسخ رد و گاه هم بی‌پاسخ، ردّ مرد به خود نیست، بلکه ردّ او به زن است؛ زنی که خود را در معرض دید مرد و رد و قبول او قرار داده است. و در این حال چه فرقی می‌کند که مرد طلب کرده باشد و زن رد کند یا زن طلب نماید و مرد رد کند؟ زیرا در هر صورت، این زن است که متعلق طلب قرار گرفته و مورد رد و قبول واقع می‌شود؛ در حالی که بر اساس معنای صحیح خواستگاری، گفته شد عدم پذیرش هر یک از زن و مرد در مقابل در مقابل طلب و درخواست نیست، بلکه پاسخ منفی نسبت به ابراز خواسته می‌باشد که بر اساس خواستگاری صحیح در دو طرف وجود دارد. پس خواستگاری اگر بر اساس دو سویه و به دور از طلب و تنها به معنای ابراز خواسته باشد، هیچ گونه رد و تحقیری در میان نیست، ولی اگر به معنای طلب نفس زن و یک سویه باشد، جواب رد به هر نوعی معنا شود، تحقیر زن را در پی خواهد داشت. ممکن است دیگر بار اشکال شود: در صورت خواستگاری از سوی زن، حتّی بر فرض پاسخ قبول از جانب مرد نیز، زن سرشکسته می‌شود، چرا که باز ممکن است در آینده مرد بر زن منتّ گذارد که: تو ابتدا به سوی من آمدی و من از سر ترخّم تو را پذیرفتم. در پاسخ باید گفت: این طور نیست که زن سرشکسته و خرد شود؛ زیرا ردّ مرد در (۳۰۶) خواستگاری ردّ پیشنهاد است؛ نه ردّ طلب ازدواج تا این اشکال پیش آید؛ و در صورت قبول مرد با فرض پیشنهاد و معنای صحیح خواستگاری - که ظرف خواسته است؛ نه درخواست - دیگر ظرف منتّ گذاری باقی نمی‌ماند، مگر بر اساس فرهنگ بیمار جامعه که با فرض طلب مرد هم امکان منتّ گذاری وجود دارد و ممکن است در جایی که خواستگار مرد است و زن طلب او را می‌پذیرد، بعد از ازدواج، زن بگوید: من از سر ترخّم تو را پذیرفتم و گرنه من چنین و چنان بودم و تو لایق من نبود. بنابراین به‌طور کلی می‌توان گفت: اصل پیشنهاد و تحقیق و دوسویی بودن خواستگاری مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ به ویژه این که چنین پیشنهادی هیچ گاه بی‌تناسب و یا بدون زمینه‌ی آشنایی و تجاذب طبیعی رخ نمی‌دهد و همان‌طور که این امر از جانب مرد بر اساس تجاذب طبیعی میان او و زن دل‌خواهش صورت می‌پذیرد، از جانب زن نیز این گونه است و موانع، توهمات و مقاومت افراد جامعه در برابر این امر طبیعی و منطقی، به‌طور اساسی به لایه‌های ساختگی فراوان و محکم فرهنگ بیمار جامعه مرتبط می‌باشد. حرف‌های فردایی با این بیان، دیگر جایی برای این حرف هم نمی‌ماند که در صورت پیشنهاد زن، مرد پس از ازدواج بگوید: تو خودت به طرف من آمدی و من از سر ترخّم تو را پذیرفتم؛ زیرا چنین برداشت‌هایی بی‌اساس و تنها توهمات ذهن‌های بیمار است. هر گونه امر ناروایی، از قبیل: زخم زبان، منتّ گذاری، تکبر، خودنمایی و هر سخن و برخورد بی‌مورد دیگری ریشه در فرهنگ غلط جامعه دارد و ارتباطی به پیشنهاد ابتدایی از سوی زن ندارد؛ همان‌طور که در این فرهنگ

بیمار حتی اگر مرد هم چون امروز، خود به خواستگاری رود، باز هم این گونه حرف‌ها را گاه بر زبان می‌آورد؛ هم‌چنان که زن هم (۳۰۷) گاهی چنین می‌کند. آری، هیچ یک از این حرف‌های فردایی، ملاک درست علمی ندارد و خدشه‌ای بر دو سویه بودن خواستگاری وارد نمی‌کند و نمی‌شود فرهنگ امروز جامعه را فدای خیالات فردا ساخت. شاید گفته شود: هرچند این حرف‌ها ملاک صحیح ندارد، ولی به هر حال در جامعه‌ی ما می‌تواند مشکل آفرین باشد و چه بسا زندگی‌هایی از همین ناحیه ضربه پذیرد و با سختی و مشقت و دعوا و نزاع سپری گردد؛ همان طور که در بسیاری از خانواده‌ها - کم و بیش - چنین حرف‌ها و نابسامانی‌ها یافت می‌شود؛ پس وای به حال آن زمانی که پیشنهاد و خواستگاری از سوی زن باشد که دیگر حرف‌های فردایی دمار از روزگار زندگی زن در می‌آورد! در پاسخ به این سخن باید گفت: همان‌طور که گفته شد، تمام این حرف‌های فردایی، معلول فرهنگ بیمار جامعه است و گرنه چرا در جامعه‌ی امروز - که مرد خواستگار است - باز هم چنین ماجراهایی وجود دارد. بنابراین باید فرهنگ اجتماعی ما تحوّل یابد که یکی از زمینه‌های این دگرگونی و سالم‌سازی جا افتادن همین امر دوسویی بودن خواستگاری است. پس تمام این حرف‌های فردایی، چه خیالات واهی ذهن‌های بیمار باشد و چه واقعیت‌های تلخ اجتماعی، باید از میان رخت بر بندد که تحقق آن در گرو کوشش فراوان صاحبان اندیشه و قدرت است. تمام واژه‌های بیمارگونه از قبیل منت، تمسخر و بیهوده‌گویی، معلول ذهنیت‌های افراد بیمار و علیل است، و گرنه با هم‌راهی و هم‌دلی زن و مرد در تمام زوایای زندگی و موقعیت‌های مشخص اجتماعی جایی برای این حرف‌های فردایی باقی نمی‌ماند؛ چرا که آگاهی و بصیرت، همه‌ی کاستی‌ها را در این زمینه هموار می‌سازد و در این صورت تفاوتی نمی‌کند که پیشنهاد از جانب مرد باشد یا زن. (۳۰۸) پس باید به روشنی گفت: به‌طور کلی صحیح نیست که دختر هم‌چون مفلوک و امانده‌ای در ندامت‌گاه زندگی یا در حبس خانگی پدری بنشیند تا چه بسا روزی فردی بیاید و شاید او را پسند کند و بعد از رد و قبول‌های متعدّد این و آن بالا-خره مقبول افتد و به خانگی بخت رود! این روش خواستگاری ریشه در خانه‌نشینی زن دارد. به راستی از پدر و مادر این زن در خانه مانده و دختر به چله نشسته که مظلومانه به تماشای رد و قبول این و آن می‌نشیند، چه کاری در جهت ازدواج مطلوب او ساخته است! دختر عزیز است، ولی... هنگامی که گفته می‌شود: «دختر در خانه مانده» و یا «حبس خانگی پدری» به این معنا نیست که دختر، عزیز پدر و مادرش نمی‌باشد؛ زیرا فرزند عزیز است، حتی اگر معلول، مفلوک و بیمار باشد؛ چه رسد به دختر که کریمه‌ی الهی، محبوبه‌ی پدر و مادر و میوه‌ی شیرین چشم و دل آن‌ها است. با این حال، هنگامی که فصل ازدواج دختر می‌گذرد، اگر خود بدون هیچ اقدام و جست‌وجویی در خانه بنشیند و پدر و مادر را هم به آتش نگرانی و پریشانی بسوزاند، دیگر آن خانه، حبس خانگی او می‌شود، هرچند که جگر گوشه و دل‌بند پدر و مادر هم باشد؛ زیرا این عزّت، آن ذلّت نیاز را جبران نمی‌کند. دختر شوهر می‌خواهد و هیچ‌گاه مهربانی پدر و مادر جای‌گزین آن نمی‌شود. در واقع دختران و زنان و پدران و مادران، همه و همه، به آتش این موضع انفعالی و سنت غلط خانه‌نشینی زن می‌سوزند و می‌سازند. امروزه اگرچه کم و بیش دختران جامعه‌ی ما از خانه بیرون می‌روند، ولی تزلزل فرهنگ اجتماع و مشکلات بنیادین جامعه موجب افزایش سن ازدواج شده است. ممکن است این سخن پیش آید که: فرهنگ پنهان‌سازی یا ناآگاهی عمومی از یک‌دیگر مربوط به گذشته بوده؛ نه امروز که نیمی از افراد جامعه‌ی جوان ما دخترانی (۳۰۹) هستند که سراسر محیط بیرون از منزل را احاطه کرده و شناسایی کامل آن‌ها مانند پسران به راحتی ممکن است؛ پس امروزه دیگر این مشکل حل شده و در امر شناسایی به رمل و اسطربلاب نیازی نیست و جای نگرانی از خانه‌نشینی و موضع انفعالی دختران و زنان وجود ندارد. در جواب باید گفت: آری، گرچه امروزه خانه‌نشینی و محدودیت دختران نسبت به گذشته کم‌تر و زمینه‌ی آشنایی بیش‌تر است، ولی این آشنایی بسیار سطحی و عمومی است؛ به‌طوری که با گسترش جامعه، شناخت خاصی که در امر وصلت ضروری است، هرگز حاصل نمی‌شود. در گذشته با توجه به محدودیت محیط، شناخت افراد میسر و آسان‌تر بود، ولی امروزه زمینه‌ی این شناخت کم‌تر به چشم می‌خورد. پس با گسترش جامعه، این مقدار بیرون روی دختران تفاوتی در مشکل شناخت کافی پسران و دختران از یک‌دیگر برای

تصمیم‌گیری در امر ازدواج ایجاد نمی‌کند. در گذشته اگرچه دختران کم‌تر چهره‌ی اجتماع را می‌دیدند، ولی محدودیت و کوچک بودن محیط، آشنایی و شناخت را آسان‌تر می‌ساخت، ولی امروز گسترش جامعه و تغییر و تحوّل و مهاجرت، شناخت متقابل را بسیار مشکل‌تر از سابق ساخته است؛ طرح پیشنهاد از سوی دختر و زن بسیار سالم‌تر و مناسب‌تر از انجام کردار غیرمتعارف، آرایش‌های ناموزون و... برای جلب نظر مرد است که متأسفانه امروز به خاطر غیرمعمول بودن این امر و مذموم شمردن آن توسط جامعه و مردم، به سمت خودنمایی بیش‌تر دختران و زنان در جامعه پیش می‌رویم؛ زیرا وقتی زبان از بیان قصد و نظر طبیعی دختر و زن، محروم بماند، این حق طبیعی از دست رفته‌ی زن به صورتی نادرست و به زیان خود زن و جامعه نمایان می‌گردد. از این رو باید راهی ارایه کرد تا این چالش اجتماعی به‌طور ریشه‌ای برطرف گردد. (۳۱۰) طلسم دختران را باید شکست اگر زن در جامعه، موقعیت صحیح اجتماعی خود را بازیافته و از موضع فعلی برخوردار باشد، کارهای مربوط به خود را دنبال کند و نسبت به جامعه و مردها تعاون و هم‌پاری صحیح اجتماعی را بیابد و روشن شود که موجودی است خانگی - اجتماعی - نه خانگی صرف یا در حدّ کارهای پایین و حاشیه‌ای جامعه - دیگر این ناهنجاری‌های اجتماعی پیش نخواهد آمد. در آن صورت لازم نیست که دختر در کنج خانه بنشیند تا مردی سراغش آید و خانه‌ی در بسته‌ای را که جز فامیل و آشنایان، کم‌تر کسی از درونش آگاه است، با رمل و اسطرلاب بیابد و با جفر و طلسمات باز سازد. آری، در جامعه‌ی بیمار ما پسران بسیاری به دنبال دختران شایسته و مناسبند، ولی آنان را نشناخته و نمی‌یابند؛ از این رو ناچارند با خجالت بسیار و به‌طور سزّی از بقال محلّه و قصاب سرگذر یا عالم مسجد پرس و جو کنند، ولی باز هم راه به جایی نبرده و آگاهی‌های لازم را به دست نمی‌آورند؛ زیرا متأسفانه خانه‌نشینی زن، این طلسم عفاف خیالی، بخت دختران را بسته و آنان را از موقعیت حقیقی خود دور ساخته است. اگر زن موقعیت اجتماعی معقول و متعارف هم‌راه با عفاف و پاک‌دامنی خود را بازیابد، به خوبی روشن می‌شود این حرف‌ها که: «زن نباید پیشنهاد ازدواج دهد و تنها مرد می‌تواند خواستگار باشد و زن تنها می‌تواند خود را واگذار کند» با هزار و یک دلیل بی‌اساس گل و بلبل اثبات نمی‌شود! جا دارد اندیش‌مندان جامعه و عموم مردم در چاره‌جویی این مشکلات بکوشند و به این حقیقت برسند که باید طلسم دختران دم بخت و یا بخت‌برگشته را شکست. آن زمان روشن خواهد شد که خواستگاری تنها یک پیشنهاد است؛ پیشنهادی که می‌تواند از جانب مرد باشد یا از سوی زن و یا به واسطه‌ی فرد دیگری از خویشان، دوستان و آشنایان؛ بی‌آن که هیچ تحقیر و شکستی در میان باشد و یا دختر در خانه بماند (۳۱۱) و آرزوی گشایش بخت خویش را تنها از حضرت قتیاح داشته باشد و خود نقش و تحرّکی در این گشایش به عمل نیاورد. امّا اکنون دختران جامعه‌ی ما تنها در حدّ یک کالای مصرفی آماده‌ی عرضه می‌باشند؛ آن هم نه چون عرضه‌ی میوه که زمینه‌ی آشکار دارد، بلکه عرضه‌ای پنهانی و خیالی، به این صورت که فردی به‌طور تصادفی یا به‌گونه‌ای مرموز و سزّی به دختری توجّه پیدا کرده، بیاید و بیسندد یا رد کند و برود؛ زیرا زن و مرد در این انتخاب زمینه‌ی آشنایی و شناخت حضوری چندانی نداشته‌اند. در این نوع انتخاب، مرد از گزینش بی‌حضور و رؤیت و زن از پذیرش ناچار نسبت به این پیشنهاد ناپخته و بی‌مقدمه رنج می‌کشند؛ چون معلوم نیست که چه می‌شود و چه نمی‌شود. مرد رنج می‌کشد؛ زیرا آشنایی کاملی با دختر متناسب با خود ندارد؛ و دختر نگران است؛ چون نه تنها با پسر آشنایی کامل ندارد، بلکه هیچ‌گونه اقتداری در زمینه‌ی انتخاب دارا نیست. او تنها مضطرب است که خواستگار را بپذیرد یا رد کند؛ زیرا پس از این معلوم نیست که فردی دیگر زنگ خانه‌ی بخت او را به زودی به صدا درآورد و اگر هم ناشناخته‌ای دیگر به اقبال او رو کند، معلوم نیست بهتر از فرد پیشین باشد و... خواستگاری قدیم و جدید در این جا ممکن است گفته شود: بر اساس سیره‌ی جاری و تجربه‌ی عملی در جامعه، همواره شناخت دختران و امر خواستگاری یا تحقیق و آگاهی از یک‌دیگر توسط افراد فامیل و آشنایان، دوستان و همسایگان پی‌گیری می‌شده و کافی هم بوده است؛ به خصوص در جامعه‌ی امروز ما که رفت و آمد و معاشرت‌های خانوادگی و حضور در صحنه‌های اجتماعی، از مدرسه تا دانشگاه و دیگر مراکز خصوصی و عمومی، جایی برای عدم شناخت و آگاهی در هیچ زمینه‌ای باقی نمی‌گذارد و به راحتی (۳۱۲)

می توان تمام زمینه های لازم را دنبال نمود و دیگر نیازی به طلسم ها و آفاق و اوراد و جفر و رمل و اسطرلاب نیست! در پاسخ این برداشت باید گفت: اگرچه چنین سیره ای در جامعه وجود دارد و همگان نیاز خود را در امر شناسایی جهت ازدواج از همین راه تأمین می کنند، ولی مسأله ی مهم این جاست که با گسترش جامعه و افزایش مهاجرت و تشّت و نقل و انتقال عمومی با تمام شتاب و تپش، این روش در جهت شناسایی و انتخاب فرد مناسب و دل خواه به طور دقیق و به روش تحقیقی کافی نیست؛ زیرا اگرچه دختر و پسر به جهت مدرسه و دانشگاه یا دیگر مشاغل خصوصی و عمومی از خانه بیرون می آیند و زمینه ی شناخت اجمالی به راحتی فراهم می شود، ولی با این همه، زن در جامعه حضور فعّال و ملموس ندارد. جمعیتی از دختران در مدرسه، ورزشگاه، کارگاه، نماز جمعه، راه پیمایی و... مشاهده می شوند، ولی به طور گسترده و همه جانبه در جامعه حضور ندارند و موارد برخورد و زمینه های کاری و عملی در تمام زوایا موجود نیست تا افراد با دیدی باز یکدیگر را در صحنه ی عمل و برخورد اجتماعی بیابند و از ساختار شخصیتی و موقعیت عملی یکدیگر آگاه گردند. معاشرت های فامیلی و ارتباط با آشنایان و همسایگان نیز تمامی، حالت بومی دارد و پاسخ گوی جامعه ی گسترده و مهاجر نیست. آری، در جامعه ی دیروز ما که چه بسا افرادی پس از صد سال هم از روستایشان بیرون نیامده و نمی دانستند که جز ده پایین و بالا جای دیگری هم وجود دارد، ممکن بود آشنایان، فامیل و همسایگان در این امر مؤثر باشند، ولی در جامعه ی امروز که گاه همسایه همسایه را نمی شناسد و مردم هر شهر و محله ای کم و بیش در جابه جایی و کوچ دایمند، دیگر نمی توان این روش های محدود را در شناخت و آشنایی کافی دانست و امر تحقیق و شناخت متقابل دختر و پسر را به تقدیر واگذار نمود. (۳۱۳) مهربانی؛ طرحی نو چیزی که قابل انکار نیست و نسبت به دیروز جای خرسندی دارد، حضور بیش تر دختران امروز ما در جامعه است، ولی باید باور داشت که این نوع و مقدار از حضور کافی نیست. زمانی جامعه ی ما می تواند شناخت و گشایش مشکلات خود را در زمینه ی امور مربوط به ازدواج باز یابد که زن در صحنه ی اجتماع در تمام مراکز و کارهای متناسب با خود - با رعایت عفاف و کفاف کامل و به طور پاره وقت - وارد شده و جامعه ی دینی نیز با تفاهم، هم یاری، آگاهی و بینشی باز و برتر این موقعیت را ارج نهاده و بپذیرد. جامعه ی اسلامی باید به جایی برسد که زن و مرد در سایه ی دین و دیانت و با تمام آگاهی و شناخت بتوانند به راحتی در کنار یکدیگر وظایف خود را به خوبی و با رقابت سالم و در عین عفاف و طهارت انجام دهند. چرا که اگر بخواهیم پاکی و طهارت را با زور و تهدید یا پنهان سازی زنان و دختران از دید دیگران برقرار سازیم، نتیجه ای جز همین خانه نشینی زن و نابسامانی های اجتماعی و فرهنگی نخواهد داشت؛ هر چند دختر و زن به مدرسه و دانشگاه هم بروند. برای همیشه نمی شود با گوشه گیری و پنهان سازی و کنار گذاری دختران و زنان اصلاح ساختار و امور اجتماعی یک جامعه ی جوان را پی گیری کرد. جامعه ای که در نهاد ناخود آگاه بسیاری از افراد آن بر اثر همین پنهان سازی و کتمان واقعیت ها، حرص و ولع و آز و حسرت ریشه دوانیده، هرگز زمینه های صلاح و تقوا را به طور حقیقی نخواهد یافت. باید در تمام سطوح جامعه - از مردم و دولت و نظام - به جای پنهان کاری، واقع گرایی، به جای تهدید، تربیت و به جای ضرب و زور، مهربانی جای گزین نمود تا جامعه ی جوان ما به جای اطاعت، لج بازی و به جای تقوا، ظاهر سازی و به جای عفت، (۳۱۴) دین گریزی را پیشه ی خود نسازد. باشد تا آگاهی مردم و به ویژه جوانان، زمینه ی باز گشایی نسبت به حیات و همت در تمام زوایای زندگی را داشته باشند و شکوفایی در جهت معرفت، صفا، صداقت، خوبی ها، دین داری، عزّت و عظمت هم راه با تلاش و کوشش بی گیرند و کام یابی در جهات مادی و معنوی را به طور کامل باز یابند و همگان در جهت فراهم آمدن چنین فضایی با تعادل و آرامش هم راه با سرعت و شتاب گام بردارند. به امید آن روز. عقد فضولی؛ آسان گیری دین به راستی چه بیگانگی و فاصله ای میان احکام و دستورهای دین مقدّس اسلام با اخلاق، منش و زندگی مسلمانی ما وجود دارد؛ به طوری که می بینیم اگر دختری به پسری پیشنهاد ازدواج بدهد، امری ناهنجار تلقی می شود، در حالی که فقه عمیق شیعه عقد فضولی را در ازدواج، هم چون هر عقد دیگری، صحیح می داند؛ بدین صورت که اگر فردی از فامیل و آشنایان یا هر کس دیگری دختری را از جانب خود به ازدواج پسری در

آورد یا دختری خویش را به عقد پسری درآورد و یا پسری از پیش خود دختری را به ازدواج خویش درآورد، در صورت اعلان رضایت بعدی از سوی طرف غایب عقد - دختر باشد یا پسر - عقد صحیح بوده و دیگر نیازی به عقد ازدواج مجدد نیست، تفاوت هم نمی‌کند این عقد نکاح میان پسر و دختری باشد یا زن و مردی یا زن و مردی نسبت به پسر و دختری این عقد را انجام دهند یا پسر و دختری نسبت به زن و مردی چنین عقد فضولی را تحقق بخشند. این آسان‌گیری و اهتمام به نزدیکان و اطرافیان حکایت از حمایت و حرمت گذاری شریعت نسبت به مؤمنان دارد و بی آن که تحمیلی بر افراد و تعدی به آنان پیش آید، اذن بعدی، هم چون اجازه‌ی پیشین و تصمیم مؤمنان نسبت به یک‌دیگر چون اراده و (۳۱۵) خواست فرد محسوب می‌شود. به راستی چه فاصله‌ی شگرفی میان ما و فرهنگ دیانت ماست! آری، با آن که بقای فرهنگ دینی ما بر سهل‌گیری در چنین اموری است و هیچ فقیهی هم با چنین حکمی مخالفت ندارد؛ اما حتی یک مورد از آن در جامعه‌ی ما تحقق نمی‌یابد و همین فقیه هم به آن عمل نمی‌کند. شایان ذکر است که در عقد فضولی، هم چون عقد عادی، رعایت تمام شرایط و خصوصیات لازم است و این عقد به معنای کنار گذاشتن شرایط و تناسب آداب و رسوم نیست. دختران جامعه‌ی ما دختران ما در گذشته‌ی نه چندان دور بر اثر بیماری‌های بسیار جامعه، از حق حضور در محافل و مجامع و حتی مساجد و مجالس روضه و مهمانی محروم بوده‌اند؛ زیرا مردم اعتقاد داشتند که دیده شدن دختر در اجتماع و حتی رفتن او به چنین مکان‌های مناسب و مقدس خلاف عفت و نجابت اوست. دختر مذهبی و محجبه باید در خانه بنشیند و نمازش را در صندوق خانه‌ی پدرش بخواند و گرنه از حریم عفاف دور گشته و مردم می‌پندارند که او به دنبال یافتن شوهر، به مسجد و مجلس می‌رود(!) آخر این چه پنداری است که مردم مسلمان گرفتار آن شده‌اند! راستی چه ایرادی دارد که دختر در پی پیدایش حیات مشترک آینده‌ی خود باشد؛ همان طور که پسران چنین حقی دارند و به دنبال آنند؟ واقعا این چه افکار بسته و خشک و پوسیده‌ای است که جامعه و مردم ما را بیمار ساخته و آثار زیان‌بار آن هنوز هم گریبان‌گیر جامعه است. باری، این همان بیماری و زخم آلوده و خطرناکی است که چون مزمن شود و عفونی گردد، عفت را مورد خدشه و (۳۱۶) خطر و حمله قرار می‌دهد و ریشه‌ی عفاف را می‌خشکاند تا جایی که امروزه دیگر حفظ و مهار آن بیماری در حد متعارف هم آسان نیست؛ چرا که سختی تحمل این نوع محدودیت‌ها موجب گریز از آن و پشت‌پا زدن به هر متانت و عفافی خواهد گردید. دخترانی که تا دیروز در درون خانه‌های امن به دغدغه‌ی خاطر مشغول بودند، امروزه فراریان و فرزندان خیابانی‌اند و با آن که به هر بلا و شومی تن می‌دهند، حاضر نیستند به زندگی بسته‌ی پیشین خود بازگردند. البته روشن است که تمام این گونه گریز و ستیزها، ریشه در مشکلات نظری و عملی جامعه و افراد دارد و نجات و رهایی از تمامی این پیرایه‌های سنتی و یا به ظاهر دینی در گرو ره‌گشایی و بهره‌گیری از زمینه‌های فرهنگ پویا و بی‌پیرایه‌ی دینی به‌طور کاربردی دارد که باید در این راستا به جهت براندازی تمام این پیرایه‌ها، کجی‌ها و کاستی‌ها کوشید. آری، بر اساس فرهنگ پیراسته‌ی دینی، هر چند با توجه به ظهور طلب در مرد و مطلوبیت در زن، خواستگاری از طرف مرد گواراتر است، ولی این طور نیست که پیشنهاد زن و خواستگاری او از مرد منافاتی با عفاف، عزت، شخصیت و حرمت او داشته باشد. خواستگاری دختر از پسر؛ چرا نه؟ هنگامی که جامعه با هم‌یاری تمام افراد - از زن و مرد - اداره شود و زن در سمت‌های مناسب اجتماعی خود قرار گیرد، آن گاه با معاشرت‌های معقول، ارتباط‌های مناسب کاری و اجتماعی، محفل‌های دینی و مجامع فرهنگی - سیاسی، به‌طور قهری و متعارف، شناخت زن و مرد از یک‌دیگر فراهم می‌شود، بی آن که مشکلی پیش آید و آسمان به زمین آید یا آیه‌ای در مقابل چنین کاری قیام کند و حدیثی فریاد «وادیناه!» سر دهد که: پیشنهاد دختری به جوانی برای آینده‌ی زندگی‌اش خلاف عفت و مروّت است (۳۱۷) و بی‌حرمتی زن را در پی دارد. چنان که در تاریخ آمده است، ازدواج پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» با حضرت خدیجه(س) با پیشنهاد ابتدایی از جانب حضرت خدیجه(س)، مادر حضرت زهرا(س) و نادره‌ی زنان عالم، بوده است و بنا به نقل «ابن هشام» ایشان خود علاقه به پیامبر و ازدواج با ایشان را اظهار و عرض کرد: «من به‌خاطر خلق و خوی تو حاضریم با تو ازدواج کنم.» چه ایشان خود اظهار کرده باشد یا پیامی فرستاده باشد، در هر صورت، خواستگاری از سوی

زنی هم چون خدیجه - که خواستگاران مشخص و بسیار و عمومی چون «ورقه» دانای عرب داشته - بسیار مهم است. از سوی دیگر، طرف این خواستگاری مردی است که حضرت ابوطالب «علیه السلام» در حضور بزرگان قریش و عموی حضرت خدیجه فرمود: «برادرزاده‌ی من با هر مردی از قریش مقایسه شود، بر او برتری دارد، اگرچه ثروتی نداشته باشد.» (۱) در نقلی دیگر، زنی خود را به پیامبر «صلی الله علیه و آله» عرضه کرده و طلب ازدواج می‌کند و خداوند هم در قرآن کریم چنین طلبی را تأیید می‌نماید که شرح این ماجرا به زودی در بحث آینده خواهد آمد. چنین خواسته‌ای در زن و مرد یک امر طبیعی و ندای فطرت است و غریزه و نهاد آدمی آن را به خوبی می‌یابد؛ گرچه طلب در زن به ناز و در مرد به نیاز جلوه می‌کند که نیاز مرد ناز است و ناز زن، خود یک نیاز می‌باشد. بنابراین، خواستگاری از جانب دختر امری بر خلاف آفرینش نیست و طرح آن آسمان را بر سر انسان و جامعه خراب نمی‌کند؛ همان طور که ازدواج - بر خلاف آنچه بعضی گفته‌اند - خرید وصال نیست و این وصال هم مال نیست تا لازم باشد که یکی از ۱- سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۴. (۳۱۸) دو طرف خریدار و دیگری فروشنده باشد؛ گرچه خواستگاری و ازدواج برای هر یک از زن و مرد انگیزه‌های آشکار و پنهان متفاوتی دارد. هم‌چنین باید دانست، بر خلاف آنچه برخی پنداشته‌اند، خواستگاری تکلیفی بر عهده‌ی مرد نیست - همان‌طور که اساساً تکلیف هم نیست - بلکه این امر خود، ظهور جلوه‌ی وصال، نمود انگیزه و اشتیاق خاطر و چهره‌ی ظهور عشق به مطلوب است. هر چند به سبب ابراز، امتیاز غالب در طلب، برای مرد باشد و زن با رضایت خویش آن را پذیرا شود، تفاوتی در جلای وجود و اظهار نمود ندارد. تمام چهره‌های صوری، نماد انگیزه‌های صادقانه‌ی دل است و منافاتی با حرمت و عفاف زن ندارد و ضرر و زیانی هم بر او وارد نمی‌سازد؛ زیرا پیشنهاد، تنها اعلام یک توجه است و الزام محدودیتی در آن نیست؛ چه زن و مرد پیشنهاد یک‌دیگر را بپذیرند و یا رد کنند. این پیشنهاد از جانب هر که باشد و پاسخ آن هر چه باشد، در هر حال، منافاتی با آزادی عمل و سلامت برخورد فرد ندارد و عناوین و پیش‌فرض‌هایی که در برخی کتاب‌ها به عنوان سند و دلیل آمده و ما به طور پنهان و آشکار از بیش‌تر آن‌ها یاد کردیم، تمامی بی‌اساس است و ملاک علمی و پشتوانه‌ی دینی ندارد؛ اگرچه دسته‌ای از سر عدم توجه یا تقلید و خوش باوری آن‌ها را دینی پندارند که البته در مجلدات تفصیلی - غیر از این دوره - هریک با پرگار علم و دلیل و به تفصیل بازشناسی خواهد شد. ره آورد عشق در یک دید وسیع‌تر، حتی زن و مرد می‌توانند خود را بر دیگری به طور مناسب و شرعی عرضه کنند یا واگذارند و صادقانه شوق و عشق خود را به معشوق بازگویند، بی آن که طمع و رنج یا خواری و ذلتی به میان آید؛ زیرا ممکن است چشمی ببیند و دلی از سر صدق گرفتار آید که در این صورت، کتمان‌ش سالوس و پنهان‌سازی‌اش ریاست. (۳۱۹) چه اشکالی دارد زن یا مردی خود را به محبوبی باز سپارد و صادقانه عشق خود را دنبال کرده و بی‌پیرایه دل در گرو دل‌دار گذارد؟ آیا عشق، این لقای مطهر، جرم است و آیا خواستن از سر صدق و صفا و به دور از طغیان و معصیت، گناه است؟ مگر خواسته‌ی دل اختیاری است و مگر دل، موجود بی‌عار و بی‌خیالی است که هر چه ببیند، از آن راحت درگذرد؟! این جاست که باید حرمت دل و حریم شریعت و مرز عفاف و پاکی محفوظ ماند و به بهانه‌ی یکی، دیگری نادیده گرفته نشود. اگر زنی از سر صدق با عفاف و پاکی و به دور از گناه و طغیان خود را به معشوقی ببخشد و هبه سازد، چه مشکلی پیش می‌آید؟ آسمان بر زمین می‌افتد، ملکوت به ناسوت می‌نشیند یا دلی آرام می‌گیرد؟! تمام عشق، صدق است و صدق، خود ظهور عشق است و عشق است که بر اساس صدق، طهارت و پاکی، ایمان و زهد را هم‌راه می‌آورد. هبه‌ای در عشق قرآن کریم - این نقشه‌ی حقیقی و نسخه‌ی عملی عالم و آدم - به خوبی همین امر را نسبت به پیامبر عنوان کرده و می‌فرماید: «و امرأه مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستکحها خالصه لک من دون المؤمنین؛ (۱) و زن مؤمنی که (از سر عشق) خویشتن را به پیامبر ببخشد و اگر پیامبر بخواهد (بی‌مهر و با هبه بر او حلال گردد) با او ازدواج هباتی کند که البته این حکم (ازدواج بی‌مهر و وصلت هبه‌ای) تنها برای توست؛ نه دیگر مؤمنان.» ۱- احزاب / ۵۰. (۳۲۰) در این جا برای این که بحث «ازدواج هبه‌ای» به خوبی روشن گردد، لازم است نسبت به این آیه و ماجرای آن خلاصه‌ای آورده شود. قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها النبی انا اخللنا لک ازواجک

اللّاتی اتیت اجورهنّ و ما ملکت یمینک ممّا آفأ اللّہ علیک و بنات عمّک و بنات عمّاتک و بنات خالک و بنات خالاتک اللّاتی هاجرن معک و امرأه مؤمنه ان وهبت نفسها للنّبی ان اراد النّبی ان یستنکحها خالصه لک من دون المؤمنین قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم و ما ملکت ایمانهم لکیلا یكون علیک حرّج و کان اللّہ غفورا رحیما؛ (۱) ای پیامبر! ما به طور رسمی و آشکارا اعلان می کنیم که چند دسته از زن‌ها را بر تو حلال کرده‌ایم: همسرانی که مهرشان را پرداخته‌ای، کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است، مالک آنان شده‌ای، دختر عموها، دختر عمه‌ها، دختر دایی‌ها و دختر خاله‌هایت که با تو به مدینه هجرت کردند و همین طور زن با ایمانی که خود را بی مهر و به عنوان هبه بر پیامبر ببخشد - چنانچه پیامبر بخواهد او را به همسری برگزیند - ولی چنین وصلت هبه‌ای و بی مهر تنها برای تو مجاز است؛ نه دیگر مؤمنان. ما خود می‌دانیم برای مؤمنان در مورد همسران و کنیزان نشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم و مصلحت، چه حکمی را بر آنها ایجاب می‌کند. این حکم هبه به خاطر آن است که مشکلی در جهت ادای رسالت برای تو پیش نیاید که خداوند آمرزنده و مهربان است.» از این آیه‌ی مبارکه استفاده می‌شود که هفت دسته از زن‌ها بر پیامبر حلال بوده و ازدواج ایشان با آنها تحت شرایط خاص مجاز گردیده است: یک. «ازواجک اللّاتی اتیت اجورهنّ»؛ زنانی که مهر آنها را پرداخت کرده‌ای؛ مراد از «اجر» همان مهر است و این قسم نکاح عادی به حساب می‌آید. ۱- همان. (۳۲۱) دو. «ما ملکت یمینک ممّا آفأ اللّہ علیک»؛ زن‌هایی که از باب غنائم، از طرف خداوند به تو عطا شده و تو مالک آنها گشته‌ای (هم چون زنان برجای مانده از کفار در جنگ). سه و چهار. دختر عموها و دختر عمه‌های پیامبر که از زنان قریشند. پنج و شش. دختر دایی‌ها و دختر خاله‌های آن حضرت که زن‌های «بنی زهره» اند و با ایشان مهاجرت کرده‌اند. هفت. زن مؤمنی که از سر عشق خود را به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» هبه نماید. این قسم، یک زن و آن هم بانویی مؤمن بوده که خود را بی مهر به پیامبر هبه کرد. چنان که در نقل آمده است، آن زن نزد پیامبر آمد و گفت: راضی‌ام خود را بی مهر به شما هبه نمایم. خداوند هم می‌فرماید: ما اعلان می‌کنیم که چنین هبه‌ای در عشق، اگر پیامبر بخواهد، جایز است و بدین سان خدا راضی، زن هم راضی و پیامبر هم راضی بوده است. باید دید که ناراضی کیست؟ اعتراض عایشه همان گونه که در روایت آمده، این خانمی که خود را هبه کرده به قولی «زینب بنت خزیمه امّ المساکین» یکی از زنان انصار بود که نزد پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» آمد و خود را بی مهر به آن حضرت بخشید. عایشه گفت: چه شده که زن‌ها بدون مهر خود را به پیامبر هبه می‌کنند؟! هنگامی که آیه نازل شد، عایشه به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» گفت: خدا هم در خواسته‌های تو تسریع می‌کند و امر دل خواه تو را محقق می‌سازد. پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» هم فرمود: اگر تو هم خدا را اطاعت کنی، در برآوردن خواسته‌هایت تسریع می‌کند. (۱) ۱- قیل: «هی زینب بنت خزیمه امّ المساکین امرأه من الانصار ائها لکما و هبت نفسها للنّبی» «صلی‌الله‌علیه‌وآله» قالت عائشه: ما بال النساء یبدلن انفسهن بلا مهر؟! فنزلت الایة فقالت عائشه: ما اری اللّہ تعالی الا- یسارع فی هواک فقال رسول اللّہ «صلی‌الله‌علیه‌وآله»: «وانک ان اطعت اللّہ یسارع فی ک؟ هواک»؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۴. (۳۲۲) شاید پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» عقده‌ی عایشه نسبت به بی‌اولاد بودنش را در نظر داشته است. معنای این روایت به بیان ما چنین است: اگر تو کینه‌ی خوبان به دل نداشته باشی و از سلامت نفس برخوردار بودی، خدا به تو هم فرزندی ارزانی می‌کرد پس بدان که بی‌فرزند بودن تو بی‌حکمت نیست. البته در ذیل آیه‌ی مذکور، در کتاب‌های تفسیر روایی به‌طور متفاوت، درباره‌ی مخالفت عایشه یا حفصه با چنین زنی که خود را به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» هبه کرده بود، با دو صورت فعل و به دو شکل مفرد و جمع «زَهْدَتْ» یا «زَهْدَتْنَ» آمده است: «انّه کان سبب نزولها (ای هذه الایة) انّ امرأه من الانصار اتت رسول اللّہ و قد تهیئت و تزینت فقالت: یا رسول اللّہ هل لک فی حاجه فقد وهبت نفسی لک؟ فقالت عائشه: قَبَحک اللّہ ما انهمک للرجال. فقال لها رسول اللّہ مه یا عائشه! فانها رغبت فی رسول اللّہ اذ زهدت فیه. ثم قال: رحمک اللّہ و رحمکم یا معاشر الانصار! نصرنی رجالکم و رغبت فیّ نسائکم ارجعی رحمک اللّہ انتظر امر اللّہ فانزل اللّہ «و امرأه مؤمنه ان وهبت نفسها للنّبی ان اراد النّبی ان یستنکحها خالصه لک من دون المؤمنین» فلا تحلّ الهبة الا لرسول اللّہ. (۱) در این نقل آمده است: «این زن انصاری خود را آرایش کرده و آشکارا

در حضور عایشه نزد پیامبر «صلی الله علیه و آله» آمد و بدون هیچ خجالت و نگرانی و با صراحت تمام گفت: ای پیامبر خدا! آیا به من نیازی دارید و مرا برای زناشویی بر می گزینید؟ و بی آن که منتظر پاسخ پیامبر بماند، گفت: من خود را به شما هبه می نمایم. عایشه با دیدن این ماجرا نگران شد و به زن پرخاش کرد و گفت: این چه درخواست و برخوردی است و ۱- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۳۱، ح ۱۱. (۳۲۳) چه چیزی علت این همه حرص تو به مردان شده است؟! پیامبر «صلی الله علیه و آله» از آن زن دفاع کرد و عایشه را محدود ساخت و فرمودند: ای عایشه! ساکت شو؛ این زن از سر ایمان و ارادت به پیامبر خدا دل بسته؛ در حالی که تو دل از من بُریده و بی مهری می کنی و آزارم می دهی. و سپس به زن فرمود: خدا تو را رحمت کند! خدا شما انصار را رحمت کند که مردهایتان مرا یاری کردند و زنهایتان مرا دوست دارند. ای زن! برو خدا تو را رحمت کند. در این باره من منتظر وحی الهی هستم.» پس از این ماجرا بود که این آیه نازل شد. البته همین بیان در تفسیر نورالثقلین با تفاوت در این فراز، «اذ زهدتنّ فیه» (۱) آمده است که آن زن مورد مذمت دسته‌ای از زن‌های پیامبر قرار می گیرد؛ (۲) همان‌طور که در (المیزان) نسبت به حفصه چنین بیانی آمده که به آن زن می گوید: «ما اقلّ حياءك و اجراءك و انهمك...» (۳) چقدر بی حیا و رودار و هوسران هستی...» که اح تمال صیغهی جمع مؤنث «اذ زهدتنّ فیه» را تقویت می کند. البته روایات فراوانی داریم که این گونه ازدواج‌های هبه‌ای مخصوص پیامبر بوده که بی مهر و بدون عقد و تنها با هبه‌ی زن و خواسته‌ی پیامبر محقق می گردد. احادیث متعددی در کتاب تفسیر «برهان» در این مورد آمده است و روایات سوم، نهم و یازدهم (۴) به این مطلب تصریح دارد. (۵) ۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۳. ۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۳. ۳- تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۶۴. ۴- به نقل از علی بن ابراهیم چنین آمده است: «انه كان سبب نزولها ان امرأه من الانصار انت رسول الله «صلی الله علیه و آله» و قد تهیئت و تزینت فقاتل یا رسول الله هل لك فی حاجة؟ فقد وهبت نفسی لك فقاتل عایشه قبحك الله ما انهمك للرجال؟ فقال لها رسول الله «صلی الله علیه و آله» مه یا عایشه فانها رغبت فی رسول الله «صلی الله علیه و آله» اذ زهدت فیه، ثم قال رحمك الله و رحمكم یا معاشر الانصار نصرنی رجالکم، و رغبت فی نساءکم ارجعی رحمك الله انتظر امر الله فانزل الله «و امرأه مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی ك؟ ان اراد النبی ان یستکحها خالصه لك من دون المؤمنین» فلا- تحل الهبه الا- لرسول الله «صلی الله علیه و آله». ۵- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۱. (۳۲۴) هفت نکته در آیه‌ی هبه در این جا درباره‌ی این آیه و بحث این هبه، گزیده‌ای تحت چند امر می آوریم: یک. آیه‌ی حلیت، اقسام هفت‌گانه‌ی زن‌ها را برای پیامبر حلال دانسته است: زنان دارای مهر، چون زنان قریش و غیر آن‌ها از مهاجر و انصار، و زن‌هایی که از انفال و غنایم بوده‌اند تا هبه‌ای در عشق. زنانی که از غنایم بوده‌اند، مانند: «ماریه‌ی قبطیه» مادر شایسته‌ی حضرت ابراهیم فرزند پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» که در کودکی از دنیا رفت و پیامبر را از داغش دل آزرده ساخت. از جمله زنانی که از انفال بوده‌اند، «صفیه» و «جویریّه» اند که این دو مملوک پیامبر بودند و بدون عقد بر آن حضرت حلال می شدند، ولی پیامبر به منظور فضیلت دادن به آن دو آن‌ها را آزاد ساخت و سپس با آنان ازدواج نمود. دو. این هبه از ویژگی‌های پیامبر بوده و برای دیگر مؤمنان نیست. چنان‌که در همین آیه می فرماید: «قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم و ما ملکت ازواجهم؛ (۱) محدودیت تعداد و مهر در نکاح برای مؤمنان و همین‌طور وسعت برای پیامبر از سر علم و آگاهی است تا پیامبر با دست باز دین و رسالت خود را دنبال نماید». سه. آنچه در این بحث اهمیت دارد، نکاح هبه‌ای است که بی مهر و عقد، ازدواج با آن تحقق می یابد؛ هم چون «ملک یمین» (کنیز) که بی مهر و نکاح، محرمت را پیش می آورد؛ پس راه محرمت در اسلام تنها به مهر یا عقد و یا الفاظ نیست و می شده که ۱- احزاب/ ۵۰. (۳۲۵) نکاح با راه‌های دیگر هم محقق شود و همان‌طور که خدا برای پیامبرش این هبه را جایز می شمارد، می شد که بر مؤمنان هم جایز بشمارد؛ اگرچه مصلحت در فعلیت تشریح این حکم نبوده که تشریح هم نگردیده است؛ چنان‌که نکاح ملک یمین بدون مهر و عقد هم برای پیامبر و هم برای مؤمنان جایز است. چهار. به خوبی از آیه استفاده می شود که اگر شریعت حکم هبه و بخشش در نکاح را هم چون هر هبه‌ی دیگری برای همه می پذیرفت، به طور قهری در جامعه نکاح هبه‌ای نیز واقع می شد؛ پس این‌طور نیست که اگر این حکم تشریح می شد، هبه‌ی زن -

حتی بدون مهر - امری محال یا اجباری می‌شد. البته نکاح هبه‌ای و بی‌مهر را خداوند تنها بر پیامبرش حلال کرده است؛ چنان که در ذیل همین آیه می‌فرماید: «خالصةً لك من دون المؤمنین؛ این حکم مخصوص پیامبر است و بس»؛ زیرا برای دیگران نکاح زن‌های آزاد بدون مهر صحیح نیست. البته بحث ما در عشق است و هبه‌ی با عقد و بی‌عقد، با مهر و بی‌مهر، چندان تفاوتی در عشق ندارد؛ به ویژه زمانی که قایلیم مهر می‌تواند تنها با یک ذکر معنوی - چون سبحان الله - یا یک شیء جزئی چون شاخه نباتی تأمین شود؛ چنان که در روایت آمده است: کم و زیاد بودن مهر مطرح نیست، اگرچه لباسی یا درهمی باشد. (۱) پس در نتیجه باید گفت: این که هر نکاحی مهر لازم دارد، یک حکم شرعی است و این که حلیت و ازدواج هبه‌ای برای غیر پیامبر وجود ندارد، سخن دیگری است، ولی در هر حال اشکالی ندارد که زنی پیش آید و به مردی بگوید: من به تو تمایل دارم و می‌خواهم از سر صدق خود را در اختیار تو بگذارم و زن شرعی‌ات شوم. البته باید ۱- ... «قلّ او کثر ولو ثوب او درهم و قال: یجزی الدرهم»؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹۱، ح ۱۷۹. (۳۲۶) عقدی هم صورت بگیرد و مهری هم - اگرچه اندک - تعیین گردد که این یک حکم شرعی است و نسبت به اصل خواسته‌ی زن مانعی ایجاد نمی‌کند؛ هم‌چنان که اگر مردی چنین خواسته‌ای را مطرح سازد، مشکلی پیش نمی‌آید. پنج. در این جا به این امر باید توجه داشت که چگونه حق در قرآن کریم برای نکاح، صیلب، آمیزش جنسی و زندگی زناشویی به‌طور صریح احکامی را بیان می‌کند و پیامبر هم چگونه در مقابل عایشه از این زن دفاع می‌کند و زن هم با چه صراحت و آمادگی، بی‌خجالت و سالوس و پنهان کاری خود را به ایشان عرضه می‌کند. چنین جامعه و مردمی با چنین موقعیت رهبری روشن است که پاکند و آزاد و البته حدود الهی نسبت به متخلف باید در چنین جامعه‌ای اجرا شود؛ لیکن جامعه‌ای که در آن کمبود کولاک می‌کند، سالوس و پنهان کاری امتیاز شمرده می‌شود، ناپاکی فراوان و اجرای حدود الهی بی‌اثر است و به تمسخر گرفته می‌شود، هرگز قابل مقایسه با آن جامعه‌ی سالم و باز نیست. شش. نتیجه‌ی این بحث آن است که به طور کلی خواستگاری زن از مرد اشکالی ندارد؛ همان طور که خواستگاری مرد از زن بی‌مانع است؛ اگرچه باید جهات عفاف و پاکی و مسایل و احکام شرعی به قوت رعایت شود. فراتر از خواستگاری، این که هبه و واگذاری زنی از سوی خود او از سر عشق و پاکی بی‌اشکال است؛ اگرچه باید محرّمیت ازدواج محقق گردد و مهر - هرچند اندک - در نظر گرفته شود. هفت. دل و نفس، روح و عشق و شور و مهر، قانون ندارد و قوانین یا احکام شرعی تنها طریق نیل به عشق را معین می‌کند. هر دلی حق دارد بخواهد و این حق ذاتی و فطری اوست؛ اگرچه باید زمینه، طرق و راه کارهای آن رعایت شود و در این ویژگی تفاوتی میان پیامبر و دیگران نیست. البته نسبت به احکام و موقعیت‌ها تفاوت وجود دارد که شریعت هر یک را به خوبی بیان نموده است. (۳۲۷) بنابراین، اگر زنی مؤمن، زیبا، خوب و شایسته خود را با مهری اندک به فردی دل‌خواه هبه کند، هیچ اشکالی ندارد و این زن، چه عاشقی فارغ و این ازدواج چه نیکو عشقی و چه شیرینی وصلت است! نه گناه است و نه بی‌حرمتی زن؛ نه ذلت است و نه تحقیر او و نه از سر ضعف و زشتی. آن چه گناه و تحقیر است، سالوس است و ریا، کمبود است و حسرت، حرمان است و نارسایی که امروزه در میان مسلمین با تمام موجودیت‌ها دمار از روزگار آلوده و پرهیزگار درآورده است. حق، برای سلامت پیامبرش، بی‌سالوس و ریا و به دور از کتمان و پنهان کاری چند دسته از زنان را به قدری که موجود بوده، بر آن حضرت حلال می‌سازد: از اعطایی حق گرفته تا هبه‌ی خلق و از با مهر تا بی‌مهر؛ چنان که در سوره‌ی احزاب هنگامی که خداوند به پیامبرش «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «یا ایها النبی انا احللنا لك ازواجك اللاتی آتیت اجورهن»؛ (۱) پیامبر! زن‌هایی که مهر آن‌ها را پرداختی، بر تو حلال کردیم. هفت دسته از زن‌ها را بر پیامبر حلال کرده و معرفی می‌نماید: زنانی که مهر آن‌ها را داده است، آنان که اعطای الهی بر آن‌ها تعلق گرفته است (هم‌چون زنان بر جای مانده از کفار در جنگ)، دختر عموها، دختر عمه‌ها، دختر دایی‌ها و دختر خاله‌ها، زنان قریش، زن‌هایی که با پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که از سر عشق خود را به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» هبه نماید. چنین خدای مهربان و آگاهی، با این روش، چنان بنده‌ای می‌سازد که در تشهد، هم‌راه توحید حق جلوه می‌کند و ربوبیت و عبودیت را به وحدت و

یکتایی محقق می‌سازد و نغمه عاشق سر می‌دهد. ۱- احزاب/۵۰. (۳۲۸) دیدی باز و امتی چنین بسته بسیاری از مصادیق طغیان، گناه، فحشا و ناهنجاری‌های اخلاقی، معلول کتمان، سالوس، ریا، کمبود و فقر مادی و معنوی افراد جامعه است. جامعه و مردمی که خواسته‌های خود را کتمان می‌کنند و به دروغ فریاد زهد و تقوا سر می‌دهند، هرگز طهارت و پاکی نداشته و سلامت و راستی نخواهند یافت. هنگامی که حسرت و کتمان نیاز، با هزار و یک دلیل آشکار و پنهان، قانون می‌شود، دیگر صفا و صداقت از میان مردم رخت بر می‌بندد. زمانی که پیشنهاد زنی با رعایت موازین شرع جرم شمرده شود و خلاف عفاف و پاکی باشد، آرامش خاطر و سلامت نفس افراد جامعه از بین خواهد رفت. این وضعیت رقت بار اُمّیتی است که خداوند برای پیامبر آن، این حدّ وسیع از کام‌یابی را حلال می‌سازد تا جایی که هبه‌ی زن را - حتی بدون پرداخت مهریه - بر تنها پیامبرش روا می‌دارد تا سختی و تنگی و حرجی برای آن حضرت پیش نیاید؛ چنان‌که در ذیل همین آیه می‌فرماید: «لکیلا یکون علیک حرج؛ (۱) حلال شمردن این چند دسته از زن‌ها بر تو برای آن است که حرج و سختی (یا حرمان و کتمانی) برای تو پیش نیاید.» چه جالب است که پیامبر بر خلاف شماری از دیگران، بی‌ریا و سالوس یا پنهان کاری و کتمان، بسیاری از این موارد ازدواج را تحقق می‌بخشد. آیا خدایی که به دنبال برداشتن سختی و دشواری از دوش پیامبرش می‌باشد، برای امت آن پیامبر، ریا و دشواری و حسرت و حرج و کتمان را تکلیف می‌کند؟ یا ریاضت بی‌مورد، رهبانیت و خود آزاری و امساک نامعقول را روا می‌دارد؟ حاشا و کلاً! به راستی چرا باید امت چنین پیامبر پویا و متمدنی درگیر انبوهی از حرمان و ۱- احزاب/۵۰. (۳۲۹) حسرت، فقر و کمبود یا سالوس و ریا گردند؟! با آن که نعمت و رحمت، از زن و مرد، در صحنه‌ی عرضه و تقاضا به وفور وجود دارد، ولی افسوس که جامعه‌ی اسلامی به جای کام‌یابی‌ها که صفای توحید و ولایت و چنگ لطف و دف عشق را به ارمغان می‌آورد، چنان وضعیتی پیدا کرده که با وجود وفور نعمت و رحمت، راه از بین بردن و تلف نمودن و تفویت و اسراف مواهب الهی را در پیش گرفته و هم‌چنان حسرت و حرمان دمار از دل پنهان افراد آن در آورده است. به راستی در جایی که خداوند هبه‌ی زن به دیگری را جایز می‌داند، چرا باید خواستگاری زن - که یک پیشنهاد ابتدایی است - ذلت و خواری جلوه کند! آیا به خاطر وجود این افکار خشک و پوسیده نیست که امروزه عفاف جامعه‌ی اسلامی در مخاطره‌ی جدی قرار گرفته است؟ امید است با تحوّل فرهنگ دینی و رواج آزاد اندیشی اسلامی، اسباب آسایش و آرامش حقیقی هم‌راه با صفا و عفاف دینی در جامعه‌ی اسلامی فراهم شود. باشد که علمای راستین و اندیش‌مندان مسلمان در جهت تبلور هر چه بیش‌تر واقعیت‌ها و حقایق دینی و برطرف سازی پیرایه‌های بی‌اساس بکوشند. (۳۳۰)

فصل دوم: نامزدی

پس از خواستگاری و پیش از عقد ازدواج، در میان بسیاری از اقوام و ملل، هم‌چون نقاطی از کشور ما، رسمی به نام «نامزدی» کم و بیش وجود دارد. نامزدی در واقع مرحله‌ی بعدی خواستگاری و بخش پیشین ازدواج است. پیش‌تر گفتیم: خواستگاری تنها یک پیشنهاد ابتدایی است که می‌تواند معلول آشنایی قبلی باشد. حال می‌گوییم: نامزدی یک تعهد عرفی و شرط ابتدایی است که هیچ الزام و تعهد و اثر شرعی را در بر ندارد؛ اگرچه در عرف تخلف بی‌مورد از آن ناپسند است و خلاف جوان‌مردی شمرده می‌شود و شایسته‌ی افراد وارسته نیست. نامزدی تنها یک گزینش ابتدایی، اقدام عرفی و الزام جدی نسبت به آینده‌ی زندگی مشترک است و خود به تنهایی محرمیت و دیگر آثار شرعی یا پیوند و هم‌بستگی قانونی را ایجاد نمی‌کند؛ هر چند علقه‌های عاطفی را به طور طبیعی در بر داشته باشد. دختر و پسر در زمان نامزدی باید هم‌چون دو آشنا با یک‌دیگر رفتار کنند و هیچ علقه یا زمینه‌ی جدی را در روابط عادی میان خود پدید نیاورند؛ هم‌چنین باید دو طرف نسبت به یک‌دیگر با احتیاط کامل رفتار نمایند تا گذشته از عدم ارتکاب روابط نامشروع، مشکلی، چون برخوردهای فیزیکی و عاطفی پیش نیاید؛ چنان‌که متأسفانه این امر در میان برخی از مردم وجود دارد که باید به طور جدی از آن پرهیز داشت و نباید شروع زندگی مشترک را با گناه و آلودگی هم‌راه ساخت. (۳۳۱)

شکست نامزدی واقعیت تلخ این است که در مواردی نامزدی به فرجام ازدواج منتهی نمی‌شود و پسر و دختر به این تصمیم نمی‌رسند. حال موضوعی که در موارد شکست نامزدی و تخلف از آن قابل اهمیت است، مسأله‌ی تبادل اشیا و جبران خسارت‌های پیش آمده است. در این باره به دو امر باید توجه داشت: یک. مسایل و احکام مالی هیچ ربطی به اصل نامزدی یا تخلف از آن ندارد. مصارف یا تبادلات مادی، در جهت احکام شرعی، مسأله‌ای غیر از امر نامزدی است. مسایل شرعی احکام خاص خود را دارد، در حالی که نامزدی هیچ تعهد، الزام و اثر خاص شرعی ندارد. دو. اشیای مبادله شده و خسارت‌هایی که با به هم خوردن نامزدی پیش می‌آید، در سه عنوان کلی خلاصه می‌شود: الف) مخارجی که در برگزاری مهمانی‌ها در مراسم نامزدی پیش می‌آید و یک مصرف معقول یا اسراف و تفویت مالی است که از سر رضایت در زمان انجام آن مراسم هزینه می‌شود. این گونه مصرف‌ها هیچ زمینه‌ی جبران و یا بازپس‌گیری به مثل یا قیمت ندارد؛ زیرا با میل و اختیار، بذل و بخشش شده یا تفویت گردیده است. ب) هدایا و اشیای مبادله شده‌ای که به‌طور قهری تفویت شده و از بین رفته است. این بخش نیز زمینه‌ی جبران و یا بازپس‌گیری به مثل یا قیمت را ندارد. ج) اشیایی که از طرف پسر یا دختر و یا فامیل به طرف مقابل هدیه داده شده است. این قسم حکم هبه را دارد و در صورت درخواست هر یک از دو مالک و بقای آن اشیا باید بازگردانده شود. البته جزئیات این امور و احکام خاص آن بسیار است که در صدد بیانش نیستیم. اکنون به این مسأله‌ی مهم باید اشاره کرد که چه خوب است کارهایی که موقعیت (۳۳۲) شرعی و الزام دینی و قانونی ندارد، مورد عمل افراد قرار نگرفته و چهره‌ی سنت عرفی به آن داده نشود. یکی از سنت‌های عرفی که ارزش شرعی و پشتوانه‌ی دینی ندارد و بسیار هم مخاطره‌آمیز است، همین نامزدی است. متأسفانه در این امر عرفی به‌طور قهری روابط دختر و پسر بیش‌تر و نزدیک‌تر می‌شود و زمینه‌ی دل‌باختگی بی‌مورد و بعضی گناهان شکل می‌گیرد و به تدریج کاستی‌ها بیش‌تر خودنمایی می‌کند؛ در نتیجه، زمینه‌ی به‌هم‌ریزی هموار می‌گردد و چون الزامی در میان نیست، به راحتی مشکلات فراوانی تا مرز جدایی یا کدورت پیش می‌آید. بنابراین چه خوب است قبل از خواستگاری، تحقیق لازم به عمل آید و دو طرف با دیدی باز اقدام به ازدواج شرعی نمایند؛ چه مدتی به عنوان دوران عقد، دختر در خانه‌ی پدر ماندگار باشد و یا آن که عقد و ازدواج به یک‌بار انجام پذیرد؛ اگر چه خوب است دوران عقد طولانی نشود؛ زیرا ممکن است مشکلات پیش‌بینی نشده‌ای را در پی داشته باشد که بسیاری از آن‌ها قابل جبران نیست. در این جا لازم است، نسبت به زمینه‌ی تحقیق در انتخاب همسر و سلیقه‌های متفاوت و سبک اقدام برای چنین وصلتی به طور تطبیقی و موردی به‌طور خلاصه عنوان شود تا در جهت تبیین خواستگاری و نامزدی راه‌گشای همگان باشد. نخستین دیدار بنیان مقدس ازدواج، این وصلت ملکوتی، پس از شناسایی نخست، به‌طور معمول با خواستگاری پی‌ریزی می‌شود. این حکمت الهی و لطف ضیاع است که مرد و زن را با آزادی و اختیار و تمنا و شوق به عشق و وصال می‌رساند و ازدواج، این مطلوب آفرینش را در چهره‌ی حیات بی‌خمود و سستی و انزوا و دل‌مردگی، به جمال و جلال حق متجلی می‌سازد. (۳۳۳) آیین آسمانی اسلام، تا این حد در اندیشه‌ی تعالی و سعادت انسان است که حتی پیش از انعقاد نطفه، تهذیب و سلامت پدر و مادر را شرط می‌داند تا یک انسان شایسته و سالم هم‌چون پدر و مادر خود، زندگی را با سلامت و طهارت آغاز کند. آیین جامع و آسمانی اسلام در انتخاب همسر، دستورات و راه‌کارهای دقیق، عمیق، مفصل، مشروح و در عین حال ساده‌ای را به پسر و دختری که می‌خواهند در آینده شالوده‌ی یک زندگی مشترک و شیرین را برپا نمایند، ارایه می‌نماید - پسر و دختری که در آینده پدر و مادر می‌شوند و حیاتی دیگر را به نظاره خواهند نشست. اکنون به برخی از این توصیه‌ها که در پایه‌گذاری وحدت دو روح لازم است، اشاره می‌کنیم. این‌ها سفارش‌هایی است که برای صلاح و سعادت فرزندان ضرورت دارد و پدران و مادران باید به طور جدی آن را مورد اهمیت و اهتمام قرار دهند. الف) خواستگار واقعی کسی است که از سر رضایت، محبت و عشق، به این وصلت راضی باشد و هیچ گونه طمع یا تهدید و ناچاری دخیل در انتخاب او نباشد. باید مرد به‌طور واقعی خواهان و طالب باشد و با علاقه‌مندی و تواضع پیش‌آید و هر یک از دختر و پسر حرمت، عفت و کرامت یک‌دیگر را پاس دارند. ب) هرگز نباید بدون

تحقیق و آگاهی نسبت به دختر و پسر و یا موقعیت خانوادگی از جهات ایمانی، اخلاقی، فرهنگی و توازن در جهت‌های مثبت و منفی اقدامی صورت بگیرد؛ چرا که بسیاری از مشکلات و نابسامانی‌های زندگی بر اثر عدم شناخت واقعی از یک‌دیگر در این زمینه‌هاست. بسیاری از افراد بر اثر سهل‌انگاری یا اطمینان بی‌جا به گفته‌ی کسی و یا به خاطر محبت و علاقه‌ی آنی و زودگذر که موجب کوری و کوری فرد عاشق می‌شود، به‌طور کامل و کافی تحقیق نکرده و بعد از مدتی متوجه اشتباه خود در انتخاب می‌گردند؛ بنابراین، در زمینه‌ی تحقیق باید از دور و نزدیک و با دوست و دشمن به مشاوره پرداخت و در نهایت از حق تعالی طلب خیر داشت. بعد از تحقیق و (۳۳۴) بررسی خارجی و رعایت جهات گوناگون، پسر و دختر در صورتی که نتیجه‌ی تحقیق را مثبت دیدند، برای آشنایی بیش‌تر با خصوصیت‌ها باید یک‌دیگر را ببینند و در صورت نیاز محاوره و گفت‌وگویی هم داشته باشند. در فقه ما اگرچه به «دیدن» توجه بسیار شده، ولی در صورت لزوم، گفت‌وگو به قدر نیاز مانعی ندارد. البته از نظر روانی هم اهمیت در دیدار است؛ نه گفتار؛ زیرا گفت‌وگو ممکن است بر اثر عوامل جنبی همراه با ملاحظه یا دروغ باشد، ولی دیدار همیشه همراه با صدق است و چشم‌ها دروغ نمی‌گویند؛ به خصوص اولین دیدار که شکوفه‌ی صدق و گل وصول به حقایق پنهانی است. دو طرف نباید در پاسخ‌گویی به یک‌دیگر تأخیر با فریب داشته باشند، بلکه باید با راستی و صداقت هم‌دیگر را هر چه زودتر در جریان امور قرار دهند؛ زیرا این دوره برای دختر و پسر بسیار پرتیش و توفانی است و نباید همراه با تأخیرهای کاسب کارانه و برخورد‌های حيله‌گرانه باشد. ج) به هیچ وجه نباید مادیات و زرق و برق زندگی اصل قرار گیرد، بلکه باید گوهر گران‌بهای ایمان، اخلاق، عفت و کرامت در نظر باشد؛ اگرچه زندگی و امکانات ضروری آن نیز خود یک اصل است و هماهنگی نسبی دو طرف در زمینه‌های رفاهی و اقتصادی بر طرف‌کننده بسیاری از مشکلات بعدی است. هشدار به پسران در این وصلت، مسامحه و سهل‌انگاری خطاست. امام صادق «علیه‌السلام» به فردی که قصد ازدواج داشت، فرمودند: «أنظر أين تضع نفسك و من تشرک فی مالک و تطلع علی دینک و سرك؛ (۱) ۱- کافی، ج ۵، ص ۳۲۳. (۳۳۵) بنگر که شخصیت خود را در چه موضعی قرار می‌دهی و چه کسی را در مالت شریک می‌گردانی و از مرام و منش و رازت آگاه می‌سازی؟» در ازدواج سخن از این واقعیت است که حقیقت جان خود را کجا قرار دهی و عمر گران‌سنگت را با که بگذرانی و در دامان چگونه مادری فرزندان خویش را قرار دهی و چه کسی را به عنوان شریک غم و شادی خود انتخاب کنی؛ و خلاصه، خود را چگونه خرج کنی و اسرار دین و دنیای خویش را با چه فردی در میان گذاری. این منتهای قرب و نزدیکی است که در میان زن و مرد برقرار است و حتی میان فرزند و پدر و مادر چنین قربی وجود ندارد. سمعت ابا عبد الله «علیه‌السلام» یقول: «أما المرأة قَلَادَةٌ فانظر الی ما تقلده؛ (۱) امام صادق «علیه‌السلام» فرمود: زن مانند گردن بند است؛ بنگر که چه گردن‌بندی را برای خود انتخاب می‌کنی.» اگرچه این سفارش خطاب به مرد است، ولی به دلالت اقتضا جانب دختر نیز همین حکم را دارد و از باب اشتراک در احکام و عفاف، در روایات مربوط به این مباحث، بیش‌تر عنوان مرد مطرح گردیده است. در انتخاب همسر نباید تنها مال و جمال مورد توجه قرار گیرد، بلکه باید اصالت، نجابت، دیانت، تقوا و شؤون فرهنگی و اجتماعی افراد محور اساسی باشد؛ اگرچه مال و به ویژه جمال هم یک اصل واقعی است. برای آگاهی هرچه بیش‌تر در این زمینه روایاتی مطرح می‌شود. رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «من تزوج امرأة لا یتزوجها الا لجمالها لم یرفها ما یحب و من تزوجها لمالها لا یتزوجها الا له و کله الله الیه، فعلیکم بذات الدین؛ (۲) ۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۸. ۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۳۱. (۳۳۶) کسی که با زنی تنها به خاطر جمالش ازدواج کند، کام خود را از او نبیند، و کسی که با زنی به خاطر مالش ازدواج کند، خدا او را به همان مال گرفتار می‌سازد. بر شما باد ازدواج با زنی که دارای دیانت و تقواست.» رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: «لا تنکح المرأة لجمالها فلعل جمالها یرد بها و لا لمالها فلعل مالها یطغیها و انکح المرأة لدینها؛ (۱) زن را نباید تنها به خاطر مال و جمالش به همسری برگزید؛ زیرا شاید جمال موجب سرنگونی‌اش شود و مال به طغیان‌ش وادارد. در حقیقت زن را تنها باید به خاطر کمال و اخلاق و دینش برگزید.» اگرچه زیبایی حسن است و چه نیکو حسنی هم هست که اگر همراه با دیانت و کمال باشد، نور علی نور

است، ولی همین زیبایی اگر با نفسانیت همراه شود، حرمانی بر پا می‌کند که آتشش تا دوزخ شعله‌ور خواهد ماند! مال هم گرچه حلالش خیر است و اگر در دست افراد آگاه و مؤمن و باگذشت قرار گیرد، توفیق و خیراتی را نیز همراه دارد، ولی هیئات از دل بستگی به آن و طمع به مال دیگران یا حرام آن که بلای جان دارنده‌اش است! البته باید توجه داشت که مراد از این گونه روایات این نیست که دارایی و زیبایی ارزش نیست، بلکه این روایات، تنها وابستگی و انحصار به آن را مذموم می‌داند؛ زیرا نهایت اصل ازدواج، زندگی است و اساس زندگی را دین و منش آدمی استوار می‌سازد؛ نه مال و جمال؛ اگرچه این دو - به خصوص جمال - بعد از ایمان یکی از عالی‌ترین امتیازات در زن است. ۱- محبّه البیضاء، ج ۳، ص ۸۵. (۳۳۷) هشدار به دختران اسلام به دختر و اولیای او نیز سفارش می‌کند که شما هم نباید به مال و جمال پسر دل بستگی پیدا کنید و دین و اخلاق او را از یاد ببرید که اگر چنین بیندیشید، خداوند شما را به خودتان وامی‌گذارد و لطف و رحمت خود را از شما باز می‌گیرد - همان‌گونه که در مورد پسر گفته شد. شرایطی که در احادیث و اخبار حضرات معصومین «علیهم‌السلام» برای شوهر نقل شده عبارتند از: دیانت، امانت‌داری، حسن خلق، عفت و مال به اندازه‌ی عفاف و کفاف. از میان این شرایط، «دین» - اگر به معنای اسلام باشد - شرط صحت است و دیگر صفات شایسته، شرط کمال؛ زیرا ازدواج مسلمان با غیر مسلمان صحیح نیست، ولی - به‌طور مثال - اسلام درباره‌ی حسن خلق و عفت می‌فرماید: برای دختر بهتر است که شوهری عقیف و خوش اخلاق انتخاب کند و اگر چنین پسری به خواستگاری او آمد، او را رد نکند و به او جواب منفی ندهد و در انتظار شوهر ایده‌آل، خود را در خانه‌ی پدر ماندگار نسازد که اگر چنین کند، بلاهایی بر سرش می‌آید که کم‌ترینش تنهایی، شکست و حرمان است. از نظر شریعت، در رأس همه‌ی صفات شایسته، ایمان و اخلاق خوش است و به هر دو سفارش فراوان شده است و همان‌طور که در روایات آمده است از فرد فاسق و آلوده به گناه، هم‌چون شراب خوار باید پرهیز داشت و به او جواب منفی داد. کسی که ایمان ندارد، صفا و سلامت ندارد و فردی که اخلاق خوش ندارد، ایمانش کارساز نیست. نمی‌توان گفت: در زن و مرد خلق خوش مهم‌تر است یا ایمان، ولی می‌توان گفت: بدون این دو تجسیم حقیقت، زندگی برای همیشه سرد و بی‌روح خواهد بود. ممکن است زن و شوهری کافر، فاسد و آلوده باشند، ولی با اخلاق خوش و توافقی که دارند، زندگی دنیایی خود را با خوشی بگذرانند؛ اگرچه مشکلات انحراف و (۳۳۸) آلودگی‌ها، آن‌ها را رها نخواهد کرد. آری، باید دانست که ایمان بی خلق خوش بیش از یک صورت ظاهری نیست و نباید ایمان حقیقی به حساب آید. ایمان منهای خلق خوش، گذشته از آن که می‌تواند خود را هم بی اثر کند، زندگی را تبدیل به دوزخی تلخ و ناگوار می‌نماید. پدر و مادر! جبر، هرگز! پدران و مادران وظیفه‌ی بسیار سنگینی در چگونگی ازدواج فرزندان خود به عهده دارند. آن‌ها باید ویژگی‌های گفته شده را اساس گزینش‌های خود قرار داده و دقت کنند که دخترشان در آینده از کدامین مرد اطاعت خواهد کرد و یک عمر باید با چه مردی زندگی کند؛ مادر فرزندان‌شان چگونه زنی خواهد شد، چه فردی را محرم اسرار خانواده‌ی خود قرار می‌دهند و دین و دنیای فرزندان‌شان را به دست چه کسی می‌سپارند. این مسؤولیت آن قدر سنگین است که - به‌طور مثال - اگر پدر، دختر خود را به ازدواج شراب خوار درآورد، از نظر شرع مقدس قطع رحم کرده و گویا دخترش را برای زنا فرستاده است؛ زیرا شراب خوار از هیچ گناهی پروا نداشته و پرده‌ی حیا و عصمت میان خود و خالق را دریده است. با این همه باید توجه داشت که پدر و مادر نباید شخص مورد علاقه‌ی خود را بر دختر و پسر تحمیل کنند، هر چند خواسته‌ی آن‌ها مناسب و شایسته باشد؛ زیرا ازدواج باید با کمال آزادی و اختیار و اعمال سلیقه‌ی فرد تحقق یابد و سلیقه‌ها در افراد بسیار متفاوت است و نباید پدر و مادر بی‌نیاز بدانند. به هر حال تحمیل، وجاهت شرعی ندارد و باید به‌طور اکید از آن پرهیز داشت. «کتب الی ابن جعفر الثانی» علیه‌السلام «اسأله عن النکاح فکتب الی من خطب (۳۳۹) الیکم فرضیتم دینه و أمانته کائنا من کان فزوجوه؛ (۱) راوی گوید: به امام جواد «علیه‌السلام» نوشتم و از آن حضرت درباره‌ی ازدواج پرسیدم. در جواب مرقوم فرمودند: هر که از شما خواستگاری نمود و شما دین و امانتش را پسندیدید، هر کس

باشد، با او وصلت کنید.» ان رسول الله «صلی الله علیه و آله» قال: «اذا جائکم من ترضون خلقه و دینه فزوجه ان لا تفعلوه تکن فتنه فی الارض وفساد کبیر»؛ (۲) رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمودند: هرگاه کسی که اخلاق و دینش مورد رضایت شماسست، به خواستگاری نزد شما آمد، همسرش دهید؛ اگر بی مورد به او زن ندهید، در روی زمین فتنه و فساد بزرگی پیدا می شود. عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: «الکفو أن یكون عفیفاً و عنده یسار»؛ (۳) امام صادق «علیه السلام» فرمود: کفو کسی است که عقیف باشد و امکاناتی هم برای زندگی داشته باشد. در این روایت، اساس یک زندگی سالم را تناسب زن و مرد در خصوصیتها و امکانات ضروری و لازم برای زندگی قرار داده است که با فقدان هر یک مشکلات زندگی، آدمی را از پا در می آورد. البته بود و نبود امکانات یک امر ذاتی نیست. ممکن است فقیری، غنی و ثروت مندی نیازمند گردد، ولی تناسبهای طبیعی ماندگارترند؛ پس زن و مرد باید در انتخاب همسر نسبت به تناسب و کفو بودن بیش تر توجه داشته باشد؛ چه در مورد صفات ظاهری و چه دربارهی ویژگیهای اخلاقی؛ زیرا ممکن است به واسطه عدم تناسب میان دو زوج، صفات خوب هم برای زندگی آنها زیانبار گردد. ۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۰. ۲- وافی، ج ۱۳، ص ۱۷. ۳- همان، ص ۱۸. (۳۴۰) قال الصّیادق «علیه السلام»: «من زوج کریمته من شارب الخمر فقد قطع رحمها»؛ (۱) امام صادق «علیه السلام» فرمود: کسی که دختر خود را به ازدواج شراب خواری درآورد، به طور حتم، قطع رحم کرده است. اگرچه ممکن است این روایت نظر به مشکلات جسمانی هم داشته باشد - زیرا ممکن است شراب خوار قطع رحم و مشکلات ژنتیکی نسبت به آیندهی نسل پیدا کند که باید در جای خود پی گیری شود - ولی نسبت به امور معنوی بیان گویاتری دارد؛ زیرا شراب خوار با عملش هم سلامت و سعادت خود را به خطر می اندازد و هم نطفه و نسل خود را آلوده، بی محتوا، پریشان و از سلامت و پاکی دور می سازد. عن الصّیادق «علیه السلام» انه قال: «لیس شارب الخمر اهلاً أن یزوج و أن یؤتمن علی امانه لقوله تعالی «و لا تؤتی السیفهاء اموالکم»؛ (۲) امام صادق «علیه السلام» می فرماید: شراب خوار شایستگی ازدواج را ندارد و نباید امانتی به او سپرده شود؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: اموال خودتان را به سفیهان ندهید. اهمیت این روایت در این است که شراب خوار را سفیه و بی خرد به حساب آورده است. شراب آدمی را در مخاطرهی جدی قرار می دهد و اطمینان افراد را از او سلب می کند؛ چنان که امیر مؤمنان علی «علیه السلام» می فرماید: «فرض الله... و ترک شرب الخمر تحصینا للعقل»؛ (۳) خداوند مصرف شراب را به خاطر مصونیت و سلامت عقل و اندیشهی آدمی حرام نموده است. از این رو می توان گفت: شراب خوار که از نوعی حرمان عقلی برخوردار است، ۱- کافی، ج ۵، ص ۳۴۷. ۲- مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۸. ۳- نهج البلاغه، حکمت، ۲۲۵. (۳۴۱) صلاحیت اداره ی و مدیریت درست زن و زندگی را ندارد و نمی تواند سلامت و سعادت افراد خانواده را تأمین نماید. قال: «کتبت الی ابی الحسن الرضا «علیه السلام» ان لی ذاقراً قد خطب الی و فی خلقه سوء قال: لا تزوجه ان کان سیء الخلق»؛ (۱) مردی به امام رضا «علیه السلام» نوشت: یکی از بستگانم از دخترم خواستگاری کرده است، ولی اخلاق بدی دارد. حضرت فرمود: اگر بد خلق است، دخترت را به ازدواج او درنیاور. نکتهی قابل توجه در این بیان، این است که حضرت ایمان فرد بد اخلاق را مورد توجه قرار نمی دهد و بدون پرسش از آن می فرماید: به چنین فردی دختر نده؛ زیرا بد خلقی عیبی است که به تنهایی از هر عیب و نقصی کفایت می کند؛ به طوری که گویی بد اخلاق دارای تمام صفات ناشایست می باشد. قال رجلٌ للحسن «علیه السلام»: «ان لی ابنةً فمن تری أزوجه له قال: زوجها ممن یتقی الله عزوجل فان أحبها اکرمها و ان ابغضها لا یظلمها»؛ (۲) مردی به امام حسن «علیه السلام» گفت: دختری دارم؛ او را به ازدواج چه مردی درآورم؟ فرمودند: او را به ازدواج مردی با تقوا درآور؛ زیرا اگر دوستش داشته باشد، او را گرامی می دارد و اگر هم دوستش نداشته باشد، به او ظلم نمی کند. امام «علیه السلام» در این روایت تنها ملاک خوبی را «تقوا» قرار داده است. البته تقوا چیزی بالاتر از ایمان است و متقی کسی است که بر زن خویش ستم روا نمی دارد؛ اگرچه به او محبت هم نداشته باشد. از این روایت به خوبی استفاده می شود که متقی نمی تواند بد اخلاق باشد؛ اگرچه ممکن است به طور عادی یک فرد مسلمان بد اخلاق باشد؛ پس ۱- مکارم الاخلاق، ص ۱۳. ۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۰. (۳۴۲) می بینیم در شریعت، تقوا در

جهت خوبی، هم چون عدم خلق خوش در جهت نارسایی، وصف مستقل در نفی و اثبات قرار گرفته است: کسی که خوش خلق نیست، به او زن ندهید و به آن که تقوا دارد، دختر بدهید که این دو صفت در جهت مثبت و منفی، سلامت و تخریب زندگی را همراه دارند. رضایت پدر با توجه به ملاک انتخاب همسر، پدر باید بداند که در امر ازدواج دختر خود، فاعل مختار نیست و باید بعد از بررسی و تحقیق، تنها در تصمیم گیری دختر نقش مشاور را ایفا نماید تا دختر با دیدی باز همسر آینده‌ی خود را برگزیند. هنگامی که علی «علیه السلام» جهت خواستگاری فاطمه زهرا (س) نزد پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» آمد، رسول خدا همان وقت به حضرت پاسخ مثبت نداد، بلکه فرمود: من این مسأله را با دخترم فاطمه (س) در میان می گذارم و نظر او را در این زمینه می پرسیم و سپس جواب می دهیم. (۱) ۱- عن الضحاک بن مزاحم قال: «سمعت علی بن ابیطالب «علیه السلام» یقول و ذکر حدیث تزویج فاطمه «علیها السلام» و أنه طلبها من رسول الله «صلی الله علیه و آله» فقال: یا علیّ انّه قد ذکرها قبلک رجال فذکرت ذلک لها فرأیت الکراهة فی وجهها، و لکن علی رسلک حتی أخرج الیک، فدخل علیها فأخبرها و قال: إنّ علینا قد ذکر من أمرک شیئا فماترین؟ فسکتت و لم تولّ وجهها و لم یرفیه رسول الله «صلی الله علیه و آله» کراهةً، فقام و هو یقول: الله اکبر سکوتها إقرارها، الحدیث؛ وسائل، ج ۱۴، باب ۵، ص ۲۰۶، ح ۳. ضحاک گوید: هنگامی که علی «علیه السلام» برای خواستگاری فاطمه (س) به حضور رسول خدا «صلی الله علیه و آله» شرفیاب شد، حضرت به او فرمود: ای علی! قبل از تو دیگران نیز درباره‌ی فاطمه (س) با من سخن گفته بودند، ولی وقتی من پیشنهاد آنان را با او مطرح کردم، ناخشنودی را در چهره‌اش مشاهده نمودم، اما منتظر باش تا برگردم. آن گاه پیامبر «صلی الله علیه و آله» نزد فاطمه (س) رفت و پیشنهاد حضرت امیر «علیه السلام» را با فاطمه (س) در میان گذاشت و فرمود: همانا علی «علیه السلام» درباره‌ی شما با من سخن گفته است؛ حال نظر شما چیست؟ در این هنگام چون رسول خدا «صلی الله علیه و آله» دید فاطمه سکوت نمود و روی خود را کک؟ بر نگرداند و آثار کراهت و نارضایتی را در سیمای او مشاهده نکرد، از جای خود برخاست و فرمود: الله اکبر! سکوت فاطمه (س) اقرار و نشانه‌ی رضایت اوست. (۳۴۳) با آن که موقعیت آن سه بزرگوار و اصل این ازدواج یک امر قطعی و روشن بوده و از جانب پروردگار به واسطه‌ی وحی مشخص گردیده است، ولی در هر صورت این برخورد پیامبر «صلی الله علیه و آله» به خوبی نشان می دهد که دختر، خود در انتخاب همسر تصمیم گیرنده است و پدر نباید نظر خود را بر او تحمیل و وی را به ازدواج وادار نماید، اگرچه دختر هم نباید نسبت به نظر مشورتی پدر و یا مادر و حتی نزدیکان محترم خود بی اهمیت باشد. شایان ذکر است که این حکم شرعی (اذن پدر در ازدواج) منحصر به دختر است و پسر جز به جهت احترام چنین اذنی را لازم ندارد. البته باید توجه داشت که اگرچه مخالفت با پدر در این مورد اثر وضعی در صحت عقد ازدواج پسر ندارد، ولی اثر تکلیفی - که معصیت الهی است - را همراه می آورد؛ پس هر فرزند صالحی باید از مخالفت با پدر تا سر حد امکان پرهیز داشته باشد. نکته‌ی دیگری که از روایت استفاده می شود، این است که حضرت هنگامی که عدم کراهت دختر بزرگوارش را احساس کرد، سکوت ایشان را اقرار به حساب آورد. امر دیگری که باید به آن توجه داشت، این است: هنگامی که حضرت فرمود: سکوتش اقرار است، دیگر منتظر پاسخ لفظی ننماید، بر خلاف رسم جامعه‌ی ما که هنگام عقد باید دختر «بله» را سه مرتبه آن هم با صدای بلند بگوید. هم چنین بسیاری از قیدهایی که نسبت به ازدواج، در جامعه‌ی ما وجود دارد، گذشته از آن که اساس عقلی و دینی ندارد، علت دشواری و رکود اصل ازدواج هم گردیده است. (۳۴۴) نقش پدر در ازدواج دختر با آن که اصل ازدواج دختر به نظر شخصی او بستگی دارد، لازم است شرعا نظر پدر و از نظر اخلاق، احترام مادر را رعایت کند. این امر نسبت به پدر، به فتوای بیش تر فقها واجب است؛ اگرچه ازدواج بی اذن پدر، در صورتی که مصلحت فرزند را در نظر داشته باشد، با آن که معصیت است، مانع از صحت عقد نمی شود. بر فرض زیان دیدن فرزند، دیگر چنین اذنی لازم نیست و همین طور با بلوغ کامل و رشد عقلی دختر و یا عدم وجود بکارت چنین اذنی از اساس لزوم ندارد. باید دانست اذن پدر دارای ملاک‌های خاصی است که به بعضی از آن‌ها اشاره می شود: الف: نخستین تصمیم مهم توجه به توصیه‌ی پدر و لزوم اجازة‌ی او در ازدواج دختر، گذشته از قدرشناسی

نسبت به پدر و نیاز دختر به او در این امر خطیر و نخستین آزمایش تصمیم‌گیری مهم او، یک امر عقلی و ضروری است. در این زمینه نیاز دختر بیش‌تر از پسر هم می‌باشد؛ زیرا به طور طبیعی دختر کم‌تر در اجتماع بوده و مشکلات و سرد و گرم اجتماع را کم‌تر چشیده است. ب: تجربه‌ی پدر و دزدان طریق نظرخواهی از پدر و حتی مادر - همان گونه که پیش‌تر به طور مشروح بیان شد - زمینه‌ای برای استفاده از تجارب آن‌ها جهت سعادت‌مندی و خیر و صلاح خویش خواهد بود؛ چرا که دختر بر خلاف پسر کم‌تر در اجتماع با مردان برخورد داشته و با مسایل گوناگون اجتماعی - از قبیل حيله‌گری‌ها، دغل بازی‌ها، فریب‌ها و نیرنگ‌ها، (۳۴۵) سوءتیت‌ها و نقشه‌های ناجوان‌مردانه - آن گونه که باید و شاید آشنا نیست و از این رو ضربه‌پذیرتر است. دختر هر چند ممکن است خردمند و نیک اندیش باشد، ولی در عین حال و با این سن و سال آن‌چنان مجرب نیست که بتواند به‌طور کامل راه را از چاه بشناسد و مسایل گوناگون یادشده را به آسانی تشخیص دهد؛ به همین جهت او نیازمند به راهنمایی مجرب و دل‌سوزی تواناست که او را به یک زندگی سعادت‌مندانه رهنمون سازد و روشن است که این شخص کسی جز پدر نخواهد بود. ج: عاطفه و پذیرش زن همان طور که در گذشته عنوان شد، زن عطیه‌ای است الهی که از احساس و عاطفه‌ی بی‌کران برخوردار است و نسبت به مرد مهر و عشق و صفا و احساس بیش‌تری دارد و زودتر از مرد سوگند و اطمینان دهی افراد در او اثر می‌گذارد و سریع‌تر تسلیم خواسته‌ها و نظرهای خود یا دیگران می‌شود. وجود این زمینه‌ها و حالات در زن، گرچه برای گرمی کانون خانواده و تربیت فرزندان متعادل و آرامش و سکون شوهر امری لازم و نشانه‌ی کمال اوست، ولی ممکن است از این خوبی و امتیاز سوء استفاده شده و گرسنگان شهوت و پلیدی با استفاده از آن، دامی برای او بگسترانند و دختر بر اثر غلبه‌ی احساس، تصمیمی بگیرد که نتیجه‌ی آن وخیم و زیان‌بار باشد. باید توجه داشت که خواستگاران دختر هم همیشه با صدق و صفا قدم پیش نمی‌گذارند و خود را بدون تظاهر و تصنع نشان نمی‌دهند. گاه می‌شود که برخی افراد با تحریک جنبه‌های احساسی و عاطفی دختر، او را فریب داده و عمری مایه‌ی تأثر و تأسیفش می‌شوند و در این حال این پدر است که با کوله باری از تجارب گذشته نقش اساسی خود را در کنار دختر ایفا می‌کند. (۳۴۶) عقد دختر باکره شرط اجازه پدر در این زمینه تنها برای دختر باکره است؛ دختری که برای بار نخست تن به ازدواج می‌دهد. اگر دختری ازدواج کرده و به عللی تنها شده یا بر اثر حادثه یا ارتباطی مشروع یا نامشروع بکارت خود را از دست داده است، دیگر برای ازدواج او رضایت و اجازه‌ی پدر شرط نیست؛ چون او دیگر دختری خام و کم تجربه نیست و می‌تواند با توجه به کوله باری از سختی‌ها و تجارب و آگاهی‌های پیشین به طور مستقل برای آینده‌ی زندگی خود تصمیم مقتضی و عاقلانه را اتخاذ نماید؛ هرچند مشورت با پدر و استفاده از تجارب او در هر صورت برای او مفید و سودمند خواهد بود. در این جا ممکن است این پرسش پیش آید که: ازاله‌ی بکارت لزوماً به معنای کسب تجربه در زمینه‌ی ازدواج نیست؛ به ویژه این که ممکن است امر ازاله در یک لحظه و به هر دلیل اتفاق افتد و زمینه‌ی این تجربه و پختگی را برای دختر به همراه نداشته باشد؛ اگرچه ممکن است در بعضی موارد، ازاله، تجربه و پختگی را در بر داشته باشد؛ مانند دختری که شوهر کرده، ولی بعد از مدتی شوهر او با طلاق یا مرگ از دست رفته است؛ پس نمی‌توان به‌طور کلی گفت که نفس ازاله تجربه آور است. البته ممکن است گفته شود که: در این مورد باید به دلیل تعبدی تمسک کرد و از باب «کلام شارع» آن را پذیرفت. در پاسخ به این پرسش باید به چند نکته توجه داشت که به‌طور خلاصه از آن یاد می‌شود: یک. نفس ازاله اگرچه با کسب تجربه در زمینه‌ی ازدواج ملازمه ندارد، ولی یک لازمه‌ی روشن، عام و عقلانی است که به طور کلی و نوعی و در ظروف معمول همراه ازدواج است و در ازدواج به طور قهری سرد و گرم زندگی چشیده می‌شود؛ هرچند (۳۴۷) گاهی تجربه‌ای اندک به دست می‌آید. دو. اگرچه ازاله ممکن است در مواردی بدون ازدواج پیش آید، ولی قانون همیشه نوعیت یک امر را ملاک قرار می‌دهد و موارد جزئی و غیر متعارف و در ظرف ندرت و اندک را مورد توجه قرار نمی‌دهد؛ زیرا اساس قانون بر ملاک‌های کلی و زمینه‌های نوعی استوار است و جزئیات قابل پیش‌بینی نیست، اگرچه مجری قانون خود می‌تواند موارد جزئی را پی‌گیری کند؛ همان طور که ممکن است دختری دانا، آگاه و توانمند باشد و

نیاز به اجازه‌ی پدر نداشته باشد و یا دختری ازدواج هم کرده باشد، ولی بر اثر مشکلات رفتاری، قانون برای او در ازدواج یا حتی زندگی سرپرست تعیین نماید؛ پس مواردی که ازاله هم‌راه تجربه نباشد، اندک و از محل بحث خارج است. سه نفس ازاله به هر دلیل و با هر صورت، دختر را از محدودیت عفاف در شروع زندگی دور می‌دارد؛ زیرا وصف بکارت در واقع سند بکر و دست‌نخورده بودن دختر است و با بازگشایی آن به هر دلیل، دیگر مشکل تازه و یا امر جدیدی در ازدواج برایش پیش نمی‌آید. اگر بکارت او با ازدواج یا غیر ازدواج برداشته شده باشد و بخواهد ازدواج کند یا ازدواج مجدد و یا متعدد انجام دهد، در تمام این صورت‌ها، مسأله یک‌سان است و برای دختر نسبت به آینده تفاوتی ندارد؛ پس اذن پدر نسبت به حالت بکارت یک امر عقلانی است که در صورت ازاله، چنین ملاکی وجود ندارد. چهار. همان طور که اشاره شد، تمام موارد زندگی و اصول فردی و اجتماعی دارای ملاک‌های عقلی است و تعبد جز در دسته‌ای از امور عبادی وجود ندارد؛ گرچه مؤمن در صورت عدم تشخیص ملاک یک حکم باید اطاعت و باور خود را داشته باشد. این مطالب، بیان خلاصه‌ای نسبت به اشکال فوق بود که هم‌چون دیگر مباحث ازدواج باید در ظرف تفصیل به طور علمی - فلسفی و گسترده به پی‌گیری، تحلیل و بررسی آن پرداخت که به امید حق این کار را در جای خود انجام خواهد شد. (۳۴۸) شایان ذکر است که در اسلام اجازه‌ی پدر در ازدواج دختر باکره تا زمانی محترم شمرده می‌شود که نظرش در راه خیر و تأمین مصالح فرزند و سعادت او باشد، ولی اگر مسلم شود که عدم رضایت پدر در امر ازدواج به خاطر جنبه‌های شخصی و یا عدم آگاهی‌های لازم است و در پاسخ دادن به خواستگار - چه مثبت یا منفی - خیر و صلاح شخصی خود را دنبال می‌کند - نه دختر را - شرط اجازه از پدر سلب می‌شود، ولی در هر حال، رضایت دختر در ازدواج شرط کلی و اساسی است. پدر حق ندارد دخترش را وادار و مجبور به ازدواج با کسی کند که مورد علاقه‌ی او نیست و در این صورت چنین عقد ازدواجی باطل است. دختر زیرک! دختری نزد پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» آمد و از پدرش شکایت کرد و گفت: پدرم مرا بی‌رضایت من به عقد پسر عمویم در آورده است. پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» به او فرمود: حال که چنین شده، بدان راضی باش. دختر گفت: به او رغبت ندارم و نمی‌خواهم همسر او باشم. پیغمبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فرمود: در این صورت می‌توانی شوهر دیگری اختیار کنی. دختر وقتی این سخن را شنید، گفت: یا رسول‌الله! همین پسر عمویم را بسیار دوست دارم و جز او کسی را دوست ندارم و زن فرد دیگری نخواهم شد، ولی خواستم فرمان شما را در این باره به زن‌ها برسانم که پدران بدون علاقه‌ی دختر، فرزندان خود را شوهر ندهند. (۱) ۱- «روی عن ابن عباس ان جاریه بکر ات التبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فذکرث: ان اباه زوجها و هی کارهه فخیرها التبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و ما روی عنه فی خبر آخر ان رجلاً زوج ابنته كذلك فجاءت الیه «صلی‌الله‌علیه‌وآله» فقالت زوجنی ابی و نعم الاب من ابن اخیه لیرفع بی خسیسه فجعل التبی «صلی‌الله‌علیه‌وآله» امرها الیها فقالت بعد ان رد الامر الیها: اخترت ما صنع بی ابی و انما اردت ان اعلم النساء ان لیس للاباء من امر بناتهم ک؟ شیء؟» مسالک، چاپ قدیم، باب نکاح، ج ۱، ص ۴۵۵. (۳۴۹) از این حدیث شریف چند مطلب استفاده می‌شود: یک. اصل اولی در پیوند زناشویی رضایت پسر و دختر است و دختر فاعل ایجاب و مرد تنها قابل است، اگرچه اقدام اولی از مرد باشد. دو. پدر نمی‌تواند انتخاب و خواسته‌ی خود را بر دختر تحمیل کند و در صورت تحمیل اثر شرعی ندارد. سه. اگر دختری را به اجبار و اکراه و زور و تهدید وادار به ازدواج کنند، این عقد باطل است و محرمتی را ایجاد نمی‌کند و دختر می‌تواند بدون طلاق از آن مرد جدا شده و شوهر دیگری را انتخاب کند. چهار. در جامعه‌ی باز دینی، دختر و زن می‌توانند به راحتی از حقوق خود دفاع کرده و در صورت پیشنهادی ناهنجار حتی از سوی پدر خود در مورد ازدواج، محترمانه مقاومت کنند و این ایستادگی حق طلبانه هم نباید بی‌حرمتی، بی‌ادبی و ضد ارزش به حساب آید. پنج. از جمله‌ی «فجعل التبی امرها الیها» (واگذاری امر ازدواج در اختیار دختر از سوی پیامبر) به دست می‌آید که پدران در امر ازدواج دختر هیچ نقشی ندارند؛ همان طور که دختر می‌گوید: «لیس للاباء من امر بناتهم شیء»؛ قصد من اعلام این حقیقت بود که پدران هیچ نقشی در تعیین ازدواج دختران ندارند که از سکوت پیامبر، تقریر این مطلب به اطلاق، استشمام می‌شود. حتی اگر به این اطلاق هم تمسک

نشود، باز هم اجازه‌ی پدر شرط نیست، مگر آن که این اطلاق را با موارد دیگری از کلام معصومین «علیهم‌السلام» مقید سازیم که چنین موارد مستحکمی نداریم؛ پس می‌توان به‌طور صریح گفت: موضوع اذن پدر تنها یک حکم عاطفی اخلاقی و ارشادی می‌باشد و حکم (۳۵۰) مولوی شرعی نیست که دختر مجبور به اطاعت از آن باشد. البته در جامعه‌ی امروزی ما بر اثر مشکلات فراوان و نارسایی‌های اخلاقی و هم‌چنین آسیب‌پذیری بیش‌تر دختر، آنان نباید راهی در پنهان‌کاری داشته و بی‌مشورت و هماهنگی با خانواده در این زمینه کاری را دنبال نمایند. شش. اگر بزرگ‌ترها - حتی پدران یا مسؤولین - عقاید و خواسته‌های خود را بر دیگران تحمیل کنند، همین امر، علت لجاجت‌های جوانان می‌گردد و در جهت عکس، تأمین آزادی و فراهم‌سازی امکانات لازم برای جوانان، بهترین عامل برای برطرف‌ساختن این نقص از جامعه‌ی جوانان می‌باشد. روحیه‌ی پرخاش‌گری و لجاجت‌های از خصوصیات روانی جوان است که نباید به آن دامن زد. دامن زدن به این ویژگی‌ها مشکلات بسیاری را به بار می‌آورد. هفت. اگر عشق و علاقه محور اصلی انتخاب نباشد، هیچ دختر و پسری نمی‌توانند زندگی شایسته و شیرینی داشته باشند. در این صورت آنان در مقابل سختی‌ها مقاومت نخواهند داشت و چه بسا بعد از ازدواج رغبت به فرد دیگری پیدا کنند و همین امر موجب نگرانی و آلودگی‌های بسیار آن‌ها گردد که در این صورت پدر و مادر هم در گناه آنان شریک خواهند بود. بدون عشق، هرگز! در این‌جا خوب است در مورد انگیزه‌های تحقق‌حیات مشترک دو روح - که شوق و عشق و مستی است - بیان خلاصه‌ای آورده شود. نکاح که وصلت دو روح، اتحاد دو شوق و عشق و ظهور یکتایی زندگی مشترک و وحدت انگیزه‌های آن است، تنها با عشق و شور و شوق تحقق می‌پذیرد. ماده‌ی اصلی یک ازدواج، همان شور و عشق موجود است که با عقد ازدواج تحقق (۳۵۱) آن رسمیت می‌یابد. عشق، چهره‌ی گویای زندگی و امید دل‌هاست که با هم‌خوانی و عیثیت، خلاق می‌شود و آدم می‌آفریند و با آن زن و مرد انسانی هم‌چون خود را پدید می‌آورند. نکاح آزمایشگاه عشق است که یکی از چهره‌هایش، زایش را برپا می‌سازد و زمینه‌ی تولید و تولد و شور و شوق و خون و قیام می‌شود. دلی که عشق ندارد، کدوی بی‌بار است، لبی که خنده ندارد، شکاف دیوار است. دلی که عشق ندارد، دل نیست، گل است و مردمی هم که عشق ندارند، جامعه، فرهنگ و دین پویا و سالمی ندارند. جامعه و فرهنگ و دین و خون و قیام مردم، تمامی، ظهور و بروز عشق است؛ عشقی که با سالم‌سازی‌اش می‌توان حیات هستی را در سایه‌ی آن مشاهده کرد. باید همه‌ی افراد جامعه، از کوچک و بزرگ، به یک‌دیگر شور و عشق و شوق را سفارش کنند و امید و عشق را تک‌درس اصلی همه‌ی کلاس‌های معرفت و عمل خود قرار دهند. باید با حیات عشق، زندگی را جلا داد و با عشق، شکوفه‌های حیات را به بار آورد و با عشق، کوشش و تلاش و کرامت و سعادت را به رگ‌های جامعه و افراد تزریق کرد. باید با عشق، صفا و پاکی جامعه را تأمین نمود و گناه و عصیان را به کم‌ترین حد ممکن رساند. بهترین باشگاه، عشق است. بهترین مجلس، عشق، بهترین مسجد، عشق و بالاخره بهترین کلیسا و خانقاه و کارگاه، عشق و نکاح و ازدواج و تشکیل زندگی سالم دینی است. آری، باید با قانون‌مندی‌های لازم و برنامه‌ریزی‌های مناسب برای ازدواج و زندگی سالم اسلامی تمام ناملايمات جامعه و افراد را برطرف ساخت و نابسامانی‌ها را از ریشه برکند. (۳۵۲) نکاح، بروز عشق است و درس عشق را به همگان می‌آموزد؛ با دور‌سازی تمام موانع و حجاب‌ها، حقیقت انسان را به انسان می‌نمایاند و شور و مستی را - که جلوه‌ی ظهور الهی است - در ناسوت برپا می‌سازد. باری، باید نکاح و ازدواج، در هر صورت و به هر سن و سال با تخمیر مایه‌ی اصلی - که عشق است - تشکیل گردد و از هر گونه اجبار، بی‌میلی و ملاحظات جانبی چون ملاحظات شغلی و مالی و فامیلی به دور باشد. (۳۵۳)

فصل سوم: عقد و الفاظ ازدواج

اشکال به الفاظ عقد اشکال دیگری که امروزه بعضی از - به اصطلاح - روشن‌فکران جامعه‌ی ما مطرح می‌کنند، این است که چگونه با گفتن چند لفظ (صیغه‌ی عقد یا طلاق) حرامی حلال و یا حلالی حرام می‌شود؟ آیا می‌شود به واسطه‌ی خواندن الفاظی

چند، حقیقتی در خارج تحقق یابد، هویتی متبدل شود و حرامی حلال گردد؟ آیا حلال و حرام، چیزی بیش از یک اعتبار نیست یا آن که حقیقت عینی و واقعیت خارجی دارد؟ آیا این الفاظ، صورت یک قرارداد ظاهری را دارد که تنها حد و مرزی را مشخص می‌نماید یا آن که چهره‌ای حقیقی و هویتی عینی را تداعی می‌کند؟ به راستی موقعیت نکاح و الفاظ آن و نوع وجود و هویت هر یک از این دو امر چگونه است؟ آنان از این پرسش نتیجه می‌گیرند که حلیت و حرمت، ریشه‌ی حقیقی ندارد و یک واقعیت خارجی نیست، بلکه تنها نوعی اعتبار، قرارداد و امر صوری است که نباید به آن توجه و اهمیتی داشت. در پاسخ به این توهم لازم است ابتدا دو حقیقت علمی - فلسفی را به دقت مورد توجه قرار داد: دسته بندی موجودات و موقعیت وجودی هر یک در رابطه با خارج. موجودات را باید به طور کلی به چهار دسته تقسیم نمود: یک. امور حقیقی و حقایق عینی؛ دو. واقعیات خارجی؛ (۳۵۴) سه. اعتباریات راستین؛ و چهار. اعتبارات بی اساس. قسم نخست امور حقیقی، هویت صرف و حقیقت‌های واقعی هستند که بالاترین موقعیت وجودی را دارند و از حضرت حق تعالی تا تمام معنویات عینی - تجرّدی را شامل می‌شوند. قسم دوم (واقعیت‌های عینی) اگر چه ملاک خارجی دارند، ولی ممکن است حقیقتی نداشته و حتی عنوان و ملاک باطلی داشته باشند؛ مانند: وجود ظلم و ستم یا شرک و الحاد. قسم سوم (اعتباریات راستین که لحاظ ذهنی دارند) اگر ملاک حقیقی یا واقعی داشته و دارای زمینه‌ی خارجی و منشأ انتزاعی باشند، از موقعیت حقیقی برخوردارند؛ هم‌چون تمامی قضایایی که حکایت از حقایق و امور خارجی دارند. قسم چهارم قضایایی که چنین ملاکی را نداشته باشند و از مهملاّت و ساخته‌های ذهنی به شمار می‌روند و هیچ ملاک حقیقی جز موقعیت مفهومی ندارند. معقول اولی و ثانوی موجودات در تقسیم بندی دیگری، بر اساس موقعیت وجودی به چهار دسته تقسیم می‌شوند: الف) معقولات اولی؛ ب) معقولات ثانوی فلسفی؛ ج) هویت‌های منطقی؛ د) مهملاّت ذهنی. دسته‌ی نخست، موجودات خارجی هستند که لحاظ حکایت آن‌ها ذهنیت را تحقق (۳۵۵) می‌بخشد؛ پس معقولات اولی همان وصف علمی حقایق و ذهنیت واقعیت‌های عینی خارجی است. دسته‌ی دوم، معقولات ثانوی هستند که لحاظ علمی اشیایند، با این تفاوت که اگر عروض ذهنی در آن‌ها اّتصاف خارجی داشته باشد، معقولات ثانی فلسفی بوده و ملاک حقیقی خارجی دارند و ملاحظاتی عینی اشیای می‌باشند، اگرچه چون معقولات اولی به استقلال در خارج یافت نمی‌شوند و تنها ظهور وصفی دارند و این موجودات وصفی - خارجی دسته‌ی دوم به‌شمار می‌روند، ولی اگر اّتصاف نیز مانند عروض، لحاظ ذهنی داشته باشد، همان اصول و قواعد منطقی محسوب می‌شوند و دسته‌ی سوم خواهند بود. اگر تصوّرات ذهنی نسبت به خارج با هر عروضی از ذهن یا خارج ملاک صحت نداشته باشد، از مهملاّت مفهومی می‌باشد و دسته‌ی چهارم به‌شمار می‌رود. عقد؛ امری واقعی حال پس از بیان این دو مقدمه باید گفت: عقد و نکاح شرعی یکی از معقولات ثانی فلسفی می‌باشد و با آن که عروض ذهنی دارد، اّتصافش خارجی است و در مقایسه با معقول اولی، خارج ثانوی می‌باشد؛ هم‌چون معقول اولی که خارج اولی هم می‌باشد. اگرچه این معقول ثانوی استقلال وجود در خارج ندارد، ولی وجود خارجی دارد؛ چه در ظرف اّتصاف که حقیقت نکاح است و چه در ظرف حاکی که هویت عقد است. سند و حاکی آن هم، خارج به حساب می‌آید و هرگز چون مهملاّت و قضایای دروغ و بی پایه و اساس نیست؛ پس حقیقت نکاح یا عقد و عنوان حاکی آن نه امری عامیانه است و نه بی‌اهمیت. آری، با تحلیل درست منطقی، چینه‌ی صحیح فلسفی، شناخت مرتبه‌ی وجودی و ملاحظه‌ی احکام حقوقی هر یک از این اقسام کلی با خصوصیت‌های متفاوت آن (۳۵۶) می‌توان به دقت و ظرافت و عمق شگرف حقایق دینی و احکام الهی پی برد. پس امور واقعی، گرچه واقعیت دارند، خارجی هم هستند و دارای ارزش و اهمیت وجودی می‌باشند، ولی ممکن است ارزش حقیقی و ثابت نداشته باشند؛ مانند آن دسته از امور ذهنی و اعتباری که ملاک و مناط صحیح دارند و با آن که تمامی از واقعیات هستند، در مرتبه‌ی واقعیت‌های خارجی نیستند؛ اگرچه هم‌چون مهملاّت مفهومی هم نخواهند بود، بلکه موقعیت علمی - واقعی و مناسب خاص خود را دارند. بنابراین، امور واقعی، تنها در محدوده‌ی واقعیت‌های خارجی خلاصه نمی‌شوند، بلکه امور اعتباری، قوانین عقلایی، فرمان‌های شرعی و احکام حقوقی نیز حقایقی هستند که ریشه در

بسیاری از واقعیت‌ها دارند. همان گونه که ممکن است امری واقعیت داشته باشد و حقیقی هم باشد یا امری واقعیت داشته باشد، ولی باطل و غیر حقیقی باشد، ممکن است امری اعتباری بوده و ملاک حقیقی و واقعی نیز داشته باشد و یا امری اعتباری باشد، ولی ملاک حقیقی نداشته باشد؛ هم‌چون: مهملات؛ به طور مثال: تمامی مجزّادات و معنویات - از حضرت حق تعالی تا پاکی و طهارت و دیگر خوبی‌ها - هر دو وصف حقیقت و واقعیت را دارند، ولی ظلم، ستم و پلیدی با آن که واقعیت داشته و برای همگان قابل لمسند، از امور حقیقی به شمار نمی‌روند و واقعیت‌های باطلند. هم‌چنین تمام قوانین و موازین عرفی و دینی، با آن که از اعتباری‌اتند، واقعی و حقیقی محسوب می‌شوند و تمامی قوانین و احکام از اعتباری‌ات ملموسند و غیر از آن دسته امور اعتباری می‌باشند که تنها ذهن آدمی آن‌ها را می‌پروراند و در خارج از ذهن اثر یا ملاک صحت ندارند؛ هم‌چون اندیشه‌ی فردی که خیال کند بال و پر دارد یا بزرگ‌تر از کوه و یا کوچک‌تر از سوزن است. تمام این امور تنها ذهنیت و اعتبار مُعَبَّر است و حقیقت و واقعیت دیگری ندارد؛ گرچه این امور نیز در ظرف ذهن به لحاظ (۳۵۷) وجود ذهنی موجود بوده و به لحاظ ذهن از یک واقعیت خارجی برخوردارند؛ چرا که ذهن، خود یک حقیقت خارجی است، با این تفاوت که خارج و خارجیات، خارج خارجی است و ذهن و ذهنیات، خارج ذهنی است؛ چه ذهنیاتی که ملاک صحت داشته باشند یا نداشته باشند؛ زیرا ملاک صحت یا عدم صحت، لحاظ خارجی قضایاست و به جهت وجود ذهنی تفاوتی میان آن دو وجود ذهنی به لحاظ خارج نیست. پاسخ اشکال: عقد؛ عنوانی حاکی پس از بیان این دو مقدمه، در پاسخ به اشکال باید گفت: حقیقت نکاح و الفاظ آن - که در شریعت اسلام و هر شریعت دیگری به نوعی مطرح است - یا هر امر دیگری که به جای عقد و الفاظ در میان اقوام و ملل مرسوم است، دارای جهات گوناگونی است که به طور خلاصه بیان می‌گردد. اصل نکاح و ازدواج و حقیقت آن - که همان علقه و علاقه، محبت و اتحاد و آثارش، هم‌چون مؤانست و آمیزش و دیگر ثمرات آن است - همه از واقعیت‌های خارجی است و حقیقت نیز دارد. الفاظ و جملات عقد نکاح یا هر قول و عمل دیگری که بیان‌گر تحقق نکاح زن و مرد باشد، تمامی، عناوین حاکی از آن نکاح و هم‌بستگی خارجی است و مُعَوَّن و مصداق را بیان می‌کند. هنگامی که زن و مردی نسبت به هم احساس قرابت، نزدیکی و علاقه می‌کنند، برای بیان این حقیقت خارجی در نزد خود آن‌ها و مردم عنوان حاکی لازم است و این الفاظ و عبارات چنین واقعیتی را حکایت می‌نمایند. پس الفاظ عقد، هنگامی که با قصد انشا و به طور جدّی با دیگر شرایط لازم در خارج هم‌راه شوند، بیان‌گر تحقق اصل ازدواج و نکاح می‌گردند؛ به طوری که این (۳۵۸) الفاظ، عنوان حاکی و موقعیت‌ظاهری تمام آثار و ثمرات آن امر خارجی بوده و به تمام آن حقایق واقعی و واقعیت‌های حقیقی، زبان داده و خود، زبان آن‌ها می‌گردند. بنابراین، ازدواج تنها چند لفظ نیست و این الفاظ نیز به تنهایی محلّ امری واقع نمی‌شوند، بلکه قصد، اراده و جدّیت هم باید با آن هم‌راه و عجین باشند تا بتوانند به درستی از امور واقعی حکایت نموده و آنچه به زبان گفته می‌شود، در خارج نیز واقع گردد. آن گاه با آن که عقد در واقع یک لحاظ حاکی و موقعیت ذهنی است، صورت خارج به خود می‌گیرد. آری، بدون وجود زن و مرد و تمایلات و دیگر امور لازم، عقد به عنوان تنها لفظ کاری نمی‌کند و بی‌اراده و تصمیم، علت چیزی نمی‌شود؛ گرچه بدون وجود حاکی و ابزاری برای القای معانی نیز تمایلات نفسانی زن و مرد، زبان و نشانی خاص پیدا نمی‌کند و ازدواج بدون حاکی تحقق نمی‌پذیرد و ملاک عرفی و عقلایی نمی‌یابد. پس در یک جامعه برای تمام اندیشه‌ها و کردارهای انسان باید زبان و بیانی مشخص و گویا وجود داشته باشد. به همین دلیل است که شریعت برای تحقق هر امری زبانی خاص قرار داده و شرایط و ویژگی‌هایی مقرر کرده است تا اعمال و رفتار مردم بدون ابهام و اجمال باشد؛ به طور مثال: عقد، اگر اکراهی و به اجبار باشد، کارگشا نیست، عقد، اگر بدون قصد انشا و صیغه باشد، بی‌اثر است و عقدی که مطابق خصوصیات و ملازمات خارجی - که حکایت از همان هویت‌های موجود دارد نباشد، اثری نخواهد داشت. پس عقد و نکاح شرعی با همه خصوصیات و شرایط لازم می‌تواند عنوانی از حقیقت نکاح واقعی و نیز بیانی برای مرزهای مشخص یک امر حقیقی و واقعی باشد. این امر نه عامیانه است و نه بی‌اهمیت؛ نه انکارش می‌تواند دلیلی داشته باشد و نه اثباتش زحمتی بیش از این را طلب می‌کند.

(۳۵۹) معاطات در ازدواج در این جا بحثی که باید مورد اهتمام فراوان قرار گیرد، این است که: به طور کلی هر عقد و ایقاعی - مانند: بیع، اجاره، نکاح و طلاق - تنها از مقوله‌ی لفظ نیست، بلکه از مقوله‌ی فعل و عملی ارادی است که می‌شود برای حکایت تحقق آن، به چیزی جز لفظ نیز تمسک شود؛ چرا که الفاظ به عنوان قسمی از اقسام دلالت‌ها، تنها ابزاری گویا برای القای معانی می‌باشند و به خودی خود در این گونه امور، موضوعیت شرعی یا عرفی و یا عقلی ندارند؛ از این رو از دیدگاه دین، «معاطات» در تبادلات عمومی، مانند الفاظ، همه‌ی خصوصیات، آثار و احکام بیع و معامله را به طور یکسان دارد. بنابراین می‌توان گفت: عقد ازدواج - دائم یا موقت - هم چون معامله و بیع نیازمند الفاظ نیست و می‌تواند بدون لفظ و به شکل فعلی محقق گردد و همین امر عنوان حاکی جهت تحقق نکاح را داشته باشد؛ چرا که علاوه بر لفظ، هر عنوان دیگری کافی است و عنوان حاکی منحصر به لفظ نیست. اراده، فعلیت و تحقق ازدواج با هر وسیله‌ی حاکی کفایت می‌کند، هر چند الفاظ در انتقال معانی رساتر و از گویایی خاصی برخوردارند. پس همان طور که در معامله یا هر عقد دیگری معاطات صحیح است، در ازدواج هم اگر معاطات ویژگی‌ها و شرایط و احکام خود را با ضوابط کلی هم‌راه داشته باشد، معاطات اشکالی ندارد. البته ممکن است چنین بیانی به این صراحت در میان کلمات و فتاوی‌ای فقها نباشد و از یک تندی و تیزی در فتوا حکایت کند، ولی - بحمدالله - کوچک‌ترین ابهام و تعللی نسبت به این اعتقاد در خود مشاهده نمی‌کنم؛ زیرا در شریعت اسلام و کتاب و سنت، دلیلی گویا بر لزوم لفظ در عقد ازدواج وجود ندارد؛ به ویژه این که وجود «اطلاقات» هیچ گونه شکی را باقی نمی‌گذارد. تنها عاملی که می‌تواند سبب احتیاط یا اعتقاد به لزوم لفظ در میان فقها باشد، (۳۶۰) «اجماع» است که آن هم به لحاظ عدم وجود یا عدم صحت ملاک علمی یا شرعی، ثمره و کارآیی لازمی در این مقام ندارد و دلیلی برای لزوم لفظ در عقد نکاح محسوب نمی‌شود. در این جا جهت توضیح بیش‌تر اصل اجماع و عدم کارایی آن در این مورد، خلاصه‌ای از بحث اجماع را به مناسبت بیان می‌کنیم. به طور کلی اجماع بر دو قسم است: مدرکی و غیر مدرکی. اجماع مدرکی اهمیت خاصی ندارد و باید به مدرک آن مراجعه کرد؛ زیرا تمسک به چنین اجماعی تقلید در دلیل است. اجماع غیر مدرکی از متأخرین فقها نیز دلیل حجیت ندارد و اعتبار اجماع غیر مدرکی قدمایی هم به خاطر آن است که از دلیل - که همان مدرک مفقود است - کشف می‌کند؛ چون از سویی دسته‌ای از مدارک روایی ما توسط دشمنان از بین رفته و از سوی دیگر حضرات اهل اجماع و فقهای کرام نزدیک به زمان معصوم «علیه‌السلام» بوده و عادل و متخصیص هم بوده‌اند؛ از این رو کشف می‌کنیم که اجماع قدما و فتاوی‌ای آن‌ها طبق مدارک روایی بوده که بسیاری از آن مدارک بر اثر چپاول دشمنان و حوادث زمان به دست ما نرسیده است، ولی اثبات چنین اجماعی آسان نیست؛ به ویژه در این مورد، که به عدم آن قطع داریم. بنابراین، تمسک به اجماع در چنین موردی بی‌اساس است و نباید به آن توجه نمود. حال، تنها دلیل قابل توجهی که راجع به لفظ در عقد ازدواج وجود دارد، سیره‌ی گذشتگان از فقهاست، ولی صرف چنین سیره‌ای الزام‌آور نبوده و فاقد دلیل و اعتبار است و احتیاط در رعایت چنین سیره‌ای هم در این مورد خاص، دلیل الزامی ندارد. معاطات و اصل احتیاط (۳۶۱) ممکن است اشکال شود که چنین حکمی خلاف احتیاط است. در پاسخ باید گفت: حکم به معاطات در نکاح تنها زمینه‌ی گشایش در احکام و امتنان در اعمال و کاستن معاصی و وسعت دایره‌ی برداشت‌های کاربردی در جهت تصحیح امور نسبت به دین و مردم است و گر نه عقد در ازدواج - آن هم با لفظ و به خصوص لفظ عربی - مشکلی ندارد، بلکه بهتر است، ولی مطلب مهم این است که آیا چنین شرایطی الزامی است و دلیلی بر الزام نسبت به آن وجود دارد یا خیر؟ آیا چنین احکامی به‌ویژه در نکاح موقت باعث زحمت بسیار و بی‌رغبتی به دین نمی‌شود و زمینه‌های حرمان را برای اهل دیانت فراهم نمی‌سازد؟ چرا باید به خاطر بهترین‌ها و یا امور استحضانی و احتیاط‌های غیر لازم و فرمان‌های دست و پاگیر، بر خلق خدا سختی و دشواری تحمیل شود؟ و چرا دایره‌ی تکلیف و انجام وظایف را چنان بسته عنوان نماییم که عمل به دین و رفتار مسلمانی، حالت عسر و حرج و زحمت و سنگینی به خود گیرد؟! پس سوءال این است که چه دلیلی بر لزوم چنین احتیاطی وجود دارد؛ در حالی که به مقتضای دلیل، چنین موردی از مصادیق «شک در تکلیف» است و باید در

آن برائت جاری کرد؛ نه احتیاط؟ به خصوص این که اطلاقات و عموماً شرعی و بنای عقلا بر عدم نیاز به چنین شرایطی دلالت می‌کند. در این جا پرسش دیگری پیش می‌آید که: برای معاطات در دیگر ابواب فقهی شواهدی وجود دارد و فقها هم به آن عمل می‌کنند؛ آیا در این باب هم می‌توان شواهدی آورد؟ در پاسخ باید گفت: آری، چنین است و ما در این مقام یک شاهد از روایات می‌آوریم. البته شواهد دیگری هم می‌توان ارایه کرد، ولی ما در مقام تفصیل بحث (۳۶۲) نیستیم. روایات و نکاح معاطاتی قضاوت حضرت امیر «علیه‌السلام» و اشتباه خلیفه ابن کثیر از امام صادق «علیه‌السلام» روایتی نقل می‌کند (۱) که ما تحلیلی از آن را با گزینش آزاد ارایه می‌نماییم: زنی نزد عمر، خلیفه دوم، می‌آید و اقرار به زنا کرده و می‌گوید: مرا از گناه پاک کن و در حق من حد جاری کن. خلیفه نیز بی درنگ و بدون تحقیق و بررسی به رجم زن حکم می‌کند. خبر این ماجرا به حضرت امیر «علیه‌السلام» رسید. آن حضرت با آن که بسط ید و اختیار عمل نداشت، همیشه مراقب خلیفه بود تا دست کم بعضی از مشکلات و خطاهای او را برطرف سازد؛ به همین دلیل، روبه زن کرد و فرمود: «کیف زنیّت؟»؛ چگونه زنا دادی که به این راحتی به آن اقرار می‌کنی؟ آن زن ماجرا را به تفصیل بیان کرد و گفت: در بیابان بودم که به شدت تشنه شدم. از ۱- عن ابی عبدالله «علیه‌السلام» قال: «جاءت امرأة الی عمر فقالت: «أئی زنیة فطهرنی فأمر بها ان ترجم بذلک امیر المؤمنین «علیه‌السلام» فقال: کیف زنیة؟ فقالت: مررت بالبادیة فاصابنی عطشٌ شدیدٌ فاستسقیة أعرابیاً فأبى ان یسقینی الا ان أمکنه من نفسی فلما أجهدنی العطش و خفت علی نفسی سقانی فأمکنته من نفسی؛ فقال امیر المؤمنین «علیه‌السلام»: تزویجٌ و ربّ الکعبه؛ کافی، ج ۵، ص ۴۶۷، ح ۸. امام صادق «علیه‌السلام» فرمود: زنی نزد عمر آمد و اظهار داشت: من زنا داده‌ام؛ پس با اجرای حد الهی مرا پاک گردان. عمر دستور داد که آن زن را سنگسار کنند. این خبر به امیرمؤمنان «علیه‌السلام» رسید. حضرت از آن زن پرسید: چگونه زنا دادی؟ زن گفت: از بیابانی می‌گذشتم که تشنگی شدیدی به من دست داد. از یک بادیه نشین آب خواستم، ولی او از دادن آب امتناع ورزید، مگر به شرط این که خود را در اختیارش گذارم (و من به خواسته‌ی او تن ندادم) ولی چون تشنگی طاقتم را ربود و بی‌تابم نمود، بر جان خویش ترسیدم، (پیشنهاد او را پذیرفتم و) او مرا سیراب کرد و من خویش را در اختیار او قرار دادم. در این جا امیرالمؤمنان «علیه‌السلام» فرمود: به خدای کعبه سوگند، این ازدواج است! (۳۶۳) مردی در خواست آب کردم، ولی آن مرد بیابانی نپذیرفت، مگر به این شرط که خود را در اختیارش بگذارم. من ابتدا قبول نکردم، ولی هنگامی که دیدم عطش می‌خواهد مرا از پا در آورد، خودم را در اختیارش قرار دادم. وقتی که حرف زن تمام شد، حضرت امیر «علیه‌السلام» فرمودند: «تزوید و ربّ الکعبه»؛ به خدای کعبه قسم، همین ازدواج است! از این روایت به خوبی بیان ما روشن می‌گردد که نکاح معاطاتی همین داد و ستد و تعاطی است: تمتّع در مقابل آب، بی آن که عقد و صیغه یا عربی و فارسی لازم داشته باشد. اسلام و امتنان حال لازم است نسبت به این نقل چند جهت مورد توجه قرار گیرد: یک. زن این عمل را زنا به حساب آورد؛ چون او گمان داشت که نکاح، تنها همین نکاح متعارف است که به طور عادی و با شادی انجام می‌شود؛ همان‌طور که خلیفه هم در این زمینه تصویری بیش‌تر از آن زن گرفتار نداشت. دو. اسلام دین امتنان، گشایش و آسان‌گیری است و در هر شرایطی زمینه‌ی عدم عصیان را برای مومن فراهم می‌سازد تا زمینه‌ی معصیت محدود گردد. نباید دین به گونه‌ای ترسیم شود که جز علما و اعظم و اهل روتق و نعمت و صاحبان خیرات، کسی توان انجامش را نداشته باشد. سه. در بیان حقایق و اموری که برخلاف رسوم متداول است، چندان آمادگی برای پذیرش وجود ندارد؛ به همین علت حضرت علاوه بر بیان حکم - که همین امر، تزویج (۳۶۴) است - قسم نیز یاد می‌کند، آن هم با استفاده از رب و کعبه که این دو شاخص موجودات مجرد و مادی در میان اهل دیانتند. ربّ، ربّ تمامی اسمای فعلی حق و عروس اسمای الهی است و کعبه نماد ظهور حق و نمود اوج قداست دینی است که در لسان آن حضرت رب و کعبه - یعنی صورت جمعی حق در ظرف مجرد و ماده - با بیان حال، ترنم عاشقانه و نوای دل‌سوخته‌ی آن بزرگوار را اظهار می‌دارد. چهار. وقتی حضرت می‌فرماید: «این تزویج و نکاح است»، نکاح با روش دیگر را نفی نمی‌کند؛ همان‌طور که نکاح به صورت‌های دیگر، نکاح بودن این قسم را نفی نمی‌کند. پنج.

این نقل، اضافه بر بیان نکاح معاطاتی، به خوبی منش دین و موقعیت ارزشی آن را که آسان نمایی امور است - نه مشکل تراشی - مطرح می کند. شش. امتیاز حضرت بر خلیفه ی ثانی به خوبی از این نقل به دست می آید. می بینیم حضرت با چه حمایت و ظرفیتی از دین و مردم دفاع می کند؛ در حالی که خلیفه علاوه بر ناآگاهی و کم دقتی، از سهل انگاری و خشک مزاجی و جزم اندیشی برخوردار است؛ زیرا به راحتی و بی محابا حکم صادر می کند و ضرب و زور و حتی رجم و کشتن با آن شدت را اعمال می دارد و از هیچ شدت و خشونت روی گردان نیست. آری! فردی که در باب حدود این گونه رفتار می نماید، در ابواب دیگر هم روشن است که چگونه عمل می کند! از بیان این شاهد، موقعیت معاطات در نکاح و اصل باز اندیشی دینی و جای گاه حضرت امیر «علیه السلام» در این امر به خوبی روشن می گردد. نسبت به این روایت این اشکال قابل طرح است که حکم خلیفه به رجم حکایت از شوهر داشتن زن می کند و گرنه به رجم آن زن حکم نمی کرد. (۳۶۵) در پاسخ به این ایراد باید گفت: چگونه می شود بیان ابتدایی زن بدون هیچ پرسشی دلیل بر شوهر داشتن او باشد، گذشته از آن که اگر زن دارای شوهر بود، حضرت امیر «علیه السلام» نمی فرمود: «به خدای کعبه سوگند، این خود تزویج است!» هم چنان که از ظاهر حدیث نیز به دست می آید که چون در رابطه با عمل آن ها لفظی به کار نرفته بود، زن گمان داشت آمیزش آن ها زنا بوده و حضرت امیر «علیه السلام» این گمان را مردود دانست. روایات باب متعه اکنون برای وضوح هر چه بیش تر مسأله ی معاطات در نکاح، شواهدی از باب متعه ی شرعی می آوریم تا روشن شود که حقیقت متعه، نکاح و معاطات، به طور ماهوی و در عنوان و ظرف عمل و تحقق با هم تفاوتی ندارد، بلکه تفاوت ها تنها در شکل، صورت، نوعیت و خصوصیت های وصفی است که شارع و عقلا به دنبال تنظیم امور و چینش مشخص آن ها هستند. زراره از امام صادق «علیه السلام» نقل می کند: متعه تنها به «تعیین مدّت» و «مهر» بستگی دارد. (۱) معاطات نیز چنین است و نسبت به لزوم لفظ یا این که عربی یا فارسی باشد، قید و شرطی ندارد، بلکه ماهیتش تنها همین دو امر است که حضرت به وضوح آن را بیان می کند. در روایت محمد بن مسلم، هنگامی که از مهر متعه پرسش می شود، امام «علیه السلام» می فرماید: «ما تراضیا علیه الی ما شاء من الاجل». (۲) امام «علیه السلام» در این بیان شریف ۱- عن زراره، عن ابی عبدالله «علیه السلام» قال: «لا تكون متعه الا بامرین: اجل مسمی و اجر مسمی»؛ کافی، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۱. ۲- عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا عبدالله «علیه السلام»: «کم المهر - یعنی فی المتعه؟ قال: ما تراضیا علیه الی ما شاء من الاجل»؛ کافی، ج ۵، ص ۴۵۷، ح ۱. (۳۶۶) ماهیت متعه و ازدواج موقت را به تحقق این امر وابسته می داند: رضایت دو طرف بر مهر و مدّت. در این جا امام «علیه السلام» در مقام بیان ماهیت است؛ زیرا سؤال کننده تنها از مقدار مهر می پرسد، ولی امام «علیه السلام» مدّت را هم اضافه می کند. معاطات عقلایی نیز همین است: مهر و مدّت، که تأمین این دو شرط با لفظ باشد یا با عمل - مانند روایت خاصّ معاطات - یکسان است و تفاوتی ندارد؛ همان طور که آن زن هنگامی که تشنگی توانش را ربود، به پذیرش خواسته ی مرد در مقابل آب رضایت داد. آن چه باید با توجه به همه ی این روایات دریافت، این است که در لسان شریعت برای ازدواج، صیغه و لفظ یا شرایطی از این قبیل درج نشده است. از این رو، چه خوب است جامعه ی دینی - به خصوص حوزه های علمی و حضرات علما و بزرگان - در جهت بازیابی درست و دور از پیرایه ی دین و گشایش افق های روشن در نگرش های اساسی اجتماعی و فردی گام بردارند تا دین، شکلی قید و بنددار و دردسرساز و مزاحم، به خود نگیرد و دیانت، حامل نشاط، سهولت، صفا، آسانی و طهارت و پاکی باشد. آری، نباید به واسطه ی دسته ای عقاید بی دلیل یا سنت های بی مورد مرسوم، جامعه و مردم را در گیر تنگناها نمود. دین باید جامعه و مردم را باز، با نشاط و دل سیر بار آورد؛ نه آن که جامعه ی دینی را به جامعه ای بسته، خشک و بی روح و پراز حسرت و نیاز تبدیل کند و با فرمان های هور قلیایی، دمار از روزگار مردمانش در آورد. (۳۶۷) نکاح معاطاتی و نقلی از شیخ انصاری روزی در محضر مرحوم آقای اراکی «رحمه الله» بحث معاطات در نکاح را مطرح کردم. ایشان در نهایت به اجماع تمسک نمود، ولی بعد از استنکار این جانب که مورد نکاح، زمینه ی اجماع ندارد، ایشان معاطات را پذیرفت. سپس خود ایشان حکایتی از مرحوم شیخ انصاری «رحمه الله» نقل فرمود که در یک مورد انشای عقد نکاحی

را به شیخ واگذار کردند، ولی ایشان انشای عقد را فراموش کرد. روز بعد از ایشان پرسیدند که آیا آن عقد را خواندید؟ فرمود: همان که شما گفتید و من پذیرفتم، کافی است و ازدواج شما اشکالی ندارد و دیگر عقدی نمی‌خواهد. به راستی شیخ که خود از عقد و صیغه، آن هم به زبان عربی، سخن می‌گوید، چگونه چنین معاطاتی را کافی می‌داند؟ از این گونه بیانات روشن می‌شود که دسته‌ای از فتاوا به واسطه‌ی مشکلات جنبی است و گرنه فقهای ما از روح حریت و آزادنگری و درک صحیح حقایق اجتماعی برخوردارند و تنها به خاطر ملاحظات جانبی در بعضی از مسایل سکوت می‌کنند، هر چند چنین برخوردی با رشد و بازیابی حقایق مناسب نیست. در این جا دو پرسش مطرح می‌شود؛ نخست این که: پس میان نکاح و زنا چه تفاوتی هست؟ دوم آن که: آیا با این بیان بسیاری از موارد زنا به نکاح تبدیل نمی‌شود؟ در پاسخ به پرسش نخست باید گفت: این طور نیست که بر اساس معاطات در ازدواج تفاوتی میان نکاح و زنا نباشد؛ زیرا در معاطات هم تمام شرایط و خصوصیات «عقد لفظی» وجود دارد و تنها در ظرف حاکی، تبدیل لفظ به غیر لفظ - که فعل است - پیش می‌آید؛ هر چند غیر لفظ یا هر فعل دیگری که جای‌گزین لفظ شود، خود فعلی است که از تحقق عقد حکایت می‌کند. (۳۶۸) نسبت به امر دوم هم باید گفت: چه اشکالی دارد که بسیاری از مواردی که ما می‌پنداریم زناست، زنا نباشد، بلکه نکاح و امر مشروعی باشد؟ مگر ما بخیل هستیم که مردم کم‌تر عنوان گناه را به خود گیرند و یا اگر جامعه کم‌تر آلوده باشد، ناراحت می‌شویم؟ پرمسلم است که هر چه احکام الهی آسان‌تر و گویاتر باشد، زمینه‌های تحقق آن نیز بیش‌تر خواهد بود. در پایان باید به این امر توجه کامل داشت که برای وضوح هر چه بیش‌تر مسأله‌ی معاطات در نکاح و عقد ازدواج - دایم یا موقت - باید در فقه به‌طور مبسوط نسبت به مسایل، احکام، شرایط، خصوصیات و آثار آن بحث و بررسی کرد تا هیچ گونه ابهام و اجمالی باقی نماند و زمینه‌های عملی و تحقق خارجی آن به طور روشن دنبال شود - ان شاء الله. (۳۶۹) ایراد به مفاد عقد ازدواج استقلال مرد و تبعیت زن برخی افراد - به اصطلاح - روشن فکر درباره‌ی عقد ازدواج اشکال دیگری مطرح کرده و گفته‌اند: ازدواج باید از یک زندگی مشترک، متقابل و موزون حکایت داشته باشد، در حالی که مفاد عقد ازدواج چنین نیست؛ چرا که زن در لسان عقد، به صورت تبعی، فرعی و منفعل مطرح می‌شود. زندگی زن‌شویی یک زندگی مشترک است و هر یک از زن و مرد در تحقق آن نقش عمده و اساسی دارند. این زندگی طبیعی باید از تقابل و هماهنگی کامل برخوردار باشد؛ در حالی که لسان عقد این گونه نیست و تنها این زن است که خود را در اختیار مرد قرار می‌دهد و وسیله‌ی تمتعات او قرار می‌گیرد. چرا نباید مقتضای عقد برای زن نیز به‌طور استقلالی لحاظ شود؟ پاسخ به ایراد: عقد ازدواج و موقعیت زن پیش از پاسخ به این توهم باید مفاد مطلق عقد و علقه‌ی میان دو امر روشن شود. عقد، بیان تحقق ارتباط میان دو امر و زبانی برای بروز رابطه میان دو شیء است؛ به این صورت که ابتدا فردی در نقش اصلی به عنوان ایجاب و ارایه، طرف مقابل را مخاطب قرار داده، عقد را انشا می‌کند، آن گاه طرف دوم هم آن عقد را رد یا قبول می‌نماید. پس همان گونه که عقد بی‌طرف محقق نمی‌گردد، با یک طرف هم محقق نمی‌شود و هر دو طرف علت تحقق آنند. عقد دارای رابطه‌ای متقابل میان دو طرف است و بدون ایجاب یا قبول یکی از آن دو عقدی محقق نمی‌گردد؛ به طوری که بی‌ایجاب، قبول و (۳۷۰) بدون قبول، ایجاب بی‌اثر است. با این تفاوت که بی‌قبول، ایجاب نمی‌تواند به عقد فعلیت بخشد، ولی بی‌ایجاب، زمینه‌ی قبولی پیش نمی‌آید تا عقدی زمینه کامل یا ناقص پیدا کند. بنابراین، مفاد صیغه‌ی عقد از هماهنگی متقابلی برخوردار است که این هماهنگی از یک جانب شروع و با طرف مقابل تمام می‌شود. البته همیشه طرفی که در ابتداست، ایجاب را عنوان می‌کند تا موقعیت و ارزش ارایه‌ی معامله یا هبه و بخشش را داشته باشد. در ابتدا، صاحب کالا یا شخص بخشنده، مورد معامله یا بخشش را ارایه می‌کند و طرف مقابل هم با قبول یا رد، موقعیت ایجاب را مشخص می‌سازد. در این صورت او یا قبول می‌کند و به عقد محتوا می‌بخشد و یا با رد یا سکوتش - که حاکی از عدم قبول است - ایجاب را از اثر می‌اندازد. از این بیان به خوبی روشن می‌شود که عقد ازدواج بیان تحقق رابطه‌ای فراگیر در زندگی مشترک زن و مرد است و چون زن مطلوب است و از موقعیت ارزشی خاصی برخوردار است و مرد هم پذیرای مسؤولیت‌های عمده و سنگین زندگی است، ایجاب

از سوی زن و قبول از ناحیه‌ی مرد صورت می‌گیرد. زن در ایجاب، خود را به عنوان یک رکن از دو رکن اصلی عقد ازدواج و زندگی مشترک مطرح می‌سازد و مرد نیز چنین امری را می‌پذیرد و نسبت به آن اعلام رضایت می‌کند؛ حتی می‌توان گفت: از آن جا که زمینه‌ی اصلی هر عقدی در «ایجاب» نهفته است و «قبول»، جزو پایانی تحقق آن است، در عقد ازدواج میدان‌داری و اهمیت اصلی از آن زن است؛ چرا که ایجاب را او به عهده دارد و مرد در این میان تنها عهده‌دار قبول است - همان گونه که هر ایجاب و فعلی بر قبول حاکم است. اگر چه قبول مرد، خود (۳۷۱) یک نوع ایجاب فعلی است - همان طور که ایجاب زن، خود یک قبول است - ولی در هر صورت قبول مرد بر ایجاب فعلی زن مترتب می‌شود و ایجاب، زمینه‌ی اصلی دارد. عقد ازدواج؛ آهنگ دل نواز وحدت دو روح زن زمینه‌های سرور آفرین استعدادهای خویش را در طبق اخلاص نهاده و به شوهر و طالب محبوب خود هدیه می‌کند. او آمادگی خود را برای هر نوع هم‌کاری و فداکاری در کنار شوهرش اعلام می‌دارد و به طور طبیعی از او قبول این هماهنگی را درخواست می‌نماید؛ پس مفاد عقد ازدواج، گذشته از آن که اجبار و تحمیلی را در بر ندارد، آهنگی دل‌نواز و نغمه‌ای موزون برای وحدت دو روح است. مفاد این عقد، جهات اختصاصی زندگی زن و مرد را تخریب نمی‌سازد، بلکه حد و مرزهای خاص هر یک از زن و مرد در آن به حال خود محفوظ می‌ماند. بنابراین در عقد ازدواج لحاظ استقلالی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا لحاظ استقلالی برای زن یا مرد با وحدت دو روح منافات دارد. روشن است که عقد ازدواج، نظری به جهات اختصاصی زن و مرد ندارد و این جهت‌ها با ازدواج، به هم نمی‌ریزد، بلکه عقد ازدواج انسان را از تنهایی درآورده و کمبودهای فردی و عمومی را برطرف می‌سازد، بی‌آن که زن و مرد را از هویت فردی خود دور سازد. عقد ازدواج بیان یک زندگی مشترک با وحدت کامل و بروز مهر و عشق و صفای روحی دو فرد از یک حقیقت انسانی است. با این بیان روشن می‌شود که زن هرگز آلت کام‌جویی صرف نیست. او هر چند زمینه‌های سرور بی‌پایانی را در خود دارد و آمادگی خود را برای این عمل فردی و اجتماعی اعلام داشته و موجودی خویش را برای این سرمایه‌گذاری عمده عرضه می‌نماید، ولی هرگز صورت متاع به خود نمی‌گیرد. هر چند زن باید به این آمادگی (۳۷۲) لباس عمل بپوشاند و در حدّ قانون و وظیفه، شئون مرد را رعایت کند، ولی این الزام یک طرفه نیست، بلکه در این عقد، بیش‌تر تعهدات به دوش مرد گذاشته می‌شود. به همین جهت، در صورت تخلف هر یک از زن و مرد، شریعت و ظایف و قوانینی معین کرده تا حقی از هیچ کدام از بین نرود. در این زمینه نباید به بدآموزی‌های موجود در رفتار افراد جامعه نظر داشت و خودمحموری‌ها و ستم‌گری‌های فراوانی که به طور غالب از جانب مردها و کم و بیش از سوی زنان صورت می‌گیرد، منافاتی با صحت اصول زندگی و درستی فرمان‌های الهی ندارد؛ چرا که این بدآموزی‌ها و زشت‌کاری‌ها بر اثر عدم رعایت قوانین دینی و اخلاقی است و نباید به حساب دین گذاشته شود و دین نیز به طور جدی از این امور گریزان است؛ بنابراین عقد ازدواج، بیان اشتراکی موزون است که از اتحاد و وحدت دو روح نشأت می‌گیرد و در این اتحاد، استقلال مطلق معنا ندارد؛ هر چند منافاتی با استقلال زن و مرد در جهت‌های شخصی و خصوصیات ویژه ندارد که عقد ازدواج هم به آن آسیبی نمی‌رساند و هر یک از زن و مرد در موارد خاص خود، آن را به‌طور مناسب اعمال می‌دارند. پس هر چند نکاح و ازدواج وحدت آفرین است و کثرت و تشّت و دوگانگی و ناهماهنگی را از میان زن و مرد بر می‌دارد، ولی این طور نیست که به شخصیت افراد و سلیقه‌های شخصی آنان زیانی وارد سازد و آن‌ها را از هویت شخصی و منش فردی دور نماید. عدم تطابق شریعت با طبیعت (!) حال با توجه به این مطالب، شبهه‌ی دیگری مطرح می‌شود و آن عدم هماهنگی و (۳۷۳) تطابق طبیعت و خلقت با عقد شرعی است؛ به این بیان که در مورد عقد شرعی گفته می‌شود: زن، فاعلیت، علیت و ایجاب دارد و مرد قابل است. در عقد ازدواج ابتدا زن می‌گوید: من خود را در اختیار تو قرار می‌دهم، امّا مرد چنین موقعیتی ندارد و تنها ایجاب زن را قبول می‌کند (و این امر به خاطر آن است که دست زن در انتخاب همسر باز باشد و به همین دلیل، طلاق حقّ مرد است؛ چون در طلاق، مرد همان قبول عقد شرعی را از خود دور می‌سازد و زن که فاعل ایجاب در عقد است، نمی‌تواند فاعل طلاق باشد). همه‌ی این قوانین و احکام با طبیعت خارجی زن و

مرد منافات دارد؛ زیرا در مورد طبیعت زن و مرد گفته شد: مرد فاعلیت دارد و طالب است و زن مطلوب است و به طور قهری مطلوب نمی تواند فاعل باشد، بلکه تنها می تواند قابل طالب خود باشد و مطلوب طلب مرد قرار گیرد؛ پس طبق این بیان، تنافی میان طبیعت زن و مرد در ازدواج و احکام شرع این است که اگر مرد فاعل است و زن قابل - همان طور که در طبیعت و خارج مشهود است - چگونه در عقد شرعی، زن، فاعل ایجاب و مرد، فاعل قبول این ایجاب قرار می گیرد؟ در پاسخ به این پرسش باید به دو امر توجه داشت: یک. به طور کلی امر طالب و مطلوب به لسان منطقی، متضایف و تقابلی است و یک سوئی نمی باشد؛ هر طالبی با آن که فاعل و طالب است، قابل هم خواهد بود و هر مطلوبی با آن که قابل است، فاعل و طالب هم می باشد؛ زیرا علت فاعلی، گرچه فاعل طلب است، ولی خود نسبت به مطلوب، قابل است، و مطلوب، علت فاعلی فاعل می گردد. فاعل گرچه در پی مطلوب است، ولی این مطلوب است که فاعل را فاعل می سازد (۳۷۴) و به دنبال خود می کشاند و مطلوب هم گرچه علت فاعلیت فاعل می گردد، ولی خود، متعلق طلب طالب است و نسبت به آن قابلیت دارد. به طور مثال: فردی که تشنه ی آب است و به او عطشان می گوئیم، برای رفع عطش خود به دنبال آب - که مطلوب اوست - حرکت می کند، ولی همین آب با آن که نسبت به فاعل حرکت که عطشان است قابل به حساب می آید، غایت است و علت فاعلیت فاعل هم می باشد؛ زیرا این آب است که چون عطش موجب حرکت عطشان به سوی خود می گردد. با این تفاوت که عطش، فاعلیت و غایت درونی است و زمینه ی فقدان را در خود باز می کند و آب، غایت و فاعلیت خارجی را تأمین می نماید و نمود خارجی دارد؛ پس عطش و آب گرچه علت قریب و بعید حرکت هستند، قابل این طالب هم می باشند؛ در نتیجه در حالی که آب، خود علت فاعلیت فاعل می گردد و عطشان را وادار به حرکت به سوی خود می سازد، جهت قابلی هم نسبت به عطشان دارد. در این جا هم مرد گرچه طالب و فاعل است و زن، مطلوب و قابل طلب اوست، ولی همین قابل، علت طلب مرد می گردد و نسبت به فاعل، فاعل می شود. بعد از بیان این مقدمه روشن می شود که بین طالبیت و مطلوبیت در طبیعت و عقد شرعی تفاوتی نیست؛ زیرا زن گرچه فاعل ایجاب و مرد قابل ایجاب اوست، ولی مرد با قبولش، فاعل تحقق ایجاب زن می شود؛ همان طور که زن با ایجابش، خود به نوعی قبول مرد را طلب می کند و نسبت به او طالب می شود. پس طالب و مطلوب بودن دو امر تضایفی و تقابلی است؛ چه در طبیعت باشد و چه در عقد نکاح شرعی. دو. چون مرد صاحب اندیشه ی غالب و حساب گری و زن، دارای عواطف و احساسات است، شریعت به جهت امتنان، زن را - که مطلوب است - در عقد شرعی (۳۷۵) فاعل ایجاب قرار داده تا قدرت بیش تری در انتخاب و تعیین شرایط داشته باشد؛ هم چنین مرد را - که فاعل و طالب است - در عقد، قابل قرار داده تا انعکاس متقابل هم راه با امتنان برای زن محفوظ بماند. مرد در طبیعت، طالب و فاعل است، ولی شرع مقدس زن را در عقد شرعی به صورت فاعل قرار داده تا به امتنان، اقتدار لازم و فرصت تصمیم گیری را داشته باشد، و مرد را - که دارای اندیشه ی غالب است - در این عقد شرعی به صورت قابل قرار داده است؛ زیرا او برای اتخاذ تصمیم نیاز کم تری به امعان نظر دارد. از این رو در یک نتیجه گیری کلی باید گفت: میان عقد شرعی و طبیعت، در بحث طالب و مطلوب بودن مرد و زن، تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا میان طالب و مطلوب - که همان فاعل و قابل باشد - تقابل تضایفی بر قرار است و هم چنین شارع به علت عواطف بی کران زن، نسبت به او امتنان کرده و او را در عقد شرعی به عنوان فاعل بر مرد مقدم داشته است. (۳۷۶)

منابع جلد اول

- ۱ - قرآن کریم ۲ - ابن اثیر جذری، علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، طهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۷ ق. ۳ - ابن سلامه، محمد، مسند الشهاب، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ق. ۴ - ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، بیروت، دار احیاء التراث العربی. ۵ - البحرانی، یوسف، البرهان فی تفسیر القرآن، الطبعة الثانیة، قم، دارالکتب العلمیه. ۶ - الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة، الطبعة الرابعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق. ۷ - الحکیم، السید محسن الطباطبائی، مستمسک

العروة، الطبعة الرابعة، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱ ق. ۸- الحلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، طهران، المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۷۷ ق. ۹- الحویزی، علی بن عبد جمعه العروسی، تفسیر نور الثقلین، الطبعة الثانية، قم، دارالکتب العلمية (اسماعیلیان)، ۱۳۸۳ ق. ۱۰- الخویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، الطبعة الثانية، نجف، مكتبة الآداب، ۱۳۸۵ ق. ۱۱- الصدوق، محمد بن علی، من لا- يحضره الفقيه، طهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۹۱ ق. ۱۲- الطباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی (۳۷۷) المطبوعات، ۱۳۹۳ ق. ۱۳- الطبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، نجف اشرف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۹۱ ق. ۱۴- الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، الطبعة الاولى، طهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۷۶ ش. ۱۵- العاملی، زین الدین علی، مسالك الافهام، قم. ۱۶- العاملی، محمد بن مکی، الدروس الشرعية، قم، صادقی، ۱۳۹۸ ق. ۱۷- عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ پنجم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۰ ش. ۱۸- الفیض، محمد بن محسن، المحیة البيضاء، طهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۳۹ ش. ۱۹- _____ الوافی، الطبعة الاولى، قم، مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق. ۲۰- فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱۳۵۱ ش. ۲۱- الکلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰ ش. ۲۲- المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، طهران، دارالکتب الاسلامیه. ۲۳- معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ چهارم، طهران، امیر کبیر، ۱۳۶۰. ۲۴- النجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۲ ق. ۲۵- النراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه، قم، مكتبة المرتضویه، ۱۳۹۶ ق. ۲۶- النوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، طهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۲ ق. ۲۷- الیزدی، محمد کاظم طباطبایی، عروة الوثقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، (۳۷۸) ۱۳۹۲ ق. (۳۷۹)

بخش چهارم

اشاره

چند همسری و ایراد جنجالی

فصل یکم: چند همسری در آئینه ی عقل و نقل

اشاره

چند همسری؛ هوس بازی مردان

قانون تعدد زوجات در اسلام، از سوی گروه های مختلف پیوسته مورد پرسش و انتقاد بوده است. گفته می شود: چرا مرد می تواند چند زن داشته باشد، در حالی که زن نمی تواند بیش از یک شوهر داشته باشد؟ چرا مرد می تواند در یک زمان چندین زن - دائم و موقت - داشته باشد، ولی یک زن باید عمری با یک مرد - گرچه شل، کور، لال، زشت و ناموزون، بد اخلاق و بی مسؤولیت باشد - بسازد و دم نزند؟ تازه، اگرچه مرد در نکاح دائم نمی تواند بیش از چهار زن دائم داشته باشد، ولی در عقد موقت این محدودیت وجود ندارد، تفاوت عقد موقت با دائم این است که در متعه، زن از مواهب کمتری بهره مند می شود و مرد هم بار کمتری را بر دوش دارد؛ در متعه زن از مرد ارث نمی برد و وجوب نفقه نیز از دوش مرد برداشته شده و او مشکل فرزند را هم چندان ندارد؛ حتی مرد می تواند با متعه صدساله مواهبی بیش تر از عقد دائم را به دست آورد. پس ناهماهنگی قوانین زن و مرد و ظلم و اجحاف به زن در این موارد، از نظر عقلی می تواند دلیلی بر بی اساس بودن این احکام دینی باشد. به واسطه ی این گونه قوانین است که

گروه‌های مخالف تا توانسته‌اند بر احکام دینی تاخته و برای تخریب و تخطیه‌ی مذهب از هر حربه‌ای استفاده کرده‌اند. (۱۳) نگاهی به اشکال در پاسخ این اشکال به طور خلاصه باید گفت: این شبهه دو جهت متفاوت دارد: یکی وحدت شوی برای زن؛ دیگری تعدد زن برای مرد. بخش نخست ایراد در بخش نکاح بررسی گردید و روشن شد که وحدت مرد برای زن افزون بر سلامت و سعادت فرد و جامعه، عالی‌ترین چهره‌ی کرامت انسانی است. اکنون در این جا بخش دوم توهم - که همان فلسفه‌ی تعدد نکاح دایم برای مردان است - مورد بررسی قرار می‌گیرد و در دو بخش نقلی و عقلی هم‌راه با تحلیل و بررسی موضوع پی‌گیری می‌شود. (۱۴)

قسمت نخست: دلیل نقلی

خداوند حکیم در قرآن کریم می‌فرماید: «و ان خفتم ان لا- تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا- تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الاتعولوا». (۱) در دوران جاهلیت پیش از اسلام رسم بر این بود که دختران یتیم را به منظور تصرف در اموالشان به همسری می‌گرفتند و پس از چندی بدون مال رهایشان می‌ساختند؛ از این رو خداوند در این آیه می‌فرماید: «اگر می‌خواهید با دختران یتیم ازدواج کنید، باید پای بند انصاف و عدالت باشید و به آنان ظلم و ستم روا ندارید و اموالشان را حیف و میل ننمایید که در این صورت نباید با آنان ازدواج کنید؛ پس به‌طور طبیعی و با سلامت نفس شما می‌توانید دو یا سه و یا چهار زن داشته باشید. البته میان این زنان هم باید به عدالت رفتار کنید و گرنه به یک زن اکتفا کنید.» در این آیه‌ی شریفه، خداوند متعال برقراری عدالت را شرط اساسی برای تحقق تعدد زوجات معرفی می‌نماید. مراد از عدالت - همان‌طور که امام صادق «علیه‌السلام» در ضمن فرمایشی بدان اشاره کرده است (۲) - عدالت در تأمین هزینه‌ی زندگی و مدیریت در میان زن‌هاست، و اگر کسی توانایی برقراری چنین عدالتی را ندارد، باید به یک زن ۱- نساء/۳- ۲... فقال له ابو عبدالله «علیه‌السلام» «امّا قوله عزوجل: فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا- تعدلوا فواحدة؛ یعنی: فی التّفقه...»؛ کافی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۱. (۱۵) بسنده نماید. حتی گاه یک مرد صلاحیت اداره و توان تأمین هزینه‌ی یک زن را نیز ندارد؛ چه رسد به چند زن. پس در این آیه، خداوند متعال یکی از شرایط تعدد ازدواج را برخورداری مرد از صلاحیت و اقتدار در اداره‌ی زندگی و برقراری عدالت و تأمین امکانات مادی و هزینه‌ها می‌شمارد. تعدد همسر جایز؛ نه واجب روشن است که اساس تعدد همسر در اسلام به‌طور معقول و بر پایه‌ی اصلاح جامعه و مردم بنا شده است؛ چرا که اسلام تعدد زوجات برای مردان را واجب ندانسته، بلکه تنها جواز آن را مطرح کرده است. امکان تعدد نیز شرایطی دارد که به مراتب بیش‌تر از شرایط اصل نکاح است و تحقق آن برای همگان، حتی برای گروه مستعد از میان مردان، چندان امکان‌پذیر نیست. البته پس از تحقق شرایط، این امر از استحکام خاص خود برخوردار است و ساختار خلقی و خلقی زن و مرد نیز چنین امری را ایجاب می‌کند. چند همسری؛ آسان‌گیری و رحمت خداوند خداوند متعال با حکم تعدد زوجات و حکمی که در ذیل همین آیه نسبت به «ملک یمین» آمده و هم‌چنین تجویز ازدواج موقت - که قبل از این آیه در قرآن کریم آمده و بحث آن خواهد آمد (۱) - به خاطر آسان‌گیری و رحمت و امتنان نسبت به بندگان، با ارایه این روش‌های شرعی، مردم را بی‌نیاز کرده و به این طریق آنان را از افتادن در ۱- در بخش پنجم همین کتاب این بحث مطرح خواهد شد. (۱۶) منجلا ب حرام، فساد، زنا و تباهی بازمی‌دارد؛ همان‌طور که هشام بن حکم - یکی از شاگردان بنام امام صادق «علیه‌السلام» - سخنی را از حضرت درباره‌ی این امر بسیار مهم نقل کرده است: اساساً خداوند متعال اجرای حدود شرعی (تازیانه و سنگ‌سار) درباره‌ی زناکاران را به علت گشوده بودن همین راه‌های حلال، تشریح و واجب نموده است؛ به طوری که اگر این راه‌های شرعی وجود نمی‌داشت، خداوند حدود را تشریح نمی‌فرمود. (۱) بر این اساس باید گفت: در جامعه‌ای که مردم توانایی پیمودن راه‌های شرعی را ندارند، اجرای حدود اسلامی افزون بر این که دلیل شرعی محکمی ندارد، ملاک عقلایی چندان هم نخواهد داشت. در امر تعدد، به توان مدیریت و حالات روحی مرد به‌طور کامل توجه شده و آن‌گاه عدد چهار مطرح گردیده و

بیش از چهار همسر دایم بر او حرام شمرده شده است. (۲) ۱-... «و اغنی الله کلّ فریقٍ منهم بما اعطاهم من القوّة علی اعطاء المهر و الجده فی التّفقه عن الامساک و عن الامساک عن الفجور... و بما اعطاهم و بین لهم فعند ذلک وضع علیهم الحدود من الضّرب و الزّجم و اللّعان و الفرقة و لولم یغن الله کلّ فرقیه منهم بما جعل لهم السّبیل الی وجوه الحلال لما وضع علیهم حدّا من هذا الحدود...؛ کافی، ج ۵، ص ۳۶۳، ح ۲. ... و خداوند هر گروهی از مردان را بر پرداخت مهریه و سعی و تلاش در تحصیل نفقه توانمند ساخت و به این ترتیب آن‌ها را از روابط حرام بی‌نیاز کرد و چون به آنان این گونه قدرت بخشید و راه‌های حلال را هم بیان نمود، حدودی از قبیل: تازیانه، سنگ‌سار، نفرین متقابل زوجین و تبعید را وضع کرد؛ به طوری که اگر خداوند با راه‌های حلال آنان را از راه‌های حرام بی‌نیاز نساخته بود، هرگز هیچ حدّی از حدود الهی را وضع نمی‌کرد.» ۲- «عن عقبه بن خالد، عن ابی عبد الله «علیه السلام» فی مجوسیّ اسلم وله سبع نسوة و اسلمن معه، کیف یصنع؟ قال: یمسک اربعاً و یطلق ثلاثاً؛ کافی، ج ۵، ص ۴۳۶، ح ۷. عقبه بن خالد گوید: از امام صادق «علیه السلام» درباره‌ی مردی مجوسی که هفت زن داشت و مسلمان شده بود و همه‌ی زنانش به هم‌راه او مسلمان شده بودند، پرسیدم که تکلیف او چیست؟ حضرت فرمود: چهار زن را نگاه دارد و بقیه‌ی آنان را طلاق داده و از آن‌ها جدا شود.» (۱۷) البته این حرمت و آن جواز، همه ریشه در «هست‌ها» و «ضرورت‌ها» دارد و «باید» و «نباید»ی بی‌ملاک نبوده و هیچ‌گونه جانب‌داری در کار نیست. بنابراین خداوند حکیم، نه در جواز چهار همسر قصد جانب‌داری از مرد را داشته و نه در حرمت بیش از چهار زن قصد محدودیت بی‌مورد مرد یا جانب‌داری از زن را داشته است، بلکه خلقت و توان مرد و نیازمندی‌های روحی - روانی یا اقتصادی فرد و جامعه، اقتضای بیش از این شمار را ندارد. آری، این عدد می‌تواند زیربنای مهمی برای تحقیقات علمی قرار گیرد. این بحث جای‌گاه ویژه‌ی خود را طلب می‌کند که در مجلّات بعدی و مباحث تفصیلی زن با شیوه‌ای علمی و از دیدگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناسی و با بیان معادلات متفاوت و آمار مناطق بدان پرداخته خواهد شد. (۱۸)

قسمت دوم: دلایل عقلی

نخستین دلیل: محدودیت‌های زن همان‌طور که برای همگان روشن است، زن در طول مدّت ازدواج همیشه نمی‌تواند با مرد ارتباط زناشویی و آمیزش جنسی داشته باشد؛ زیرا در هر ماه حالت خاصی برای او پیش می‌آید که به آن «عادت ماهیانه» یا «قاعدگی» می‌گویند. زن در این حالت - که از سه تا ده روز طول می‌کشد - باید در جهت مقاربتی از مرد دوری گزیند و حتّی و جوب عبادت‌های شخصی از او برداشته شده است؛ هم‌چنین در دوران حاملگی و زایمان و مواقع بسیار دیگر نیز به‌طور طبیعی نسبت به این امر برای زن ناملایماتی وجود دارد؛ در حالی که مرد به‌طور طبیعی از این امور به دور است. بنابراین زن نمی‌تواند در تمام مدّت زناشویی، نیازهای شوهر خود را به‌طور یک‌نواخت برآورده سازد؛ چرا که ساختار جسمی و موانع طبیعی و احکام شرعی، او را محدود می‌سازد و این محدودیت در سلامت و آرامش او اهمّیت بسیاری دارد. حال اگر زن بخواهد در زمان عادت، دوران حاملگی و پس از زایمان، نیازمندی‌های مرد را - آن هم به‌طور کامل - برآورده کند، باید از تمام محدودیت‌های خود چشم‌پوشی نماید و صفات طبیعی خویش را سرکوب کرده، محدودیت‌های شرعی را هم نادیده بگیرد. او باید به‌طور دایم با حالتی مرگ‌بار خود را درگیر ناملایمات فراوان سازد و به ناچار خویش را در اختیار مرد بگذارد تا نیازهای او برطرف شود که نتیجه‌ی این کار زیان‌های جسمی و روحی و نافرمانی خداوند برای هر دو است. مرد در این ایّام بر اثر ناتوانی همسرش در رفع نیازهای او سرگردان، حیران و ناآرام (۱۹) می‌شود و ره آورد این ناآرامی سلب آرامش مرد یا به‌مخاطره افتادن سلامت و عمر طبیعی زن است؛ پس زن هم در این ایّام به علّت ناتوانی و شرایط طبیعی‌اش در گردابی از ناملایمات قرار می‌گیرد. دوّمین دلیل: تعدّد همسر؛ زمینه‌ی سلامت و سعادت اسلام برای سلامت فرد و جامعه و صحتّ و سلامت زن و زندگی و به دلیل ناتوانی زن در تحمّل این بار سنگین و نامأنوس، چنین قانونی را وضع نموده است تا زندگی، هر چند با وجود تعدّد زوجات، سالم و مستحکم بماند و زن آرامش خود را

داشته باشد و مرد هم بتواند پاک بماند و با فکر آسوده و تلاش سالم، گوهر باطن خود را ظاهر سازد، موقعیت خویش را در زندگی حفظ نماید، در حفظ سلامت و سالم‌سازی خود و خانواده‌اش موفق و کوشا باشد و به طغیان معاصی و ناهنجاری‌های اخلاقی دچار نگردد. پس تعدّد زوجات به جهت گشایش طبیعی و از بن بست در آوردن مرد در هنگام محدودیت‌های قهری زن است؛ نه به خاطر تعدّدطلبی یا هرزگی مرد؛ زیرا چنین تعریفی از مرد یا برداشتی این گونه از احکام شرعی مساوی تخریب بی‌دلیل دین و انسان است؛ همان طور که اگر برای زنی ثابت شود که همسرش هرزگی یا سادیسم تعدّدخواهی دارد، به طور طبیعی، مهري از او در دلش نمی‌ماند و او را فردی مضطرب، ناآرام، بی‌ثبات و دور از شخصیت و کرامت انسانی می‌یابد و جز به‌طور ظاهری در کنار او نخواهد بود؛ از این رو دین مقدّس اسلام مردهایی را که به انگیزه‌ی لذّت‌یابی و تنوع‌طلبی به تعدّد ازدواج و طلاق‌های متعدّد دست می‌زنند، مورد لعن و نکوهش قرار (۲۰) داده است. (۱) بنابراین با توجه به شرایطی که اسلام تعیین نموده، تعدّد زوجات، زمینه‌ای ارزشی برای سلامت و سعادت زن و مرد است. هم‌چنین نظر به محدودیتی که در عنوان تعدّد و ایجاد شرایط آن وجود دارد، هرگز زمینه‌ای برای زیاده‌روی مرد نمی‌ماند؛ چرا که مرد در صورت تعدّد همسر باید توان و اقتدار خود را برای حفظ حدود و ایجاد شرایط در همه زمینه‌ها احراز نماید. از این رو با وجود شرایط و محدودیت‌هایی که در شریعت ۱- فی روایه عن ابی جعفر «علیه السلام» قال: «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ « بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتِكَ؟ قَالَ: طَلَّقْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ غَيْرِ سَوْءٍ؟ قَالَ: مَنْ غَيْرِ سَوْءٍ. ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ « صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » فَقَالَ: تَزَوَّجْتَ؟ قَالَ: تَزَوَّجْتَ؟ فَقَالَ: امْرَأَتِكَ؟ قَالَ: مَنْ غَيْرِ سَوْءٍ؟ قَالَ: مَنْ غَيْرِ سَوْءٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتِكَ؟ قَالَ: طَلَّقْتُهَا قَالَ: مَنْ غَيْرِ سَوْءٍ؟ قَالَ: مَنْ غَيْرِ سَوْءٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْغُضُ - أَوْ يَلْعَنُ - كُلَّ ذَوَاقٍ مِنَ الرِّجَالِ وَكُلَّ ذَوَاقِيهِ مِنَ النِّسَاءِ؛ كَافِي، ج ۶، ص ۵۴، ح ۱. امام باقر «علیه السلام» فرمود: پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» روزی به مردی رسید و پرسید: همسرت کجاست؟ آن مرد پاسخ داد: ای رسول خدا! او را طلاق دادم. پیامبر «صلی الله علیه و آله» پرسید: بدون هیچ بدی؟ مرد گفت: آری، بدون هیچ بدی. آن مرد دوباره ازدواج کرد و روزی پیامبر «صلی الله علیه و آله» به او رسید و پرسید: ازدواج کردی؟ پاسخ داد: آری. بعد از مدتی باز روزی پیامبر به او رسید و پرسید: همسرت کجاست؟ پاسخ داد: طلاقش دادم. پیامبر «صلی الله علیه و آله» پرسید: باز بدون هیچ بدی؟ پاسخ داد: آری، بدون هیچ بدی. سپس آن مرد دوباره ازدواج کرد و در یک ملاقات دیگر پیامبر از او پرسید: ازدواج کردی؟ گفت: آری. پس از مدتی پیامبر به او رسید و پرسید: همسرت کجاست؟ پاسخ داد: او را طلاق دادم. حضرت پرسید: باز بدون هیچ بدی؟ پاسخ داد: آری. آن گاه پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: همانا خداوند بلند مرتبه خشم می‌گیرد - یا حتی نفرین می‌کند - بر هر مرد و زنی که تنوع‌طلبی در همسر داشته و بی‌جهت، طلاق‌های پی در پی دارند. «عن ابی عبد الله علیه السلام» قال: «ما من شیءٍ مما أحلّه الله عزّوجلّ أبغض الیه من الطّلاق و إنّ الله یبغض المطلاق الذّواق؛ کافی، ج ۶، ص ۵۴، ح ۲. امام صادق «علیه السلام» فرمود: از میان امور حلال، چیزی مبعوض تر از طلاق نزد خداوند نیست و بی‌تردید، خداوند بر مردان تنوع‌طلبی که بسیار طلاق می‌دهند، خشم می‌گیرد.» (۲۱) اسلام برای تعدّد همسر پیش‌بینی شده، در ازدواج، بی‌نهایتی در کار نیست و هرچند با تبدیل عنوان عقد دایم به متعه و جواز تعدّد زوجات، امکان کثرت زن پیش می‌آید، ولی مرد در محدودیت‌های فراوانی قرار می‌گیرد که با زیاده‌طلبی از سلامت و سعادت به دور خواهد افتاد. پس صرف عنوان صیغه‌ی صد ساله یا چند روزه و چند ساعته و نیز عنوان کثرت و تعدّد زوجات نباید موجب بدبینی به اصل تعدّد زوجات یا عقد موقت شود و این امور مورد بمباران‌های تبلیغاتی قرار گیرد، بلکه باید با توجه به جهات عقلی و ویژگی‌های شرعی، آن‌ها را بررسی نمود و نسبت به خصوصیات هر یک اهتمام داشت. سؤمین دلیل: چند همسری و نشاط ازدواج متعدّد و متعه، هم‌چون ازدواج ابتدایی، اقتضای نشاط و سرور مرد و زن را در بر دارد. این سرور و نشاط می‌تواند تنها نفسانی نباشد. آن‌جا که مرد صلاحیت ازدواج متعدّد یا موقت را داشته و به آن نیازمند هم باشد یا این گونه ازدواج‌ها تنها برای امور نفسانی

نباشد، کار او می‌تواند زمینه‌های معنوی و خیرخواهانه و اهداف الهی داشته باشد. این در صورتی است که او بخواهد داشته‌ها و منافع خود را با دیگران تقسیم نماید و توانمندی‌هایش را در راه رفع مشکلات آنان به کار گیرد. همه‌ی این انگیزه‌ها می‌تواند برای مرد نشاط و سرور ایجاد کند، بی‌آن‌که شهوت یا مسائل نفسانی برای او نقش اصلی داشته باشد؛ چنین مردی با چنین انگیزه‌هایی به‌طور طبیعی برای زن اول یا زن دیگرش نشاط و سرور بیش‌تری را به ارمغان می‌آورد. وقتی زنی می‌بیند که همسرش با ازدواج متعدّد یا موقت به دیگران خدمت می‌کند یا دست کم از کمبودهای نفسانی به گناه نمی‌افتد، نشاط معنوی پیدا می‌کند. وقتی زنی مردش را در اجرای این احکام کوشا و عادل می‌یابد، از این عدالت و عدم آزار و اذیت (۲۲) او شاد و مسرور می‌شود و حتی زن در این شرایط منتهای صفا و نشاط را در خود می‌یابد. زمانی که مردی با ازدواج مجدّد یا موقت از فشارهای روحی و نیازهای جنسی نجات یابد و روحی آرام و شادمان پیدا نماید، به‌طور قهری، این سرور و شادی به زن اول هم سرایت می‌کند و از نشاط مرد، زن هم نشاط می‌یابد؛ همان‌طور که ممکن است مردی بی‌صلاحیت و ناتوان و فاقد شرایط لازم، با اجرای این احکام، خود و زن سابق و جدید و حتی دیگران را آزار داده و درگیر ناراحتی‌های گوناگون سازد. مردی که عدالت، مدیریت، موقعیت اقتصادی و اجتماعی و حسن سلوک و رفتار خوش ندارد، چگونه می‌تواند با تعدّد ازدواج شاهد نشاط خود و همسرانش باشد؟ مردی که حاجت فراوانی ندارد و نیازمندی‌هایش با یک زن به‌خوبی برطرف می‌شود، چه نیازی به تعدّد همسر یا متعه دارد؟! (۱) مردی که توان لازم را برای اجرای این احکام ندارد یا از آگاهی و مدیریت مناسبی برخوردار نیست، چگونه می‌تواند زن اول خود را شاد سازد؟ چگونه می‌توان گفت که چنین انسانی مؤمن عادل (۲) یا فرد فهمیده، فرهیخته و وزینی است و در اقدام به این امور اغراض معنوی دارد؟ بنابراین، ازدواج متعدّد و متعه‌ی شرعی تنها منحصر به امور نفسانی و شهوانی نیست - هرچند این امور را هم با خود داراست - بلکه هدف‌های معنوی برای مرد یا زن اول یا دوم می‌تواند علت تحقق این دو باشد و بر فرض وجود انگیزه‌های نفسانی هم، ۱- عن أبي عبدالله «عليه السلام» قال: «من جمع من النساء ما لا ينكح فزنا منهنّ شيءٌ فالأثم عليه؛ کافی، ج ۵، ص ۵۶۶، ح ۴۲. امام صادق «عليه السلام» فرمودند: هر مردی که چند زن داشته باشد و نتواند از نظر غریزه‌ی جنسی همه‌ی آنان را ارضا نماید، اگر یک نفر از آن‌ها مرتکب زنا شود، گناهش بر عهده‌ی آن مرد هم می‌باشد. ۲- «فان خفتم الا تعدلوا فواحدة؛ اگر می‌ترسید که نتوانید عدالت را (در میان زن‌ها) برقرار نمایید، پس به یک زن بسنده کنید؛ نساء/۳. (۲۳) زن و مرد می‌توانند با داشتن شرایط مناسب و معقول مشکلات احتمالی و خواسته‌های روانی خود را برطرف کنند. در این صورت است که اجرای این احکام موجب نشاط و سرور همگان، از زن و مرد، و سبب سلامت و صفای جامعه می‌گردد. البته تمام این امور به‌طور اقتضایی است و علت کامل به شمار نمی‌رود. تنها در صورت وجود و صحت شرایط، این احکام می‌تواند موجب نشاط همگان شود، ولی در صورتی که افراد شرایط لازم را نداشته باشند، با اجرای این احکام، نگرانی و ناهنجاری‌های متعدّدی را به بار می‌آورند. زمینه‌های متفاوت نشاط و سرور نشاط و فرح و سرور و شادمانی از خصوصیات نفس و صفات نفسانی است که آدمی استعداد تحقق آن را به‌طور کامل و تمام دارد. حیوانات و دیگر موجودات نیز اگر چه هر یک به نوعی این حالات را دارند، ولی در حدّ انسان، به‌طور گسترده و با کیفیت کمیت بالایی آن از این حالات برخوردار نیستند. در انسان نشاط و شادمانی منحصر به تمایلات نفسانی نیست، بلکه انسان از شادمانی و سرور عقلانی، روحی و معنوی نیز بهره‌مند است. این نوع نشاط در افراد عادی کم‌تر یافت می‌شود و بیش‌تر انسان‌های وارسته و اولیای خدا و حتی ملائک از آن برخوردار می‌شوند. این صفا و نشاط تا جایی پیش می‌رود که دیگر دست کوتاه عموم هرگز به آن نمی‌رسد و تنها اولیای خدا از آن نشاط و رزق معنوی و بهره‌های الهی کام می‌گیرند. اگر در این زمینه بخواهیم سخن را بسط دهیم، از موقعیت خلاصه‌گونه‌ی بحث خارج می‌شویم؛ چرا که میدان نشاط و صفا و سرور و حبّ می‌تواند به ظرف وجوب و ظهور حق هم گسترش یابد و می‌شود دامنه‌ی بحث تا حضرت حق نیز کشیده شود؛ (۲۴) چون حق تعالی هم این وصف را داراست و تمام ظهورات خلقی، ظهور سرور الهی است و «حرکت وجودی و ایجادی» او ظهورات حقّی - خلقی را ایجاب می‌کند؛

همان‌طور که قرآن کریم از آن به «کلّ یوم هو فی شأن» (۱) یاد می‌کند. البته این حقایق را نباید با واژه‌های عمومی فلسفه و معنای فلسفی «حرکت» پی‌گیری نمود. طرح و بررسی این حقیقت در خور موقعیتی بسیار بالاست و سزاوار این مقام نیست. در این جا آن‌چه می‌توان گفت، دو امر است که باید به خوبی روشن شود: نخست این که نشاط و سرور و شادمانی منحصر به نفسانیات نیست؛ دوم آن که ازدواج هم در امور نفسانی خلاصه نمی‌شود. ممکن است در جایی نشاط باشد، ولی این نشاط، غیر نفسانی، معنوی، عقلانی و روحی باشد؛ هم‌چنین ممکن است ازدواج باشد، ولی این ازدواج برای اغراض نفسانی نباشد، بلکه علت روحی، عقلی و معنوی یا دیگر جهات در تحقق آن نقش عمده داشته باشد. هم‌چنان که ممکن است نشاط یا ازدواجی تنها نفسانی باشد. بعد از بیان این دو مطلب، به اصل بحث بر می‌گردیم تا تمام صور و اقسام آن را دنبال کنیم. اصل سخن این بود که چگونه تعدّد زوجات یا متعه‌ی شرعی در زن یا مرد نشاط ایجاد می‌کند؟ اینک در پاسخ باید گفت: به‌طور کلی، تعدّد ازدواج یا متعه‌ی شرعی، هم‌چون اصل ازدواج، برای زن و مرد بر اساس فطرت، شادی آفرین است؛ زیرا ازدواج، کام، لذت، سرور و شادمانی را در بر دارد و وحدت دو روح، چهره‌ی انس انسان را به خوبی تحقق می‌بخشد. حال اگر گفته شود: اصل ازدواج چنین است، ولی تعدّد و متعه ممکن است این گونه نباشند، در پاسخ باید گفت: اصل ازدواج هم ممکن است این گونه نباشد. ۱- الزّحمن/۲۹. (۲۵) اگر ازدواج زن و مرد با عدم هماهنگی، ناآگاهی، ناتوانی و ناکامی همراه باشد، نه تنها هیچ گونه سرور و شادی در بر ندارد، بلکه ممکن است غم بار و زیان‌آور هم باشد. بنابراین در صورتی اصل ازدواج مقتضی نشاط و سرور است که با مشکلات و موانع جدی همراه نباشد. البته باید توجه داشت که میان نشاط و سرور طبیعی با مشکلات نوعی ازدواج منافاتی نیست و چه بسا مشکلاتی باشد که خود، لازمه‌ی ازدواج است؛ پس اگرچه اصل ازدواج مقتضی نشاط است، ولی این گونه نیست که این نشاط به‌طور فعلی در تمام مصادیق آن یافت شود. واقعیت دیگر آن است که اصل ازدواج هر چند مقتضی نشاط است، ولی هیچ‌گاه بی‌بهره از مشکلات نمی‌باشد. تعدّد زوجات نیز از نظر کام‌یابی و ناکامی و اقتضا و فعلیت هم‌چون اصل ازدواج است. (۲۶)

فصل دوم: چند همسری و تنفر زن!

عده‌ای شبهه کرده و گفته‌اند: تعدّد زوجات برای مرد، امری بر خلاف فطرت زن و غیرقابل تحمل برای اوست که نباید به آسانی از آن گذشت. تعدّد همسر ممکن است موافق طبع مرد باشد و برای او لذت‌آور و آرام‌بخش باشد، ولی برای زن چنین نیست، بلکه مخالف طبع اوست و هر زنی از آن نفرت دارد. زن احساس می‌کند که این امر با آرامش و آسایش وی منافات دارد و زندگی‌اش به بازی گرفته می‌شود و موجب تخریب زندگی زناشویی و کانون گرم خانواده‌اش می‌شود. بنابراین نمی‌توان این حکم را با منافع زن هم‌سو دانست. فواید آن هرچه هست، تنها برای مرد است و در این میان زن باید بسوزد و بسازد و هیچ‌دم نزند؛ زیرا این حکم از آثار شوم مردسالاری به‌ظاهر دینی است. دلایل مخالفت زن در پاسخ به این شبهه باید گفت: به‌طور کلی ظهور چنین مخالفتی ریشه در دو جهت متفاوت داخلی و خارجی دارد. جهات داخلی عبارت است از: یک. زن موجودی است که از احساسات بی‌کران برخوردار است و عوامل مختلف غیرعادی او را به راحتی متحول می‌سازد. دو. از آن‌جا که زن موجودی مطلوب است، رقابت و مخاطرات خارجی او را به سرعت درگیر می‌سازد. (۲۷) سه. وابستگی شدید زن به شوهر سبب می‌شود که او نتواند رقیبی را در کنار خود تحمل کند. اما جهات خارجی عبارتند از: یک. حوادث شوم تاریخ بشری در رابطه با زن و برخورد نادرست جامعه نسبت به وی، اضطراب قهری و نگرانی همیشگی را برای زن به بار آورده است. دو. ضعف اخلاق و عدم توان‌مندی مردها به‌طور نوعی در ظرف فعلیت نیز علت عدم اطمینان زنان نسبت به مردان در امر تعدّد زوجات شده است. سه. روءیت حضوری یا شنیده‌ها در هر عصر درباره‌ی ناهنجاری‌های این امر علت اضطراب و خوف و هراس زن می‌گردد. این عوامل داخلی و خارجی هنگامی که دست به دست هم می‌دهند، تزلزل و سستی زن نسبت به تعدّد همسر را به وجود می‌آورند و حساسیت او را تشدید می‌کنند و علت

عدم تحمّل یا نگرانی او می گردند. اکنون در پاسخ به شبهه‌ی فوق، علّت‌های داخلی و خارجی را تحت عناوین زیر بررسی می‌کنیم:

الف) بدآموزی‌های جامعه؛ ب) طبع بدبین و رمیده‌ی زن؛ ج) در آمیختن حقیقت این امر با تمایلات نفسانی؛ د) برخورد احساساتی و غیرمسئولانه‌ی زن. نخستین دلیل: بدآموزی‌های جامعه‌ی آلوده و گرفتار ما در این زمینه، درگیر حوادث شوم و ناخوش آیندی بوده است به طوری که نتوانسته به خوبی به حقیقت این حکم و تحقق و فعلیت صحیح آن دست یابد و به خوبی و به طور جامع و سالم از مواهب آن برخوردار گردد. این قبیل احکام، هرچند در جامعه و میان مردم، به طور جسته و گریخته و به صورت (۲۸) فرعی یا انحرافی تحقق پیدا کرده است، ولی انجام آن با عدم سلامت، ناموزونی، زور و استبداد، خشونت و سرکشی و جنجال هم‌راه بوده است. نادانی و ظلم‌های عمومی و فردی در کنار فقدان شرایط لازم برای اجرای این حکم، به نابسامانی‌های موجود در جامعه دامن زده است. بسیاری از افراد، بدون تجربه‌ی کافی و به دور از صلاحیت‌ها و شرایط ضروری و با انگیزه‌های فردی و اجتماعی، کمبودهای عاطفی - مزاجی و دسته‌ای از مشکلات موجود در زندگی به این امر اقدام نموده و برای گریز از مشکلات، خود را درگیر مشکلات بیش‌تری کرده‌اند. آنان زن اوّل و دوم را گرفتار و حوادث شومی برای خودشان به بار آورده و به جای رفع مشکل، مشکلات دیگری را به زندگی افزوده‌اند که در نتیجه، بدآموزی‌های فراوانی نسبت به این امر در اذهان عموم، به ویژه زنان، جای گرفته است؛ اما در هر حال، وضعیت موجود و عمل کرد برخی افراد ناآگاه نباید به پای حکم اسلامی و به حساب دین گذاشته شود و بی تحلیلی درست سخن از مرد سالاری دینی پیش آورد. تعدّد زوجات و کیفیت اجرای احکام اگر قرار باشد این حکم به طور گسترده و درست در یک جامعه‌ی سالم اسلامی اجرا شود، باید مانند متعه‌ی شرعی و نکاح موقت از شرایط خاصّ خود برخوردار باشد و احکام و خصوصیات آن از قانون جامعی ناشی شود و موقعیت افراد و نیازها و توانایی‌های آنان در این زمینه شناسایی گردد تا این حکم، موقعیت واقعی خود را باز یابد. آن گاه این حکم نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌کند، بلکه بسیاری از مشکلات فردی و عمومی مردم را هم برطرف می‌نماید. در این صورت است که احکام الهی ارزش کاربردی خود را باز می‌یابد و کارگشای دسته‌ای از مشکلات عمده‌ی جامعه می‌گردد. (۲۹) افرادی که از شرایط ابتدایی زندگی، اخلاقیات مناسب، توانایی‌های مالی، روحی و جسمی و مدیریت لازم در این زمینه بی بهره‌اند، نمی‌توانند از مواهب نفسانی یا معنوی این احکام برخوردار شوند. این گونه افراد باید ابتدا در رفع نقص و کسب توانایی‌ها بکوشند، سپس به این عمل اقدام نمایند. کسانی که می‌خواهند به طور پنهانی یا با زر و زور و استبداد و تزویر از مواهب این حکم برخوردار شوند، هرگز نمی‌توانند با عملی ساختن آن، مشکل خود را رفع نمایند. کسانی که از احکام سوءاستفاده نموده و با آن اغراض حیوانی را دنبال می‌کنند و از خصوصیات اخلاقی و عاطفی برخوردار نیستند، هرگز نمی‌توانند روح این احکام را درک کنند و از آثار منفی آن - که البته مشکل نفسانی خود آن‌هاست - خویشتن را دور دارند. آنان که از انصاف به دورند و حقوق دیگران را رعایت نمی‌کنند و با زن هم‌چون کالا و وسیله برخورد می‌نمایند، هرگز نمی‌توانند از حمایت شرع در این امور برخوردار باشند. کسانی که می‌خواهند از مواهب این احکام الهی برخوردار شوند، باید خصوصیات و شرایط لازم برای این عمل را به دست آورند و آن‌چه را که شریعت تعیین نموده، به طور کامل یا نسبی و به اندازه‌ی توان خود کسب نمایند و هم‌چنین شوون خود و زن را رعایت کنند و با آن برخورد مسئولانه داشته باشند تا علاوه بر بهره‌مندی از مواهب این احکام، بدآموزی‌ها را هم از حریم خود و دیگران دور سازند. دوّمین دلیل: طبع رمیده‌ی زن بعد از بیان امر نخست، علّت رسیدن مردم از این حکم و عدم اعتماد آنان - به ویژه زنان - به این قانون هم روشن می‌گردد. افکار و عقاید نادرستی که در میان عامه‌ی مردم، به ویژه زن‌های جامعه، در این باره دیده می‌شود، همه بستگی به نابسامانی‌های (۳۰) موجود اجتماعی دارد و مربوط به حقایق و آثار حکمی این احکام نیست. برداشتی که جامعه و مردم، به خصوص زنان، از این گونه احکام دارند، نمی‌تواند درست و منطقی باشد؛ زیرا اذهان عمومی در رابطه با این امر درگیر حوادث شوم و ناپسند است و برخی به واسطه‌ی همین بدآموزی‌ها، گرفتار عقاید نادرستی شده و از این احکام رمیده‌اند. بنابراین عقاید متشکّست و رمیده‌ی موجود در

جامعه ارزش فکری و فرهنگی ندارد و باید در تصحیح آن کوشید و با بیان و اجرای درست این قوانین، به سالم‌سازی جامعه و افکار عموم و به ویژه زنان جامعه پرداخت. سومین دلیل: تمایلات نفسانی نسبت به تمایلات نفسانی باید گفت: تمایلات نفسانی نمی‌تواند ملاک درستی و نادرستی امری باشد، بلکه صحت و سقم امور و عقاید و افکار باید با دلایل آن بررسی گردد. موافق یا مخالف طبع بودن، راه شناخت این امور نیست، بلکه باید دلایل عقلی و منطقی آورده شود. ممکن است طبع آلوده و ناسالم گروهی نتواند جهات مثبت بسیاری از احکام عقلی یا دینی را شناسایی نماید و در نتیجه با آن به مخالفت برخیزد که در این صورت، مخالفت چنین گروهی نمی‌تواند ارزش عقلی داشته باشد. موافقت طبعی و بدون دلیل نیز همین‌گونه است. معیار پذیرش یا رد هر امری در گروه وجود دلایل عقلی و منطقی است و این امر می‌تواند در دفاع از افکار و محکومیت آن نقش عمده و اساسی داشته باشد. هوای نفس چیست؟ آدمی حقیقتی است که در ماده خلاصه نمی‌شود، اگر چه او موجودیت مادی نیز (۳۱) دارد. این حقیقت، هویت پیچیده‌ای دارد که با تمام گستردگی و فراوانی اسم و عنوانش، به راحتی به چنگ نمی‌آید و به آسانی مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد. وقتی انسان می‌گوید: «کتاب من، خانه‌ی من، لباس من»، به خوبی می‌فهمد کتاب، خانه و لباس چیست، ولی هنگامی که می‌گوید: «من»، به راحتی نمی‌یابد که «من» کیست و چیست و با آن که این «من» قابل انکار نیست، بلکه «ضروری» است، برای هر کس به‌خوبی خودنمایی نمی‌کند. این حقیقت، هویتی گسترده دارد که اسم‌ها و عناوین بسیاری را در بر می‌گیرد؛ عناوینی هم‌چون: نفس، عقل، روح، وجدان، عاطفه و ده‌ها اسم و عنوان دیگر. در میان تمام این عناوین، دو چهره‌ی کلی و شاخص اصلی وجود دارد: عقل و نفس. مراد از عقل، در این جا حقیقتی است در انسان که درستی‌ها، سلامت‌ها و خوبی‌ها را ادراک می‌کند و مراد از نفس، هوس‌ها و تمایلات غیر مناسبی است که در آدمی وجود دارد و به آن «هوای نفس» هم گفته می‌شود. منشأ سلامت‌ها و خوبی‌ها، عقل و خاست‌گاه انحرافات یا افراط و تفریط، نفس است. البته به‌طور کلی، نفس، موضوع همه‌ی تمایلات است که اگر این تمایلات به صورت متعادل و متناسب ظاهر شود، پسندیده و نیکوست و اگر به‌طور غیرطبیعی و انحرافی ظهور پیدا کند، امری زشت و مذموم می‌باشد. پس اگر نفس نسبت به ظهورات خود تناسب و توازن داشته باشد، عنوان شایستگی را به خود می‌گیرد و در غیر این صورت، ناپسند است و تمایلات شیطانی نام می‌گیرد. غرایز جنسی و شهوت نیز ظهوری از نفسانیت انسان است که اگر در ظرف ظهور و ایجاد تناسب داشته باشد، از شایستگی برخوردار است و در صورت عدم تناسب طبیعی، مذموم به حساب می‌آید. اکنون در امر طالب و مطلوب بودن مرد و زن می‌توان تمامی این صور متناسب و (۳۲) نامتناسب را تصوّر کرد: طالب و مطلوب می‌تواند شایستگی یا آلودگی‌های نفسانی داشته باشد و این امر ملازمه‌ای با وحدت زن یا تعدد آن ندارد؛ ممکن است فردی فقط یک زن داشته باشد، ولی آلوده باشد و حتی جنون زن‌خواهی داشته باشد؛ همان‌طور که ممکن است فردی چند زن داشته باشد، ولی انسان وارسته‌ای باشد یا فردی با داشتن چند زن، آلوده باشد؛ همان‌طور که ممکن است زنی شوهر نداشته باشد و وارسته و شایسته باشد و برعکس زنی با وجود داشتن همسر آلوده باشد؛ مانند فقر و غنا که ممکن است ثروت‌مند یا فقیری سالم و صالح باشند یا نباشند، فقیری وارسته و ثروت‌مندی آلوده، یا ثروت‌مندی شایسته و فقیری آلوده باشد؛ پس خوبی یا بدی افراد می‌تواند با فقر و غنا گزاره‌های متفاوتی داشته باشد؛ همین‌طور ممکن است در ظرف طالب و مطلوب، شهوت وجود داشته و یا وجود نداشته باشد. این‌طور نیست که گمان شود ازدواج، تنها به منظور تحقق نفسانیت است. چه بسا مردی چند زن داشته باشد، ولی به دنبال شهوت‌رانی نباشد و اهداف معنوی و اغراض انسانی را دنبال کند. پس ازدواج و شهوت و غرایز جنسی منافاتی با معنویت ندارند و تعدد ازدواج یا وجود شهوت می‌تواند با تقوا و عدالت هم‌راه باشد که در این صورت، دیگر هوای نفس نامیده نمی‌شود؛ زیرا هوای نفس منحصر در کجی‌ها، کاستی‌ها و تمایلات انحرافی است. هواهای نفسانی مذموم، ظهورات نفسانی‌ای است که بر اساس انحرافات، کجی‌ها و کاستی‌ها تحقق می‌یابد و ظهورات متعادل و مناسب، هوای نفس محسوب نمی‌شود. این قاعده، به‌طور عموم، در زن و مرد، در ازدواج و غیر

ازدواج، در شهوت و غیر شهوت و در تعدّد زوج و وحدت آن جاری است. تمام این عناوین می‌توانند مصادیق صحیح یا نادرست داشته باشند؛ زیرا - به‌طور مثال - ازدواج تنها برای نفسانیت یا (۳۳) شهوت نیست؛ همان‌طور که شهوت منحصر در هوای نفس نیست. خلاصه آن که اگر نفس آدمی با اندیشه، عقل و روح سالم هم‌گام شود، دیگر هوای نفس نیست، بلکه امری شایسته و مورد نیاز و مقبول همگان است. چهارمین دلیل: برخورد احساسی و حسادت‌آمیز زن بر اثر احساسات و عواطف یا حسادت، نسبت به شوهر یا زن دیگری که گمان می‌کند رقیب زندگی اوست، گرفتار خیالاتی بی‌اساس می‌شود که بسیاری از آن‌ها معلول انگیزه‌های شیطانی است و در نهایت به ضرر زندگی و منافع شخصی او ختم می‌شود. (۱) عواطف و احساسات زنانه، گاه چنان زن را در مقابل این‌گونه امور محدود ساخته و عقل و فکرش را توفان زده، بحرانی شده و ایمانش را محاصره می‌کند که دیگر نمی‌تواند تصوّرات درستی از خود داشته باشد و همین امر موجب می‌شود که کردارش در این هنگام ناپسند جلوه نماید. ۱- عن ابن ابی عمیر، عن عبدالرحمن بن الحجاج رفعه قال: «بیننا رسول الله صلی الله علیه و آله» قاعدًا اذ جاءت امرأة عریانة حتّی قامت بین یدیه فقالت: یا رسول الله ائی فجرتُ فطهرنی. قال: و جاء رجلٌ یعدو فی اثرها والقی علیها ثوبا فقال: ما هی منک؟ فقال: صاحبتی یا رسول الله خلوت بجاریتی فصیعتُ ماتری. فقال: ضَمَّها الیک. ثم قال: انّ الغیراء لا تبصُرُ اعلی الوادی من اسفله؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۳. عبدالرحمن بن حجاج با واسطه نقل می‌کند: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» نزد ما نشسته بود که ناگاه زنی برهنه آمد و در برابر او ایستاد و گفت: ای رسول خدا! من زنا کرده‌ام. با اجرای حدّ الهی مرا پاک گردان. به دنبال آن زن، مردی با شتاب آمد و لباسی بر روی او افکند. پیامبر «صلی الله علیه و آله» از مرد پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ مرد گفت: همسر من است. ای رسول خدا! من با کنیزم خلوت کرده بودم که در اثر آن، زخم چنین کاری کرد که می‌بینید. پیامبر فرمود: او را با خود ببر. زنی که غیرتِ هوویی دارد، خوب و بد را نمی‌شناسد. (۳۴) طبع غرور‌آمیز و خودخواهانه‌ی زن سبب می‌شود او با خود این‌گونه پندارد که شوهرش تنها از آن اوست و باید به او اختصاص داشته باشد. او زن دیگر را در کنار شوهرش رقیبی برای خود به حساب می‌آورد و گمان می‌کند که وجود وی بر هم زنده‌ی آسایش و آرامش زندگی اوست و محبت و علاقه‌ی شوهرش را به او، تجزیه کرده و روابط او را با همسرش تیره می‌سازد؛ در حالی که ممکن است در بسیاری از این جهات دچار اشتباه شده و به بی‌راهه رفته باشد که در این صورت بعضی از جهات درست موضوع را هم درگیر حوادث شوم ساخته و گرفتار آن می‌گردد - چنان‌که این امر در بحث وحدت‌طلبی زن به تفصیل دنبال شد. تمایلات شیطانی و هوس‌های نفسانی نمی‌گذارد که زن در این مواقع واقعیت‌های موجود زندگی خود و دیگران را دریابد. در این حال، او کم‌تر موفق به درک درست امور می‌گردد و بیش‌تر دچار خیالات آشفته و پریشانی‌های ذهنی می‌شود. در ادامه‌ی این بحث به جاست که تحلیلی درباره‌ی صحت و سقم این گونه افکار زنان ارائه شود. رقابت دو زن در کنار یک مرد این که زن شوهرش را از آن خود بداند، انتظار به جایی است، ولی چنین احساسی نباید مرد را محدود سازد؛ زیرا این امر، گذشته از زیان‌های فراوانی که بر جامعه و زن تحمیل می‌کند، برای مرد هم دشوار است؛ به‌طوری که محدودیت در این زمینه می‌تواند عوامل انحراف مرد را فراهم سازد. این در حالی است که مرد - در صورت احراز شرایط - با وجود زن دیگر می‌تواند مرد شایسته‌ای برای زن اول خود نیز باشد و از انحراف‌های گوناگون نجات یابد؛ زیرا همان‌طور که پیش از این اشاره شد، مرد با اندیشه‌ی حساب‌گرانه‌ای که دارد، می‌تواند (۳۵) خود را در کنار زن‌های متعدّد، مستقل ببیند و به‌طور عملی نیز این‌گونه باشد، بی‌آن‌که آسیبی به زنان وارد سازد یا آنان را تحت فشار قرار دهد؛ هم‌چنین مرد می‌تواند هم‌خوابی سالمی با همه‌ی آنان داشته و حریم هر یک را حفظ کند، مگر این که فاقد شرایط لازم باشد که این امر دیگری است. رقابت دو زن در کنار یک مرد رقابت مطلوب، سازنده و سودمندی است؛ به طوری که هر یک از آنان در این حال، گذشته از نشاط و تحرّک بیش‌تر، نقش سازنده‌تری برای ادامه‌ی حیات در زندگی ایفا خواهند نمود. باید دانست که با تعدّد زنان، محبت و علاقه‌ی مرد به آنان تجزیه نمی‌شود، بلکه ممکن است علاقه و محبت مرد به زنان متعدّد خود، بیش از علاقه‌ی او به یک زن بوده و موجب فزونی صفا و محبت و نشاط گردد؛ (۱)

زیرا این تعدّد، زمینه‌های نشاط را در مرد فراهم ساخته، منابع سرور را در او خالص و صاف می‌گرداند و محرومیت‌ها را از میان برداشته و رشد و صلاح تولید می‌نماید. وحدت شوهر برای زن حقیقتی ثابت است، ولی عکس آن این‌گونه نیست و نباید این دو امر را در هم آمیخت - همان‌طور که در گذشته به این مطلب اشاره شد و جهات مختلف آن مورد بررسی قرار گرفت. اگر مردی شرایط لازم را برای تعدّد همسر داشته باشد و توان، اقتدار و مدیریت صحیح این کار را در خود زنده نماید، می‌تواند با تعدّد همسر، به مراتب برتر و موقعیت بهتری از زندگی دست یابد. حال و هوا و وضعیت این مرد با مردی که در کنار یک زن، ۱- عن زرارۀ بن اعین، عن ابی جعفر «علیه‌السلام» قال: «لهوالموءمن فی ثلاثة اشياء: التمتع بالنساء و مفاکهة الاخوان والصیلة باللیل. الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۱. زرارۀ می‌گوید: امام باقر «علیه‌السلام» فرمودند: نشاط و خوشی موءمن در سه چیز است: ازدواج با زنان، سخنان فکاحی و نشاط آور با دوستان و برادران ایمانی و نماز شب.» (۳۶) با فشارهای فراوان، محرومیت‌های بسیار و زیان‌های اخلاقی بی‌شمار سر می‌کند، بسیار متفاوت است. در این وضعیت و با این شرایط هر یک از زنان نیز می‌توانند با زندگی مستقل و بدون درگیری با شوهر، خود را به خوبی باز یافته و در کنار او آسوده باشند. غیرت یا حسادت؟ زنان باید اندیشه‌های ناسالم را به قدر توان از خود دور نموده، به واقعیت‌های اجتماعی اهمیت دهند و خود را با خیالات شوم درگیر ن سازند؛ زیرا چنین خیالاتی همان غیرتی است که امیر مؤمنان «علیه‌السلام» آن را برای زن کفر می‌شمرد: «غیرة المرئة کفر؛ (۱) چنین خیالی از طرف زن - که مرد نباید زن دیگری داشته باشد - کفر و کفران او نسبت به مواهب معنوی این حکم برای هر دو است؛ چرا که با تحمّل این حکم از سوی زن، همسر وی به اقتدار و آرامش معنوی خواهد رسید و زن خود نیز از فرسودگی و بهره‌دهی بی‌مورد یا بیش از اندازه مصون می‌ماند. به عبارت دیگر، غیرت‌ورزی زنان در این مورد، کفران آنان نسبت به مواهب این حکم شمرده می‌شود. این غیرت در زن سبب انکار واقعیت‌ها و پنهان‌سازی درستی‌ها و سنجایی معنوی می‌شود؛ در حالی که آن حضرت غیرت مرد را ایمان می‌داند و می‌فرماید: «غیرة المرء ایمان» (۲) این مرد است که باید غیرت داشته باشد و زنش را ناموس خود و امانت الهی بداند و از حریمش حفاظت نماید که این حفاظت و حراست، همان ایمان و پاسداری از ۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱، ح ۸. ۲- همان. (۳۷) پاکی‌هاست. زمانی که حضرات معصومین «علیهم‌السلام» می‌فرمایند: غیرت در زن مذموم است، مراد از غیرت زن، سلحشوری و توان‌مندی و استواری زنان نیست، بلکه مقصود، امر نفسانی آنان است که حسد می‌باشد و در مقابل مطلوب دوم شوی خود نمود پیدا می‌کند؛ از این رو حضرات معصومین «علیهم‌السلام» می‌فرمایند: غیرت برای مردان است و غیرت زنان به حسد بر می‌گردد و خداوند ایمان زن را به‌واسطه‌ی این امر آزمایش می‌کند. (۱) آفرینش زن، طبیعت مرد و سلامت و سعادت جامعه و افراد ایجاب می‌کند که زن، خود را در کنار شوهر واحدی ببیند و از حسد و غیرت‌ورزی بی‌مورد در این زمینه دوری کرده، شوهر را درگیر این خصوصیت کفرآمیز خود نسازد و محدودیت‌های بی‌مورد را بر او تحمیل ننماید. تکذیب حکمت الهی! حسد، ابراز نگرانی فردی از نعمت دیگری است. حسود نمی‌تواند فرد دارای ۱- عن ابی عبدالله «صلی‌الله‌علیه‌وآله» قال «لیس الغیرة الا للرجال و اما النساء فانما ذلک منهنّ حسدٌ و الغیرة للرجل و لذلك حرّم الله علی النساء الا زوجها و احلّ للرجال اربعاً و انّ الله اکرم ان یتلیهنّ بالغیرة و یحلّ للرجال معها ثلاثاً؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۴، ح ۱. امام صادق «علیه‌السلام» فرمودند: غیرت تنها برای مردان است و همانا غیرت زنان حسادت است؛ از این رو خداوند به جز یک شوهر را بر زنان حرام دانسته، ولی برای مردان چهار زن را حلال کرده است و خداوند کریم‌تر از آن است که هم به زنان غیرت دهد و هم بر مردان سه زن دیگر را حلال گرداند.» عن جابر قال ابو جعفر «علیه‌السلام»: «غیرة النساء الحسد و الحسد هو اصل الکفر انّ النساء اذا غرن غضبن و اذا غضبن کفرن الا المسلمات منهنّ؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۴. امام باقر «علیه‌السلام» فرمودند: غیرت زنان حسد است و حسد، پیکره‌ی کفر را تشکیل می‌دهد. زنان به هنگام ابراز غیرت به خشم می‌آیند و چون خشم در آن‌ها شعله‌ور شود، کافر می‌شوند؛ مگر زنان شایسته‌ای که چنین نیستند.» (۳۸) نعمت را به راحتی تحمیل کند؛ از این رو با آن فرد و حتی با آن کس که نعمت را به او داده، به مخالفت و ستیز بر می‌خیزد. گاه

آرزوی سلب نعمت از صاحب آن می‌کند، گاهی خود نعمت را زیر سوال برده و امری مستهجن و غیر ارزشی می‌شمارد و آن را تقبیح می‌کند و از همه بدتر، وقتی خود را در نابودی رقیب، ناتوان دید، به دشمنی و عناد با خداوند حکیم برخاسته و او را متهم می‌سازد و خود را دانایتر به مصالح و مفاسد می‌داند که چنین اندیشه‌ای می‌تواند در برخی موارد منجر به کفر شود. چنین فردی حکمت الهی را تکذیب کرده و خداوند سبحان را از صفات کمال به دور می‌داند و در نهایت آیات الهی را تکذیب می‌کند و این تکذیب مساوی کفر است؛ همان‌چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السَّوْءِ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا يَسْتَهْزِءُونَ» (۱) سرانجام کسانی که زشت کارند، این است که آیات خداوند را تکذیب می‌کنند و آن را به استهزا می‌گیرند. و «اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَاُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ» (۲) و کسانی که کفر ورزند و آیات ما و قیامت و دیدار ما را تکذیب کنند، به آتش دوزخ خواهند افتاد. نقطه‌ی سیاه کفر هنگامی که کسی به دیگری حسادت می‌ورزد، نقطه‌ی سیاه کفر در قلبش پدیدار می‌شود و به همان اندازه نور ایمان از قلبش محو می‌گردد. حال، این حسادت هر چه ۱- روم/۱۰. ۲- روم/۱۶. (۳۹) ادامه پیدا کند، آن نقطه‌ی سیاه بیش‌تر می‌شود تا جایی که دیگر نقطه‌ی روشنی را در دل حسود باقی نمی‌گذارد؛ او می‌ماند و قلبی تاریک و کفر پیشه که نتیجه‌ی حسادت اوست. حسود، دیگر چیزی جز زوال نعمت آن فرد را نمی‌خواهد و ثواب بهشت و عذاب جهنم و حقیقت دنیا و آخرت و حکم الهی را هم جدی به حساب نمی‌آورد. او تنها در اندیشه‌ی نابودی نعمت رقیب است و تا او را از معرکه به در نکند یا خود در این راه از بین نرود، آسوده نمی‌شود و کار به پایان نمی‌رسد. گاه نعمتی که مورد حسد واقع می‌شود، تنها به نفع و صلاح صاحب نعمت (محسود) است و مناسب فرد حسود نیست و گاهی آن نعمت به سود و صلاح صاحب نعمت هم نیست و نگرانی حسود به ویژه در این جا بی‌مورد و از سر نادانی است. حال، اگر حسودی نگران وجود نعمت دیگری باشد، تنها به او حسادت ورزیده، ولی اگر آرزوی نابودی آن نعمت را هم داشته باشد، چنین حالتی را «غیرت» گویند که مذموم‌تر و ناپسندتر از حسادت است و سرانجام به کفر می‌انجامد. البته اگر فردی تنها نعمت فرد دیگر را برای خود آرزو کند و نگرانی یا اندیشه‌ی نابودی آن را نداشته باشد، به آن «غبطه» گفته می‌شود. چنین حالتی دیگر مذموم که نیست، بلکه از صفات حسن و از آثار متوسّط نفس سالم به شمار می‌رود. حال، فرمایش حضرت امیر «علیه‌السلام» در وسائل‌الشیعه که: غیرت‌ورزی زن نسبت به شوهرش کفر است، (۱) به همین امر اشاره دارد؛ زیرا زنی که همسرش را تنها از آن خود بداند و نتواند دیگری را در کنار او ببیند، ابتدا با دارای نعمت - که شوهر است - به مخالفت می‌پردازد و بعد از مدّتی با خود نعمت - که زن دوم باشد - مخالفت می‌ورزد و هر چه را که همراه اوست، به باد انتقاد می‌گیرد و در نهایت، کار به جایی می‌رسد که ۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱، باب غیرة‌النساء، ح ۸. (۴۰) حتّی با صاحب حقیقی نعمت - که خداوند حکیم است - به مخالفت برمی‌خیزد. چنین زنی ممکن است - نعوذ بالله - خداوند حکیم را درباره‌ی حکم تعدّد زوجات یا ازدواج موقت در خطا دانسته و خود را آگاه‌تر از او به مصالح و مفاسد بداند. این همان کفری است که علّت انکار موقعیت وصف فعلی حق می‌شود و خطر عظیمی است که بسیاری از زنان - حتّی زنان مؤمن و با کمال صوری - را تهدید می‌کند. هم‌راهی با کفّار ممکن است سوءال شود: چگونه ممکن است زنی به سبب غیرت یا حسادت کفر ورزد، در حالی که چه بسا چنین زنی مومن و متقی باشد، نماز بخواند و روزه هم بگیرد و...؟ در پاسخ باید گفت: ایمان به خداوند، زمانی ایمانی حقیقی و کار آمد است که فرد مومن، به همه‌ی آیات و احکام الهی معتقد و پای‌بند باشد؛ نه آن که اگر احکام الهی با ذوق و سلیقه و تمایلات نفسانی او هم‌خوانی داشت، به آن اعتقاد داشته باشد، ولی اگر حکم خدا در جایی با تمایلات نفسانی او سازگار نبود، به آن اعتقاد نداشته و به گونه‌ای آن را زیر سوال برد. این همان روش برخی از کفّار است که به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌گفتند: «بعضی از آیات را حذف کن تا به تو ایمان آوریم». آنان به بعضی از آیات و احکام الهی که با خواسته‌هایشان سازگار بود، ایمان می‌آوردند و به برخی دیگر که با خواسته‌های آنان هم‌خوانی نداشت، ایمان نمی‌آوردند. (۱) کفّار می‌خواستند قرآنی متفاوت با قرآن ۱- «يقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و يريدون ان يتخذوا بين ذلک

سیلاً؛ نساء/ ۱۵۰. کفار می گویند: ما به بعضی از آیات قرآن ایمان می آوریم و بعضی دیگر قبول را نداریم. آنان با این کار به دنبال دین و راهی دیگرند». (۴۱) موجود آورده شود و شرایط درخواستی آنان در قرآن جدید لحاظ شود! (۱) آیا زن یا فردی که حکم خداوند در قرآن مجید را نسبت به ازدواج مجدد و موقت قبول ندارد، همین راه و روش را نمی پیماید؟ تعدد همسر؛ امتحانی دشوار باید توجه داشت که ایمان به آیات قرآن هم باید همراه با تصدیق قلبی باشد و هم با تصدیق عملی. نمی شود کسی بگوید: من به قرآن و آیات آن اعتقاد دارم، ولی در عمل با احکام قرآن کریم مخالفت کند. آری، «آیا مردم گمان می کنند همین که بگویند: ما ایمان آوردیم، کافی است و دیگر امتحان نمی شوند.» (۲) برای اثبات ایمان مردم گاه می شود که امتحان های سختی پیش می آید؛ امتحان هایی که ممکن است با خواسته های نفسانی مخالف باشد و زیاد نیستند کسانی که با نفس خود مخالفت کرده و حکم و خواسته های خداوند را بر اراده و خواست خود مقدم دارند. البته همان عده ای اندک که به پیروزی بزرگ و ثواب عظیم الهی خواهند رسید؛ زیرا خداوند اجر نیکوکاران را از بین نخواهد برد. (۳) آری، تعدد زوجات امتحانی بزرگ و عقبه ای بس دشوار برای هر زن می باشد که سرفرازی در این امتحان و پیمودن این گردنه با مخالفت هوای نفس و نفی تکبر و حسد از خود امکان پذیر است؛ نه فقط با نماز و روزه و... ۱- «قال المذین لا یرجون لقاءنا ائ بقران غیر هذا او بدله؛ یونس / ۱۵. آنان که به روز قیامت ایمان و امید ندارند، به پیامبر «صلی الله علیه و آله» می گویند: قرآنی غیر از این بیاور و یا بعضی از آیات آن را تغییر ده.» ۲- «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون»؛ عنکبوت / ۲. ۳- «ان الله لا یضیع اجر المحسنین»؛ توبه / ۱۲۰. (۴۲) زیادی نماز و روزه یا هر عمل دیگر، اگر بدون تعبد و تعقل و پذیرش همه آیات و احکام الهی باشد، نه تنها ارزشی ندارد، بلکه سبب تکبر و طلب کار شدن فرد از خداوند هم می شود. شیطان با آن که دارای نمازهای چند هزار ساله، با آن رکوع و سجده های طولانی بود و با وجود قداست و جای گاه ظاهری اش به علت حسادت با انسان دچار تکبر شد و به خداوند کفر ورزید (۱) و نه تنها از جای گاه بلند خود سقوط کرد، بلکه مورد لعن و نفرین و طرد همیشگی خداوند هم واقع شد. (۲) باید بسیار تأمل کرد که چگونه یک حسادت، عبادت چند هزار ساله را نابود کرد و سبب کفر شیطان شد و چگونه ممکن است حسادت و غیرت ورزی زنی نسبت به (هوو)، سبب کفر او گردد. آیا به راستی وقتی شیطان به انسان حسد ورزید، ابتدا قصد داشت که کافر شود؟ آیا او می دانست که عمل او سبب کفر می شود؟ این در حالی است که عقیده شیطان در ظاهر و به خیال خود امر درستی بود؛ زیرا او می دید که از آتش خلق شده و آدم از خاک؛ او عبادت چند هزار ساله دارد و آدم هیچ؛ از این رو نتیجه گیری کرد که چون او این کمالات را دارد، باید به عنوان خلیفه ی خدا در روی زمین معرفی شود؛ نه آدم! حال اگر او موءمن واقعی به خداوند و صفات الهی بود، حق را در حکمت و عدالتش متهم نمی کرد و خود را آگاه تر از خدا نمی دانست. در این جا ذکر این نکته به جاست که حسادت، به عنوان یک صفت زشت، خود ۱- «ابی و استکبر و کان من الکافرین؛ بقره / ۳۴. ابلیس از اطاعت حق سرباز زد و از گروه کافران گشت.» ۲- «قال فاخرج منها فانک رجیم؛ حجر / ۳۴. خداوند به ابلیس فرمود: از درگاه قرب من خارج شو؛ همانا تو رانده شده ای.» (۴۳) ریشه در صفت تکبر دارد. (۱) فرد حسود خود را برتر و بالاتر از دیگری می پندارد (۲) یا آن که تنها خود را سزاوار نعمت می داند. او به دلیل تکبری که در جاننش ریشه کرده است، نمی تواند دیگری را در کنار خود تحمیل کند. او فقط خود را می بیند و بس. حال بر سر رقیب هر چه می خواهد، بیاید. گویی تنها او حق زندگی و استفاده از نعمت های الهی را دارد. حسود حاضر است درد و رنج بسیار ببیند و دیگران را از نعمت دور کند، ولی خود یکه تاز میدان باقی بماند، گرچه در این تنهایی لذت او کم بشود یا عذاب فراوانی پیش رو داشته باشد. علت حسادت به طور اساسی علت بروز این صفت، عدم توانایی یا ضعف نفسانی است؛ همان طور که تمام ناتوانی های نفسانی - از دروغ و تهمت تا غیبت و دیگر صفات مذموم - ثمره ی ضعف نفسانی افراد است. افرادی که حقیرند، دروغ می گویند؛ کسانی که ضعف نفس دارند، تهمت می زنند و کسانی که کمبود شخصیت دارند و می خواهند به نوعی کمبود خود را با شکستن دیگران جبران کنند، غیبت می کنند. تمام صفات نقص - به خصوص حسد - معلول ضعف نفس آدمی است؛ بر همین

اساس است که برخورد زنان در حسادت با تعدد همسر متفاوت می‌باشد؛ به طوری که زن‌های ضعیف و ناتوان نگرانی بیش‌تری نسبت ۱- «استکبرت ام کنت من العالین؛ ص ۷۵. آیا تکبر کردی یا این که از عالم برترین‌ها بودی». ۲- «قال انا خیر من خلقتنی من نار و خلقته من طین؛ ص ۷۶. ابلیس گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل». (۴۴) به این امر پیدا می‌کنند تا زن‌هایی که از آگاهی یا اقتدار نفسانی و کمالات و امتیازهای بالایی برخوردارند. معالجه‌ی حسد با بیان علت بروز حسد روشن می‌شود که مبارزه با حسد و علاج آن در زن تنها با معالجه‌ی نفس اماره ممکن است. همان طور که گفتیم، معنای حسد آرزوی زوال نعمت از دیگران است و اگر فردی آرزوی زوال نعمت را از کسی نداشته باشد، بلکه تنها مانند آن نعمت را برای خود آرزو کند، به آن صاحب نعمت غبطه ورزیده است که این غبطه برای غیر کمال از اهل معرفت، صفت نقص به حساب نمی‌آید. حسد از شدیدترین امراض نفسانی است که علاج آن بسیار دشوار است. گرفتاران حسد از نعمت دیگران رنج می‌برند و هرگز سودی نصیب آنان نمی‌گردد؛ پس عاقلانه است که حسود برای معالجه‌ی حسد خویش چاره‌اندیشی کند. علاج این مرض خطرناک نفسانی جز با تحقق زمینه‌های معرفتی و صفات معنوی ممکن نیست. صاحب حسد باید بفهمد که این مرض قبل از هر کس خود او را آزار می‌دهد و به فرد محسود زیانی نمی‌رساند؛ زیرا حسد او در وجود و عدم نعمتی نقش اساسی ندارد. اگر حسود این را دریابد که او پیش از هر کس و بیش از هر چیز با خود دشمنی می‌کند، به طور طبیعی، اقتدار معنوی خویش را می‌یابد و از این مرض نفسانی فارغ می‌گردد؛ زیرا هیچ کس نمی‌خواهد دشمن خود باشد. حسود برای رهایی از این مرض و یافتن موقعیت معنوی باید از راه مبارزه با امیال نفسانی و جای‌گزین کردن صفات معنوی، خویشتن را از شر این بیماری مهلک نجات دهد. یکی از راه‌های دیگر مبارزه با حسد این است که حسود برای رهایی از این نقص به‌طور جدی آماده‌ی مبارزه با نفس گردد تا کم‌کم به جایی برسد که از وجود نعمت برای (۴۵) دیگران نگران نشود، بلکه خرسند و شادمان گردد و آرزوی تحقق تمام نعمت‌ها برای همگان را داشته باشد. او باید به منظور رفع این نقص، زمینه‌ی نعمت‌ها را برای دیگران ایجاد کند و موانع آن را به اندازه‌ی توان برطرف سازد. راه دیگر معالجه‌ی حسد این است که حسود توجه به زوال نعمت‌های مادی و دنیای فانی داشته باشد و حقیقت مرگ را در خود زنده کند و خدای خود را به طور عینی در خود و تمام عالم هستی مؤثر بداند. حسد؛ زمینه‌ی کمال زن! زن بر اثر احساسات سرشار با این مشکل بیش‌تر روبه‌روست؛ پس زنان باید با توجه جدی در رفع این نقص بکوشند و دریابند که سلامت و سعادتشان در گرو نفی و طرد این صفت است. زنی که حسد را در خود زنده می‌بیند و می‌یابد که حسد او را آزار می‌دهد، باید بداند که نفس ضعیف، روح سست و قلب متزلزلی دارد و با چنین کاستی‌هایی هرگز سلامت و صفا و شادمانی برای او میسر نخواهد شد. زن باید برای تحصیل سلامت و سعادت، با توجه هرچه بیش‌تر به حضرت حق و تقویت ایمان، خود را از وسوسه‌های نفسانی و خاطره‌های شیطانی دور سازد و خیالات ذهنی را به خود راه ندهد. هر فردی - به ویژه زن - باید با بازیابی زمینه‌های ملموس نعمت در دیگران، خود را پیدا کرده و نعمت آنان را سبب آزمایش خویش به حساب آورد؛ چه آن نعمت مادی باشد یا معنوی و چه از صفاتی باشد که به او مرتبط می‌گردد یا نه و یا در رابطه با تعدد زن‌ها باشد، که موقعیت‌های عینی این مصادیق بهترین آزمایش‌گاه برای شناخت خود و دیگران است. اگر زن با شخصیت باشد، هرگز نسبت به نواقص خود بی تفاوت نیست. زنی که (۴۶) در پی ایمان و کمال است، می‌تواند با این امور خود را آزمایش کند و در مقابل نعمت‌های دیگران - از اطرافیان گرفته تا شوهر یا زنی دیگر و از خویشان شوهر تا مادر شوهر و خواهر شوهر و یا زن دیگر شوهر - خود را مقاوم سازد و این معنا را دریابد که این گونه نعمت‌های جزئی در مقابل ایمان و اعتقاد محکم او اندک است. این امر تا جایی ممکن است پیش رود که زنی برای تقویت ایمان و کمال معنوی بالا، خود به تحقق چنین نعمتی دست بزند و به راحتی با زن دوم شوهرش زندگی کند که این حد از عمل کرد، اگرچه الزام شرعی ندارد، ولی در صورت امکان، عالی‌ترین مقام رشد و ارتقا برای یک زن است. پس یک زن مسلمان باید دریابد که نعمت محدود و زوال پذیر چند روزه‌ی دنیا در مقابل دست‌یابی به کمالات معنوی چیزی نیست. این چنین است که با توجه به

کمالات معنوی، خیالات نفسانی در زن کاهش می‌یابد تا جایی که ممکن است به حدی از کمال برسد که از این گونه امراض به دور باشد؛ هرچند این حد از کمال در در میان زنان جامعه‌ی پریشان ما رایج نیست و به ندرت یافت می‌شود و ممکن است در دسته‌ای از موارد بر اثر وجود مشکلات و موانع انجامش صحیح هم نباشد. آری، اگر کاستی‌های معرفتی و ناآگاهی از اصول زندگی از زنان و جامعه دور شود و زمینه‌های اقتدار نفسانی، توان مندی معنوی و آگاهی و معرفت و علم به موقعیت‌های فردی و اجتماعی برای آنان فراهم شود، بسیاری از مشکلات زیر بنایی حسد ریشه کن خواهد شد. اگر زن دارای آگاهی و توان مندی لازم هم‌راه با اعتقاد و ایمان کافی به عقاید دینی باشد، کم‌تر دچار ناهنجاری در امر تعدّد همسر یا دیگر صفات نقص می‌گردد و خود را با چنین موقعیت‌هایی بهتر هم‌راه می‌سازد. (۴۷) تعدّد زوجات و طبیعت زن از بیانات پیشین می‌توان نتیجه گرفت که: طبع نفسانی زن اگرچه با تعدّد زوجات هم‌خوانی ندارد، ولی این گونه نیست که این امر مشکل عقلانی داشته و این حکم غیر منطقی و دور از انصاف و عدالت باشد؛ زیرا طبع آدمی و به‌ویژه نفس زن در این مورد چندان قابل کنترل نیست، مگر آن که تربیت سالمی داشته باشد و نوعیت این امر هم از ناهنجاری‌های موجود به دور باشد که در آن صورت ممکن است رضایت زن به طور نسبی جلب شود. همان‌طور که دسته‌ای از زنان راضی به ازدواج مجدد با مردی همسر دار می‌شوند، بعضی از زنان فهمیده و مؤمن هم که همسرشان زنی دیگر اختیار می‌کند، در صورتی که مخاطره و تهدیدی را احساس نکنند، ممکن است به این امر رضایت داده و دارای زندگی مسالمت‌آمیز، با نشاط و شیرینی هم شوند؛ مگر آن که مرد یا زنی فاقد شرایط لازم باشد که در این صورت، زندگی تبدیل به جهنمی نکبت‌بار خواهد شد. پس این سخن که: «تعدّد زوجات با طبیعت زن مخالف است»، کلامی چندان درست و منطقی نیست و دلیل فلسفی یا روانی مشخص و گویایی ندارد و عرف و عادات‌های غلط جامعه و کاستی‌های ناهنجار و رفتار ناشایست بسیاری از مردها چنین مشکلی را به زن القا کرده است. اگر چنین مخالفتی به طبیعت زن بستگی می‌داشت، می‌بایست از او جدا نمی‌شد و همیشه و در همه‌ی موارد، هم‌راه تمام زنان می‌بود؛ در حالی که چنین نیست و زنانی یافت می‌شوند که بر اثر سلامت نفس و تدبیر یا به خاطر رضایت شوهر و یا منافع مادی و جهات دیگر به انجام چنین امری از سوی شوهر راضی می‌گردند. پس این نکته قابل توجه است که استنکار بسیاری از زن‌ها و مخالفت جامعه نسبت به این امر، ملازمه‌ای با طبیعی نبودن آن ندارد. هر چند بر اثر توهمات و القانات نادرست در بسیاری از موارد، زن به خیال خود از طبیعت خویش جدا می‌شود، ولی (۴۸) همان‌طور که گفته شد، این مسأله بر اثر برخوردهای نادرست بسیاری از مردان و دیگر جهات نادرست اخلاقی - اجتماعی به وجود آمده است و می‌توان با سالم‌سازی جامعه و اجرای صحیح قوانین، زمینه‌های ناسالم و القانات فاسد را به‌طور عملی برطرف نمود. طبیعت زن و توهم نسبت به ساره در این جا ممکن است این پرسش مطرح شود که: اگر تعدّد زوجات با طبیعت زن مخالف نیست، چرا ساره، همسر حضرت ابراهیم «علیه‌السلام» نسبت به هاجر، زن دوم آن حضرت، از خود مخالفت نشان می‌داد و حضرت ابراهیم را می‌آزرد و او را محدود می‌کرد؛ به‌طوری که ابراهیم «علیه‌السلام» ناگزیر شد برای رعایت حال او هجرت کند و هاجر و طفلس، اسماعیل، را به سرزمین دیگری انتقال دهد؛ هجرتی که بلا- و گرفتاری‌های بسیاری را برای هاجر و فرزندش به هم‌راه آورد، اگرچه خیرات فراوانی هم داشت. از آن جا که حالت استنکار ساره نسبت به هاجر بی‌شک به دلیل برخوردهای نامناسب پیغمبر معصومی چون ابراهیم «علیه‌السلام» نبوده است، پس تنها علت این رفتار نامناسب ساره می‌تواند دوری این عمل از فطرت و طبیعت وی باشد که این گفتار هم باشان و منزلت ساره ناسازگار است. در جواب این شبهه باید گفت: از روایاتی که درباره‌ی ساره از ائمه‌ی معصومین «علیهم‌السلام» به ما رسیده است، به خوبی استفاده می‌شود که او به علت ازدواج مجدد حضرت ابراهیم «علیه‌السلام» با هاجر ناراحت نشد و تنها زمانی که فرزند هاجر به دنیا آمد، چون خود بچه‌دار نمی‌گشت نگران و ناراحت شد. (۱) البته به فرموده‌ی امام ۱- عن ابی عبدالله «علیه‌السلام» قال: «انّ ابراهیم «علیه‌السلام» کان نازلاً فی بادیة السّام، فلما ولد له من هاجر اسماعیل اغتمت ساره من ذلک غمّاً شدیداً لانه لم یکن له منها ولد، و کانت تؤذی ابراهیم فی هاجر و تعمه فشکا ابراهیم «علیه‌السلام» ذلک الی الله

عزوجلّ فإوحى الله اليه: أنما مثل المرأة مثل الضلع العوجاء ك؟ ان تركتها استمتعت بها و ان اقمتها كسرتها؛ تفسير نورالثقلين، ج ۲، ص ۵۴۸ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم). امام صادق «علیه السلام» فرمودند: حضرت ابراهیم «علیه السلام» در صحرائی «سام» بود که فرزندش اسماعیل از هاجر متولد شد. ساره از این امر بسیار اندوهناک شد؛ چرا که او زنی عقیم بود؛ از این رو با ناراحت ساختن هاجر موجب رنج و اندوه ابراهیم «علیه السلام» می شد. پس از مدتی ابراهیم «علیه السلام» از این وضعیت به درگاه خدا شکوا برد؛ آن گاه خداوند به وی وحی نمود که: زن همانند استخوان خمیده (استخوان پهلوی) است؛ اگر آن را به حال خود رها کنی، از آن بهره مند می شوی، ولی اگر آن را راست کنی، خواهد شکست. «(۴۹) صادق «علیه السلام» او از این که حضرت ابراهیم «علیه السلام» را آزرده و محدود ساخته بود و با هاجر رفتار خوشی نداشت، پشیمان شد و توبه کرد. (۱) پس این طور نیست که ساره از ازدواج حضرت ابراهیم «علیه السلام» با هاجر نگران شده باشد، بلکه او از بچه دار شدن هاجر و عقیم بودن خود چنین حالتی را پیدا کرد؛ هم چنان که می دانیم شدیدتر از این مورد هم در تاریخ اسلام اتفاق افتاده و آن بغض و عناد و عدم تحمّل عایشه، همسر پیامبر، نسبت به حضرت زهرا (س) بود؛ در حالی که مسأله، نکاح مجدد هم نبوده، بلکه موقعیت حضرت زهرا (س) و فرزندان متعدّد آن حضرت و بی فرزندی عایشه و عدم موفقیت او در تثبیت موقعیت فردی و اجتماعی خود سبب چنین عنادی گردیده است. بنابراین تنها ازدواج متعدّد سبب بروز چنین امری نمی گردد و مشکلات، هر گونه که باشد و هر جا پیش آید، اثر خود را دارد و سبب امتحان و ارزش یابی افراد می شود؛ همان طور که این امر در مورد عایشه و ساره به خاطر امتحان آن ها بوده است. می بینیم که خداوند به همین ساره در سنین پیری فرزندی به نام حضرت اسحاق «علیه السلام» عطا ۱- قال الصادق «علیه السلام»: ... و هی تقول: «رب لا تؤاخذنی بما عملت بأُم اسماعیل؛ کافی، ج ۴، ص ۲۰۷، ح ۹. پروردگارا! مرا به خاطر رفتاری که با مادر اسماعیل داشتم، مؤاخذه نکن.» (۵۰) فرمود - که نسل نبوت از او استمرار پیدا کرد - (۱) در حالی که عایشه گمراه شد و چهره ی زیبای هدایت را به خود ندید و حتی هم جواری پیامبر «صلی الله علیه و آله» نیز سبب سعادت اخروی اش نگردید. اهمال اجرایی؛ فساد پنهانی اگر مسأله ی تعدّد زوجات، آن گونه که اسلام می فرماید، در یک جامعه ی سالم اجرا شود، بسیاری از مفاصد فردی و اجتماعی از میان می رود و مردم از زشتی های بسیاری دور گشته و سلامت فرد و جامعه تأمین می گردد. ما نمی خواهیم جامعه فاسد باشد، ولی در عمل هم به دنبال تحصیل سلامت آن نیستیم. یکی از علّت های اساسی فساد و فحشا در جوامع مسلمین این است که مسأله ی ازدواج از دیدگاه اسلام به طور صحیح بررسی نشده و به درستی جامعه ی عمل نپوشیده است. اگر جامعه، باز و سالم و انسان ها وارسته باشند، دیگر این مشکلات در زمینه ی ازدواج پیش نخواهد آمد. طرح مسأله ی تعدّد زوجات از سوی اسلام برای آن است که زن و مرد بتوانند در سایه ی شئون انسانی و آثار گوناگون - که همان طالبیت و مطلوبیت است - خود را بازیابند؛ پس نباید حریم آن شکسته شود و در مقابل این طرح جامع و مترقی، راه افراط و تفریط را پیموده و گفته شود: مرد حقّ ازدواج با بیش از یک زن را ندارد و یا این که: زن می تواند با چند مرد زندگی کند. ترویج این افکار انحرافی، در واقع رواج بی عفتی و ۱- ... «و مرّت امرأته ساره تبشّرها باسحاق و من وراء اسحاق یعقوب؛ فرشته ی خداوند بر ساره همسر حضرت ابراهیم «علیه السلام» گذشت و وی را به فرزندی به نام اسحاق بشارت داده و نسل نبوت را از اسحاق با فرزندی به نام یعقوب استمرار بخشید»؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۲۶ (به نقل از روضه ی کافی). (۵۱) بی حرمتی نسبت به انسان و ارزش های انسانی است. اگر در یک جامعه ی اسلامی مردم از امکانات سالم و کافی برخوردار باشند و راه های درست دینی بسته نماند، زمینه های فساد و فحشا می خشکد و نیازی به پاسخ گویی به انگیزه های ناسالم پیش نمی آید. آیا بهتر نیست به جای این که مردی هر روز با اضطراب و گناه و خیانت در کنار زنی باشد و خود و جامعه را آلوده کند و زنان را هم آلت هوس بازی هایش قرار دهد، با مصالح و احکام شرعی دم ساز شود و از مفاصد روی گرداند؟ آیا می توان باور داشت در جوامعی که به طور صوری و ظاهری سخن از ازدواج به میان می رود و به طور عملی هم انحصار در یک زن وجود دارد، حقیقت امر چنین است و همه ی مردها و زن های آن در سلامت به سر برده و به همسر خود اکتفا می کنند؟ می شود باور کرد که

همه‌ی زن‌های این جوامع در کنار مردهای به ظاهر وارسته با آرامش و راحتی به زندگی خود ادامه می‌دهند و در کنار تنها شوهر خویش آرمیده‌اند؟ آیا می‌شود باور کرد که در لابه‌لای زندگی این مردم فساد و تباهی ریشه ندوانده است؟! و آیا...؟ البته ممکن است بسیاری از افراد در واقع وارسته باشند، ولی جامعه و نوعیت آن چنین نخواهد بود. بنابراین برای سلامت و سعادت راهی جز پیمودن راه حق وجود ندارد و راه حق، همان سیره‌ی معصومین «علیهم‌السلام» و احکام شریعت است که در تمام زمینه‌های حیات آدمی واقعیت‌ها را آشکارا بیان کرده و از انحراف و شعاع و پیرایه به دور است. از این رو در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: تعدد زن برای مرد، گذشته از آن که خلاف عقل و برهان نیست، در ظرف مناسب برای زن هم زیانی ندارد، بلکه می‌تواند منافع گوناگونی برای او و اجتماع داشته باشد؛ هم‌چنین نباید در نفی و اثبات مسائل و احکام دینی، امور نفسانی و امیال افراد، ملاک باشد، بلکه باید عقل و اندیشه‌ی سالم را (۵۲) ملاک صحت آن‌ها و رعایت حقوق افراد و جامعه قرار داد. - زن با موقعیت طبیعی خود به تهایی توان اداره‌ی یک مرد را ندارد و این امر منجر به اذیت و آزار و زود پیری و زود میری او می‌گردد. - طبع زنانه و غیرت و انحصارطلبی زن نیز قابل انکار نیست و علت آن هم در طول تاریخ، عادت‌های غلط جامعه، بدآموزی‌های گوناگون و ناهنجاری‌های بسیار ناشی از مردان بوده است. - چنین نیست که هر زن سالمی که منش و عقیده‌ی درستی دارد، از وحدت زن برای مرد حمایت عملی یا نظری داشته باشد. - نباید وضعیت موجود زن‌های جامعه را به حساب نوعیت و فطرت زنان گذاشت. (۵۳)

فصل سوم: طلاق؛ زن و چند همسری

اشاره

همان‌طور که زن در جهاتی - هم‌چون منطقه‌ی اجازه - محدود است، مرد هم در زمینه‌های متفاوتی - چون ارتکاب غیر شرعی یا اخلاقی - محدودیت دارد و همان‌گونه که مرد از جهاتی دیگر محدود نیست، زن هم در موقعیت‌های مناسب شخصی یا زمینه‌های حقوقی محدودیت ندارد؛ زیرا اگر زن در کنار شوهر آرامش و آسایش خود را به دست نیاورد و نتواند خود را از تمایلات نفسانی و گرداب نفسانیت‌ها نجات دهد، می‌تواند دست کم با جدایی، به بسیاری از مشکلات روحی - روانی خود پایان دهد و هم‌چون مرد، زندگی آزادی داشته باشد و با انتخاب همسری مناسب دوباره به زندگی دلخواه خود ادامه دهد. البته این در صورتی است که از نظر اخلاقی، مزاجی، فکری و فرهنگی، مناسبت‌های لازم میان زن و مرد وجود نداشته باشد و بر اثر ادامه‌ی زندگی، زن دچار حرمان و انحراف گردد. بنابراین، عبارت «زن باید بسوزد و بسازد و هیچ نگوید»، سخن درستی نیست. چه کسی گفته است: زن باید با لباس سفید عروسی به خانه‌ی بخت برود و با کفن از خانه‌ی شوهر بیرونش برند؟! نه لباس عروسی ملازمه‌ای با کفن دارد و نه ازدواج، همیشه خانه‌ی بخت است و نه برای خروج از چنین خانه‌ای نیاز به کفن هست، بلکه آن‌چه ضرورت دارد، تنها اندیشه‌ی سالم، تمنا‌ی به جا، عمل کرد درست و برخورد مناسب در مقابل مشکلات و حوادث است. اگر در زندگی زنی مشکل یا مسأله‌ای غیر قابل تحمل پیش آید یا او خود را ناکام ببیند، می‌تواند بر فرض صحت چنین برداشتی و معقول بودن آن از نظر شرع و عقل و عرف، (۵۴) جدایی را انتخاب کند و خود را از این بن‌بست نجات داده و از زندگی بیهوده و ناسالم دست بردارد. البته در جامعه‌ی فعلی ما چنین طرحی به آسانی قابل پی‌گیری و اجرا نیست و این امر به‌هم‌ریزی، مشکلات بسیاری را در پی دارد، ولی باید دانست که این مشکلات معلول سنت‌های غلط اجتماعی است و منافاتی با احکام و مبانی دینی ندارد. راه ناپسند و پایان خوش! در این مورد بعضی اشکال کرده‌اند که طلاق نه تنها از نظر شارع مبعوض‌ترین راه نجات است، بلکه مردم هم آن را بسیار مبعوض، غم‌بار و دردناک می‌دانند؛ به ویژه آن که این کار علت توقف زندگی مشترک و به هم‌ریزی کانون خانواده و اضمحلال فرزندان و تلاشی عنوان پدری و مادری است؛ پس چگونه ممکن است راهی چنین ناپسند، پایان خوشی را برای زن یا مرد به هم‌راه داشته

باشد؟! در پاسخ باید گفت: گرچه طلاق، مغبوض، ناپسند و دردناک است و یک به هم‌ریزی نسبت به گذشته‌ی زندگی است، ولی این راه در بعضی مواقع برای طی یک مسیر طبیعی و خروج از بن بست کامل قرار داده شده است. هنگامی که زندگی به بن بست کامل رسیده، غیر قابل تحمل می‌شود و زن و مرد خود را گرفتار ناامیدی و گناه خودآزاری یا غیرآزاری می‌بینند، این امر بهترین چاره برای رهایی از تنگنا و نابسامانی است. طلاق مغبوض است، ولی در صورت ضرورت، آسان‌ترین راه برای رفع مشکل است. اگر گفته شود: با جریان یافتن این حکم، اوضاع جامعه متشتت می‌شود و آمار جدایی روز به روز افزایش می‌یابد، می‌گوییم: این روش نباید مورد استفاده‌ی فراوان قرار گیرد، ولی در صورت ضرورت، سالم‌ترین راه برای رفع نارسایی و (۵۵) کدورت‌هاست. این جدایی، رهایی از معاصی، کدورت و بن بست و گریز از ناامیدی و نابسامانی است که در موارد مناسب، ضرورت دارد، هر چند عوارض بسیاری داشته باشد. طلاق؛ نجات زن یا نابودی او؟ برخی گفته‌اند: زنی که طلاق می‌گیرد، به نابسامانی و ناآرامی‌های فراوانی مبتلا می‌شود که به مراتب بدتر و ناگوارتر از مشکلات او در ادامه‌ی زندگی با مردی غیرقابل تحمل است. بهتر است زن بسوزد و بسازد و منتظر کفن بماند؛ چون در صورت طلاق، راه گریزی از مشکلات آینده برایش وجود ندارد. در جواب این توهم باید گفت: این گونه نیست که زن با طلاق به گرفتاری‌های بدتر مبتلا شود؛ زیرا در صورت طلاق مشکلات زن دو دسته‌اند: یک، مشکلات طبیعی؛ مانند این که زن موقعیت سابق و طراوت پیشین خود را از دست می‌دهد؛ دو، مشکلات غیرطبیعی که ممکن است از جهت تنهایی یا بدی جامعه، افراد یا هوس‌بازی‌های شخصی برای او پیش آید. درباره‌ی مشکلات دسته‌ی نخست باید گفت: ضروری است که زن قبل از تصمیم به جدایی بداند که طلاق راهی است برای رهایی از ناامیدی کامل، نه برای تصمیم‌های عجولانه یا شهوانی؛ بنابراین، امر دایر است بین ناامیدی کامل، گرفتاری دایم و آلودگی به امراض اخلاقی و ناآرامی در خانه، و زیان‌های محدود در صورت طلاق که با تحمل و درایت قابل جبران است. البته باید در نظر داشت که موقعیت چنین زنی پیش از طلاق هم با خوشی و طراوت هم‌راه نبوده است، گرچه اصل وجود زندگی مشترک در هر صورت یک امتیاز است که با طلاق از دست می‌رود. دسته‌ی دوم مشکلات، مربوط به طلاق و رهایی نیست، بلکه به زن و تصمیم‌های او (۵۶) و نوع برخوردش با جامعه و مردم ارتباط دارد؛ به طور مثال: اگر زن پس از طلاق خود را در معرض هوس‌بازان قرار دهد، زندگی او با خطر بزرگ‌تری مواجه می‌شود؛ همان طور که اگر زنی قبل از جدایی در زندگی زناشویی بد عمل کرده باشد، دیگر کسی بعد از طلاق حاضر به زندگی با او نیست. چنین زنی باید منتظر مشکلات بعدی کردار خود باشد و این دیگر ربطی به اصل قانون طلاق ندارد. * * * تا این جا روشن شد که احکام تعدد زوجات نه تنها مشکلی ندارد، بلکه از ملاک و وزان خاصی برخوردار است. زن نیز محدودیت‌های نامعقول ندارد و در صورت لزوم برای او راه گریز وجود دارد. البته اسلام برای جدایی، زن را در محدودیتی ویژه قرار داده و آن هم به خاطر این است که احساسات قوی زن به آسانی سبب بروز حوادث ناخوشایندی نگردد. آری، طلاق و جدایی با آن که مغبوض و ناپسند است، ولی در جای خود ضرورت پیدا می‌کند تا زن و مرد، محکوم به حوادث تلخ زندگی نگردند و امید و آرزو از آن‌ها دور نشود. ناگفته نماند که در زندگی زناشویی، مشکلات متعددی در ارتباط با نکاح، تعدد زوجات و طلاق وجود دارد که ناشی از مفاسد اجتماعی است؛ نه مربوط به این گونه قوانین الهی. (۵۷)

خزان زندگی

اشکال به قانون طلاق و الفاظ آن در مورد زندگی زناشویی زن و مرد پرسش دیگری پیش می‌آید که زمینه‌ای برای مباحث گوناگون است و آن پیرامون بحث طلاق و جدایی و از هم پاشیدن زندگی مشترک است که برای زن و مرد عوارض بسیاری دارد. آن‌هایی که به نکاح و طلاق اشکال می‌کنند، نسبت به الفاظ و چینش آن دو هم اشکال می‌کنند که: زندگی زناشویی در میان زن و مرد مشترک است و در این زندگی باید هر دو نقش عمده و احساس یک‌سانی داشته باشند. ماهیت و مفهوم و عبارات و الفاظ

عقد و طلاق هم باید گویا و در بردارنده‌ی همین واقعیت باشد و در آن برای زن نیز استقلال یا دست کم اشتراک لحاظ شده باشد؛ در حالی که از مقتضای ماهیت و مفهوم عقد و طلاق، این امر به دست نمی‌آید. اصولاً چرا اسلام طلاق را یک اصل و قانون به حساب آورده و این ماده‌ی شوم را به طور کلی مورد نفی و انکار قرار نداده است تا به این ناهنجاری دامن زده نشود و لوازم شوم پس از آن پیش نیاید؟ چرا حق طلاق باید فقط برای مرد باشد و زن در صورت عدم تمایل به زندگی مشترک، قدرت رهایی و گریز از آن را نداشته باشد؟ چرا طلاق، این حق طبیعی در اختیار زن نیست و یا به صورت یک امر مشترک و قانون عام در اختیار زن و مرد قرار نگرفته تا هر دو بتوانند به طور مساوی از آن استفاده کنند؛ در حالی که باید آن را از امور مشترک زندگی آن دو دانست؟ با آن که ایجاب عقد در ابتدا با زن است، به چه دلیل طلاق در اختیار مرد قرار دارد و (۵۸) زن در صورت عدم تمایل، حق جدائی از مرد و توان گریز از زندگی نامناسب و غیرموزون خود را ندارد؟ پاسخ به شبهات طلاق الف) یک واقعیت تلخ همان طور که پیش تر گفتیم، گرچه جدایی زن و مرد از یکدیگر ناگوار و مورد نفرت همگان است، ولی در بعضی مواقع بهتر از تسلیم یا چاره‌جویی‌های بی‌اثر است. ممکن است برای بعضی زندگی چنان تلخ و ناگوار شود که ارزش ادامه نداشته باشد که در آن هنگام طلاق ضرورت واقعی خود را نشان می‌دهد؛ زیرا گاه زن و مرد به جایی می‌رسند که دیگر امکان ادامه‌ی درست زندگی از آن‌ها سلب می‌شود و تداوم هر لحظه‌ی آن مخاطره‌آمیز، مرگ‌بار و در حد انتحار خواهد بود. اصل طلاق، مانند اصل نکاح، امری طبیعی است؛ چون هر وصلی، امکان فصل و جدایی را به همراه دارد؛ پس انکار طلاق و قانون آن، مساوی با یک انفجار قهری است که قابل پیش بینی و مهار نخواهد بود. وجود چنین قانونی، گذشته از وقوع قهری طلاق، با رعایت مناسبت‌ها، لازم و ضروری است. اصل طلاق، حقیقت تلخی است که وجود دارد و ضرورت آن قابل انکار نیست و نفی کلی در آن راه ندارد؛ گرچه ایجاب کلی آن هم معقول و منطقی نیست. این عمل ممکن است زیان‌هایی را هم در پی داشته باشد، ولی این زیان‌باری مقدمه‌ای برای پیش‌گیری از ضررهای بیش‌تر است. با آن که طلاق، ازدواج سابق را نفی می‌کند و زندگی مشترک را متلاشی می‌سازد، ولی در ظرف لزوم، خود حافظ منافع فرد و شؤون اجتماع است؛ بنابراین، انکار ضرورت آن انکار یک واقعیت است. آری، بسیاری از واقعیت‌های تلخ وجود دارد که (۵۹) به ناچار باید آن را پذیرفت و تلخی آن نباید موجب انکار اصل آن گردد. طلاق به منزله‌ی آخرین تیر در ترکش تیرانداز است؛ زمانی که ادامه‌ی زندگی برای یک طرف یا هر دو طرف تلخ و ناگوار شود، طلاق راهی برای نجات از این زندگی ملالت‌بار و گریز از بن‌بست تاریک است. قانون‌مند کردن اصل طلاق به معنای دامن زدن به آن نیست، بلکه عاملی برای پیش‌گیری از نابسامانی‌های فراوان احتمالی است؛ علاوه بر این که قانون‌مند شدن طلاق، موجب مهار آن می‌گردد و اگر مشکلاتی هم پس از آن به وجود آید، موضوع دیگری است که به اراده‌ی اشخاص و اجتماع وابسته است. پس اصل طلاق و امکان اعمال و تحقق خارجی‌اش، نسبت به زن و مرد یکسان است، اگرچه مشکلات گوناگونی متوجه هر یک از آن دو گردد. ب) احساس زن و دور اندیشی مرد در این جا این نکته باید روشن شود که فعلیت و انجام طلاق به دست مرد، به جهت غلبه‌ی اندیشه، منش حساب‌گری و دور اندیشی در مرد و روحیه‌ی غیرعاطفی و غیر احساسی اوست که در وقایع و پیش‌آمدها مرد آن را از خود نشان می‌دهد. مرد به طور معمول در کارهای خود زیان و ضررهای احتمالی را بررسی می‌کند و در امور مهم و اساسی، بدون انفعال تصمیم می‌گیرد؛ بر خلاف زن که در مواقع حساس و نگران‌کننده، تصمیمات زودگذر و احساسی می‌گیرد و عاطفه در او نقش عمده را بازی می‌کند و کم‌تر به آینده و مخاطرات آن می‌اندیشد. البته نوعیت این امر در زن و مرد منافاتی با تخلف‌پذیری آن نسبت به افراد ندارد. ممکن است مردانی باشند که این صفت را نداشته باشند و در مقابل، زنانی وجود داشته باشند که حساب‌گر بوده و سنجیده عمل نمایند، ولی این موارد استثنا، به کلیت این اصل آسیبی نمی‌رساند. (۶۰) اما این که گفته شد: «حق طلاق با مرد است و زن قدرت رهایی و گریز ندارد» سخن درستی نیست؛ زیرا زن نیز در صورت لزوم و مصلحت می‌تواند اقدام به جدایی نماید و با ارایه‌ی دلیل موجه به حاکم و قانون تصمیم خویش را عملی سازد. تنها استقلال در چنین امری از زن گرفته شده است تا

احساسات او موجب اخلال و انحلال و ویران‌گری در امر زندگی نگردد. بنابراین، طلاق، تنها برای رفع مشکل مرد نیست که زن از آن بی‌بهره باشد. اسلام می‌خواهد زن و مرد بر اساس اندیشه و تعقل و به دور از تصمیم‌گیری‌های احساسی و عجولانه، تنها در هنگام ضرورت از این امر استفاده کنند؛ به ویژه این که زن در این جهت از مرد آسیب‌پذیرتر است. اجرای صیغه‌ی طلاق توسط مرد در این جا اشکال دیگری که مطرح کرده‌اند، این است که: اگر طلاق بر اصل نکاح وارد می‌شود و آن را نفی می‌کند و مربوط به زن و مرد، هر دو است، چرا مفاد و مفهوم آن به لسان مرد است و اوست که می‌گوید: «تو را طلاق دادم» و زن حتی در صورت دخالت حاکم نمی‌تواند عهده‌دار چنین امری شود. در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: لسان طلاق، نفی همان قبولی است که مرد در مقابل ایجاب زن در هنگام اجرای عقد ایجاد کرده است. هنگامی که زن، ایجاب عقد را اجرا می‌کند، مرد است که با قبولش مسؤولیت بزرگ زندگی را می‌پذیرد و ایجاب زن، تنها ارایه‌ی قصد و تصمیم خویش است. حال، مرد با طلاق، همان قبول را نفی می‌کند؛ به گونه‌ای که دیگر ایجاب و عقدی نمی‌ماند و بدین ترتیب، دیگر هیچ‌یک از دو طرف مسؤولیتی نسبت به هم ندارند؛ مگر استفاده از اهرم‌ها و احکام و مسؤولیت‌هایی که عوارض آن پس از طلاق نسبت به یک‌دیگر و یا خود، ظاهر می‌شود؛ مانند: عده، رجوع (۶۱) و... بنابراین در مفاد و مفهوم صیغه‌ی طلاق هم کاستی و زیانی بر هیچ یک از دو طرف وارد نمی‌شود؛ گذشته از آن که میان طلاق و نکاح، اقتضای طبیعی برقرار است و طلاق، نفی قبول ایجاب در عقد است. زن و طلاق حرام شبهه‌ی دیگری که در این جا پیش می‌آید، این است که به لسان شریعت هرگز زن و مرد در زمینه‌ی طلاق به طور مساوی حق ندارند؛ زیرا مرد می‌تواند بی‌مورد و به صورت حرام زنش را طلاق دهد و باز هم طلاق تحقق یابد، در حالی که زن - حتی در بسیاری از موارد زندگی نامناسب - با مراجعه به حاکم هم نمی‌تواند برای خود مجوز طلاق بگیرد. تنها در مواردی اندک که ادامه‌ی زندگی بسیار سخت و دشوار باشد، ممکن است با تلاش فراوان و طاقت فرسا از سوی حاکم شرع مجوز طلاق صادر شود. این امر به خوبی تفاوت مرد و زن را درباره‌ی حق طلاق روشن می‌سازد. در پاسخ به این اشکال باید گفت: بیان فوق نسبت به بعضی از جهات به طور کامل صحیح است؛ به ویژه در مورد دوندگی‌های بی‌مورد اداری که هرگز زمینه‌ی شرعی ندارد و برخلاف احکام شریعت است. بعد از این جهت خاص که یک مشکل اجتماعی است و ربطی به دین ندارد، می‌گوییم: در این جا به دو امر باید توجه نمود: یک. چرا در این مورد احکام الهی این گونه ترسیم شده است؟ دو. آیا چنین ترسیمی برای زن زیان‌بار نیست؟ نسبت به امر نخست، باید گفت: چون در مواقع بحرانی احساسات زن قوی‌تر از تعقل اوست و نباید زمام زندگی در دست عواطف و احساسات قرار گیرد و از طرفی مدیریت و اداره‌ی کلی نظام زندگی و مسؤولیت مستقیم آن بر عهده‌ی مرد است، باید (۶۲) در بحران‌های زندگی هم تصمیم در دست مرد باشد تا بتواند به دور از احساس تنها در چنین مواردی مصالح عمومی خود و زن و فرزندانش را دنبال نماید که کوچک‌ترین حرکت بی‌مورد و یا خودسری مرد در این زمینه گناه است و در یک جامعه‌ی اسلامی قانون‌مند می‌تواند پیگرد قانونی و تعزیر شرعی را همراه داشته باشد. اگر در چنین مواقعی زن نقش اصلی را داشته باشد، ممکن است بر اثر احساسات قوی خود، تصمیمات مخاطره‌آمیزی بگیرد که هرگز به سود او یا همسر و فرزندانش نباشد؛ در حالی که طلاق مخاطره‌آمیزترین بن بست زندگی است و نباید در اختیار احساسات قرار گیرد و این مرد است که باید با دوراندیشی و محاسبه، تمام موقعیت‌ها را بررسی و تصمیم مناسب را اتخاذ نماید. درباره‌ی امر دوم نیز باید گفت: به مقتضای احکام شریعت هرگز مرد نمی‌تواند زن را در شرایط نامتعادل و ناموزون قرار دهد و در این صورت، حکومت با دخالت خود تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌کند؛ به طوری که ممکن است در بعضی از موارد کار به تعزیر مرد و یا زندانی شدن او منجر گردد. پس هر چند طلاق در اختیار مرد است، ولی این طور نیست که زن نتواند امر طلاق را به طور شرعی دنبال کند، و هر چند مرد می‌تواند طلاق را محقق سازد، ولی این گونه نیست که بتواند نسبت به زن زور و اجحافی روا دارد. از این نکته نیز نباید غفلت داشت که امکان دارد در طلاق، مرد یا زن و یا هر دو زیان ببینند و این طور نیست که ضرر و زیان طلاق در همه‌ی موارد تنها متوجه زن باشد. طلاق؛ گشایش، نه کینه‌توزی مسأله‌ی بسیار

مهمی که در قسمت پایانی این بحث باید به دقت مورد توجه قرار گیرد، چگونگی طلاق از نظر دین مبین اسلام است. باید دید آیا طلاق‌های موجود و (۶۳) راه‌های اعمال آن، مورد نظر دین هست یا خیر؟ آنچه مسلم است، این است که طلاق از نظر قرآن کریم و معصومین «علیهم‌السلام» با نوع طلاق‌هایی که امروزه در جامعه‌ی مسلمین به وقوع می‌پیوندد، هم‌خوانی ندارد. اکثر شبهه‌ها و اشکالات مربوط به طلاق هم به دلیل اجرای نادرست و سوءاستفاده‌ی افراد از احکام مترقی اسلام نسبت به طلاق است. از نظر دین مقدس اسلام طلاق باید هم‌راه با محبت و از سر خیرخواهی صورت گیرد؛ نه از روی کینه توزی و بغض و عناد. وقتی که زن و مرد مسلمان به این نتیجه رسیدند که جدایی به سود آنهاست و سعادت خود را در آن دیدند و به طلاق رو آوردند، باید مرد بعد از طلاق زن را به خوبی و خوشی و به دور از هر آزار و تعزیر و کنایه‌گویی نزد خود نگاه دارد تا زمان عده پایان پذیرد؛ هرچند مرد می‌تواند پیش از فرا رسیدن زمان عده زن را رها سازد، ولی این عمل هم باید به خوبی انجام بگیرد. حال اگر در همین مدت، مرد قصد رجوع به همسرش برای زندگی دوباره داشت، به راحتی و بدون هیچ عقد و مقدمه‌ای می‌تواند به زن رجوع کند. رجوع با ساده‌ترین عمل، مانند کشیدن دستی بر سر و صورت زن یا حتی یک لبخند می‌تواند صورت پذیرد. این در حالی است که امر طلاق به این آسانی نیست؛ زیرا مرد باید برای طلاق مقدمات مشکلی را مانند وجود دو مرد عادل، آن هم دارای عدالت واقعی، به عنوان شاهد و پرداخت مهریه، در صورتی که پرداخت نکرده باشد، احراز کند. به راستی آیا طلاق‌های موجود در جامعه‌ی اسلامی بر پایه‌ی موازین شرعی نیست و یا ایرادی در احکام مترقی دین وجود دارد؟ قرآن کریم درباره‌ی خوش رفتاری بعد از طلاق با زن در زمان عده و رها کردن او به نیکی و احسان می‌فرماید: «و اذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَمَا سَكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا (۶۴) تَمْسُكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...» (۱) و «... فَمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ؛ (۲) وَ هُنَّ كَمَا كُنَّ» (۶۴) که زنان را طلاق دادید، باید صبر کنید تا مدت (عده‌ی) آنها فرا رسد. آن‌ها را (با رجوع) آنان را به خوبی و خوشی نزد خود نگه دارید و یا رها سازید و در صورت رجوع و ادامه‌ی زندگی، امساک و نگه داری نباید به قصد وارد ساختن ضرر به آنان صورت گیرد که هر کس چنین کند، (در واقع) به خود ظلم کرده است؛ و (زمانی که زنان را طلاق دادید) یا آنان را به خوبی نزد خود نگاه دارید و یا به نیکی رها کنید. هم‌چنین در این باره امام صادق «علیه‌السلام» می‌فرماید: «لَا يَنْبَغِي لِلزَّجَلِ أَنْ يُطَلَّقَ أَمْرًا ثُمَّ يَرَا جِعَهَا وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا حَاجَةٌ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَهَذَا الضَّرَرُ الَّذِي نَهَى اللَّهُ عَنْهُ إِلَّا أَنْ يُطَلَّقَ ثُمَّ يَرَا جِعَ وَ هُوَ يَنْوِي الْأَمْسَاكَ؛ (۳) شَائِسْتَهُ نَيْسْتُ مَرْدِي زَنْشَ رَا طَلَّاقَ دَهْدُ، سِيسَ بَدُونِ اَيْنِ كِهَ نِيَا زِي بَهَ اَوِ دَاشْتَهَ بَاشْدُ، قَبْلَ اَزِ سِپَرِي شَدْنِ عَدَّهَ بَهَ اَنَ زَنْ رَجُوعَ كَنْدُ، اَنَ گَاهَ دُوبَارَهَ اَوِ رَا طَلَّاقَ دَهْدُ. اَيْنَ هَمَانِ ضَرَرِي اِسْتِ كِهَ خَدَاوَنْدُ دَرِ قُرْآنِ اَزِ اَنَ نَهِي كَرْدَهَ اِسْتِ؛ مَگَرِ اَنَ كِهَ رَجُوعَ اَوِ بَهَ مَنْظُورِ نَگَه‌دَارِي زَنْ بَعْدِ اَزِ اَتْمَامِ عَدَّهَ بَاشْدُ.» از نظر اسلام بعد از طلاق هم مرد نباید کوچک‌ترین مزاحمت، بدرفتاری و دخالتی نسبت به زندگی آینده‌ی زن داشته باشد. مردی که پس از طلاق به هر علتی بر سر راه زندگی زن مانع ایجاد می‌کند، مورد خشم خداوند قهار قرار می‌گیرد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ۱- بقره/ ۲۳۱. ۲- بقره/ ۲۲۹. ۳- نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۸۷۸ (به نقل از من لا یحضره الفقیه). (۶۵) «وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكَحْنَ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَنْ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرَ لِلَّهِ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (۱) وَ اَنَ هُنَّ كَمَا كُنَّ» (۱) و آن هنگام که زنان را طلاق دادید، پس از پایان زمان عده، در صورت رضایت آنان با ازدواج مجدد (با مردی دیگر) مانع آنها نشوید. این سفارشی است (از سوی ما) به کسانی که به خدا و روز جزا ایمان آورده‌اند. (چرا که) این کار به پاکی و طهارت شما نزدیک‌تر است و خداوند آنچه را شما نمی‌دانید، می‌داند.» خداوند در این آیه غیرت و ورزی‌های بی‌مورد که همان اشکال تراشی و سنگ‌اندازی نسبت به ازدواج مجدد زن است را از حریم مومن دور می‌سازد. مومن نباید بعد از طلاق و تمام شدن زمان عده، برای ازدواج مجدد زن مانع و مزاحمتی ایجاد کند. بنابراین، آن گونه که از این آیات بر می‌آید، طلاق یک ضرورت است؛ نه کینه توزی. این آیات به احسان و رفتار کریمانه با زن در هر حال امر می‌کنند؛ چه مرد او را به عنوان همسر در کنار خود ببیند و چه او را طلاق داده و از وی جدا

شود. امام صادق «علیه السلام» می فرماید: «اذا اراد الرجل ان يتزوج المرأة فليقل: اقررت بالميثاق الذي اخذ الله بامساك بمعروف او تسريح باحسان؛ (۲) زمانی که مرد می خواهد با زنی ازدواج کند، باید بگوید: پیمانی را که خداوند از بندگان گرفته پذیرفتم که یا همسر خود را به نیکی نگاه دارم و یا با بزرگواری او را رها سازم.» اگر طلاق بر پایه نیکی و احسان صورت پذیرد و علت آن تنها «ضرورت» باشد، ۱- بقره/ ۲۳۲. ۲- کافی، ج ۵، ص ۵۰۱، ح ۵. (۶۶) خداوند کریم نیز پس از جدایی، چنین زن و مرد پای بند به آداب انسانی و دینی را تحت عنایت خاص و رحمت بی پایان خود قرار داده و به هر یک از آن‌ها زندگی بهتری عنایت می کند. خداوند عزوجل در قرآن کریم می فرماید: «و ان يتفرقا يغن الله كلاً من سعته و كان الله واسعاً حكيماً؛ (۱) و اگر زندگی زناشویی زن و شوهر به جدایی انجامید، خداوند هر یک را از رحمت بی پایان خود روزی داده و بی نیازشان می گرداند و خداوند همواره گشایش دهنده و حکیم و داناست.» چنین طلاق دیگری کینه توزی و پایان زندگی نیست و غم و ناراحتی ابدی و نابودی کامل را نیز در بر نخواهد داشت، بلکه شکستی مقطعی است که ممکن است ابتدای پیروزی و زندگی بهتر باشد. پس این گونه نیست که زن با طلاق زمینه‌ی نابودی خود را فراهم سازد، بلکه ممکن است خداوند مئان زندگی هر یک از زن و مرد را بعد از طلاق سامانی نو بخشد؛ چرا که تمام گشایش‌ها در اختیار اوست و چه بسا با جدایی، زنی به سعادت رسد؛ همان‌طور که ممکن است مردی بی چاره شود یا او هم سعادت‌مند گردد. فرزندان طلاق این‌طور ممکن است گفته شود: اگر چه طلاق به طور کلی یک ضرورت است، ولی مبعوض‌ترین قانون در رفع مشکلات زندگی خانوادگی و اجتماعی است که یکی از چهره‌های دل‌خراش آن فرزندان طلاق می باشد. این فرزندان می‌توانند ناهنجارترین چهره‌های اجتماعی را یافته و زمینه‌های مشکلات فراوانی را در جامعه ایجاد نمایند. این ناهنجاری‌ها مشکلاتی است که پدر و مادر برای رفع مشکل خود بر فرزندان و ۱- نساء/ ۱۳۰. (۶۷) جامعه تحمیل می کنند. گر چه اسلام به خاطر سبک باری زن و انتخاب آسان‌تر زندگی دوباره، مسئولیت فرزند را به پدر می سپارد تا مسائل اقتصادی، مدیریتی و تربیتی فرزند را به دوش کشد، ولی ترک فرزند از سوی مادر مساوی با مشکلات عاطفی این زن و فرزند است؛ به‌ویژه هنگامی که اخلاق و معنویت در جامعه کم‌رنگ باشد و پدر و مادر بخواهند به وسیله‌ی فرزند از یک‌دیگر انتقام بگیرند و پدر با پنهان‌سازی فرزند، مادر را به سیخ بکشد و کبابش کند و یا مادر به فرزند بگوید که پدرش را اذیت کند! دل خراش‌تر آن که دادگاه هم بی محابا و به دور از احساس و عواطف حکم کند که مادر حق دارد - به‌طور مثال - هفته‌ای یک ساعت، آن هم در فضایی بحرانی، در دادگاه و در دید بیگانگان فرزندش را ببیند. آیا آدمی می‌تواند صحنه‌ای دل خراش‌تر از این بیافریند که مادری فرزند خود را در دادگاه هفته‌ای یک بار، آن هم یک ساعت، در حضور دیگران و با موقعیتی ناآرام ببیند. این مادر چه می‌بیند و بر سر آن فرزند بی مادر - که هفته‌ای یک ساعت چنین مادری دارد - چه می‌آید؟! آیا همین دیدار برای تلاشی و غم بارگی فرزند در طول یک هفته کافی نیست؟ آیا این ناعادلانه‌ترین حکم در این زمینه نمی‌باشد؟ مادری که دنیای عاطفه‌هاست، مادری که فرزند را با آن همه سختی به دنیا آورده و تا حدی بزرگ کرده، چرا نباید بتواند او را سیر ببیند؟ گویی طبیعت، ظلم مداری، اخلاق، قانون و ناهمواری‌های زن و مرد، همه و همه، دست به دست هم داده‌اند تا چنین ناهنجاری‌های دردناکی را بیافرینند. در این جا ممکن است گفته شود: پس چه باید کرد تا از این ناهنجاری‌ها جلوگیری شود؟ در پاسخ می‌توان گفت: مشکل را باید پیش از وقوع، شناسایی کرد؛ زیرا بعد از (۶۸) وقوع، بسیاری از مشکلات قابل جبران نیست. برای عدم وقوع چنین ناهنجاری‌هایی، ابتدا باید به مشکلات ازدواج و مبادی آن توجه داشت؛ به این صورت که برای ازدواج، محدودیت‌های قانونی ایجاد کرد تا هیچ ازدواجی بر اثر هوی و هوس و نا آگاهی صورت نگیرد و این ناهنجاری‌های اخلاقی - اجتماعی هم پیش نیاید. باید تناسب‌ها و موقعیت‌ها بررسی شود تا از وقوع چنین صحنه‌های دل‌خراشی جلوگیری شود؛ پس به طور صریح باید گفت: تمام مرگ‌باری‌ها در این زمینه و بسیاری از مشکلات دیگر خانواده و اجتماع بر اثر انجام ازدواج‌های حساب نشده و بی مورد است که می‌توان با پیش‌گیری از آن به بسیاری از این مشکلات پایان داد. حال اگر دوباره گفته شود: در هر صورت و با هر پیش‌بینی، در نهایت نمی‌توان باور داشت که چنین

امری تحقّق نیابد و همان طور که گفته شد: طلاق یک ضرورت است و وجود چنین فرزندان هم ضرورتی قهری است، در پاسخ باید گفت: آری، وجود این مسائل جنبی، هم چون اصل طلاق، یک ضرورت است و تنها می توان با پیش گیری، از تعداد و کمیت و یا کیفیت های ناهنجار آن کاست. بنابراین، در صورت وقوع طلاق باید نسبت به آن چاره اندیشید و زمینه های افراد، نوع مشکلات، تناسب فرزند با مرد و هماهنگی آن ها بدون مادر و فراوانی فرزندان طلاق را بررسی کرد تا احکام بهتری برای دادگاه ها تدوین گردد. باید دانست که اسلام با واگذاری فرزند به پدر می خواهد مسؤولیت زن را سبک تر نماید؛ نه این که عنوان مادری را از او بگیرد و وی را در رابطه با فرزند، کاره ای به حساب نیاورد و مادر را مادر نداند (۱) و یا بخواهد او را تأدیب و شکنجه کند. دیداری

۱- عن ابی عبداللّه «علیه السلام»: «فی رجل مات و ترک امرأه و معها منه و لدّ فالتقه علی خادم ک؟ لها فارضته ثمّ جاءت تطلب رضاع الغلام من الوصی فقال: لها اجر مثلها و لیس للوصی ان یخرجه من حجرها حتّی یدرک و یدفع الیه ماله؛ کافی، ج ۶، ص ۴۱، ح ۷. مردی پس از مرگ، همسر و فرزندی را از خویش به جای گذاشت. آن زن فرزند را به خادم خویش سپرد تا او را شیر دهد. بعد از مدّتی زن اجرت شیردهی خادم را از وصی میّت طلب کرد. امام صادق «علیه السلام» در این باره فرمودند: زن می تواند مزد متعارف این شیردهی را از وصی بگیرد و هم چنین وصی میّت حق ندارد فرزند را نیز تا زمانی که بالغ شود و اموالش به خودش تحویل داده شود، از مادر دور نگه دارد.» (۶۹) کوتاه، هفته ای یک بار، آن هم در مراکز قانونی و با وضعیتی رقت بار، مرگ بارترین دیدار یک مادر و فرزند است که می تواند زمینه ساز بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی و عقده های روحی - روانی در آینده باشد. این گونه عوارض شوم تنها ناشی از عدم فرهنگ صحیح دینی و ناهنجاری های اخلاقی است و نباید به دین نسبت داده شود. طلاق و مشکلات مرد در این جا پرسش قابل توجهی پیش می آید که: پس از طلاق، چه مشکلاتی برای مرد در راه است و او نسبت به آن ها چه باید بکند؟ آیا برای مرد هم مشکلات جدی وجود دارد؟ آیا او می تواند نسبت به این مشکلات بی تفاوت باشد و آیا ممکن است مشکلات او در این زمینه از زن بیش تر باشد؟ در پاسخ این پرسش ابتدا باید گفت: مشکلات مرد را بعد از طلاق می توان به سه دسته کلی تقسیم نمود: یک. مشکلات تنهایی، از نظر مسائل عاطفی یا جنسی و یا در مورد تزلزل خانه و افراد آن و همین طور نسبت به خارج از خانه. دو. عدم توان مدیریتی و عاطفی پدر نسبت به فرزند. سه. انعکاس های روحی - روانی منفی در میان خویشان و از نظر موقعیت اجتماعی. (۷۰) این امور هر یک به اندازه ی خود قابل اهمیتند که در این جا نسبت به هر کدام به طور خلاصه سخن می گوئیم: مشکلات تنهایی یا جنسی و عاطفی، از لوازم قهری طلاق است که زن هم با آن درگیر است؛ اگر چه ممکن است این دو در جهاتی با هم متفاوت باشند، ولی به طور کلی چنین عوارضی پس از طلاق برای هر یک از زن و مرد پیش می آید که باید با دوران دیشی و صبوری و هماهنگی کامل با اطرفیان موقعیت ها را بازیابی کنند و مشکلات احتمالی را برطرف نمایند. نسبت به مشکلات افراد خانه و فرزندان نیز مرد باید با درایت عمل کرده و تا حدّ توان از نارسایی ها پیش گیری نماید. او باید ناتوانی عاطفی نسبت به فرزندان را با هم یاری نزدیکان آشنایان و همسایگان جبران کند و در صورت نبود خویشان نزدیک و آشنایان و دیگران، خود به قدر توان این بار سنگین را به دوش بکشد. نسبت به مشکلات خارج از خانه و محیط کار، مرد باید در صورت امکان تا حدّی کارهای خود را کاهش دهد تا بتواند در وقت بیشتری به ترمیم کاستی ها پردازد و آسیب درون خانه، کم تر خودنمایی کند. خلاصه ی تمام حرف این است که: مرد، خود اقدام به طلاق کرده است، هر چند زن زمینه ی آن را فراهم کرده باشد؛ پس باید او خود بار زندگی را به دوش گیرد و با توانمندی های لازم تمام مشکلات را هموار سازد. پرسشی که اکنون پیش می آید، این است که: اگر مردی توان این مسؤولیت را نداشته باشد، چه باید کرد؟ در پاسخ می توان گفت: در این مورد باید دولت و افراد خیر با او هم یاری داشته باشند. در یک جامعه ی سالم، افراد یا دولت نمی توانند نسبت به مشکلات فردی مردم بی تفاوت و به دور از مسؤولیت باشند، بلکه دولت باید در وقت نیاز مردم وارد (۷۱) صحنه ی زندگی آن ها شود و با یک نظام از پیش آماده شده در این موارد کمک کرده و به آنان یاری رساند؛ هم چنین مردم خیر و توان مند نیز باید هر یک به نوعی معقول در

این زمینه‌ها مشکلات دیگران را دنبال و حل نمایند. البته باید از هرگونه آسیب‌رسانی و تداخل و هرج و مرج و دخالت‌های بی‌مورد خودداری شود. حال، اگر این پرسش پیش آید که: چرا دولت و مردم باید نسبت به این امر احساس تکلیف و مسؤولیت کنند، در پاسخ می‌گوییم: هنگامی که دین حکمی را بنا به ضرورت و با ملاک، شرعی می‌داند و بدان فعلیت می‌بخشد، لوازم و عوارض آن را هم پی‌گیر می‌شود. زمانی که شریعت می‌گوید: طلاق، شرعی است و ضرورت دارد و در بعضی مواقع صورت می‌پذیرد، نمایندگان اجرایی این قانون - که دولت، نظام و نیروهای مردمی هستند - باید نسبت به آن اهتمام ورزند و بازوی اجرایی لوازم و عوارض این حکم الهی - یا هر حکم دیگری - باشند. تمام عوارض طلاق - چه در ناحیه‌ی مرد و چه در جانب زن - دارای چنین موقعیتی است. مشکلات زن هم ابتدا باید به دست خود او بر طرف گردد و در غیر این صورت باید مردم خیر و دولت او را یاری نمایند تا در ورطه‌ی ناهنجاری نیفتاده و عوارض شوم تهایی، پریشانش نسازد و گرفتار حرمان و تباهی نگرداند. (۷۲) اشکال به محلل اشکال دیگری که در زمینه‌ی طلاق به احکام ارزش‌مند اسلام گرفته شده، ایراد به حکم شرعی «محلل» است. (۱) آنان می‌گویند: چرا طبق این حکم، مردی که سه بار زن خود را طلاق داده است، دیگر نمی‌تواند برای بار چهارم آن زن را به عقد خود در آورد، مگر آن که زن به عقد دائم مرد دیگری در آید؛ آن هم به گونه‌ای که حتماً نزدیکی کامل صورت گیرد؟ آن‌گاه اگر شوهر دوم زن را با میل خود طلاق دهد، بعد از عده، مرد اول می‌تواند زن سابق خود را برای خود عقد نماید، ولی اگر عمل زناشویی به‌طور کامل انجام نشود یا مرد نخواهد زن را طلاق دهد و یا بعد از طلاق، آن زن نخواهد با شوهر اول خود ازدواج کند، امکان ازدواج شوهر قبلی با او وجود ندارد. به راستی چنین حکمی با این غلاظ و شداد و دشواری و پیچ و خم قیدهای فراوان چه جہتی می‌تواند داشته باشد؟ زنگ خطر در پاسخ به این امر باید گفت: «محلل» در اسلام، شکنجه‌ای برای مرد و یک زنگ ۱ - «فان طلقها فلاتحلّ له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره؛ بقره/ ۲۳۰. اگر مردی زنش را (برای مرتبه‌ی سوم) طلاق داد، دیگر نمی‌تواند (با عقد مجدد) او را برای خود حلال گرداند، مگر بعد از آن که آن زن با مرد دیگری ازدواج نماید». - عن ابن حاتم، عن ابی عبدالله «علیه‌السلام» قال: «سألته عن الرجل یطلق امرأته الطلاق الذمی لا تحلّ له حتی تنکح زوجاً غیره ثم تزوج رجلاً و لم یدخل بها؟ قال: لا یدوق عسلیتها؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۸۷۳ (به نقل از کافی). ابن حاتم گوید: از امام صادق «علیه‌السلام» سوءال کردم: مردی زنش را سه طلاقه کرده است. سپس آن زن با مردی دیگر (به عنوان محلل) ازدواج کرده، ولی هنوز مرد دوم با او آمیزش نکرده است؛ آیا در صورت طلاق مرد دوم، مرد اول می‌تواند دوباره با او ازدواج کند؟ امام «علیه‌السلام» فرمود: جایز نیست؛ مگر بعد از این که مرد دوم از او کام بگیرد». (۷۳) خطر است تا کسی خود را در گردونه‌ی طلاق‌های متعدّد نیندازد؛ چرا که برای چنین کسی این شکنجه‌ی روحی لازم است. حال اگر فردی بخواهد که به این شکنجه دچار نشود، باید به فکر ازدواج با زن سابق خود برای چندمین بار نیفتد؛ زیرا بی‌شک ناسازگاری او و همسرش علت طلاق‌های متعدّد بوده است و این علت می‌تواند بعد از ازدواج چهارم نیز باقی باشد و به همین صورت ادامه پیدا کند. (۱) در حقیقت، دین با طرح مسأله‌ی محلل خواسته است که از سوئی طلاق، بازیچه‌ی مردهای بی‌مسؤولیت نشود و از سوی دیگر روشن شود که اگر سه طلاق به وقوع پیوسته طلاق‌های بایسته و شایسته‌ای بوده است، دیگر زن و مرد با ازدواج مجدد برای بار چهارم، به مشکل و بن بست بر نخورند؛ چون ناسازگاری‌های پیشینی که دلیل جدایی در سه طلاق گذشته بوده است، می‌تواند علت برای طلاق چهارم و پنجم و... هم باشد؛ مگر این که دو طرف خود را واقعا برای زندگی آماده کرده باشند و علت‌های جدایی را از بین ببرند که در این صورت باید این شکنجه‌ی روحی را تحمل کنند تا کاستی‌های گذشته جبران شود و قدر عافیت را بدانند. حال، ممکن است گفته شود: چرا نزدیکی به‌طور حتم و از نوع کاملش باید صورت بگیرد و نمی‌شود زنی که سه بار طلاق داده شده و به عقد مرد دوم درآمده، بدون آمیزش، از مرد دوم طلاق بگیرد و به عقد همان مرد اول درآید. در جواب می‌گوییم: در بسیاری از موارد، زنی که مدت‌ها از مرد اول طلاق گرفته، ممکن است صرفاً به جهت نیاز شدید جنسی و تحت تأثیر احساسات قوی خود تن به ازدواج مجدد با همسر اول خود دهد، ولی بعد از برطرف شدن

نیاز، دوباره ۱- برای اطلاع بیشتر تر و پاسخ پرسش‌های احتمالی به بحث «تعید یا تعقل» در بخش ششم همین کتاب رجوع شود. (۷۴) ناسازگاری‌ها شروع می‌شود. حال، دین با واجب دانستن امر مجامعت سبب شده است که زن، نیازهای خود را برطرف کند، آن‌گاه در صورت تمایل در شرایط طبیعی و به دور از احساسات تصمیم به ازدواج چهارم با مرد اول بگیرد. این تصمیم عاقلانه و به دور از اجبار باعث می‌شود که دیگر طلاق و ناهنجاری‌های بعدی در زندگی دو طرف نمودی پیدا نکند. در پایان، ذکر این نکته ضروری است که طلاق چهارم (حکم محلل) مانند حکم تعدد زوجات و جواز ازدواج با چهار زن به‌طور دائم، خود زیربنایی علمی دارد. «بایدها و نبایدها»ی دین، ریشه در «هست‌ها و ضرورت‌ها» دارد و از امور «توصیفی» به حساب می‌آید؛ نه «انشایی» و «فرمانی» صرف که باید در مباحث تفصیلی و علمی - پژوهشی زن، تبیین مسائل علمی این موضوع به‌طور کامل پی‌گیری شود. عدد چهار در حکم تعدد زوجات یا محلل، حکمت‌ها یا علّت‌های خود را دارد که ان شاءالله در کتاب‌های بعدی مربوط به «زن»، به تفصیل ارایه می‌گردد. (۷۵)

بخش پنجم

اشاره

ازدواج موقت

فصل یکم: ازدواج موقت و توهمات چند

اشاره

اشکال به ازدواج موقت

ازدواج موقت؛ زناى موجه ایراد دیگری که برخی به بحث نکاح گرفته‌اند، مسأله‌ی «ازدواج موقت» یا «متعهی شرعی» است. در نظر آنان چنین آمیزشی با زنا تفاوتی ندارد. آنان می‌گویند: اگر زنا ناشایست است، متعهی شرعی هم چیزی کم‌تر از آن نیست؛ زیرا در این عمل نیز زن آلت دست انگیزه‌های شهوانی مرد قرار می‌گیرد. چگونه ممکن است زنی یک ساعت، یک روز یا کم‌تر و بیش‌تر در اختیار مردی قرار گیرد و وسیله‌ی کام‌یابی او گردد و به خاطر چند کلمه که در صیغه‌ی عقد موقت خوانده می‌شود، استفاده و بهره‌بری از او حلال گردد! به خصوص این که پای اجرت هم به میان آید. در این جا نیز همانند زنا، زن تنها متاعی در اختیار مرد است که در مقابل کام‌یابی‌های او اجرت می‌گیرد و بهره‌گیری از او، هم‌چون کالا- مورد معامله و خرید و فروش واقع می‌شود. بنابراین، همان‌طور که زنا عملی زشت و ناپسند است، عقد موقت نیز زشت و ناپسند و حتی بدتر از آن است؛ زیرا گذشته از بهره‌گیری از زن، عنوان اجرت و مزد آن، تحقیر بیش‌تر زن را به همراه دارد. به طور حتم چنین آمیزشی جسارت به زن است؛ چرا که در آن، با او چون کالا- برخورد می‌شود و اجرت در مقابل بهره‌برداری از زن قرار گرفته و وی آلت کام‌جویی‌های مرد به‌شمار می‌رود. (۷۷) به‌راستی ازدواج موقت چه تفاوتی با آمیزش‌های آلوده و زنا دارد؟ روشن است که هر دو مانند همنند و تفاوت آن‌ها تنها در نام‌گذاری است. چرا زن باید وسیله‌ی کام‌جویی مرد قرار گیرد و در این امر برای مرد محدودیتی پیش‌بینی نشده است و تمام محدودیت‌ها برای زن است؟ پیش از پاسخ به این توهمات، به جاست اشاره‌ای کوتاه به برخی از مسائل شرعی ازدواج موقت و دایم کرده و سپس به بیان تفاوت‌های ماهوی متعه با زنا پرداخته شود تا آگاهی و بصیرت بیش‌تری برای همگان حاصل شود. تفاوت‌های ازدواج دایم و موقت در نکاح دایم قید زمان مطرح نیست؛ به طوری که تحقق و استمرار و آثار آن نه تنها در زمان

حیات زن و مرد است، بلکه پس از مرگ یکی از طرفین نیز هم‌چنان به قوت خود باقی است، گرچه بسیاری از ثمرات آن از دست می‌رود؛ به‌طور مثال: بعد از مرگ زن نزدیک‌ترین فرد برای غسل و کفن و دفن او شوهر است، ولی در نکاح موقت، زمان، نقش عمده‌ای دارد و باید به‌طور مشخص عنوان گردد، اگرچه در رابطه با مرگ در جهاتی چون غسل دیگر تفاوتی با عقد دائم وجود ندارد. ازدواج دائم و موقت از نظر پرداخت مهریه برای مرد تفاوتی ندارد و در هر دو مهریه وجود دارد؛ حتی ممکن است زن در عقد موقت، مهریه‌ای بیش‌تر از مهریه‌ی دائم طلب کند که مرد باید آن را در صورت پذیرش بپردازد. اساس نکاح دائم بر تشکیل خانواده، تداوم نسل و حفظ آن است که این امر زن و مرد را به یک زندگی مشترک و استوار پای‌بند می‌سازد، هر چند این اشتراک، تبعیت زن را به دنبال داشته و برای مرد تفوق به بار می‌آورد، ولی ازدواج موقت در بسیاری از جهات این‌گونه نیست. (۷۸) در ازدواج دائم، مسئولیت عمده‌ی زندگی بر دوش مرد بوده و اداره‌ی فرزند و مسئولیت مستقیم او مربوط به مرد است، ولی در عقد موقت بسیاری از ویژگی‌های عقد دائم - هم‌چون: ارث، اجازه‌ی زن از شوهر در بعضی از امور، ضرورت قبول عقیده‌ی مرد نسبت به فرزنددار شدن یا نشدن و دیگر جهاتی که در فقه به‌طور کامل مطرح شده است - وجود ندارد. ممکن است زمان در متعه بیش از عقد دائم باشد؛ عقد موقت به مدت صد سال و بیش‌تر هم بسته می‌شود و هم‌چنین برای کم‌ترین مدت هم می‌توان عقد موقت را جاری نمود؛ بنابراین در متعه، زمان به‌طور کلی هم‌چون مهریه وجود دارد و کم و بیش آن تفاوتی نمی‌کند. در عقد دائم، گرچه زمان خاص لحاظ نمی‌شود، ولی زمان مطلق در آن ملاحظه می‌گردد؛ اما در عقد موقت، قید زمان خاص یک اصل است. عقد موقت با سرآمدن مدت یا بخشش مرد خاتمه می‌یابد، ولی در عقد دائم باید برای جدایی به‌طور حتم صیغه‌ی طلاق با شرایط دیگر، مانند استماع شهود عادل احراز شود. (۷۹)